



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن  
علیه صاب

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

# الْحَبِيبِ الْحَسَنِ

وَأَحْوَالِ مَوْلَانَا صَاحِبِ الْفَرَقِ

علامہ کبیر خضرت آیت اللہ علیہ السلام حاج آقا شیخ محمد علی کبیر نے لکھا ہے

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# العبقري الحسان في احوال مولانا صاحب الزمان (عج)

نویسنده:

علی اکبر نهاوندی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فہرست

۵	فہرست
۲۰	العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان (عج) جلد ۷
۲۰	مشخصات کتاب
۲۱	اشارہ
۲۵	[دیباچہ]
۲۹	عبقریہ اول [غیبت حضرت، امتحان بزرگ الہی]
۲۹	اشارہ
۲۹	انواع آزمائشات الہی ۱ نجمہ
۳۱	انواع آزمائشات الہی ۲ نجمہ
۳۲	[امتحان سنگین الہی ۳ نجمہ
۳۴	[اوی بر طغیان کاران عرب] ۴ نجمہ
۳۶	[عدم ایمان بدون فتنہ] ۵ نجمہ
۳۶	اشارہ
۳۷	[تشبیہ مؤمنان بہ زنبور عسل]
۳۹	[حزن امام صادق (علیہ السلام)] ۶ نجمہ
۳۹	اشارہ
۴۰	[طول غیبت و ارتداد]
۴۱	[طول عمر نوح (علیہ السلام)]
۴۳	عبقریہ دوم [منع تعیین وقت ظہور]
۴۳	اشارہ
۴۳	[تعیین کنندگان وقت دروغگویانند] ۱ نجمہ
۴۶	[تأخیر ظہور] ۲ نجمہ
۴۹	[تکذیب تعیین کنندگان وقت] ۳ نجمہ
۵۱	[اعلائم زمان ظہور] ۴ نجمہ

۵۳	.....	ابدا در زمان ظهور] ۵ نجمه
۵۵	.....	امصلحت تغيير وقت ظهور]
۵۶	.....	چند نمونه از توقیت]
۷۵	.....	فائده مهمه و للخاتمه تتمه
۷۵	.....	اشاره
۷۷	.....	و عن الشیخ الكبير عبد الرحمن البسطامي:
۸۰	.....	و عن ابو هلال المصرى استاد محیى الدين:
۸۰	.....	و نقل ايضا، عن الشيخ محیى الدين فى العلائم:
۸۳	.....	عبقريّه سؤم [پاداش منتظران ظهور]
۸۳	.....	اشاره
۸۳	.....	انتظار فرج بهترین اعمال] ۱ نجمه
۸۳	.....	اشاره
۸۴	.....	انصیحت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به حجاج]
۸۶	.....	مؤمنان آخر الزمان، برادران پیامبر (صلی الله علیه و آله)] ۲ نجمه
۸۶	.....	اشاره
۸۷	.....	امتقیان، مؤمنان به غیب]
۸۹	.....	عبودیت و انحصار اطاعت] ۳ نجمه
۸۹	.....	اشاره
۹۰	.....	[پاداش جهادگران]
۹۱	.....	ادولت باطل، امام مستور] ۴ نجمه
۹۳	.....	انتظار فرج، امتثال امر خدا] ۵ نجمه
۹۵	.....	افضیلت قوم آخر الزمان] ۶ نجمه
۹۷	.....	ابیان انتظار فرج] ۷ نجمه
۱۰۰	.....	ایام ظهور و فترت در آن] ۸ نجمه
۱۰۳	.....	خروج سفیانی] ۹ نجمه
۱۰۶	.....	نجات صابران ظهور] ۱۰ نجمه

- ۱۰۷ ..... [هلاک شتاب کنندگان ظهور] ۱۱ نجمه
- ۱۰۹ ..... [زمان ظهور در روایت امام باقر (علیه السلام)] ۱۲ نجمه
- ۱۰۹ ..... اشاره
- ۱۱۱ ..... [روایتی از امام صادق (علیه السلام)]
- ۱۱۳ ..... [شناخت امام و مرگ جاهلیت]
- ۱۱۳ ..... [غیبت قائم - عجل الله تعالی فرجه - و امتحان الهی]
- ۱۱۵ ..... [حکمت ترک توقیت ظهور]
- ۱۱۷ ..... [افواید انتظار فرج]
- ۱۲۱ ..... [عبرتی چهارم [وظایف مؤمنان در زمان غیبت]
- ۱۲۱ ..... اشاره
- ۱۲۱ ..... [تکالیف منتظران امام عصر - عجل الله تعالی فرجه -] ۱ نجمه
- ۱۲۱ ..... اشاره
- ۱۲۸ ..... [حزن امام صادق (علیه السلام)]
- ۱۳۰ ..... [دولت حق و انتظار فرج] ۲ نجمه
- ۱۳۰ ..... [دعا برای امام زمان - عجل الله تعالی فرجه -] ۳ نجمه
- ۱۳۳ ..... [صدقه برای وجود امام عصر - عجل الله تعالی فرجه -] ۴ نجمه
- ۱۳۵ ..... [احرام به نیابت امام عصر - عجل الله تعالی فرجه -] ۵ نجمه
- ۱۳۶ ..... [تعظیم شنیدن اسم مبارک] ۶ نجمه
- ۱۳۷ ..... [تضرع جهت حفظ ایمان] ۷ نجمه
- ۱۴۰ ..... [استمداد از صاحب الامر - عجل الله تعالی فرجه -] ۸ نجمه
- ۱۴۰ ..... اشاره
- ۱۴۲ ..... [روایت حسین بن روح]
- ۱۴۳ ..... [فرمایش حضرت امیر (علیه السلام) به رمیله]
- ۱۴۴ ..... [رقعه استغاثه]
- ۱۴۵ ..... [اجابت مضطر و امام زمان]
- ۱۴۸ ..... [حضرت ولی عصر (عج) سبب حیات]

- ۱۴۹ ..... [رفع هموم شیعیان]
- ۱۵۱ ..... [توسل به صاحب الزمان (عج)]
- ۱۵۳ ..... [توسل با دعای کمیل]
- ۱۵۴ ..... [دعای کمیل در کلام علامه مجلسی (ره)]
- ۱۵۷ ..... [عبقریه پنجم (آیات علایم ظهور)]
- ۱۵۷ ..... اشاره
- ۱۵۷ ..... [علایم ظهور] ۱ نجمه
- ۱۶۱ ..... [وقایع هنگام ظهور] ۲ نجمه
- ۱۶۱ ..... اشاره
- ۱۶۲ ..... [تفسیر سؤال سائل]
- ۱۶۲ ..... [ابشارات تعجیل ظهور حضرت]
- ۱۶۴ ..... [روایت جابر جعفی] ۳ نجمه
- ۱۶۴ ..... اشاره
- ۱۶۵ ..... [روایت ابن عقده از امام باقر (علیه السلام)]
- ۱۶۹ ..... [علایم پیش از ظهور] ۴ نجمه
- ۱۶۹ ..... اشاره
- ۱۷۱ ..... [روایتی از امام صادق (علیه السلام)]
- ۱۷۳ ..... [عبقریه ششم (علایم عمومی ظهور)]
- ۱۷۳ ..... اشاره
- ۱۷۳ ..... [آفرمایش پیامبر (صلی الله علیه و آله) به سلمان] ۱ نجمه
- ۱۷۷ ..... [روایت جابر از پیامبر (صلی الله علیه و آله)] ۲ نجمه
- ۱۷۹ ..... [آلام پیامبر (صلی الله علیه و آله) در معراج] ۳ نجمه
- ۱۸۲ ..... [احوال عالمیان قبل از ظهور] ۴ نجمه
- ۱۸۴ ..... [وقایع قبل از ظهور] ۵ نجمه
- ۱۸۵ ..... [روایت امام باقر (علیه السلام)] ۶ نجمه
- ۱۸۶ ..... [روایتی از حضرت امیر (علیه السلام)] ۷ نجمه



- ۱۸۶ ..... اشاره
- ۱۸۷ ..... [روایت اصبع بن نباته]
- ۱۹۰ ..... [روایت جابر از امام باقر (علیه السلام)] ۸ نجمه
- ۱۹۴ ..... [روایت بحار] ۹ نجمه
- ۱۹۵ ..... [خطبه بیان از امام علی (علیه السلام)] ۱۰ نجمه
- ۲۰۱ ..... عبقریه هفتم [اقسام علایم ظهور]
- ۲۰۱ ..... اشاره
- ۲۰۱ ..... [کلام امام رضا (علیه السلام) در حوادث ظهور] ۱ نجمه
- ۲۰۱ ..... اشاره
- ۲۰۲ ..... [حوادث قیام قائم (عج)]
- ۲۰۳ ..... [روایت بزنطی از امام رضا (علیه السلام)] ۲ نجمه
- ۲۰۳ ..... اشاره
- ۲۰۴ ..... [بیان علامه در علامات فرج]
- ۲۰۵ ..... [کلام امام صادق (علیه السلام) و علایم فرج]
- ۲۰۸ ..... [اهلاکت لشکر سفیانی] ۳ نجمه
- ۲۰۸ ..... اشاره
- ۲۰۹ ..... [آرد ایمان در وقت ظهور]
- ۲۱۰ ..... [خروج لشکر سفیانی] ۴ نجمه
- ۲۱۱ ..... [خروج دجال] ۵ نجمه
- ۲۱۱ ..... اشاره
- ۲۱۴ ..... ذیل للخبر بنقل معتبر
- ۲۱۵ ..... [خبر ابی سعید خدری] ۶ نجمه
- ۲۱۸ ..... [خبر جتاسه] ۷ نجمه
- ۲۲۱ ..... [اختلاف در کیفیت خروج دجال] ۸ نجمه
- ۲۲۲ ..... [فتنه های دجال] ۹ نجمه
- ۲۲۲ ..... اشاره

- ۲۲۶ ..... [احیای مرده توسط دجال]
- ۲۲۷ ..... [شبهاات احیای مرده توسط دجال] ۱۰ نجمه
- ۲۳۰ ..... [فرق معجزه و سحر] ۱۱ نجمه
- ۲۳۱ ..... [قاتل دجال] ۱۲ نجمه
- ۲۳۱ ..... اشاره
- ۲۳۳ ..... [محل قتل دجال]
- ۲۳۴ ..... [قتل دجال به دست عیسی (علیه السلام)] ۱۳ نجمه
- ۲۳۴ ..... اشاره
- ۲۳۵ ..... دفع تناف به بیان واف:
- ۲۳۶ ..... [وجه تسمیه دجال] ۱۴ نجمه
- ۲۳۶ ..... اشاره
- ۲۳۷ ..... [ابیان حال دجال]
- ۲۳۹ ..... [اطلوع آفتاب از مغرب] ۱۵ نجمه
- ۲۳۹ ..... اشاره
- ۲۴۰ ..... [علامت قبل از خروج دجال]
- ۲۴۲ ..... [اعلام ظهور در کلام حضرت امیر (علیه السلام)]
- ۲۴۳ ..... [اصیحه آسمانی] ۱۶ نجمه
- ۲۴۵ ..... [خروج مغربی] ۱۷ نجمه
- ۲۴۶ ..... [اعلام عاتقه] ۱۸ نجمه
- ۲۴۷ ..... [اعلام حتمیه ظهور] ۱۹ نجمه
- ۲۴۹ ..... [اعلام غیر حتمی ظهور] ۲۰ نجمه
- ۲۵۲ ..... [اعلام غیر حتمیه و خاصه ظهور] ۲۱ نجمه
- ۲۶۴ ..... [اعلام عامه ظهور] ۲۲ نجمه
- ۲۶۴ ..... اشاره
- ۲۶۵ ..... علامت اول: [سهل انگاری در صلوات]
- ۲۶۵ ..... علامت دوم: [از بین رفتن مایه امانت و سرمایه دیانت]

- ۲۶۵ ..... علامت سوّم: [آورد غل و غش و هجو و فحش بین اهل سوق]
- ۲۶۶ ..... علامت چهارم: [اقتضات و حکّام زمان در تنقید، قضا یا و حکومت مدهانه نمایند]
- ۲۶۶ ..... علامت پنجم: [بنیان در و ایوان و قصور به ذروه علیا برافرازند]
- ۲۶۷ ..... علامت ششم: [خلق از صوب صدق و صواب، به کذب و خطا روی آورند]
- ۲۶۸ ..... علامت هفتم: [اغلب آدمیان از طریق آداب و سنن سید انس و جان، تجتّب و تنکّب نمایند]
- ۲۶۸ ..... علامت هشتم: [اغنیاء جوهر نفیس دین را به ثمن نجس دراهم معدودات می فروشند]
- ۲۶۸ ..... علامت نهم: [اصحاب جهل را بر ارباب فضل تقدیم کنند]
- ۲۶۹ ..... علامت دهم: [خالق انام- جلّ ذکره- را به اخلاق نافرجام و اعمال بی سرانجام، عصیان ورزند]
- ۲۶۹ ..... علامت یازدهم: [در سفک دماء کوشند]
- ۲۷۰ ..... علامت دوازدهم: [اولاد در عقوق والدین کوشند]
- ۲۷۰ ..... علامت سیزدهم: [بسیاری از مردم طالب غلای نرخ و خاطر عروس احتکار شوند]
- ۲۷۱ ..... علامت چهاردهم: [جهان روشن از ظلام ظلم تاریک شود]
- ۲۷۱ ..... علامت پانزدهم: [قرآن مجید را به الحان نغز و زمزمه بدیع خوانند]
- ۲۷۱ ..... علامت شانزدهم: [فرقه جهّال و زمره عوام، عقامه های معلّم و درّاع های وسیع بپوشند]
- ۲۷۳ ..... علامت هفدهم: [بعضی از اقوام بد، عهود عقود بیوع در مساجد بجا آورند]
- ۲۷۳ ..... علامت هجدهم: [مردان و زنان اثواب رنگین و ملابس ابریشمین پوشند]
- ۲۷۳ ..... علامت نوزدهم: [عدل و انصاف از میان مردم مرفوع گردد]
- ۲۷۴ ..... علامت بیستم: [مردم بر فراق منکوحات خود، بسیار سوگند خورند]
- ۲۷۴ ..... علامت بیست و یکم: [مرگ مفاجات و موت ناگهانی میان مردم شایع گردد]
- ۲۷۴ ..... علامت بیست و دوّم: [مردم در اخذ مباحه و در اکل ربا کوشند]
- ۲۷۵ ..... علامت بیست و سوّم: [مردان و زنان به اکل معاجین و اقراض مستمن به جهت تسمین بدن اقدام نمایند]
- ۲۷۵ ..... علامت بیست و چهارم: [رفقا با یکدیگر طریق رفیق نیستند]
- ۲۷۵ ..... علامت بیست و پنجم: [اغلب مردمان ذلّ غربت کشند]
- ۲۷۵ ..... علامت بیست و ششم: [در ستم کردن و دشنام دادن مولع گردند]
- ۲۷۶ ..... علامت بیست و هفتم: [مردم خدّاع و ختّال شوند]
- ۲۷۶ ..... علامت بیست و هشتم: [اقطار و امطار از اقطار آسمان بی وقت نازل گردد]

- علامت بیست و نهم: [اولاد در معاندت والدین کوشند] ..... ۲۷۶
- علامت سی ام: [ولات و ملوک، جابر و جاهل شوند] ..... ۲۷۶
- علامت سی و یکم: [امینان ایشان خاین شوند] ..... ۲۷۶
- علامت سی و دوّم: [فحول الرجال در دست رتات الحجال زبون باشند] ..... ۲۷۸
- علامت سی و سوّم: [علمای ایشان حيله امور و فتنه انگیز گردند] ..... ۲۷۸
- علامت سی و چهارم: [سخن چینان و غمازان بسیار شوند] ..... ۲۷۸
- علامت سی و پنجم: [در اموال و احراز امتعه، رغبتی تمام نمایند] ..... ۲۷۸
- علامت سی و ششم: [اطلاب علوم و متفقه، فساق و فجّار شوند] ..... ۲۷۹
- علامت سی و هفتم: [امتمولان و مستظهران را دوست دارند] ..... ۲۷۹
- علامت سی و هشتم: [متفتنان فقّ کلام، بسیار و فحول علمای دیندار و کبار ائمه اسلام شعار سخت، اندک گردند] ..... ۲۸۰
- علامت سی و نهم: [فرقه خرّقه پوشان و گروه متلّصّان در زیّ متصوّفان بسیار شوند] ..... ۲۸۱
- علامت چهلم: [زمره متعبّدان و طایفه متهجّدان بر طاعت، تعویل و بر عبادت خویش، اعتماد کنند] ..... ۲۸۱
- علامت چهل و یکم: [عالمان و حاکمان و خوانندگان قرآن، درع ورع بیندازند] ..... ۲۸۱
- علامت چهل و دوّم: [اخوان بسیار شوند] ..... ۲۸۳
- علامت چهل و سوّم: [مصاحف را به نقره گیرند] ..... ۲۸۳
- علامت چهل و چهارم: [از آیات بّینات قرآنی، محکّمات را گذاشته، در متشابهات چنگ زنند] ..... ۲۸۳
- علامت چهل و پنجم: [در تعمیر مدارس و مساجد کوشند، در تمهید بنیان و تشیید بنیادان مبالغت نمایند] ..... ۲۸۵
- علامت چهل و ششم: [اناره های رفیع برافرازند] ..... ۲۸۵
- علامت چهل و هفتم: [مردان و زنان مغتّیه خواهند] ..... ۲۸۵
- علامت چهل و هشتم: [در کثرت عبید و اماء کوشند] ..... ۲۸۵
- علامت چهل و نهم: [زنان دف زن و قوال بسیار شوند] ..... ۲۸۵
- علامت پنجاهم: [بازار قماربازان رواج تمام گیرد] ..... ۲۸۶
- علامت پنجاه و یکم: [نعمت های خداوندی و حقوق پروردگاری را مهممل گذارند] ..... ۲۸۶
- علامت پنجاه و دوّم: [مردم روزگار و تجّار بازار، در اخذ ائمان شرط استیفا و فرط استصقا به جا آورند] ..... ۲۸۶
- علامت پنجاه و سه: [شرم از چشم زنان برخیزد و حیا از جبهه رتات الحجال زوال پذیرد] ..... ۲۸۹
- علامت پنجاه و چهارم: [امورد اخلاقی خلاق تغییر گیرد] ..... ۲۸۹

- ۲۹۰ ..... علامت پنجاه و پنجم: آتش حسد در کانون سینه های ایشان اشتعال پذیرد]
- ۲۹۰ ..... علامت پنجاه و ششم: [زوجین با آن که عهود مناکحت میانشان محکم بود، با یکدیگر عقود مبیعت بندند]
- ۲۹۰ ..... علامت پنجاه و هفتم: [اخلاق به مکر و خدعت برای صید مسلمانی دام کید بگسترانند]
- ۲۹۱ ..... علامت پنجاه و هشتم: [زنان، مرد وار قدم در رکاب آرند]
- ۲۹۱ ..... علامت پنجاه و نهم: [مردان متمکن و توانا بر مثال مخدرات آیین گیرند]
- ۲۹۱ ..... علامت شصتم: [مردم روزگار به تخصیص تجار فجار بازار، به بیزاری حضرت پروردگار قسم یاد کنند]
- ۲۹۱ ..... علامت شصت و یکم: [عورات به کفایت مهمات قیام نمایند]
- ۲۹۱ ..... علامت شصت و دوم: [مردان، از حریر و دیبا، لباس و کسوت سازند]
- ۲۹۱ ..... علامت شصت و سوم: [اقوام آن عهد، عهدی درست و میثاقی محکم ندارند]
- ۲۹۱ ..... علامت شصت و چهارم: [ذکاوت بر افعال غالب گردد]
- ۲۹۳ ..... علامت شصت و پنجم: [مردان روزگار، بر انواع فسق و فجور دلیر گردند]
- ۲۹۳ ..... علامت شصت و ششم: [برای حطام دنیا تحصیل علم کنند]
- ۲۹۵ ..... علامت شصت و هفتم: [حلم و بردباری از نهاد مردم رخت برینند]
- ۲۹۶ ..... علامت شصت و هشتم: [مردان و زنان به زنا مبتلا گردند]
- ۲۹۶ ..... علامت شصت و نهم: [اقوام آن قرن، بخیل و شحیح، ملول الطبع و مغلول الید شوند]
- ۲۹۶ ..... علامت هفتادم: [حکام آن زمان از حکم حق رو بگردانند]
- ۲۹۷ ..... علامت هفتاد و یکم: [اثمار اشجار اندک شود و میوه های درختان قصور گیرد]
- ۲۹۷ ..... علامت هفتاد و دوم: [اقوام آن قرن، بر فسق و فجور اقدام نمایند]
- ۲۹۷ ..... علامت هفتاد و سوم: [از اقطار آسمان، چندان قطار اقطار و قنطار امطار نازل گردد که منازل و مساکن به تخریب و انهدام روی آورند]
- ۲۹۸ ..... علامت هفتاد و چهارم: [ایام و لیالی بر اقوام و اهالی به تعجیل گذرد]
- ۲۹۸ ..... علامت هفتاد و پنجم: [سوق تجارت کساد گیرد]
- ۲۹۸ ..... علامت هفتاد و ششم: [مردان به مردان اکتفا کنند و زنان به زنان بپردازند]
- ۲۹۹ ..... علامت هفتاد و هفتم: [زنان قلیل الحیاء و منسوب به زنا میشوند]
- ۲۹۹ ..... علامت هفتاد و هشتم: [اقوام آن قرن از امر به معروف و نهی از منکر باز ایستند]
- ۲۹۹ ..... علامت هفتاد و نهم: [کسانی متکفل عمل خطیر خطابت و امامت باشند که هنوز طغیان طوفان طفولیت در بحور نخور ایشان متموج باشد]
- ۲۹۹ ..... علامت هشتادم: [اهل عالم از عالم، جاهل، زکی و غافل طریق، توکل مسدود ساخته]

- علامت هشتاد و یکم: [صغار اهل آخر الزمان، مکار شوند] ----- ۳۰۰
- علامت هشتاد و دوم: [غربا را ذلیل دارند] ----- ۳۰۰
- علامت هشتاد و سوم: [مردمان عیب و غیبت کردن را عادت خود گیرند] ----- ۳۰۱
- علامت هشتاد و چهارم: [عصیان و گناه امت ها انبوه گردد] ----- ۳۰۲
- علامت هشتاد و پنجم: [عصیان و گناه شایع گردد و کذب و بهتان در افواه افتد] ----- ۳۰۲
- علامت هشتاد و ششم: [اعمار خلائق کوتاه گردد] ----- ۳۰۲
- علامت هشتاد و هفتم: [هر قرنی که تالی قرن دیگری باشد؛ یعنی از عقب آن قرن درآید، قرن اولین را لعنت و نفرین کنند] ----- ۳۰۴
- علامت هشتاد و هشتم: [مردمان آن زمان از شدت بلا و امتحان به حال مردگان غبطه برند] ----- ۳۰۴
- علامت هشتاد و نهم: [بسیاری از بلاد و امصار، عرضه خراب و دمار گردند] ----- ۳۰۵
- [اعلام ظهور در بیان علامه (ره)] ۲۳ نجمه ----- ۳۰۹
- [شدت فتنه ها در زمان ظهور] ۲۴ نجمه ----- ۳۱۱
- اشاره ----- ۳۱۱
- [شیوع بدعتها در کلام امام صادق (علیه السلام)] ----- ۳۱۴
- عبرتیّه هشتم [کیفیت ظهور صاحب الامر (علیه السلام)] ----- ۳۲۶
- اشاره ----- ۳۲۶
- [روایتی از امام صادق (علیه السلام)] ۱ نجمه ----- ۳۲۶
- اشاره ----- ۳۲۶
- [چند روایت از حضرت امیر (علیه السلام)] ----- ۳۲۷
- [داستان ذو القرنین] ۲ نجمه ----- ۳۲۷
- [بری بودن حضرت از آفات] ۳ نجمه ----- ۳۲۸
- [فرح مؤمنین در ظهور] ۴ نجمه ----- ۳۲۹
- [برچیدن بدعتها] ۵ نجمه ----- ۳۳۰
- [عدم مدارای حضرت] ۶ نجمه ----- ۳۳۲
- [قتل دشمنان خانواده نبوت] ۷ نجمه ----- ۳۳۳
- [بی نیازی مؤمنان در زمان ظهور] ۸ نجمه ----- ۳۳۳
- [کیفیت ظهور صاحب الامر] ۹ نجمه ----- ۳۳۴

- ۳۳۷ ..... [روایت امام صادق (علیه السلام)] ۱۰ نجمه
- ۳۳۸ ..... [اصحاب حضرت قائم (عج)] ۱۱ نجمه
- ۳۴۰ ..... [الشکر حضرت صاحب الامر] ۱۲ نجمه
- ۳۴۰ ..... اشاره
- ۳۴۲ ..... [وقایع ظهور حضرت قائم (عج)]
- ۳۴۳ ..... [اصحاب حضرت صاحب الامر (علیه السلام)]
- ۳۵۸ ..... [ولایت مؤمنان به نیابت حضرت]
- ۳۶۶ ..... [عبقریه نهم] [ذکر خصایص صاحب الامر (علیه السلام)]
- ۳۶۶ ..... اشاره
- ۳۶۶ ..... [خصایص حضرت نسبت به انبیا] ۱ نجمه
- ۳۷۰ ..... [اشرافت نسب حضرت] ۲ نجمه
- ۳۷۰ ..... اشاره
- ۳۷۰ ..... [بردن حضرت به سراپرده عرش]
- ۳۷۰ ..... [بیت الحمد]
- ۳۷۱ ..... [جمع کنیه رسول خدا و اسم حضرت]
- ۳۷۱ ..... [احرمیت بردن نام حضرت]
- ۳۷۱ ..... [اختم وصایت]
- ۳۷۱ ..... [اغیبت از روز ولادت]
- ۳۷۱ ..... [عدم مصاحبت با کفار]
- ۳۷۲ ..... [انبودن بیعت جابران بر گردن حضرت]
- ۳۷۳ ..... [داشتن علامتی در پشت]
- ۳۷۳ ..... [اختصاص حضرت در کتب سماویّه]
- ۳۷۳ ..... [ظهور آیات غریبه]
- ۳۷۴ ..... [اندای آسمانی به اسم حضرت]
- ۳۷۶ ..... [قلبت حرکت افلاک] ۳ نجمه
- ۳۷۶ ..... اشاره

- ۳۷۷ ..... [ظهور مصحف امیر المؤمنین (علیه السلام)]
- ۳۸۰ ..... [سایه انداختن ابر سفید ۴ نجمه]
- ۳۸۰ ..... اشاره
- ۳۸۰ ..... [حضرت ملائکه و جن در لشکر حضرت]
- ۳۸۱ ..... [تصرف نکردن طول روزگار]
- ۳۸۲ ..... [رفتن وحشت از میان حیوانات ۵ نجمه]
- ۳۸۲ ..... اشاره
- ۳۸۳ ..... [بودن اموات در رکاب حضرت]
- ۳۸۵ ..... [بیرون کردن گنج ها ۶ نجمه]
- ۳۸۶ ..... [فراوانی باران ۷ نجمه]
- ۳۸۹ ..... [تکمیل عقول مردم ۸ نجمه]
- ۳۹۲ ..... [نیروی اصحاب حضرت ۹ نجمه]
- ۳۹۲ ..... اشاره
- ۳۹۲ ..... [طول عمر اصحاب]
- ۳۹۳ ..... [دوری بلا یا از اصحاب]
- ۳۹۴ ..... [نیروی چهل مرد ۱۰ نجمه]
- ۳۹۵ ..... [بی نیازی خلق از آفتاب ۱۱ نجمه]
- ۳۹۵ ..... اشاره
- ۳۹۶ ..... [آیت رسول خدا با حضرت]
- ۳۹۸ ..... [زره رسول خدا ۱۲ نجمه]
- ۳۹۸ ..... اشاره
- ۳۹۹ ..... [همراهی ابری مخصوص]
- ۴۰۰ ..... [ترک تقیه ۱۳ نجمه]
- ۴۰۲ ..... [وسعت سلطنت حضرت ۱۴ نجمه]
- ۴۰۴ ..... [عدالت حضرت صاحب الامر (عج) ۱۵ نجمه]
- ۴۰۴ ..... اشاره



- ۴۰۶ ..... [حکم به علم امامت]
- ۴۰۷ ..... [احکام مخصوصه حضرت] ۱۶ نجمه
- ۴۰۷ ..... اشاره
- ۴۰۹ ..... [آشکاری کل مراتب علوم]
- ۴۱۰ ..... [شمشیرهای آسمانی اصحاب] ۱۷ نجمه
- ۴۱۰ ..... اشاره
- ۴۱۰ ..... [اطاعت حیوانات از اصحاب]
- ۴۱۱ ..... [ادو نهر آب و شیر]
- ۴۱۱ ..... [امتیاز حضرت در شب معراج]
- ۴۱۱ ..... [انزول عیسی بن مریم (علیه السلام)] ۱۸ نجمه
- ۴۱۱ ..... اشاره
- ۴۱۲ ..... [قتل دجال لعین]
- ۴۱۳ ..... [پایان سلطنت ظالمین]
- ۴۱۴ ..... [فضیلت ائمه (علیهم السلام)]
- ۴۱۴ ..... اشاره
- ۴۱۹ ..... [نور آل محمد (صلی الله علیه و آله)] دوم:
- ۴۲۰ ..... [کلام حضرت امیر (علیه السلام) به کمیل]
- ۴۲۱ ..... [روایتی از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله)]
- ۴۲۴ ..... [عبقریّه دهم] [اخبار زمان ظهور]
- ۴۲۴ ..... اشاره
- ۴۲۴ ..... [روایت امام باقر (علیه السلام)] ۱ نجمه
- ۴۲۵ ..... [روایت امام صادق (علیه السلام)] ۲ نجمه
- ۴۲۶ ..... [ابر مخصوص] ۳ نجمه
- ۴۲۶ ..... اشاره
- ۴۲۷ ..... [اخبار عیسی (علیه السلام) به ظهور قائم (علیه السلام)]
- ۴۲۸ ..... [حدیث مفضل مفضل] ۴ نجمه

- ۴۲۸ ..... اشاره
- ۴۳۱ ..... [سبز شدن درخت خشک]
- ۴۳۲ ..... حدّ عقّال فی دفع اشکال
- ۴۳۲ ..... اشاره فیها بشاره
- ۴۳۳ ..... [قصاص ظالمان] ۵ نجمه
- ۴۳۳ ..... اشاره
- ۴۳۴ ..... [الزام معاصی برای ظالمین]
- ۴۳۴ ..... [وجه ثبوت معاصی]
- ۴۳۶ ..... [روایتی از بحار الانوار]
- ۴۳۸ ..... انتباه فی رفع اشتباه
- ۴۳۹ ..... [اقامه حدّ توسط قائم (علیه السلام)] ۶ نجمه
- ۴۳۹ ..... اشاره
- ۴۳۹ ..... [دلیل تأخیر حدّ تا ظهور]
- ۴۴۱ ..... فبناء علی ذلک المراتب
- ۴۴۲ ..... [قطع دست حاجبان کعبه] ۷ نجمه
- ۴۴۲ ..... اشاره
- ۴۴۳ ..... [خانه کعبه]
- ۴۴۶ ..... [درخواست کلید کعبه توسط رسول خدا (صلی الله علیه و آله)]
- ۴۴۸ ..... [انذر برای کعبه و ائمه (علیهم السلام)]
- ۴۵۰ ..... قضیّه حرّیه بالتذکار رضیّه لتأیید المختار
- ۴۵۰ ..... [بحث ملاً علی و شیخ انصاری]
- ۴۵۲ ..... [اوصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله)] ۸ نجمه
- ۴۵۲ ..... اشاره
- ۴۵۴ ..... [روایت امام صادق (علیه السلام) و تأویل آن]
- ۴۵۶ ..... [روایتی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله)] ۹ نجمه
- ۴۵۶ ..... اشاره

- ۴۵۷ ..... [بیان روایت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله)]
- ۴۵۹ ..... انحاء الی ایماء: .....
- ۴۵۹ ..... [گزارشات هنگام ظهور] ۱۰ نجمه .....
- ۴۶۰ ..... [حکم حضرت به حکم داودی] ۱۱ نجمه .....
- ۴۶۱ ..... [درخواست معجزه از حضرت] ۱۲ نجمه .....
- ۴۶۲ ..... [استعداد مؤمنان برای فهم دانش] ۱۳ نجمه .....
- ۴۶۳ ..... [تغییر بنای کعبه] ۱۴ نجمه .....
- ۴۶۴ ..... [خراب کردن قصرها و مغازه ها] ۱۵ نجمه .....
- ۴۶۴ ..... [روایتی از امام صادق (علیه السلام)] ۱۶ نجمه .....
- ۴۶۶ ..... [حدیث مفضل] ۱۷ نجمه .....
- ۴۶۷ ..... [روایت امام صادق (علیه السلام)] ۱۸ نجمه .....
- ۴۶۷ ..... [اصحاب حضرت صاحب الامر (علیه السلام)] ۱۹ نجمه .....
- ۴۶۹ ..... درباره مرکز .....

سرشناسه : نهاوندى على اكبر، ۱۲۳۸ - ۱۳۲۹.

عنوان و نام پديدآور : العبرى الحسنان فى احوال مولانا صاحب الزمان / مولف على اكبر نهاوندى ؛ تحقيق و تصحيح صادق برزگر بفروىى - حسين احمدى قمى.

مشخصات نشر : قم مسجد مقدس جمكران ۱۳۸۸ - .

مشخصات ظاهرى : ج.

شابك : ۵۰۰۰۰ ريال : دوره ، چاپ دوم : ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۱۰۲-۵ ؛ ۴۲۰۰۰ ريال (ج.۱) ؛ ج. ۱ ، چاپ دوم ۸۷۹-۴۶۹-۳۷۹-۳۰۱-۲ ؛ ج. ۲ ، چاپ دوم ۸۷۹-۴۶۹-۳۷۹-۴۰۱-۹ ؛ ۰۰۰۲۴ ريال (ج.۲) ؛ ج. ۳ ، چاپ دوم ۸۷۹-۴۶۹-۳۷۹-۵۰۱-۶ ؛ ۰۰۰۲۴ ريال (ج.۳) ؛ ۰۰۰۲۴ ريال (ج.۴) ؛ ج. ۴ ، چاپ دوم ۸۷۹-۴۶۹-۳۷۹-۶۰۱-۳ ؛ ج. ۵ ، چاپ دوم ۸۷۹-۴۶۹-۳۷۹-۷۰۱-۰ ؛ ۰۰۰۰۲۴ ريال (ج.۵) ؛ ۰۰۰۲۴ ريال (ج.۶) ؛ ۰۰۰۲۴ ريال (ج.۷) ؛ ج. ۶ ، چاپ دوم : ۸۷۹-۴۶۹-۳۷۹-۸۰۱-۷ ؛ ۰۰۰۲۴ ريال (ج.۷) ؛ ۸۷۹-۴۶۹-۳۷۹-۹۰۱-۴ ؛ ۰۰۰۰۲۴ ريال (ج.۸)

يادداشت : ج. ۴، ۶ و ۸ (بخش دوم □ چاپ اول: بهار ۱۳۸۶).

يادداشت : ج. ۱ و ۲ (چاپ اول: بهار ۱۳۸۶)

يادداشت : ج. ۳، ۵ و ۷ (بخش اول، چاپ اول: بهار ۱۳۸۶).

يادداشت : ج. ۱ - ۸ (چاپ دوم).

مندرجات : ج. ۲ . بساط دوم - ج. ۳ . بساط سوم ، بخش اول - ج. ۴ . بساط سوم ، بخش دوم - ج. ۵ . بساط چهارم ، بخش اول - ج. ۶ . بساط چهارم ، بخش دوم - ج. ۷ . بساط پنجم ، بخش اول - ج. ۸ . بساط پنجم ، بخش دوم

موضوع : محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم ۲۵۵ق -

شناسه افزوده : برزگر، صادق ۱۳۵۲ - مصحح

شناسه افزوده : احمدى قمى حسين ۱۳۴۱ - مصحح

رده بندى كنگره : BP۲۲۴/۴ ن/ع۹۳ ۲ ۱۳۸۸

رده بندی ديويي : ۲۹۷/۴۶۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۴۳۵۱۷

ص: ۱

**اشاره**



العبقري الحسان في احوال مولانا صاحب الزمان

مؤلف على اكبر نهاوندي

تحقيق و تصحيح صادق برزگر بفروبي - حسين احمدى قمى.

ص: ۳





بسمه تعالى هذا هو النجم الازهر في علائم ظهور الحجه المنتظر و هو البساط الخامس من الكتاب المستطاب العبقري الحسن



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي خلق الأرض والسماء وجعل النجوم في السماء للاهتداء والصلوة والسلام على خاتم الأنبياء وعلى آله واولاده المعصومين النقباء خصوصا على آخر أوصيائه الإثنى عشر الذي هو في سماء دينة النجم الأزهر وفي أرض ديانته القطب والمحور الهادي الودود والمهدي الموعود المنتظر ولعنه الله على أعدائهم العاكفين على الضرر والشر من الآن إلى معاينه أوضاع يوم المحشر.

أما بعد: متعطش زلال رحمت خداوندي، علي أكبر بن حسين نهاوندي - اصلح الله له احوال داريه و اذاقه حلاوه نشاتيه - چنين گويد: اين، بساط پنجم کتاب مستطاب، موسوم به العبقرى الحسان فى احوال مولينا صاحب الزمان - عليه صلوات الله الملك الممان - است و چون مندرجات در آن باعث اهتدای منتظرين به ظهور آن نور موفور السرور و موجب اعلام آنان به طلوع آن نور بى فتور است؛ مانند کواکب و نجوم آسمانى که موجب اهتدای انام در ليله ظلمانى اند، لذا به النجم الأزهر فى علائم ظهور الحجه المنتظر ملقب گردید و در آن چند عبقریه و در هر عبقریه، چند نجمه است، فبعون الله الملك المنعم ابدء فى المقصود و اشرع فى المرام و ارجوا منه التوفيق باحسن الكلام.

ص: ۷



در بیان اخبار وارده براین که غیبت امام زمان - عجل الله فرجه الشریف - یکی از امتحان های بزرگ خدا بر بندگان است و در آن چند نجه می باشد.

### [انواع آزمایشات الهی] ۱ نجه

شیخ طوسی رحمه الله در کتاب الغیبه (۱) از سید حمیری، او از پدرش، او از ابن یزید، او از حماد بن عیسی، او از ابراهیم بن عمر یمانی، او از مردی و او از ابی جعفر روایت نموده که آن حضرت فرمود: ای جماعت شیعه آل محمد صلی الله علیه و آله! هرآینه مانند حرکت سمره در چشم امتحان خواهید شد، زیرا صاحب سمره می داند چه وقت سمره به چشمش واقع شده، لکن نمی داند، کی زایل می شود، یکی از شما هنگام صبح خود را در جاده شریعت ما می بیند؛ بعد از آن، در حالی شب می کند که از شریعت ما بیرون رفته است.

هم چنین در حالی شب می کند که در شریعت ماست، بعد از آن، به حالی صبح می کند که از شریعت ما بیرون رفته است.

ایضا محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه (۲) از علی بن احمد، او از عبید الله بن موسی، او از علی بن اسماعیل و او از حماد بن عیسی، مثل این را روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود: هرآینه مانند شیشه شکسته می شوید، شیشه اگر گداخته شود، باز به

ص: ۹

---

۱- الغیبه، صص ۳۴۰ - ۳۳۹.

۲- الغیبه، ص ۱۹۳.

صورت اوّل عود می کند، لکن شما مانند شکستن کوزه سفال، شکسته می شوید و هرگز به صورت اوّل بر نمی گردید. به خدا سوگند! هرآینه از یکدیگر جدا می شوید و به خدا سوگند! هرآینه غربال خواهید شد؛ چنان که زوان به غربال از گندم بیرون می شود.

ایضا محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه از عبد الواحد بن عبد الله، او از محمد بن جعفر او از ابن ابی الخطاب، او از محمد بن سنان، او از ابی الجارود و او از جناب ابی جعفر محمد بن علی الباقر - صلوات الله و سلامه علیه - روایت نموده که از آن حضرت شنیدم، می فرمود: همیشه انتظار خواهید کشید، تا این که مانند بزی می شوید که ترسانیده شده باشد که اگر قصاب برای ملاحظه فربهی و لاغری آن دست خود به هر جای بدن آن بگذارد، باک نمی کند، زیرا بز از ترس زیر دست قصاب آرام گرفته و حرکت نمی کند؛ یعنی دشمنان از ظلم و ستم درباره شما هرچه بخواهند می کنند و شما از عجز و ذلت زیاد نمی توانید از کرده ایشان، نمی توانید ابا و امتناع کنید. و آن وقت شما شرافتی ندارید که به سبب آن، صاحب شرافت شوید و تکیه گاهی نیست که در کارهای خود به آن تکیه و اعتماد نمایید.

ایضا عبد الله حمیری در کتاب قرب الاسناد (۱) از ابن ابی الخطاب و او از بزنی روایت نموده که او گفته در خصوص خواب دیدن مسأله ای از جناب ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق - صلوات الله و سلامه علیه - پرسیدم. آن حضرت به من جواب فرمود و بعد از آن گفت: اگر هرچه شما می خواهید، ما به شما بدهیم هرآینه برای شما بد می شود، بعد از آن سخن گفتن در خصوص صاحب این امر شروع شد.

راوی گوید که آن حضرت فرمود: شما در عراق هستید، کارهای این فرعونیان و مهلتی که به ایشان داده شده، می بینید. خودتان را از میل به آن ها نگاه دارید و تقوای الهی را بر خود لازم دارید؛ دنیا شما را فریب ندهد و به کسانی که چندروز در دار دنیا مهلت داده شده اند، فریفته مشوید؛ گویا امر به دست شما رسیده؛ یعنی قائم - عجل الله تعالی فرجه - ظهور نموده و امر خلافت به شما رسیده است.

ص: ۱۰

شیخ صدوق در کمال الدین (۱) از پدرش و ابن ولید یک جا، ایشان از جمیری، او از یقطینی، او از صالح بن محمد و او از هانی تَمّار روایت نموده که صادق علیه السلام فرمود:

صاحب این امر، غیبتی دارد، کسی که در زمان آن غیبت به دین خود چنگ بزند، مانند کسی است که به دست خود از سر درخت قتاد- آن، درخت بزرگی است که خارها دارد- مانند سوزن بگیرد و دستش را به قصد شکستن و ریختن خارهای آن، به سمت پایین بکشد، آن گاه همه خارها به دست وی فرو می روند.

این، معنی خرط القتاد است و این مثلی است که در خصوص امور مشکله گفته می شود؛ یعنی حفظ دین در زمان غیبت، مانند این دشوار است، بعد از آن، به دست مبارکش به خرط قتاد اشاره نمود، بعد از آن که فرمود: صاحب این امر غیبتی دارد که در آن وقت بنده باید تقوای الهی را بر خود لازم بدارد و به دین خود چنگ بزند.

شیخ طوسی در کتاب الغیبه (۲) از سعد، او از ابن ابی الخطاب، او از ابن بزّیع، او از عبد الله احتم، او از حسین قلانسی، او از عبد الرحمن بن سبّابه و او از ابی عبد الله روایت نموده که حضرت فرمود: حال شما چگونه می شود وقتی بی امام می مانید و از هدایت او بی بهره شوید و بعضی از شما از بعضی دیگر تبری نمایند؟! آن وقت از همدیگر تمیز می یابید، امتحان و غربال می شوید، در آن حال، سال ها باهم مختلف می شوند؛ یعنی قحطی به هم می رسانند یا هر سال یک نوع حادثه نازل می شود. در آن اوقات، در اوّل روزی از روزها امارتی به هم می رسد و در آخر همان روز، قتل و قحطی اتفاق می افتد.

ایضا شیخ طوسی در کتاب الغیبه (۳) از غضایری، او از بزوفری، او از احمد بن ادریس، او از ابن قتیبه، او از ابن شاذان، او از ابن ابی نجران، او از محمد بن منصور و او از

ص: ۱۱

---

۱- کمال الدین و تمام النعمه، صص ۳۴۷-۳۴۶.

۲- الغیبه، ص ۳۴۱؛ الامامه و التبصره، صص ۱۳۱-۱۳۰؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۴۸.

۳- الغیبه، صص ۳۳۶-۳۳۵.

پدرش روایت کرده؛ او گفته: جماعتی خدمت امام صادق علیه السلام باهم سخن می گفتیم، ناگاه حضرت متوجه ما شده، فرمود: شما چه می گوید؟ هیهات، هیهات، چنین نیست که می گوید! به خدا سوگند! هرآینه چیزی که چشم های خود را به آن دوخته اید واقع نخواهد شد تا وقتی که از همدیگر تمیز بیابید و غربال زده شوید. چنین نیست که می گوید، به خدا سوگند! هرآینه چیزی که چشم های خود را به آن دوخته اید، واقع نخواهد شد، مگر بعد از ناامیدی. چنین نیست که می گوید به خدا سوگند! هرآینه آن چه چشم های خود را به آن دوخته اید، واقع نخواهد شد، تا وقتی که شقی، شقاوتش را و سعید، سعادتش را اظهار نماید.

نیز شیخ طوسی در کتاب الغیبه (۱) از احمد بن ادریس، او از ابن قتیبه، او از احمد بن شاذان و او از بزنی روایت کرده که ابو الحسن فرمود: آگاه باشید، به خدا سوگند! هرآینه چیزی که چشم بدان دوخته اید، واقع نخواهد شد تا وقتی که از همدیگر تمیز یابید، امتحان شوید و جز جمع قلبی، کسی از شما در اعتقاد خود باقی نماند. بعد، این آیه را تلاوت فرمود: أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمِ الصَّابِرِينَ (۲)؛ آیا گمان می کنید به حال خود گذاشته خواهید شد و خدای تعالی، تا حال، جهادکنندگان و صبرکنندگان را از شما ندانسته و تمیز نداده؟!

### [امتحان سنگین الهی] ۳ جمعه

ایضا شیخ طوسی در کتاب الغیبه (۳) از سعد بن عبد الله، او از حسین بن عیسی علوی، او از پدرش، او از جدش، او از علی بن جعفر و او از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: وقتی امام پنجمین از اولاد هفتم مفقود و پنهان گردید، در

ص: ۱۲

---

۱- الغیبه، صص ۳۳۷-۳۳۶.

۲- سوره آل عمران: آیه ۱۴۲.

۳- الغیبه، ص ۳۳۷.



خصوص دین خود به خدا پناه ببرید که کسی شما را از دین بیرون نبرد. ای پسر! به درستی که صاحب این امر، از غیبت ناچار است تا کسانی که به این امر، یعنی به ظهور قائم - عجل الله تعالی فرجه - اعتقاد نموده اند، از اعتقاد خود برگردند. به درستی که آن غیبت، محنتی از جانب خداست که به وسیله آن بندگان خود را امتحان خواهد نمود.

در کتاب مذکور (۱) از اهدی، او از سهل، او از محمد بن محمد، او از ابن ابی عمیر، او از ابی ایوب، او از محمد بن مسلم و او از ابی بصیر روایت نموده که ایشان گفته اند از حضرت صادق علیه السلام شنیدیم، می فرمود: این امر واقع نمی شود، تا این که دوثلث خلیق از اعتقاد خود در خصوص این امر، برگردند.

گفتیم: وقتی دوثلث ایشان از اعتقاد خود برگشتند، پس که باقی می ماند؟

فرمود: آیا راضی نمی شوید که شما میان ثلث دیگر باشید که باقی می ماند.

نیز در کتاب مذکور (۲) آورده که از جابر جعفی روایت شده، او گفته: خدمت امام باقر علیه السلام عرض کردم: فرج شما کی خواهد بود؟ فرمود: هیهات! هیهات! فرج ما نخواهد شد تا غربال زده شوید - سه دفعه این را فرمود - تا کسی که ناصاف است از غربال بیرون رود و آن که صاف است در آن باقی بماند؛ یعنی کسی که در اعتقادش صدق دارد، از امتحان درست درآید و کسی که اعتقادش ناصاف است، از امتحان درست بیرون نیاید.

محمد بن ابراهیم از علی بن احمد، او از عبد الله بن موسی بن محمد، او از احمد بن ابی احمد و او از ابراهیم هلیل روایت نموده؛ او گفته: خدمت ابی الحسن علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! پدرم به انتظار این امر وفات نمود، من هم به این سن رسیده ام که می بینی، آیا بمیرم و در این باب خبری از تو نشنوم؟

فرمود: یا ابا اسحاق آیا تعجیل می کنی؟ عرض کردم: آری به خدا سوگند! هرآینه تعجیل دارم و چگونه تعجیل نکنم، حال آن که سنم به پنجاه رسید.

فرمود: یا ابا اسحاق آگاه باش! به خدا سوگند! این امر واقع نمی شود تا وقتی که از

ص: ۱۳

۱- الغیبه، ص ۳۳۹.

۲- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۳۳۹.

یکدیگر تمیز یابید، امتحان شوید و این که جز جمع قلیلی در این اعتقاد شما باقی نماند.

بعد از آن کف دست مبارکش را کوچک نمود؛ یعنی جماعتی که در این اعتقاد باقی می باشند در قلت و کمی به قدر اینان اند.

در کتاب مذکور از علی بن احمد او از عبد الله بن موسی، او از محمد بن حسین و او از صفوان بن یحیی روایت نموده؛ او گفته که امام رضا علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! هر آینه چیزی که چشم های خود را به آن دوخته اید، واقع نمی شود تا وقتی که امتحان شوید، از همدیگر تمیز یابید و جز عده نادری از شما باقی نماند. (۱)

### **[وای بر طغیان کاران عرب] ۴ نجه**

در کتاب الغیبه (۲) از علی بن حسین، او از محمد عطار، او از محمد حسن رازی، او از محمد بن علی کوفی، او از ابن محبوب، او از ابی معز، او از ابن ابی یعفر و او از ابی عبد الله روایت نموده که گفت: از آن حضرت شنیدم، می فرمود: وای بر طغیان کنندگان عرب از شری که نزدیک شده! عرض کردم: فدایت شوم! از طایفه عرب چه قدر در خدمت قائم - عجل الله فرجه الشریف - می باشند؟ فرمود: جمع قلیلی!

عرض کردم: به خدا سوگند! هر آینه از ایشان کسانی که ظهور آن حضرت را وصف می کنند، بسیارند؛ پس چرا جمع قلیلی در خدمت آن حضرت می باشند؟

فرمود: خلاق ناچارند؛ باید امتحان شوند، از یکدیگر تمیز یابند و غربال شوند و جمع کثیری از غربال بیرون روند.

در کتاب مذکور از محمد بن یحیی و حسن بن محمد، ایشان از جعفر بن محمد، او از قسم بن اسماعیل انباری، او از حسن بن علی، او از ابی معز و او از ابن ابی یعفر روایت نموده؛ او گفته که از ابی عبد الله شنیدم، می فرمود ... و مثل این حدیث را ذکر کرده است.

ص: ۱۴

---

۱- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۰۸؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۱۳.

۲- همان، صص ۲۰۵-۲۰۴.

در کتاب مذکور از علی بن احمد، او از ابی عبد الله بن موسی، او از احمد بن محمد، او از حسین بن علی بن زیاد، او از بطاینی و او از ابی بصیر روایت نموده؛ او گفته که از امام باقر علیه السلام شنیدم، می فرمود: به خدا سوگند! هر آینه از یکدیگر تمیز می یابید و امتحان می شوید و به خدا سوگند! هر آینه غربال می شوید؛ چنان که زوان با غربال از میان گندم بیرون می شود.

ایضا در کتاب مذکور (۱) از ابن عقده، او از قسم بن محمد بن حسین بن علی بن زیاد، او از بطاینی و او از ابی بصیر روایت کرده که از امام محمد باقر علیه السلام شنیدم، می فرمود:

امری که انتظارش را می کشید، واقع نخواهد شد، تا وقتی که بعضی از شما، بعضی دیگر را تکذیب و تبزی کند، بعضی از شما به روی یکدیگر تف بیندازد و تا وقتی که بعضی از شما، بعضی دیگر را لعنت کند.

در کتاب مذکور (۲) از محمد و احمد پسران حسن، ایشان از پدرانشان، او از ثعلبه، او از ابی کهمش، او از عمران بن میثم و او از مالک بن حمزه روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: یا مالک بن حمزه حال تو چگونه است وقتی شیعیان به این نهج با همدیگر اختلاف نمایند و انگشتان مبارکش را از هم دیگر گذرانیده، مانند شبکه نمود و اشاره فرمود اختلاف شیعیان این گونه باشد.

عرض کردم: یا امیر المؤمنین علیه السلام در آن خیر و خوبی نمی باشد؟

فرمود: ای مالک همه خیرها در آن زمان است. قائم - عجل الله تعالی فرجه - قیام می کند و هفتاد مرد را که به خدا و رسول دروغ و افترا می بندند، می آورد و می کشد و بعد از آن خدای تعالی جمیع خلائق را به یک دین جمع می کند.

در بحار (۳) از محمد بن عبد الله مطهری روایت کرده که بعد از وفات حضرت عسکری علیه السلام خدمت حکیمه خاتون رفتم، از حجت و امام زمان سؤال کردم و او را از

ص: ۱۵

---

۱- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۰۶.

۲- همان.

۳- بحار الانوار، ج ۵۱، صص ۱۲-۱۱.

حیرتی که بر مردم عارض شده، خبر دادم. گفت: بنشین! چون نشستم، گفت: ای محمد! خدا زمین را خالی نمی گذارد از حجتی که یا ناطق است و علانیه، دعوی امامت می کند و یا خاموش است و تقیه می کند و بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السلام امامت در دو برادر نمی باشد و این فضیلتی است که حق حسین علیه السلام را بر سایر ائمه علیهم السلام داده است.

این ناچیز گوید: فرمایش خاتون، اشاره به بطلان دعوی امامت جعفر کذاب بعد از وفات حضرت عسکری است؛ کما هو الواضح. بالجمله فرمود: خدا فرزندان حسین علیه السلام را بر فرزندان حسن زیادتی داده و ایشان را به امامت مخصوص گردانید؛ چنان که فرزندان هارون را تا روز قیامت بر فرزندان موسی زیادتی داد و این امت را از حیرتی ناچار است که اهل بطلان به شک افتند و شیعیان کامل، خالص گردند تا برای مردم بعد از فرستادن پیغمبران حجتی بر خدا نماند و این حیرت بعد از وفات حضرت عسکری علیه السلام خواهد بود. گفتم: ای خاتون من! آیا از امام حسن عسکری علیه السلام فرزندی مانده است؟ تبسم کرد و گفت: اگر فرزندی نمانده باشد، پس چه کسی حجت خدا خواهد بود. بعد از آن گفت: به تو نگفتم بعد از حسنین، امامت در دو برادر نخواهد بود تا آخر آن چه در کیفیت ولادت حضرت بقیه الله علیه السلام نقل فرموده است.

## [عدم ایمان بدون فتنه] ۵ جمعه

### اشاره

در کتاب الغیبه (۱) از کلینی، او از جماعتی از اصحاب خود ایشان، از احمد بن محمد و او از معمر بن خلاد روایت کرده که از ابی الحسن علیه السلام شنیدم، می فرمود: أْحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ (۲)؛ مردم گمان دارند به حال خودشان گذاشته می شوند که بگویند به خدا ایمان آوردیم و هیچ فتنه و امتحانی در خصوص ایشان نشود؛ یعنی چنان نیست که به محض قول ایشان که ایمان آوردیم، اکتفا

ص: ۱۶

۱- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۰۴-۲۰۲؛ بحار الانوار، ج ۵۲، صص ۱۱۶-۱۱۵.

۲- سوره عنکبوت: آیه ۲.

شود، بلکه ایشان را به محک فتنه و امتحان می کشند.

بعد از آن فرمود: آیا می دانی فتنه چیست؟ عرض کردم: فدایت شوم! به اعتقاد ما فتنه آن است که در دین می شود. بعد از آن، فرمود: ایشان امتحان می شوند؛ چنان که طلا امتحان می شود. سپس فرمود: خالص می شوند؛ چنان که طلا خالص می شود.

در کتاب مذکور از کلینی، او از علی بن ابراهیم، او از محمد بن عیسی، او از یونس و او از سلیمان بن صالح، رفع حدیث به باقر علیه السّلام نموده است. راوی اوّل گفته، آن حضرت فرمود: از این حدیث شما یعنی ظهور قائم دل های مردم اعراض دارند. پاره ای را از آن حدیث را برایشان نقل کنید، هر که آن را انکار نماید، او را به حال خود واگذارید، زیرا لا محاله بعد از این فتنه و امتحانی واقع خواهد شد؛ چنان امتحانی که محرمان و اهل اسرار ما از آن امتحان درست در نمی آیند، نیز کسی که یک مو را شکافته، دوتا می کند از آن امتحان درست در نمی آید؛ یعنی در وقت نظر، مانند موشکاف است، پس به مثابه ای فتنه و امتحان می شود که جز ما و شیعه ما کسی باقی نمی ماند.

### [تشبیه مؤمنان به زنبور عسل]

در کتاب مذکور، از احمد بن هوزه، او از ابی هرابه باهلی، او از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی، او از عبد الله حمّاد انصاری، او از صباح مزبی، او از حرث حصیر، او از نباته و او از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: شما مانند زنبور عسل در میان مرغان می باشید، هیچ مرغی نیست، مگر این که زنبور را ضعیف و حقیر می شمارد. اگر آن ها بدانند در شکم زنبور چگونه برکتی است، هرآینه آن را ضعیف نمی شمارند. با زبان ها و بدن های خود با خلاق، خلطه و آشنایی کنید، لکن با دل ها و کردارها از ایشان دوری بورزید! سوگند به خدایی که روحم در قبضه قدرت او است! هرآینه چیزی را که دوست می دارید؛ یعنی ظهور صاحب این امر را، نخواهید دید تا وقتی که بعضی از شما به روی بعضی دیگر تف بیندازد و بعضی هم بعضی دیگر را کذاب و دروغگو بنامد و تا وقتی که از شما یا این که فرمود از شیعه من، به قدر سرمه در چشم

و نمک در طعام باقی نماند؛ یعنی همه از دین برگردند و جز قدر قلیلی کسی بر اعتقاد خود باقی نمی ماند. مثلی در این باب برای شما می گویم و آن این است که مردی قدری گندم داشته باشد و آن را از غش و زوان و غیره پاک و پاکیزه گرداند و در خانه بگذارد، زمانی آن جا بماند؛ بعد برود و ببیند شپش در آن افتاده، آن را بیرون آورده، پاک و پاکیزه کند. سپس برگرداند و در جایش بگذارد تا مدتی بدین نهج کند، تا این که قدر قلیلی از بقیه خرمن که شپش به آن ضرر نمی رساند، باقی نماند.

حال شما از یکدیگر هم، چنین است، تمیز یافته، جدا می شوید، تا این که جز جمع قلیلی از شما باقی نمی ماند که فتنه اصلا به ایشان ضرر نرسانده است.

محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه از ابن عقده، او از علی بن حسن تمیلی، او از محمد و احمد پسران حسن، ایشان از پدرشان، او از ثعلبه بن میمون و او از ابی کهمش و غیره روایت نموده، به طرزی که حدیث را به امیر المؤمنین علیه السلام رفع نموده و مثل این حدیث مذکور را روایت کرده است.

علّامه مجلسی رحمه الله (۱) گوید: قول آن حضرت که مانند زنبور عسل میان مرغان باشید، امر نمودن ایشان، بر تقیه است؛ یعنی اعتقادات خود را در دل هایتان پنهان دارید و به دشمنان اظهار مکنید؛ چنان که زنبور اگر چیزی را که در شکم دارد ظاهر کند، هرآینه مرغان به تمنای بیرون آوردن عسل از شکم آن ها همه آن ها را فانی می کنند.

در کتاب مذکور از عبد الواحد بن عبد الله، او از احمد بن محمد بن زیاد، او از محمد بن عباس و عیسی، ایشان از بطاینی و او از ابی بصیر روایت نموده که باقر علیه السلام فرموده:

مثل شیعه ما نیست، مگر مثل گندمی که در انبار باشد و شپش در آن افتد، بعد از آن پاکش نموده، در جایش بگذارند. بعد از چندی، باز شپش به آن برسد، نیز پاکش کرده، به جایش بگذارند، مدتی این گونه می کنند، تا این که از آن باقی نماند مگر قدری که شپش به آن ضرر نمی رساند. در کتاب مذکور از ابن عقده، او از جعفر بن عبد الله محمدی، او از نفیس، او از سمندی، او از صادق علیه السلام و او از پدرش باقر علیه السلام روایت کرده

ص: ۱۸

که آن حضرت فرمود: مؤمنان امتحان خواهند شد، در آن وقت، خدای تعالی ایشان را از یکدیگر تمیز می دهد، زیرا خدا ایشان را از بلیّات و مرارت دنیا نگه نمی دارد، لکن ایشان را از کوری و شقاوت عقبی محافظت می کند. بعد از آن فرمود: حسین بن علی علیهما السّلام کشته شدگان خود را بالای یکدیگر می گذاشت، سپس می فرمود: مانند کشته شدن پیغمبران و اولاد و اتباع ایشان کشته شدیم.

### [حزن امام صادق (علیه السلام)] ۶ جمعه

#### اشاره

شیخ صدوق در کمال الدین (۱) به اسناد خود از سدیر صیرفی روایت کرده، گفت: من با مفضل بن عمر، ابو بصیر و ابان بن تغلب خدمت حضرت صادق علیه السّلام رفتیم، دیدیم آن بزرگوار بر روی خاک نشسته، لباسی بی گریبان و کوتاه آستین که آن را مسح خیری گویند، پوشیده و مانند بچه مرده، گریه و حزن و اندوه از وجنات احوالش، ظاهر و کاسه چشمش پر از اشک است و این فقرات را ترنّم می کرد که حاصل معنی آن ها این است: ای آقای من! غیبت تو، خواب را از من برد، رخت خواب را بر من تنگ نمود و استراحت دلم را ربود. ای آقای من! غیبت تو، مصیبت مرا به اندوه ابدی و به مصایب کشاند که به فقدان آن، یکی بعد از دیگری از یاران من است، به اشک چشم و ناله سینه خود ملحق نمود که به سبب مصایب و بلیّات سابق اند، نظر نمی کنم مگر آن که پیش چشم من بزرگتر و شدیدتر از آن ها متمثّل می گردد؛ به علاوه مصایب و حوادثی که از جهت تو می باشد. راوی گوید: از شدّت حیرت نزدیک بود عقل از سر ما برود و دل های ما پاره شود و گمان کردیم مصیبتی بزرگ بر آن حضرت وارد شده، عرض کردیم: ای بهترین خلق! خدای تعالی چشم های تو را نگریاند! کدام حادثه اشک چشمت را جاری نموده؟ و چه چیز تو را به این حالت انداخته؟

آن حضرت آه جانسوزی کشید که دل مبارکش به درد آمد و حزنش افزون گردید.

ص: ۱۹

سپس فرمود: بر شما خیر باد! به درستی که امروز صبح به کتاب جفر نظر کردم و آن کتابی است مشتمل بر علم مرگ ها و بلاها و علم آن چه واقع شده و تا روز قیامت می شود و خداوند آن علوم را به محمد صلی الله علیه و آله و امامان بعد از او منحصر فرمود، در آن کتاب دیدم قائم ما- عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فَرَجَهُ- متولد و غایب می شود، غیبتش طول می کشد و عمرش طولانی می گردد و مؤمنین در آن زمان امتحان می شوند.

### [طول غیبت و ارتداد]

این ناچیز گوید: ملاحظه نما چگونه امام صادق علیه السلام به امتحان مردم در زمان غیبت آن نور الهی تصریح فرمود. سپس فرمود: به سبب طول غیبت، در دل های ایشان شک عارض می شود، بسیاری از دین، خارج می شوند و ربه اسلام را از گردن خود خلع می نمایند، حال آن که خدا فرموده: **وَ كُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ (۱)**؛ ربه ولایت را به گردن هر کس لازم کرده ایم. چون آن را دیدم، بر من رقت عارض شد.

راوی گوید: عرض کردیم: یابن رسول الله! ما را به ذکر بعضی چیزها که در این باب دانسته ای، اکرام کن! فرمود: خدای تعالی در خصوص قائم ما- عَجَلُ اللَّهِ فَرَجَهُ- سه چیز خواهد کرد که آن ها را در خصوص سه نفر از انبیا کرده است؛ مولد او را مانند مولد موسی علیه السلام، غیبت او را مانند غیبت عیسی و طول عمرش را مانند طول عمر نوح علیهما السلام مقدر فرمود. بعد از آن، طول عمر خضر علیه السلام را دلیل بر طول عمر او قرار داد.

عرض کردیم: این امور را واضح فرمایید! فرمود: فرعون چون مطلع شد که سلطنتش به دست مردی زایل خواهد گردید، به احضار کاهنان امر کرد، نام و نسب موسی علیه السلام را به او خبر دادند و گفتند از بنی اسرائیل است. سپس به شق بطون زنان اسرائیلیان امر نمود، تا آن که بیش از بیست و کمتر از سی هزار زن را دریدند ولی کشتن موسی علیه السلام برایش میسر نگشت، زیرا خداوند او را حفظ نمود و چون بنی امیه و بنی عباس هم دانستند زوال ایشان به دست قائم- عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فَرَجَهُ- ما می باشد، با

ص: ۲۰



ما در افتادند و برای قطع نسل آل محمد صلی الله علیه و آله و قتل قائم شمشیرها کشیدند و خدا ابا دارد از این که امر خود را به اتمام نرساند، هر چند ظالمان و مشرکان کاره باشند. در خصوص عیسی علیه السلام، یهود اتفاق کردند که او کشته شد ولی خدا ایشان را تکذیب کرد و فرمود: **وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ (۱)**؛ او را نکشتند و بر دار نزدند، بلکه بر ایشان مشتبّه گردید. غیبت قائم - عجل الله فرجه - ما نیز چنین باشد، زیرا این امت او را انکار کنند و طایفه ای گویند هنوز متولد نشده، بعضی گویند متولد شد و وفات کرد.

پاره ای گویند امام یازدهم اولاد نداشت، برخی گویند ائمه علیه السلام، تا به سیزده و بیشتر از آن می رسد و عده ای گویند روح قائم در هیکل دیگری حلول کند و سخن گوید.

### [طول عمر نوح (علیه السلام)]

بیان طول عمر نوح علیه السلام این است که چون نوح علیه السلام از خدای تعالی نزول عقوبت بر قوم خود را خواست، جبریل هفت دانه تخمه نزد او آورد و گفت: خدای تعالی می گوید: این مردمان مخلوق و بندگان من اند، ایشان را جز بعد از تأکید دعوت و اتمام حجّت بر ایشان به صاعقه هلاک نمی کنم، پس به سوی دعوت ایشان برگرد و تو را در مقابل آن ثواب دهم، این تخم ها را هم بکار، وقتی روییدند و به حدّ کمال رسیدند و بار آوردند، فوراً فرج خواهد رسید و به این خبر مؤمنان را بشارت ده! پس از زمانی طویل آن درخت ها رسیدند و بار آور گردیدند، از خداوند سؤال فرج کرد. بار دیگر خداوند امر فرمود از تخمه میوه این درختان بکار، صبر نماید و طریقه تلاش را در دعوت امت و اتمام حجّت بر ایشان پیش گیرد. چون این حکم تازه را به مؤمنین رساند، سی صد نفر از ایشان مرتد شدند و گفتند: اگر نوح علیه السلام در دعوی خود صادق بود، خدای او، خلف وعده نمی کرد، پس از آن خداوند بار دیگر او را به کاشتن تخمه اشجار امر فرمود، هم چنین تا هفت دفعه و در هر دفعه جماعت بسیاری مرتد شدند، تا آن که از ایشان هشتاد و هفتاد نفر باقی و برقرار ماندند.

ص: ۲۱

آن گاه خدا وحی فرستاد که الحال، نقاب صبح نورانی که از شب ظلمانی بود، از پیش چشمت زایل گردید، زیرا حق واضح و ایمان به ارتداد آنان که طینتشان خبیث بود، از کدر صاف گشت. اگر قبل از این، کافران را هلاک می کردم و آنان را که مرتد شدند، از آن ها که ایمان آورده بودند، باقی می گذاشتم. هرآینه وعده سابقی که به مؤمنین قومت کرده بودم که ایشان را در زمین باقی گذارم، در دین ثابت دارم و خوف ایشان را به امن بدل کنم تا در عبادت من خالص شوند، صادق نبود و چگونه می شد اهل ارتداد را تمکین و خوف ایشان را به امن بدل کنم و ایشان را روی زمین باقی گذارم، با آن که ضعف یقین، خبث طینت و بدی باطن آن ها را می دانستم.

امام صادق علیه السلام فرمود: حال قائم- عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فَرَجَهُ- ما هم، چنین است، ایام غیبت او طول خواهد کشید، تا آن که حق خالص و ایمان از کدر کذب صاف گردد، زیرا به سبب طول آن، کسانی از شیعه که خبث طینت دارند و منافق هستند، مرتد می شوند، تا آن که حضرت صادق علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا(۱).

سپس فرمود: بیان حال خضر این است که طولانی نمودن خدای تعالی عمر او را، نه برای خوفی بود که به او داده شود، نه برای کتابی بود که بر او نازل گردد، نه به جهت شریعتی بود که شرایع انبیای گذشته را فسخ کند، نه برای امامت بود که دیگران به او اقتدا نمایند و نه برای عبادتی بود که خداوند بر او واجب نموده، بلکه چون در علم ازلی خدای تعالی، قدر عمر قائم و قدر غیبت او گذشته بود و می دانست مردم طول عمر قائم را انکار می کنند، لذا عمر خضر را طولانی گرداند تا به وسیله آن، بر طول عمر قائم استدلال شود و حجت معاندین از ما منقطع گردد و خلق را بر خدا حجتی نماند.

این ناچیز گوید: اگر در خصوص غیبت جز این حدیث شریف نبود که قبل از ولادت آن بزرگوار به زمان بسیار- مانند سایر اخبار- وارد گردیده و مشتمل بر ذکر حکمت، علّت، شبیه و نظیر است، هرآینه باز هم کافی و شافی بود.

ص: ۲۲

در اخباری که در نهی و منع از توقیت ظهور نور موفور السرور حضرت ولی عصر و ناموس دهر - عَجَل الله فرجه الشریف - عزّ صدور یافته و در آن چند نجمه است.

**[تعیین کنندگان وقت دروغگویانند] ۱ نجمه**

در کتاب الغیبه (۱) آمده: از علی بن یقطین روایت شده؛ او گفته ابو الحسن علیه السلام به من فرمود: یا علی! ائمه علیهم السلام شیعیان را در مدّت دو بیست سال، تربیت و اصلاح حال می کنند با این که ایشان را به تعجیل فرج و نزدیکی ظهور حقّ امیدوار می کنند. یقطین، از اتباع بنی عباس، به پسرش علی که از جمله خاصان امام موسی علیه السلام بود؛ گفت: چرا وعده ای که رسول خدا در خصوص سلطنت ما؛ یعنی بنی عبّاس نموده بود، به وقوع پیوست و وعده ای که در خصوص ظهور دولت ائمه شما نموده بود، به وقوع نپیوست؟

علی به پدرش گفت: امر ما هنوز وقوع به هم نرسانده و ما خود را به آرزومندی و امیدواری نگه می داریم، اگر به ما گفته می شد این امر تا دو بیست یا سی صد سال واقع نخواهد شد، هر آینه دل ها قساوت به هم می رساند و اکثر مسلمانان از اسلام برمی گشتند، لکن ائمه ما گفتند: ظهور دولت ما نزدیک است و به زودی واقع خواهد شد تا قلوب شیعیان را تألیف نمایند؛ یعنی دل های ایشان را به دست آورند و آن ها را از قساوت و ارتداد نگه دارند.

ص: ۲۳

ایضا شیخ طوسی در کتاب الغیبه (۱) از غضایری، او از بزوفری، او از علی بن محمد، او از فضل بن شاذان، او از احمد بن محمد و عیسی بن هشام، ایشان از گرام و او از فضیل، روایت نموده، او گفته از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم: آیا این امر وقت معینی دارد؟

فرمود: وقت قراردهندگان، دروغ گفته اند؛ سه بار این کلام را فرمود.

در کتاب الغیبه (۲) از فضل بن شاذان، او از حسین بن یزید صحاف، او از منذر جوان و او از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: وقت قراردهندگان، دروغ گفته اند. ما نه در زمان گذشته و نه در زمان آینده وقت قرار نمی دهیم.

در کتاب مذکور به این اسناد از عبد الرحمن کثیر روایت نموده، او گفته نزد ابی عبد الله علیه السلام بودم، ناگاه مهزم اسدی خدمت آن حضرت داخل شد و عرض کرد: فدایت شوم! جماعتی از من پرسیدند این امر کی واقع خواهد شد، هرآینه بسیار طول خواهد کشید؟

فرمود: یا مهزم! وقت قراردهندگان، دروغ می گویند و شتاب کنندگان در این امر، هلاک می شوند، کسانی که در این باب در مقام تسلیم اند، نجات می یابند و عاقبت امورشان به سوی ما برمی گردد.

ایضا شیخ طوسی در کتاب الغیبه، او از فضل بن شاذان، او از ابی نجران، او از صفوان بن یحیی، او از ابی ایوب خزفروش، او از محمد بن مسلم و او از صادق علیه السلام روایت نموده که آن حضرت به من فرمود: هرکس در خصوص این امر برای تو وقت قرار دهد، از تکذیبش باک مکن، زیرا ما در این خصوص برای احدی وقت تعیین نمی کنیم.

ایضا در کتاب مذکور از فضل بن شاذان، او از عمر بن اسلم بجلی، او از محمد بن سنان، او از ابی الجارود و او از محمد بن حنفیه- در حدیثی که ما محلّ حاجت را از آن ذکر کردیم- روایت نموده، او گفته امام فرمود: بنی فلان؛ یعنی بنی عبّاس سلطنت طولانی خواهند داشت، وقتی از سلطنت خود مطمئن و خاطر جمع شدند و گمان

ص: ۲۴

---

۱- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۴۲۶.

۲- الغیبه، شیخ طوسی، صص ۴۲۷-۴۲۶.

نمودند هرگز سلطنت آن‌ها زایل نمی‌شود، آن وقت ناگهان امر الهی نازل شده، دولتشان را پایمال گردانند به نوعی که شبانی؛ یعنی ریسی باقی نمی‌ماند که ایشان را بر سر خود جمع نماید.

این، معنی قول خدای تعالی است: حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرًا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَّمْ تَعْنِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۱)؛ ظاهر معنی این است که تا وقتی که زمین زینت خود را از گل و گیاه اخذ نمود و مزین گردید و اهل زمین گمان نمودند به زمین تسلط یافتند و مزین نمودن آن، در دست ایشان است، آن گاه آن را مانند جایی گردانیدیم که زراعت و علف آن بریده شده باشد، طوری که گویا دیروز اصلاً با این گل و گیاه رنگین نبوده؛ هم چنین آیات و علامات را برای قومی تفصیل می‌دهیم که در آیات ما تفکر و تأمل می‌کنند.

راوی گوید: عرض کردم: فدایت شوم! آیا این امر وقت معینی دارد؟

فرمود: نیست، زیرا علم خدا بر علم وقت قراردهندگان، غلبه نموده؛ چنان که خداوند عالم، به حضرت موسی علیه السلام سی شب وعده داد که بعد از سی شب، الواح تورات را به او بدهد ولی آن را به ده شب دیگر، اتمام نمود، حال آن که موسی علیه السلام و بنی اسرائیل آن را ندانستند، وقتی سی شب گذشت، بنی اسرائیل گفتند: موسی ما را فریب داد و دروغ گفت. پس گوساله پرست شدند. لکن برای آن علامتی ذکر می‌کنیم و آن، این است: وقتی احتیاج خلاق به وجود امام بسیار شد و بعضی از ایشان، بعضی دیگر را ناخوش داشتند، آن وقت، صبح و شام منتظر امر الهی باشید و دعا کنید.

ص: ۲۵

ایضا در کتاب الغیبه (۱) از فضل بن شاذان، او از محمد بن علی، او از سعدان بن مسلم و او از ابی بصیر، روایت نموده، او گفته خدمت آن حضرت عرض کردم: آیا این امر وقت معینی دارد که به اشتیاق دریافتن آن، بدن های خود را راحت کنیم؟

فرمود: آری، وقت تعیین شده، لکن شما آن را فاش نمودید، بنابراین خدای تعالی مدّت دیگری بر آن وقت افزود.

در کتاب مذکور از فضل، او از حسن بن محبوب و او از ابی حمزه ثمالی، روایت نموده، او گفته خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: علی علیه السلام فرمود: تا هفتاد سال شدّت و بلا هست و می فرمود بعد از بلا، وسعت و استراحت است، حال آن که هفتاد سال گذشت و ما وسعت و راحتی ندیدیم.

حضرت فرمود: خدای تعالی این امر را در این هفتاد سال قرار داد، وقتی امام حسین علیه السلام کشته شد، غضب الهی بر اهل زمین شدّت نمود، آن را به صد و چهل سال تأخیر نمود و ما آن را به شما خبر دادیم، شما آن را پنهان نداشتی، فاش نمودید و پرده پنهانی را از روی آن برداشتید، به حدّی که مشهور گردید، از این جهت خداوند عالم، آن را از این وقت تأخیر نمود و بعد از این دیگر خدای تعالی در خصوص این امر وقتی به ما خبر نداد؛ **يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ (۲)؛** خدای تعالی هر چیزی را بخواهد محو کند، می کند و هر چیزی را بخواهد ثابت گرداند، می کند و حقیقت علم نزد او است.

ابی حمزه گوید: این حدیث را خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم، فرمود:

صحیح است، به همین نهج واقع شد که نقل کردی.

ص: ۲۶

---

۱- الغیبه، شیخ طوسی، صص ۴۲۸-۴۲۷.

۲- سوره رعد: آیه ۳۹.

در کتاب الغیبه (۱) از بزنی روایت نموده، گفت: خدمت حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: فدایت شوم! اصحاب ما از شهاب و او از جدّت روایت کرده که آن حضرت فرمود: خدای تعالی ابا دارد از این که احدی را به چیزی مالک گرداند که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در مدّت بیست و سه سال به آن مالک گرداند؛ یعنی خدای تعالی امر شریعت و دعوت را بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله، به کس دیگری نخواهد داد.

آن حضرت در جوابم فرمود: اگر جدّم صادق علیه السّلام آن را فرمود، هر آینه چنان می شود که فرموده.

عرض کردم: فدایت شوم! در این باب توجه می فرمایی؟

فرمود: چه خوب است صبر نمودن و منتظر فرج بودن؛ یعنی امر شریعت و دعوت خلائق، بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله به دست کس دیگری خواهد رسید، پس باید انتظار وی را کشید.

بنابراین، حدیث شهاب اصل ندارد و بعد از آن فرمود: آیا قول عبد صالح؛ یعنی قول پدرم موسی بن جعفر علیه السّلام را نشنیده ای که می فرمود: و ارتقبوا انّی معکم رقیب (۲) فانظروا انّی معکم من المنتظرین (۳)؛ چشم به ظهور آن حضرت بدوزید! من هم با شما به آن چشم دوخته ام، منتظر فرج او باشید! به درستی که من هم با شما از انتظار کشندگان او هستم و صبر را در این باب بر خودتان لازم بدارید، زیرا رسیدن فرج در وقت یأس و ناامیدی است، کسانی که پیش از شما گذشتند، از شما صبرکننده تر بودند، حال آن که جدّم امام محمد باقر علیه السّلام فرمود: به خدا سوگند! هر آینه سنّت های این امت، با سنّت های امت های گذشته، طابق النعل بالنعل مطابق است، ناچار است هر چیزی که میان امت های گذشته واقع شده، میان شما هم واقع شود.

اگر شما در یک حال بودید، هر آینه در غیر سنّت و طریقه کسانی می شدید که پیش

ص: ۲۷

۱- ر. ک: بحار الانوار، ج ۵۲، صص ۱۱۱-۱۱۰.

۲- سوره هود، آیه ۹۳.

۳- سوره یونس، آیه ۲۰.

از شما بودند. اگر علما؛ یعنی ائمه اطهار علیهم السّلام کسانی را می یافتند که به ایشان علوم و اسرار بگویند و ایشان آن ها را پنهان داشته، فاش نکنند، هرآینه حکمت را برایشان بیان می کردند و علوم و اسرار را به ایشان تعلیم می دادند، لکن خدای تعالی شما را مبتلا نموده به این که اسرار را فاش نمایید و به غیر اهلش اظهار کنید، شما جماعتی هستید که ما را به دل های خود دوست دارید ولی کردارتان با این مخالف است.

به خدا سوگند! هرآینه اختلاف اصحاب یارانت با یکدیگر ساکن نمی شود، از این جهت صاحب شما غایب و پنهان خواهد شد، چه شده که به نفس های خود مالک نمی شوید و صبر نمی کنید تا خدای تعالی چیزی را که می خواهد، بیاورد؟ این امر چنان نیست که به حسب خواهش و اراده خلق بیاید، بلکه امر خدای تعالی و قضای او است و باید در آن صبر نمود و در خصوص امری تعجیل نمی کند مگر کسی که از فوت شدن آن بترسد و خدا خوفی ندارد.

به درستی که امیر المؤمنین علیه السّلام به عیادت صعصعه بن صوحان تشریف برد و به او فرمود: یا صعصعه! به سبب عیادت من، بر برادران دینی خود افتخار مکن و به نفس خود نگاه کن! چنان بدان که این امر؛ یعنی ظهور صاحب به شما رسیده، پس آرزوی ظهور وی، شما را مشغول نگرداند.

بعد از آن، امام رضا علیه السّلام نیز فرمود: به درستی که دیدی از آل یقطین و سایر فرعونیان و ظالمان چه ها درباره شما صادر گردید، اگر خدای تعالی شّر ایشان را از صاحب شما دفع نکند و حسن تقدیر و تدبیرش درباره او و شما نباشد، هرآینه کار به جای بد می انجامد.

به خدا سوگند! هرآینه سلامتی شما و صاحب شما از خدای تعالی است. آیا برای شما پندی از ابی الحسن علیه السّلام حاصل شد؛ وقتی که هشام درباره آن حضرت کرد آن چیزی را که کرد، آن حضرت هم به ایشان گفت و خبر داد که آیا چنان می دانید که خدا هشام را در خصوص آن چه در مادّه ما کرد، بیامرزد و از سر تقصیر وی درگذرد و فرمود: اگر هرچه می خواهید به شما بدهیم، هرآینه برای شما بد می شود، لکن کسی که



به چیزی عالم است، به علم خود عمل می کند؛ یعنی ما می دانیم اظهار پاره ای چیزها به شما مضر است، آن وقت به اصرار شما گوش نمی دهیم، بلکه به علم خود عمل می کنیم.

### [تکذیب تعیین کنندگان وقت] ۳ نهمه

در کتاب الغیبه (۱) از ابن عقده، او از علی بن حسین، او از حسن بن علی بن یوسف و محمد بن علی، ایشان از سعدان بن مسلم، او از ابی بصیر و او از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که خدمت آن حضرت عرض کردم: آیا این امر: یعنی ظهور قائم - عجل الله تعالی فرجه - وقت معینی ندارد که به خاطر جمعی ظهورش در آن وقت، بدن های خود را راحت کنیم؟

فرمود: آری، وقت معین شده بود، لکن شما آن را فاش نمودید، از این جهت خداوند عالم آن امر را از آن وقت به تأخیر انداخت.

در کتاب مذکور (۲) از علی بن احمد، او از عبد الله بن موسی عباسی، او از یعقوب بن یزید، او از ابن ابی عمیر، او از ابن بکیر و او از محمد بن مسلم روایت نموده، او گفته امام صادق علیه السلام به من فرمود: یا محمد! هر کس در خصوص تعیین وقت ظهور صاحب این امر، از ما به تو خبر دهد، از تکذیب وی مترس و باک مکن، زیرا در این باب وقت تعیین نمی کنیم.

در کتاب مذکور (۳) از ابن عقده، او از محمد بن فضل بن ابراهیم، سعدان بن اسحاق بن سعید و احمد بن حسن بن عبد الملک در یک جا ایشان از ابن محبوب و او از اسحاق بن عمّار روایت نموده که از امام صادق علیه السلام شنیدم، می فرمود: وقت این امر سال صد و چهل هجری بود، لکن آن وقت به شما خبر داده شد و شما آن را فاش نمودید، از این

ص: ۲۹

---

۱- الغیبه، شیخ طوسی، صص ۴۲۸-۴۲۷.

۲- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۸۹.

۳- همان، صص ۲۹۳-۲۹۲.

جهت خداوند عزّ و جلّ آن را از آن وقت تأخیر نموده است.

ایضا در کتاب مذکور به این اسناد از ابن محبوب و او از اسحاق بن عمّار روایت نموده که از حضرت صادق شنیدم، می فرمود: وقت این امر سال صد و چهل هجری بود، لکن آن وقت به شما خبر داده شد و شما آن را فاش نمودید، از این جهت خداوند عزّ و جلّ آن را از آن وقت تأخیر نمود.

در کتاب مذکور به این اسناد از ابن محبوب و او از اسحاق بن عمّار روایت نموده که امام صادق علیه السّلام فرمود: یا اسحاق! این امر دوبار از وقتش به تأخیر افتاده است.

در کتاب مذکور (۱) از کلینی رحمه الله او از جماعتی از مشایخ خود، ایشان از برقی، او از پدرش، او از قسم بن محمد، او از بطاینی، او از ابی بصیر و او از صادق علیه السّلام روایت نموده که ظهور قائم علیه السّلام را از آن حضرت پرسیدم، فرمود: وقت قراردهندگان دروغ می گویند، زیرا ما اهل بیت در این باب وقت تعیین نمی کنیم. بعد از آن فرمود: خدای تعالی ابا دارد از این که خلاف نکند وقتی را که قراردهندگان تعیین می کنند.

در همین کتاب از کلینی، او از حسین بن محمد، او از معلی بن محمد، او از حسن بن علی خز فروش، او از عبد الکریم خثعمی، او از فضل بن یسار و او از امام باقر علیه السّلام روایت کرده که خدمت آن حضرت عرض کردم: آیا این امر را وقت معینی دارد؟

فرمود: قراردهندگان دروغ می گویند. به درستی که موسی علیه السّلام به عزم مناجات با پروردگار خود بیرون رفت و سی روز با قوم خود وعده گذاشت، وقتی خداوند عالم، ده روز بر بالای آن افزود، قومش گفتند: موسی علیه السّلام با ما خلف وعده کرد، پس کردند؛ آن چه کردند، یعنی اساس گوساله پرستی را بنا نمودند. بنابراین هر وقت ما چیزی از امور آینده را به شما خبر دادیم و آن هم مطابق گفته ما در آمد؛ بگویند خدا راست فرموده و اگر چیزی را خبر دهیم و مطابق گفته ما در نیامد، باز بگویند خدای تعالی راست فرمود تا دوبار اجر و ثواب به شما داده شود.

مترجم بحار گوید: ظاهر این است که آن دو اجر در عوض تصدیق قول خداست

ص: ۳۰

در این، دو احتمال هست که آن‌ها هر دو به صورت ثانیه متعلق باشند؛ یکی در مقابل تصدیق قول خدا و دیگری در عوض یأس و نومیدی ای که دل ایشان را فراگرفته، زیرا چنین چشم داشتند که گفته امام، مطابق واقع درآید، وقتی مطابق درنیامد، مأیوس و نومید گردیدند، از جهت این حرمان و مأیوسی مستحق ثواب شدند.

### [علائم زمان ظهور] ۴ نجمه

ایضا در همین کتاب از کلینی، او از حسین بن محمد، او از جعفر بن محمد، او از قسم بن اسماعیل، او از حسن بن علی بن ابراهیم، او از برادرش و او از امام صادق علیه السلام روایت نموده که در خدمت آن حضرت سلاطین بنی فلان؛ یعنی بنی عبّاس را ذکر نمودیم. آن حضرت علیه السلام فرمود: خلائق را هلاک نمود؛ یعنی اعتقادشان را ضایع نکرد، مگر تعجیل ایشان در خصوص قائم - عجل الله تعالی فرجه - و این امر، به درستی که خدای تعالی به سبب بندگان تعجیل نمی کند، زیرا این امر وقتی دارد که باید در آن وقت ظاهر شود، اگر بندگان آن وقت را دریابند، نمی توانند آن امر را یک ساعت از آن وقت، پس و پیش کنند.

ایضا در کتاب مذکور (۱) از احمد بن علی، او از عبید الله بن موسی، او از محمد بن احمد قلانسی، او از محمد بن علی، او از ابی جمیل و او از حضرمی روایت نموده که از صادق علیه السلام شنیدم، می فرمود: ما برای این امر، وقت قرار نمی دهیم.

در همین کتاب (۲) از علی بن حسین، او از محمد بن علی، او از جبّله، او از علی بن ابی حازم، او از ابی بصیر و او از امام صادق علیه السلام روایت نموده که خدمت آن حضرت عرض کردم: فدایت شوم! ظهور قائم - عجل الله تعالی فرجه - کی خواهد شد؟

فرمود: یا ابا محمد! ما اهل بیت برای این امر وقت قرار نمی دهیم، حال آن که

ص: ۳۱

۱- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۸۹.

۲- همان، صص ۲۹۰-۲۸۹.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: وقت قراردهندگان دروغ گفته اند.

یا ابا محمد! این امر پیش از ظهورش، پنج علامت دارد:

اول؛ ندایی در ماه رمضان است.

دوم؛ خروج سفیانی.

سوم؛ خروج خراسانی.

چهارم؛ قتل نفس زکیه.

پنجم؛ فرو بردن زمین لشکر سفیانی را در بیابان.

بعد از آن فرمود: یا ابا محمد! به درستی که پیش از ظهور این امر، از وقوع دو طاعون ناچار است؛ یکی طاعون ایض و دیگری طاعون احمر.

عرض کردم: فدایت شوم! طاعون ایض و احمر کدام اند؟

فرمود: طاعون ایض نوعی مرگ است که ذی حیات را به سرعت فانی می کند و طاعون احمر شمشیر است و قائم - عَجَلُ اللهُ فرجه الشریف - خروج نمی کند تا وقتی که در شب جمعه بیست و سوم ماه رمضان، از میان آسمان به نام وی ندا کرده شود.

عرض کردم: به چه چیز ندا می شود؟

فرمود: به نامش و به نام پدرش، بدین نهج گفته می شود که آگاه باشید! به درستی که فلان بن فلان قائم آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است، سخن او را بشنوید و وی را اطاعت کنید، در آن وقت ذی روحی باقی نمی ماند مگر این که این صدا را می شنود، در آن اثنا کسی که در خواب است به سمت آن صدا بیدار می شود و به صحن خانه خود بیرون می آید، دختران باکره از پس پرده عفت در می آیند و قائم - عَجَلُ اللهُ فرجه الشریف - به سبب آن صدا خروج می کند و آن، صدای جبرئیل علیه السلام است.

حسن بن سلیمان، شاگرد شهید رحمه الله در کتاب مختصر (۱) گفته روایت شده: به خط شریف امام حسن عسکری علیه السلام حدیثی یافته شد که ظهورش این است: به قدم های نبوت و رسالت، به مراتب بلند حقیقت قدم گذاشتیم، حدیث را سنجیده، تا این که فرموده: به زودی چشمه های آب حیوان، بعد از چشیدن عذاب آتش نیران برای شیعیان ظاهر می شود؛ یعنی بعد از ابتلای ایشان به شدايد ایام غیبت که مانند آتش نیران است؛ لذا یذ فرج به ظهور قائم - عجل الله فرجه الشریف - ما که به منزله چشمه های آب حیوان است، برای ایشان میسر خواهد شد وقتی که به قدر عدد آلم و طه و طس ها از سال ها بگذرد.

علمامه مجلسی رحمه الله برای توجیه این حدیث، بیانی ایراد نموده و گفته: احتمال دارد مراد از الم، جمیع الم ها و المص و المر باشد، زیرا عدد همه آن ها با طه و طس ها به هزار و صد و پنجاه و نه می رسد و این توقیت؛ یعنی تعیین وقت ظهور نمودن که از این خبر و خبر ابالبید و مثل این ها فهمیده می شود، بر تقدیر صحت آن اخبار، با این که در سایر اخبار نهی از توقیت وارد شد، منافات ندارد، زیرا مراد از آن ها نهی در توقیتی است که به طریقی باشد که بدا در آن نیست؛ چنان که در اخبار گذشته به این معنی تصریح کرد.

پس بین آن ها منافاتی نیست، با این که اخبار نهی به غیر امام تخصیص داده شود؛ یعنی جایز نبودن توقیت در حق غیر امام است، نه در حق امام. این وجه اخیری با بعضی اخبار منافات دارد که آن ها دلالت دارد بر این که برای امام جایز نیست وقت ظهور را تعیین نماید.

وجه اول اظهر است و غرض ما از ذکر این وجوه، اظهار احتمال است و منافای آن زمان نباشد که در خصوص ظهور ذکر کردیم، بنابراین اگر آن زمان بگذرد و العیاذ بالله

ص: ۳۳

فرج ظاهر نشود و از آن زمان تخلف کند، هرآینه آن تخلف، به بدفهمی ما مستند خواهد شد؛ یعنی اخبار توقیت به وجوه کثیر احتمال داشتند و مراد از این وجوه، در نفس الامر یکی بوده، ما خطا نموده، آن را نفهمیدیم.

باوجوداین می‌گوییم: احتمال وقوع بدا در جمیع محتملات اخبار توقیت هست؛ یعنی به هر احتمال که وقت ظهور تعیین شود و ظهور از آن وقت به تأخیر بیفتد، در آن حال می‌توان گفت بدا واقع گردید و از این جهت به تأخیر افتاد؛ چنان که در حدیث ابن یقین، ثمالی و غیر ایشان به وقوع بدا اشاره شد.

پس از وساوس شیاطین انس و جان باحذر باش و به خداوند عالم توکل کن؛ یعنی اگر ظهور فرج از آن زمان به تأخیر افتد و شیاطین انس و جنّ به تو وسوسه کند که اگر قائم - عجل الله تعالی فرجه - موجود بود، هرآینه در آن زمان ظاهر می‌شد در آن جا به مسأله بدا ملتفت شده، فریب ایشان را مخور!

در تفسیر عیاشی (۱) از هشام بن سالم، او از بعضی اصحاب ما و ایشان از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که معنی قول خدای تعالی *أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ* (۲) را از آن حضرت پرسیدم.

فرمود: وقتی خدای تعالی چیزی را به پیغمبر خبر دهد و وقت آن را تعیین نماید، هرآینه قول او در این مقام *أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ* (۳) گفته می‌شود؛ یعنی امر خدا رسید، تعجیل و شتاب مکن تا وقت آن برسد.

بعد از آن فرمود: وقتی خدای تعالی خبر داد فلان خبر، شدنی است، هرآینه به منزله این است که شده؛ یعنی از این جهت لفظ *أَتَى* را به صیغه ماضی فرمود که بر تحقق وقوع دلالت دارد، حال آن که معنی در مستقبل است.

ص: ۳۴

۱- تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۵۴.

۲- سوره نحل: آیه ۱.

۳- سوره نحل: آیه ۱.

تنبيه للنبيه بدان در نجم ثاقب بعد از ذکر خبر ابو بصير و ابو حمزه ثمالی که ما آن ها را در نجه دوم این عبقریه ذکر نمودیم؛ فرموده: شیخ طوسی گفته وجه در این اخبار این است که ممتنع نیست خدای تعالی این امر را موقت فرمود در یکی از اوقاتی که ذکر شد.

پس چون پدیدار شد آن چه پدیدار شد، مصلحت تغییر کرد و تأخیر آن تا وقتی دیگر و هم چنین در ماه بعد و وقت اول منقضی شد و هر وقتی جایز است به این مشروط باشد که پیدا نشود چیزی که صلاح در تأخیر آن مقتضی است تا بیاید آن وقتی که آن را تغییر نمی دهد، پس محتوم خواهد شد و بر همین تأویل می شود آن چه در تأخیر عمرها از اوقات خود و زیاد شدن آن ها هنگام دعا و صله ارحام وارد شده و آن چه در نقصان عمرها پیش از اوقات خود در وقت کردن ظلم، قطع رحم و غیر این ها روایت شده و خدای تعالی هر چند به هر دو امر داناست، پس ممتنع نیست یکی از آن ها به شرطی و دیگری بدون شرطی معلوم باشد و در این جمله خلافتی بین اهل عدل نیست، آن گاه جمله ای از اخبار بدا را نقل کرد.

پس از آن فرمود: و وجه در این اخبار، چیزی است که پیش تر از تغییر مصلحت در آن و اقتضای تأخیر امر تا وقت دیگر ذکر کردیم، نه ظاهر شدن امر برای خدای تعالی؛ (تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً).

آن گاه اشکال کردند که بنابراین لازم می آید ما به چیزی از اخبار خدای تعالی مطمئن نشویم و جواب دادند بعضی اخبار در مخبرات او جایز نیست، چون قطع داریم آن، تغییر داده نمی شود؛ مثل اخبار صفات خداوند و آن چه گذشته و اخبار به این که مؤمنین را ثواب می دهد و قسمی از آن، فی نفسه به حسب تغییر مصلحت در وقت تغییر شروط آن، قابل تغییر هست و جمیع این ها را در اخباری از آینده تجویز می کنیم، مگر آن که خبر بر وجهی وارد شود که دانسته شود مضمون آن قابل تغییر نیست.

در آن حال به شدن آن قطع می کنیم و برای همین است که در بسیاری از اخبار حتم

را به آن مضمون منضم فرمودند؛ یعنی فلان امر خواهد شد و از محتومات است، پس به ما تعلیم فرمودند که آن قابل تغییر نیست و ما به آن قطع می کنیم.

این ناچیز گوید: فرموده شیخ مزبور را روایتی تأیید می نماید که خود ایشان در آن کتاب به اسناد خود از عثمان نوی نقل فرموده اند که او گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم، می فرمود: این امر در خصوص من بود؛ یعنی مشیت الهی چنین بود که خروج کنم و زمین را پر از عدل و داد گردانم، لکن بدا واقع شد، پس خدای تعالی آن را تأخیر نمود و بعد از این هرچه می خواهد در خصوص ذرّیه من می کند.

### [چند نمونه از توقیت]

خاتمه و لتأیید ما فی العبقریّه قابلہ التّنیقید عن بعض البریّه بدان برای تأیید آن چه در این عبقریّه از اخبار وارده نقل شده؛ در منع و ردع از توقیت تعیین زمان ظهور حضرت بقیّه الله - ارواحنا فداه - و از جهت تنقید و نکوهش بعضی که رجما بالغیب، وقت ظهور را تعیین می نمایند؛ چنان که یکی از وعیاض معروف ایران حدود پنجاه سال قبل، به کزّات در بالای منبر، به پیرمردهای هشتاد، نودساله خطاب نموده، می گفت: امروز و فردا مهیای ظهور و دیدن حضرت امام زمان - عجل الله تعالی فرجه - باشید، به نحوی که هر پیرمردی خیال می کرد همان سال و ماه حضرت را ملاقات خواهد نمود، تا حال، قریب پنجاه سال می گذرد و هنوز از ظهور آن بزرگوار خبری نیست.

بالجمله برای تأیید آن اخبار و تنقید این چیزی را نقل می نمایم که یکی از معاصرین در رساله جواهر القوانین نقل نموده؛ این رساله را سال هزار و سی صد و سی و یک تألیف نموده و بعضی از اخبار به جمله و عبارات و اشعار مرموز اهل عرفان و حساب و صاحبان کشف و شهود را ذکر کرده و از نوع آن ها اکتشافات نموده ظهور آن بزرگوار سال هزار و سی صد و سی و پنج الی چهل واقع خواهد شد و اکنون که سنین هجرت به هزار و سی صد و شصت و دو رسیده، اهل عالم از شرف یابی حضورش



محروم و با هزاران اندوه و تأسّف، منتظر ظهورش هستند. عین عبارت آن در رساله مزبور این است:

س: بفرمایید ظهور موفور السرور قطب دایره امکان، حضرت بقیه الله، امام محمد مهدی - ارواحنا فداه - چه زمانی خواهد بود؟

ج: به طور یقین احدی از مؤمنین نمی داند که کدام روز یا فلان ساعت و یا فلان هفته، بلکه فلان سال ظهور خواهد فرمود و محمد و آل او علیهم السّلام به آن تصریح نفرموده، بلکه از اظهار آن کراهت داشته اند، به ملاحظاتی هم صلاح نمی باشد، همین غیبت ولی عصر - عجل الله فرجه الشریف - امتحان بزرگی است که مؤمنین از منافقین و مرتدّین معلوم شوند و به مؤمنین به غیب ثواب عظیم مرحمت فرمایند که در انتظار جان جهان و حجّت حضرت رحمان بودند تا جان دادند و حکمت های دیگر هست که در این جا مناسب نیست.

س: بلی، درست می فرمایید! ولی یکی از بایته برای ضلالت و گمراهی مردم، به حدیث ابی لیبید مخزومی متمسک شده که از امام محمد باقر علیه السّلام روایت کرده و به حسب عدد فواتح سور می خواهد خروج میرزا علی محمد دروغگو را درست کند، لذا خواهشمندم هرچه از اخبار در این باب تعیین یا گمان کرده اید، بیان فرمایید تا بطلان قول طایفه ضالّه مضلّه بایته واضح گردد، امید که برای جناب عالی اجر عظیم داشته باشد.

ج: همان حدیث امام حسن عسکری علیه السّلام برای ردّ آن ها کافی است که فرج شیعیان ایشان در سینه هزار و دوست و شصت و دو نیست که میرزا علی محمد ادّعای دروغی کرده است.

س: استدعا دارم عین عبارت حدیث را با معانی آن بیان فرمایید که قلوب دوستان آل محمد روشن گردد.

ج: در بحار(۱) مسطور است: وجد بخطّ الإمام ابی محمّد الحسن العسکری علی

ص: ۳۷

ظهر الكتاب قد سعدنا ذوی الحقایق باقدام النبوه و الولایه. به خط ابو محمد امام حسن عسکری علیه السلام بر پشت کتاب یافت شد که رقم فرموده بودند:

به تحقیق، ما آل محمد صلی الله علیه و آله، ذرّه ها و بلندی های همه حقیقت ها را به قدم های نبوت و ولایت الهی که حق تعالی به ما عطا فرموده؛ و ذرنا سبع طرائق باعلام الفتوه و الهدایه و بر هفت طریقه ها به علامت های فتوت، جوانمردی، هدایت و راهنمایی خودمان بلندی جستیم، نحن لیوث الوعی و غیوث الندی؛ ما آل محمدیم! شیران میدان جنگ که بر همه فایق ایم و فریادرس همه خلاایق ماییم! اشاره است به این که روزگاری خواهد آمد که همه مردم به فشار ظلم خواهند آمد که دیگر فریادرسی غیر از ما برای آن ها نباشد و ما که دارای شجاعت و علم هستیم می توانیم فریادرسی خلاایق بنماییم و خواهیم نمود؛ کنایه از ظهور فرزندش امام محمد مهدی و رجعت محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله است که برگردند و به قوه شمشیر و علم، بلاد و عباد را احیای فرمایند.

چنان که بیان فرمود: و فینا السیف و القلم فی العله حل و لواء الحمد فی الأجل، حال آن که شمشیر و قلم در دار دنیا در دست ما آل محمد بوده و خواهد بود؛ یعنی کسی مگر جز شمشیر نتواند ریاست کند که به قهر و غلبه و زور، سلطنت کنند و آن ها علم ندارند یا اهل قلم که به قوه علم و تدابیر، سلطنت کنند و مسلماً قوه قلم بیش از شمشیر است و اهل شمشیر، همیشه به اهل قلم محتاج اند ولی اهل علم و قلم در هردوره، به اهل شمشیر محتاج نبوده اند و سلطنت کامله برای کسی است که هم، اهل شمشیر و هم، اهل قلم باشد و این منصب مخصوص انبیا و ائمه علیهم السلام است.

این است که فرمود: شمشیر و قلم در دار دنیا در دست ما آل محمد است و در آخرت هم، ریاست، حق ما آل محمد خواهد بود که لواء الحمد در دست ماست و همه انبیا و اولیا و شیعیان ما زیر لوای ما هستند؛ اسباطنا خلفاء الدین و خلفاء الیقین و مصابیح الأمم و مفاتیح الکرّم، مقام ما آل محمد فوق تصوّر هر متصوّر است، همین بس که فرزندزاده های ما، خلیفه های دین خدا و امام زادگان ما، جانشینان یقین اند که هیچ شکی در دل آن ها نبوده، چراغ های هدایت امت ها و کلیدهای کرم خدا هستند.

الآن فرزندان امام عصر و اولادزاده های آن حضرت علیه السلام در جزیره خضرا و شهرهای آن به نیابت حضرت حجّت علیه السلام سلطنت می کنند، شاید فرمایش حضرت عسکری راجع به اولادزاده های خود باشد که ان شاء الله ایشان را ملاقات خواهیم نمود یا راجع به اولادزاده های همه ائمه علیهم السلام باشد و بعد در مقام افتخار برآمده که تمام پیغمبران به واسطه ولایت ما آل محمد صلی الله علیه و آله به مقام نبوت و رسالت و اولو العزمی رسیده اند، لذا یکی از پیغمبران مقرب اولو العزم را مثل می آورد تا حال سایر پیغمبران و رسل معلوم گردد که همه تابع و شیعه محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین، علی، محمد، جعفر، موسی، علی، محمد، علی، حسن و محمد بن الحسن - صلوات الله علیهم اجمعین - می باشند؛ چنان که حق تعالی در سوره صافات می فرماید: **وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (۱)**؛ به درستی که از شیعیان علی و آل علی، ابراهیم خلیل است، زیرا با دل سالم از امراض قلبی به سوی پروردگار خود آمد، پس وقتی حضرت ابراهیم علیه السلام با آن مقام رسالت و خلّت و امامت، شیعه امام زمان و آباء طاهرین آن حضرت باشد، سایر پیغمبران به طریق اولی.

حضرت عسکری علیه السلام این جا فرمود: **فالكليم البس حله الاصطفا لما عهدنا منه الوفاء؛** پس موسی کلیم، خلعت رسالت و برگزیدگی را بر خود پوشاند؛ به جهت آن چه ما آل محمد صلی الله علیه و آله، در عالم نور و ذرّاز او عهد گرفتیم وفا کردن به عهد ما را؛ یعنی وفا کرد، برگزیده شد و از شیعیان ما محسوب گردید. **وَإِنَّ رُوحَ الْقُدُسِ فِي جَنَانِ الصَّاعُورَةِ ذَاقَ مِنْ حُدَاثِقِنَا الْبَاكُورَةِ؛** حضرت جبرئیل، روح القدس، که افضل از همه ملائکه، کزوبین و روحانیین است در جنّات صاعوره قدری از باغ های باکوره ما آل محمد صلی الله علیه و آله را چشیده است که به این مقام جلیل رسیده و سایر ملائکه به طریق اولی مستفیض فیوضات ما هستند.

از این عبارت مختصر معلوم ساخت تمام انبیا و مرسلین و ملائکه مقربین مطیع امر ایشان هستند، پس باید تمام جنّ و انس امر خدا و رسول و ائمه را اطاعت نمایند،

ص: ۳۹

هرکس از ایشان مخالفت نماید به هلاکت ابدی و جحیم سرمدی معذب، مؤید خواهد شد و از فرق های هالکه خواهد بود و هرکس متابعت و اطاعت امر ایشان نمود، از جمیع مهالک نجات یافت و به بهشت های عدن ابدی خواهد شتافت، زیرا احدی از مسلمین نمی تواند بگوید علی و اولاد علی از فرقه ناجیه نیستند، چون اگر کسی جسارتی کرد، فوراً خودش کافر، مرتد، نجس و از بدترین فرق هالکه خواهد شد و اگر بگوید آل محمد صلی الله علیه و آله از فرقه ناجیه می باشند، لازم می آید هرکس پیروی ایشان باشد، فرقه ناجیه باشد و نمی شود امام از فرقه ناجیه ولی تابع او از فرقه هالکین باشد.

بنابراین ثابت شد شیعیان امام زمان و آباء طاهریین آن حضرت، فرقه ناجیه می باشند و سایر مذاهب امت پیغمبر از فرق هالک و جهنمی خواهند بود؛ چنان که پیغمبر فرمود: ستفرق امتی علی ثلاثه و سبعین فرق کلهم فی النار الا واحده؛ به زودی امت من بر هفتاد و سه فرقه خواهند شد، همه ایشان در آتش جهنم خواهند بود، مگر یک فرقه که از جهنم نجات یابند.

لذا حضرت عسکری علیه السلام فرمود: شیعتنا الفئه الناجیه و الفرقة الزاکیه صاروا النار داء و صونا و علی الظلمه الباء و عونا؛ شیعیان ما آن گروه ناجیه و فرقه پاک و پاکیزه اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن حدیث خبر داده برای ما آل محمد، ردایی گردیدند که ما را حفظ می کنند و حصاری که ما را نگاهداری می نمایند، در حضورمان ما را اعانت می نمایند و بر ظلمت غصب حق ما، بر ظالمان حق ما جمعیت و یاران اند؛ در غیبت ما فرج ما را انتظار می کشند، جمعیت نموده، ما را یاری نمایند.

بعد در مقام شرح ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ (۱) و «يملاء الله الأرض قسطا و عدلا بعد ما ملئت ظلما و جورا»؛ فساد در صحرا و دریا ظاهر خواهد شد به آن چه دست های مردم اکتساب نموده و امام زمان - عجل الله فرجه الشريف - زمین را از عدل و داد پر می کند، بعد از این که از ظلم و بیداد پر شده باشد، سپس می فرماید: «سینفجر لهم ینایع الحیوان بعد لظی مجتمع النیران لتمام

ص: ۴۰

الروضه و الطواسین من السنین؛ به زودی بعد از شعله کشیدن آتش های جمع شده چشمه های حیات و زندگانی برای شیعیان ما شکافته می شود.

در این عبارت چند نکته فهمیده می شود:

۱- در زمان غیبت جمع آوری می کنند و برای یاری امام زمان- عجل الله فرجه الشریف- زیاد می شوند؛ چنان که می بینم طایفه شیعه زیاد شده و می شوند و یک سر حرمت جهاد در زمان غیبت، همین است که در فساد عالم، جنگ نکنند؛ هر چند در سختی باشند ولی برای نصرت دین بمانند.

۲- به زودی فرج اشاره می فرماید که شیعیان غصه نخورند و مأیوس نشوند.

۳- راحتی ها عقب زحمت هاست.

۴- راحتی و عزت و زندگی مخصوص شیعیان است نه دیگران.

۵- چشمه های حیرت و برکت برای شیعیان جاری خواهد شد.

۶- شیعه خالص، نزدیک ظهور سختی دارد، ولی کسی بر او مسلط نخواهد شد تا بماند و سلطان خود را یاری نماید.

۷- فتنه، فساد، ظلم و بیداد به اندازه ای در روی زمین زیاد شود که گویا آتش به جان مردم افتاده است.

۸- شاید اشاره به اسباب جنگ حائیه از توپ، تفنگ، فشنگ، بمب، خمپاره، دینامیت و امثال این هاست که سلاطین سال ها برای ملک گیری تهیه دیده اند و نزدیک ظهور آن، آتش های انبار شده چنان زبانه کشد که اغلب ممالک و رعایای خود را آتش زده، می کشد و خراب کنند؛ بعد از خرابی بلاد و عباد و ظهور فساد، برای شیعیان آل محمد صلی الله علیه و آله به تمام شدن و گذشتن سال های الروضه و الطواسین من السنین خوب خواهد شد. بفهم!

س: تحقیقات رشیکه و بیانات باسلیقه معلوم شد ولی مراد حضرت از عبارت آخری معلوم نشد.

ج: لا حول و لا قوه الا بالله، باید دانست؛ الف و لام در الطواسین برای عهد خارجی

است که به «طسم و طسم و طس» سوره قصص و شعرا و نمل اشاره دارد، لذا باید الف و لام حساب نشود، اما واو عطف و الف و لام الروضه، باید حساب شود، گویا چنین فرموده: لتمام الروضه و «طسم طسم طس» ولی من السنین بیان برای آن هاست که این عدد را از سال ها به شمار وقت فجر فرج آل محمد صلی الله علیه و آله و شیعیان ایشان، معلوم یا مظنون خواهد شد.

الف ل ر / ۱ / ۲۰۰۳۰ و ۶ / ض / ۸۰۰ / ۵ / ۶ / ط / ۹ / س / ۶۰ / م / ۴۰ / ط / ۹ / س / ۱۶۰ / ل / ۲۱ / ر و / ۲۰۶ / دویست و شش ض ه ط و س م ط س م ط س / ۱۵۸۰۵ / ۱۰۰ / ۶۹ / ۱۰۹ / جمعا هزار و سی صد و سی و پنج که تمام شد، بعد از اتمام سال هزار و سی صد و سی و شش، حضرت ظهور خواهد فرمود و در سال هزار و سی صد و سی و شش برای شیعیان وسعت و رفاهیت و امتیت فراهم خواهد آمد.

س: خیلی مسرور و امیدوار شدم؛ آیا مثل تاریخ بعثت یا تولد حضرت حجّت و یا غیبت آن حضرت احتمال دیگری می رود؟

ج: این احتمالات قابل توجه نیست، زیرا معصوم تا این اندازه ابهام و اجمال نمی فرماید و الا برای فرمودن فایده ای متصور نیست، لذا احتمال اقوی است که چون سنه هزار و سی صد و سی و پنج تمام شود، کار شیعیان آل محمد صلی الله علیه و آله اصلاح و خوب خواهد شد.

س: آیا دلیل دیگر که مؤید این حدیث و ترجمه آن باشد در نظر دارید؟

ج: همان حدیث ابا لیبید که از حضرت باقر علیه السلام روایت می کند، ما در روایت خدشه نمی کنیم ولی می گوئیم بابی ها معنی حدیث را نفهمیده اند. آخر حدیث می فرماید: ثم کان بدو خروج الحسین بن علی علیه السلام آلم الله فلما بلغ مدته قام قائم ولد العباس عند المص و یقوم قائمنا عند انقضائها بالمرأ، فافهم ذلك و عدو اکتمه.

شاید معنی، چنین باشد: پس اول خروج حسین بن علی، آلم الله؛ یعنی هفتاد و یک بود، یقینا مراد از آن، بعثت است نه هجرت. وقتی مدت آن حضرت رسید، کسی از آل هاشم سلطان نشد تا قائم فرزندان عباس، نزد سنه المص برخاست و قائم ما آل محمد نزد منقضی شدن آن ها به المرأ می ایستد.

حال، دو احتمال می رود، اول آن که الله را با عدد مدغم و مدغم فیه، جزء حروف فواتح سور حساب کنیم و هم چنین بآء بر سر المرأ، لذا چنین حساب می شود:

و با حدیث حضرت عسکری علیه السلام مطابق می شود

ال م ال م ال ه ال م ص / ۱۶۱ ال ر ال / ۲۳۱ ۲۳۱ ال ر / ۲۳۱ ال ر / ۲۳۱ ال م ر / ۲۷۳ جمله، هزار و سی صد و سی و شش (۱۳۳۶) که تمام شدن هزار و سی صد و سی و پنج همین است، پس این ها را بفهم، بشمار و آن را پنهان دار!

احتمال دوم آن که از اول قرآن تا المرأ، هزار و دویست و شصت و هفت می شود.

هفتاد و یک سابق بر ظهور حسین را که دولت حقّه بود بر این عدد، اضافه می کنیم و چنین می شود ولی این حساب، بعد از حساب اول است و اقوی بودن احتمال اول به واسطه تطابق با حدیث اول می باشد و الله اعلم بالأمر.

س: دلیل دیگری دارید که بر مقصود دلالت کند؟

ج: در نظرم هست روایتی دیدم که مکررات تمام فواتح سور را بیندازند، هر چه باقی ماند، فرج امام زمان- عجل الله تعالی فرجه- است. به اقسام مختلف حساب کرده اند، درست نیامده، مگر به طریقی که بعد از فکر زیاد به یاد آمد، پس مراد از انداختن مکررات، انداختن حروف مکرر نیست، زیرا خیلی کم می شود. بلکه مراد انداختن کلمه های مکرر از فواتح است؛ مثلاً- در قرآن الم و حم و الراء مکرر است، آن ها را می اندازیم و «طسم» اگرچه مکرر است ولی چون جامع طس می باشد، حسابش می کنیم؛ مثل حمعسق و المص و المرأ، زیرا جامع هر حم و الم و الراء هستند و حروف دیگری دارند. ملتفت باش!

ل م ص ل ل م ر ل ه ی ع ص ط ه ط س م س س ص ح م ع س ق ن / ۱۹۱ ۲۷۱ ۱۹۵ ۱۴ ۱۹ ۷۰ ۹۰ ۲۷۸ ۱۰۰ ۵۰ جمله هزار و سی صد و سی و هشت این حساب هم با سابق منافات ندارد؛ نهایتاً دو سال بعد از ظهور را می رساند و بعد از ظهور هم، ظهور است و شاید جهت اختلاف، سرّی دارد که درست معین نباشد؛ مثل این که بگوییم از سنه هزار و سی صد و سی و پنج تا سنه هزار و سی صد و سی و هشت ظهور خواهد فرمود، وقتی هم تعیین نکرده ایم که فلان ساعت

ص: ۴۳

و روز و سال ظهور می فرماید تا مستوجب تکذیب باشیم، زیرا با این که می گویم امید دارم از سال هزار و سی صد و سی و پنج تا هزار و سی صد و سی و هشت، ظهور کند؛ اگر کسی بگوید کی ظهور می فرماید؟ می گویم: نمی دانم؛ وقتی معین نکرده ام.

س: دیگر چیزی دارید که بر قرب وصال محبوب دو جهان، امام زمان علیه السلام دلالت کند؟

ج: عبارت حضرت دانیال پیغمبر بعد از آیات چندی در فصل دوازده، آیه دوازدهم و به مناسبت امام دوازدهم فرموده: خوشا به حال کسی که انتظار کشیده روزهای هزار و سی صد و سی و پنج را دریابد. ظاهراً باید مراد او ظهور حضرت حجت علیه السلام باشد؛ چنان که از آیات سابق آن، مستفاد می شود.

س: به به! قلبم قوت گرفت دیگر از مقرّبان چه در نظر دارید؟

ج: معلوم می شود جنابعالی میلی به امام زمان دارید که مشتاق ظهور آن حضرت هستید، به خلاف بعضی که چون بفهمند ظهور نزدیک است، از ترس اعمال فاسد خود، بیخ گوش آن ها زرد شده، منکر شوند که خیر، فلانی مزخرف می گوید! هیچ کس وقت ظهور را نمی داند و به این زودی ها ظهور نمی کند. من یقین دارم به این زودی تشریف نخواهد آورد ولی اگر درد دین داشتند، می بایست اظهار بشاشت کنند که زودتر فرج برسد.

خلاصه، مرحوم میرزا محمد اخباری که در زمان فتحعلی شاه و از علمای مرتاضین بوده، در مفتاح الغیب در اسرار اسم محمد صلی الله علیه و آله نقل می کند: یخرج من اسمه عدد من أرسل من الأنبياء و إذا ضمنت عدد باطن هذا الأسم إلى ظاهر عدده كان الخارج من الجملتين وقت ظهور خاتم الأولياء محمد المهدی، فافهم.

س: این دو فقره خیلی مشکل است؟

ج: گوش بده! خواهی فهمید چون در علم حروف گاهی هندسه ظاهر حرف را می گیرند، گاهی باطن حرف را که زیر و بنیه حرف باشد، پس م / ۹۰ / ح / ۹ / م / ۹۰ / م / ۹۰ / د / ۳۵ جمله، سی صد و چهارده نفر پیغمبران مرسل می شود که بنا بر مشهور، سی صد و



سیزده نفر می باشند، یکی هم خود حضرت محمد صلی الله علیه و آله جمله سی صد و چهارده می شود و اصحاب حضرت حجّت الله با خود حضرت هم، به همین عدد می باشند، اللهم اجعلنا منهم بحقه و حق آبائهم صلوات الله عليهم. پس معنی عبارت چنین است که از عدد اسم محمد، عدد مرسلین از پیغمبران که سی صد و چهارده نفر باشند، خارج می شود.

در این جا میم مدغم را نیز حساب کرده و هرگاه باطن عدد این اسم را به ظاهر عدد آن ضمیمه نمودی، خارج از دو جمله، وقت ظهور خاتم اولیا، حضرت امام محمد مهدی علیه السلام می باشد.

پس بفهم که خیلی مشکل است یا مراد او این است که عدد باطن محمد (۹۲۶۲) را که جمله صد و پنجاه و چهار (۱۵۴) می شود، به ظاهر عدد ۷۸۱۱۰۶ ضمیمه کنی که جمله ۱۱۸۴ می شود که از این دو جمله ۱۳۳۸ خارج خواهد گردید و ظاهر عدد مقدّم را به جهت الغاز و ابهام مؤخر گفته و اگر گفته بود الی عدد ظاهر، زودتر منتقل می شدیم.

یا مرادش این است که میم مدغم را حساب نکرده و باقی را به طریق باطن حساب نموده که م ح م د / ۹۰ ۹۰ ۹۰ ۳۵ جمله ۲۲۴ می شود، آن وقت این ها را به عدد ظاهر اضافه نمایی که مقدّم را مؤخر آورده و ضمیر در عدد باید در آخر ظاهر، باشد، مثل این که عبارت الی عدد ظاهره می باشد، آن چه خارج از جمله ۳۲۴ و جمله ۱۱۱۱ می شود ۱۳۳۵ که با حدیث حضرت عسکری و حضرت باقر علیهما السلام مطابق خواهد بود.

از لطایف عبارت کان الخارج من الجملتين نیز، وقت ظهور مکشوف می افتد که من را بر الخارج مقدّم، قصد کرده باشد، معنی چنین می شود که عدد از خارج جملتين ۵۲۵۸۰۴ جمله ۱۳۳۷ می شود، اگر مقصودش هم نبوده، به خواست خدا چنین شده، به کوری چشم بابی ها که سنه ۱۲۶۲ به تیشه خیال، امام دروغگوی مفتری دین بری را تراشیدند و این قدر جرأت و شجاعت داشت که از دار در بیت الخلا پایین افتاد و به سقر رفت.

س: این عبارت از معصوم رسیده است؟

ج: نمی دانیم. دور نیست که صاحب مفتاح الغیب در کتاب خود از قول معصوم علیه السّلام نقل کرده است. و الله اعلم.

س: چه دلیل دیگری دارید؟

ج: همین شخص بزرگ در آخر می فرماید: به حسب ابعاد احتمالات، امیدواریم ظهور الحقّ، تاریخ ظهور آن سرور باشد.

س: مطلب را واضح سازید که مرادش چیست؟

ج: چون رسم حساب حروف آن است که حرف مدغم را حساب نمی کنند، لذا بعد احتمالات، حساب مدغم است، دیگر آن که تاریخ را از هجرت حساب می کنند، لذا بعد احتمالات، از بعثت حساب کردن است، چون ابعاد احتمالات را فهمیدی، ملتفت باش! (ظه و ر ل ح ق ق ۱۱۱۱ ۲۳۸) جمله ۱۳۴۹ می شود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مکه سه سال مخفی و ده (۱۰) سال علانیه دعوت فرمود، جمله سیزده سال، اگر خواستی بگو از بعثت واقعی تا ظهور، ۱۳۴۹ و اگر بخواهی با هجرت مطابق کنی ۱۳ را از آن جمله تفریق نما، ۱۳۳۶ باقی می ماند. اقرب احتمالات هر گاه از بعثت حساب کنند، سه سال مخفی را به حساب نمی آورند ولی ما آوردیم تا ابعاد معین گردد، بفهم!

س: چیز دیگری دارید که دالّ بر وقت ظهور نور خداوند غفور باشد؟

ج: در کتاب نجم الثاقب این رباعی را به بعضی از مشایخ شهود نسبت داده است:

إذا دار الزّمان علی حروف\*\*\*بیسّم الله فالْمهدیّ قاما

فادوار الحروف عقیب صوم\*\*\*فاقرء الفاطمیّ منّی السّلاما

س: معنی آن را بفرمایید؟

ج: یعنی هرگاه زمانه بر حروف در بسم الله الرحمن الرحیم (۲۸۸۳۲۹۳۶۱۰۲) دور زد، فالْمهدی (۱۲۱) قاما؛ جمله بسمله ۱۷۵۵- جمله دو قلم ۱۰۷۶. پس دور گرداندن عدد این حروف است در عدد عقب صوم الزمان (۲۴۹) جمله خواهد شد.

مرادش از ۱۳۴۰ این است که در دور ۱۳۴۰ ظهور خواهد فرمود.

دیگر از ۵- و ۶- و ۷- و ۸- ساکت می باشد، همین قدر می رساند که از

ص: ۴۶

۱۳۴۰ نمی گذرد که ظهور خواهد فرمود یا بگو هرچه در قرآن است، در فاتحه الكتاب می باشد و هرچه در فاتحه است، در بسم الله درج می باشد، چون زمانه احکام الله را که در قرآن جمع است؛ برگردانده، واژگون ساخته و کسی در آخر الزمان جز به اسم الله عمل نمی کند؛ ولی به عکس قول او عمل می کنند.

لذا باید لفظ الله را چنین برگردانده، واژگون بنویسیم و هندسه آن را زیر آن بنگاریم. ۵/۱۳۳۵ ل خواهد شد، چون چنین انقلاب شد، حضرت مهدی علیه السلام قیام فرماید، دوباره احکام الله را به جای خود برگرداند و شریعت پیغمبر را که مردم کهنه کرده اند، تازه فرماید. برگرداندن این حروف ۵/ل/۲/۳/۱ عقیب سختی ها و امساک اهل حق است که از جمیع لذایذ صایم بودند، چون هزار و سی صد و سی و پنج بگذرد، پس بر امام زمان، فرزند فاطمه زهرا، سلام فراوان مرا برسان!

س: از کجا معلوم است مراد شاعر این مطالب بوده است؟

ج: شاید روح القدس به زبان او داده؛ چنان که به زبان حقیر داده که بتوانم شرح کنم و الله اعلم.

س: دیگر در سینه خود چه دارید، واقعا آن چه فرمودید، عین واقع و صدق کلام است؛ لا یبقی من الاسلام الا اسمه و لا یبقی من القرآن الا رسمه ظاهر شده و حدیثی که اسلام اول غریب بوده و الآن هم مثل اول، غریب است، ظاهر گشته؛ مگر صاحب اسلام بیاید و پشتوان اسلام گردد؟

ج: ان شاء الله در بحار از سعد الدین حموی که در تاریخ ظهور گفته، نقل می کند:

إذا بلغ الزمان عقیب صوم\*\*\*بسم الله فالمهدی قاما

س: معنی آن را بیان فرمایید؟

ج: این شعر صاف تر از رباعی اول است، یا مراد از زمان، قرن است و قرن سی سال است؛ یعنی هرگاه قرن سی رسید، به عدد بسم الله فالمهدی قام (۶۷۶۴۳۱) عقیب عدد صوم به حساب زبر بیته، جمله ۱۳۳۵ می شود یا عدد الزمان، عقیب صوم با عدد بسم الله را جمع کرده و از بعثت واقعی به حساب زبر بیته، جمله ۱۳۵۰ می شود، سیزده

ص: ۴۷

سال بعثت تفریق شود، ۱۳۳۷ باقی ماند و یا به همان طریق به واسطه انقلاب زمانه که هرروز دوری می زند، لذا عقیب امساک و سختی ها به اسم الله برگردانده که چنین ۵/ل۳/ل۳/۱۳/۱ است، رسیدیم؛ ان شاء الله مهدی قیام خواهد فرمود؛ چنان که گذشت.

س: دیگر اشعاری در نظر دارید؟

ج: دعل خزاعی در حضور حضرت رضا علیه السلام در جزء قصیده خود، این شعر را خواند. حضرت فرمود: روح القدس به این کلام بر زبان تو سخن گفته.

خروج امام لا محاله خارج\*\*\*یقوم علی اسم الله و البرکات

شاید معنی چنین باشد که خروج امام زمان، البته واقع می شود، بر نام الله قائم می شود که او را به حساب هندسه معکوس بنویسند ۵/ل۳/ل۳/۱۳/۱ خواهد شد و با برکات الهی قائم می شود که عالم را پر از برکت خواهد فرمود.

س: دیگر چه دیده اید که به مقصود اشاره داشته باشد؟

ج: صاحب ینابیع المودّه سنی از شیخ عبد الکریم یمانی، این اشعار را نقل می کند:

و فی یمن امن یکون لأهلها\*\*\*إلی ان تری نور الهدایه مقبلا

بمیم مجید من سلاله حیدر\*\*\*و من آل بیت طاهرین به من علا

یسّمی بمهدی من الحقّ ظاهر\*\*\*بسّنه خیر الخلق یحکم اولا

س: استدعا دارم تاریخ و معنی را بیان فرمایید؟

ج: به نظر می رسد دو تاریخ منظور داشته: اول؛ میم مجید که نود می شود، اضافه به عدد من سلاله ۲۱۶ حیدر ۲۲۴ من آل بیت ۱۲۳ طاهرین ۲۷۵ جمله ۱۳۳۷ می شود، مجید و او عطف حساب نیست، زیرا معلوم شود حیدر، امیر المؤمنین از اهل بیت طاهرین علیهم السلام است. به من علا، متعلق به مقبلا می باشد.

دوم؛ الحق ظاهر (۱۱۰۶۲۳۹) به ابعاد احتمالات، جمله ۱۳۴۵ می شود، ده سالی که حضرت در مکه دعوت علانیه فرمود، از این تفریق شود، تتمه ۱۳۲۵ می شود، پس میم مجید بر تاریخ اول افزود و ده سال بعثت از ثانی منها و حق ظاهر گردید؛ یعنی در یمن برای اهل یمن امتیت می باشد، تا این که نور هدایت را روی آورنده به کسانی ببینی

که بلندی و دین حق خواهند، به واسطه میم بزرگوار از سلاله حیدر از اهل بیت طاهرین پیغمبر، نام مبارک آن بزرگوار، مهدی است که از جانب حق ظاهر خواهد شد و به سنت خیر المرسلین بهترین خلائق از اول تا آخر، حکم خواهد فرمود، اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَاجْعَلْنَا مِنْ أَنْصَارِهِ بِحَقِّهِ وَحَقِّ آبَائِهِ!

س: به به! خیلی مطالب عالیه کشف و معلوم شد حرف طایفه بابیه نامربوط و مزخرف بوده، چیز دیگری دارید که از زمان ظهور خبر دهد؟

ج: بلی صاحب ینابیع المودّه سنّی این رباعی را از شیخ عبد الرحمن بسطامی نقل می کند:

يظهر ميم المجد من آل محمد\*\*\*و يظهر عدل الله في الناس أولا

كما قدر و بينا عن علي الرضا\*\*\*و في كثر علم الحرف اضحى محصلا

س: آیا از این رباعی تاریخ را می فهمی؟

ج: اول، يظهر جد من آل محمد (۹۲۱۲۲۷۱۱۱۵) حساب کن! جمله ۱۲۲۶ می شود و لام و میم حساب نمی نشود.

دوم، عدد آل محمد و يظهر عدل الله (۱۲۶۲۱۲۴) را جمع کن! جمله ۱۳۸۵ می شود. عدد مجد را که چهل و هفت می شود از آن جمله تفریق کن! تتمه ۱۳۳۸ می شود.

سوم؛ عدد يظهر عدل الله و الناس أولا (۱۵۱۲۳۷۲۲۱۱۲۵۵) که جمله ۱۲۵۵ می شود، جمع کن و عدد میم المجد را که ۱۶۷ باشد از آن تفریق کن! تتمه ۱۳۴۶ مطابق با بعثت ظاهری که با هجرت است، هزار و سی صد و سی و شش خواهد شد؛ یعنی میم بزرگوار از آل محمد ظهور خواهد فرمود و عدل الهی را میان مردم از اول تا آخر ظاهر و علانیه و آشکار خواهد ساخت، کما این که به تحقیق از سلطان سریر ارتضی، علی بن موسی الرضا- علیه الاف التحیه و الثناء- مراد او معلوم نیست که تاریخ ظهور را روایت کرده یا خود ظهور را ولی چون ظهور آن حضرت، معلوم بوده، ظاهر این است که همین عبارت تاریخی را از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده است. و الله اعلم.

اما س: دیگر از این مژده ها چه داری؟

ج: ایضا در همان کتاب، (۱) اشعاری از شیخ عبد الرحمن بسطامی نقل کرده:

و یخرج حرف المیم من بعد شینه\*\*\*بمکه نحو البيت بالنصر قد علا

فهذا هو المهدي بالحق ظاهر\*\*\*سیاتی من الرحمن للخلق مرسلا

و یملاء کل الأرض بالعدل رحمه\*\*\*و یمحو ظلام الشرك و الجود اولا

ولایته بالأمر من عند ربّه\*\*\*خلیفه خیر المرسلین من عالم العلا

س: خواهش می کنم تاریخ و معنی آن ها را بیان کنید؟

ج: عدد بعد شینه بمکه نحو البيت بالنصر (۳۷۲۵۰۶۶۷۲۶۵۷۶) را جمع کن! جمله ۱۲۸۳ خواهد شد، حرف میم که چهل است از آن تفریق کن! تتمه ۱۳۴۶، مطابق بعثت می شود، ده سال در مکه را منها کن! تتمه ۱۳۳۶ هجری خواهد شد؛ یعنی قائم الهادی ۴۰۸ حجه بن الحسن که عددش با حرف المیم مطابق است، بعد از زحمات آن حضرت در مکه، به نصرت و یاری الهی در جانب خانه کعبه خروج خواهد فرمود.

به تحقیق بر همه اهل عالم بلندی دارد؛ پس آن مهدی است که به حق ظهور خواهد فرمود؛ به زودی از جانب حضرت خداوند رحمان فرستاده شده، برای خلائق؛ یعنی قرآن کامل را می آورد و تمام روی زمین را به عدالت و رحمت پر خواهد فرمود و آثار تاریکی های شرک و جور را که عالم گیر شده باشد، از اول خواهد فرمود. بدانید ولایت و سلطنت آن حضرت از پروردگار آن حضرت و او از جانب خداوند علیّ اعلیّ جانشین حضرت خیر المرسلین است.

س: از کلمات بزرگان دیگر چیزی دارید؟

ج: در کشکول، شیخ بهاء الدین قدس سرّه رباعی فارسی را از خواجه نصیر الدین طوسی - طیب الله رمسه - نقل می فرماید:

در دور زحل خروج مهدی است\*\*\*جرم دجل و دجالیان است

در آخر او واوک زاء\*\*\*چون نیک نظر کنی، همان است

ص: ۵۰

س: یعنی چه؟

ج: فارسی است خودت بفهم!

س: مشکل است.

ج: معما چو حل گشت، آسان شود.

بدان زحل دو معنی دارد: اول، زحل به تخفیف لام، اسم ستاره ای است، منجمین می گویند بیست و نه سال و نیم و یک روز کم، دور می زند، همیشه دور زحل است، پس نظر این شخص جلیل، بر این است که عدد زحل چهل و پنج است، لهذا چهل و پنج دور که گذشت، خروج مهدی در آن دور خواهد بود و هزار و سی صد و سی و هفت سال، دو ماه و نیم از هجرت به اندازه چهل و پنج دور زحل است و قبل از اتمام این مدّت، ظهور خواهد فرمود، دلیل بر این، خروج مهدی است (۵۲۹۸۰۹) که جمله ۱۳۳۸ می شود که نزدیک این تاریخ است، نه خیلی پیش نه خیلی بعد که لوث وجود دجال و اصحابش از صفحه روزگار منقطع خواهد شد. در آخر واو؛ یعنی سنه ۱۳۳۶ و اول زا؛ یعنی سنه ۱۳۳۷.

پس ان شاء الله بعد از ۱۳۳۵ و قبل از ۱۳۳۸ منتظر و امیدوار فرج امام زمان باشید، اگر حقیر زنده نمانم، سلام مرا به آن حضرت برسانید، پای او را از جانب من بوسه زنید و معروض دارید غلام شما محمد باقر امیدوار بود در حضور مبارک، خدمت ها کند تا در رکاب ظفر انتساب شما، جام شهادت نوشد، اگر رأی مبارک اقتضا فرماید، او و والدش را زنده و قلب آن ها را در دوستی خود محکم فرمایید و حوایج شان را برآورید، چون نیک نظر کنی، همان ۱۳۳۶ است.

دوم، زحل به تشدید لام به معنی شتر سرکش می باشد، کنایه از سفیانی ملعون است که چون شتر مست به مردم حمله خواهد نمود. خروج مهدی - عجل الله فرجه الشریف - در دور او خواهد شد. زحل خروج مهدی، جرم دجل و دجالیان (۱۰۵۳۷۲۴۳۶۹۸۰۹۷۵) جمله ۱۳۳۸ می شود که لام مدغم در زحل و یا مدغم در مهدی را حساب کنیم، واقعا از این اشعار جلالت خواجه نصیر - رضوان الله علیه -

ص: ۵۱

خیلی ظاهر می شود که از زمان هلاکوخان از روی نجوم یا احادیث استخراج نموده و در یک رباعی سه تاریخ به رمز بیان فرموده که تاکنون کسی در صدد شرح آن برنیامده، مگر حقیر که لسان العلما هستم و الا صدق لسان العلما مشکل است.

س: خیلی امیدوار شدم، دیگر چه دارید که قوت قلوب بیشتر شود؟

ج: ایضا بزرگواری می فرماید:

در الف ثلثین دو قرآن می بینم\*\*\*وز مهدی و دجال نشان می بینم

یا ملک شود خراب یا گرد دین\*\*\*سری است نهان و من عیان می بینم

س: یعنی چه؟

ج: الف به حساب ظاهر ۱۱۱ می شود، ثلثین دو به حساب باطن که با زبر و یننه حساب کنیم، ۱۱۷۱۵۰۱۰۶۵۱۰۶۵۱۱۲۵۱ جمله ۱۳۴۷ می شود از بعثت ظاهری ده سال موضوع، تتمه ۱۳۳۷ یا ثلثین جمع ثلاث است، الف را با سه ثلاث بنویس! ۱۳۳۳ دو را هم بنویس، ۱۳۲۵ می شود. بعضی نسخ می بینیم سه قرآن بوده، لذا ۱۳۳۶ می شود و همین توجیه اولی است؛ یعنی در هزار و سی صد و سی و پنج یا شش، قرآن کواکب می بینم که به زودی خروج و ظهور خواهند نمود یا آن که عدد الف و ثلثین دو (۱۰۸۷) وز مهدی و دجال (۴۷۸۲) جمله ۱۳۳۷ یا مدغم در مهدی و جیم مدغم در دجال هم حساب شود، مطابق با رباعی اول او خواهد در این سنه ۱۳۳۷ قرآن، کواکب سعد و کواکب نحس را می بینم و از مهدی و دجال نشانه و علامت می بینم که هر دو خروج کرده اند.

س: دیگر چه دارید.

ج: در کشکول شعری شیخ بهایی - علیه الرحمه - از سلطان الغ بیک گورکانی نقل می فرماید:

بینی تو بغا ملک مغیر گشته\*\*\*در وقت غلط زیروزبرتر گشته

در سال غلیب اگر بمانی بینی\*\*\*ملک و ملل و ملت و دین برگشته

س: یعنی چه؟

ص: ۵۲



جواب بعضی غلب نقل کند، بعضی در سال، غلب خوانند، معلوم است هر دو غلط است، بلکه به با صحیح است، ولی با یا، زیرا عدد غلط بیش از غلب است؛ پس باید غلب باشد تا مناسب با بغا و غلط باشد که از هزار، سه ملک رو به خرابی می گذارد و در هزار، سی نه خراب تر می شود تا خرابی عالم به اندازه ای می شود که جز ظهور امام زمان- عجل الله تعالی فرجه الشریف- علاج ندارد که دوباره مملکت، ملت ها، مذهب و دین را در سال غلب اصلاح فرماید.

س: غلب به حسب عدد ۱۰۴۲ می باشد، سال ها از آن گذشته ولی دین به حال اول برنگشته و امام زمان ظاهر نشده است؟

ج: در سال غلب را حساب کن! جمله ۱۳۳۷ می شود و شعر خواجه نصیر الدین طوسی رحمه الله مطابق با اشعار خواجه- علیه الرحمه- و قریب به همین است که می فرماید:

در سال غرن ملک مکدر گردد\*\*\*در سال غرس زیروزبرتر گردد

در سال غرع اگر بمانی زنده\*\*\*ملک و ملل و ملت و دین بر گردد

در سال غرف زطوس آید ۱۰۱۶۸۲۱۷۵۹۱\*\*\*شخصی جمله ۱۳۴ برگردد و زمان و خوش تر گردد

بعضی در سال غرن به غین معجمه که ۱۲۵۰ مطابق با ۱۲۴۰ هجری، ملک مکدر گردد و شاید اشاره به جنگ روسیه با ایران و تصرف هفده شهر ایران توسط روسیه باشد، در سال غرس به غین معجمه که ۱۲۶۰ می باشد، مطابق با ۱۲۵۰ هجری، ملک زیروزبرتر گردد.

شاید به جنگ انگلیس ها با ایران و جنگ بوشهر، قتل جمع کثیری از اهل هند توسط انگلیس ها و به ناحق بردن ملک سند و بلوچستان از ایران اشاره باشد، در سال غرع به غین معجمه که ۱۲۷۰ باشد، مطابق با ۱۲۶۰ هجری، اگر زنده بمانی، ملک،

ملل، ملت و دین برگردد و شاید از فتنه حضرات بایته، شیخیه، قادیانیه، بهاییه، ازلیه و افسدیّه خیر داده که هریک به نوعی از دین برگشتند و جمعی مرتد شدند؛ چنان که میرزا علی محمد، پسر میرزا رضای شیرازی بزّاز، سنه ۱۲۶۲ ادّعی باییت و حاج محمد کریم خان، دعوی رکتیت کرد و هنوز فتنه آنان باقی است، دین هریک منشعب شده، چند فرقه شدند. امثال این ها در ممالک دیگر نیز واقع شده؛ واقعا عجب پیش گویی فرموده، بعد خواسته به رمزی از ظهور حضرت حجت خبر دهد که همه کس نفهمند و لفظی را آورده که هم به الفاظ سابق شبیه باشد و هم نباشد، لذا فرموده:

در سال غرف ز طوس آید شخصی

در سال غرف ز طوس آید شخصی (۱۰۰۰۱۶۸۲۱۵۷۹۱) که جمله ۱۳۴۶ می شود، مطابق با سنه ۱۳۳۶ هجری، زمان برگردد و خوش تر شود؛ یعنی همان طور که ادیان مختلف تا آن وقت پیدا شده، زمانه برگردد و یک دین شود و بهتر و خوب تر از زمان پیش شود و عدل و داد عالم را فرا گیرد.

غرف به غین مهمله و زای معجمه است نه به غین معجمه و الّا غلط صرف است و مراد از شخصی که از طرف طوس رو به ایران آید، قطب دایره امکان، سلطان السلاطین، امام زمان - عجل الله تعالی فرجه - خواهد بود؛ چنان که در دار السلام از ثوبان از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کند که فرمود: چون علم های سیاه را از سمت خراسان دیدید، نزد ایشان دوید، هر چند مانند اطفال بادست و پا باشید، زیرا مهدی - عجل الله تعالی فرجه - خلیفه خدا میان آن ها باشد.

ایضا به روایت ثوبان فرمود: چون از سمت مشرق، علم های سیاه با مردان آهنین دل، رسند، نزد ایشان روید، هر چند به راه رفتن با دست و پا بر بالای برف باشید و با ایشان بیعت کنید، زیرا او خلیفه خدا، حضرت مهدی - عجل الله فرجه الشریف - امام زمان است.

قال بعض العارفين أنّ الحروف سرّ من اسرار اللّٰه تعالى و العمل بها من اشرف العلوم المخزونه و هو من العلم الممكنون المخصوص به اهل القلوب الطاهره من الأنبياء و الأولياء و هو المذى يقول فيه محمد بن على الحكيم الترمذى علم الأولياء فافهم و لا بدّ للشارع فى علم الحروف من معرفه علم التصحيف، كتب على عليه السّلام خراب البصره بالزّنج؛ يعنى بالزّنج.

قال الحافظ الذهبي: ما علم لتصحيف هذه الكلمه الّا بعد المأتين من الهجره لأنّ بالقرمط الزّنجى خربت البصره و اعلم أنّ اللّٰه تبارك و تعالى قال: و علّم آدم الأسماء كلّها؛ يعنى الحروف المحيطه بكلّ نطق و هى اثنان و ثلاثون حرفا تحوى جميع لغات النّاطقين فى الموجودات كلّها مع اختلاف السنّتهم و لغاتهم فمنها ثمانيه و عشرون عربيه بعدد منازل القمر و منها اربعه عجميه و هى پ چ ژ ك.

قال جعفر الصّادق عليه السّلام: علم اللّٰه الأدم الأسماء بالقلم الذى فى اللوح المحفوظ و قيل أنّ الحروف كانت تتشكّل لأدم فى قوالب نورانيه عند اراده مسماها و هى خاصّه اللّٰه التى اختصّه اللّٰه تعالى بها و علّمه اللّٰه سبعين الف باب من العلم و علّمه الف حرفه و أنزل عليه تحريم الميته و الدم و لحم الخنزير و أنزل عليه الحروف المعجم فى إحدى و عشرين ورقه اشاره إلى أنّ الدنيا سبعة ادوار أى سبعة آلاف سنه و أنزل عليه عشر صحائف و فيها الف لغه و قد بين اللّٰه فيها ثم اخبار الدنيا و ما يكون فيها فى اهل كلّ زمان و ذكّر صورهم و سيرهم مع انبياتهم و امهم و ملوكهم و عبيدهم و رعاياهم و ما يحدث فى الأرض. (١)

و فى الينابيع (٢) عن الشيخ محيى الدين الطايى الأندلسى فى حلّ صحيفات الجفريه قال: قد شرح كتاب ادريس تنكلو شاه البابلى و ثابت بن قره الحرّانى و لّمّا اطلعنى اللّٰه على العوالم الماضيه سئلت ادريس عن شرحيهما فقال: أنّهما لا يعلما الّا

ص: ٥٥

١- ينايع الموده لذوى القربى، ج ٣، صص ٢٠٢-٢٠١.

٢- همان، ص ٢٢٤-٢٢١.

ظاهره و أنه إلى الآن مقفل فحلّه لى و الأمام على ورث علم الحروف من سيدنا محمّد صلى الله عليه و آله و إليه الأشاره بقوله أنا مدينه العلم و على بابها، فمن أراد العلم فعليه بالباب و قدورث على كرم الله وجهه علم الأولين و الآخرين و ما رأيت فيمن اجتمعت بهم اعلم منه.

قال ابن عباس: اعطى الأمام على كرم الله وجهه تسعه اعشار العلم و أنه لأعلمهم بالعشر الباقي و هو أوّل من وضع مرّبع مائه فى مائه فى الإسلام و قد صنّف الجفر الجامع فى اسرار الحروف و فيه ما جرى للاولين و ما يجرى للآخرين.

و فيه اسم الله الاعظم و تاج آدم و خاتم سليمان و حجاب اصف و كانت الأئمه الراسخون من أولاده يعرفون اسرار هذا الكتاب الرّبانى و اللّباب الثورانى و هو الف و سبع مائه مصدر المعروف بالجفر الجامع و النور اللامع و هو عباره عن لوح القضاء و القدر، ثمّ الأمام الحسين عليه السّلام ورث علم الحروف من ابيه كرم الله وجهه، ثمّ الأمام زين العابدين عليه السّلام ورث من أبيه، ثمّ الامام محمّد الباقر عليه السّلام ورث من أبيه، ثمّ الأمام جعفر الصادق عليه السّلام ورث من أبيه و هو العدى غاص فى اعماق اعواده و استخرج درره من اصداف اسراره و حلّ معاقد رموزه و فكك طلاسم كنوزه و صنّف الخافيه فى علم الجفر و جعل فى خافيه الباب الكبير اثبث و فى الباب الكبير ابجد إلى قرشت و نقل أنه يتكلّم بغوامض الأسرار و العلوم الحقيقته و هو ابن سبع سنين.

قال الأمام جعفر الصّادق عليه السّلام: علمنا غابر و مزبور و كتاب مسطور فى رقّ منشور و نكت فى القلوب و مفاتيح أسرار الغيوب و نقر فى الأسماع و لا- ينفر عنه الطباع و عندنا الجفر الأبيض، الجفر الأحمر، الجفر الأكبر و الجفر الأصغر و منّا الفرس الغوّاص و الفارس القنّاص فافهم! هذا للسان الغريب و البيان العجيب قيل أنّ الجفر يظهر فى آخر الزمان مع الأمام، محمّد المهدي و لا- يعرف عن الحقيقه ألّا هو كان الأمام على عليه السّلام من اعلم الناس بعلم الحروف و أسرارها و قال الأمام على سلونى قبل أن تفقدونى، فإنّ بين جنبى علوما كالبحار الزّواخر.

و اعلم أنّ هذا لجفر، هو التّكسير الكبير الذى ليس فوقه شىء و لم يهتد إلى

وضعه من لدن آدم إلى الأسلام غير الأمام على - كرم الله وجهه - كل ذلك بيركه تعلم خير الأنام و مصباح الظلام، محمد افضل الصلوه و اتم السلام و لما كنت في بلده بجايه سنه عشر و ست مائه اجتمعت بادريس و حللت عليه الثمانيه و العشرون سفرا بكمالها و اهدى إلي علمه على احسن حال فهذا الذي حملني على اخراج كتاب سهل الممتنع و ما سلم من الخطاء الا المعصوم و ما منا الا له مقام معلوم.

ان الامام جعفر الصديق عليه السلام وضع وفقا مسدسا على عدد حرف الف الذي هو كافي و كان يخرج منه علوما كالبحر الزواجر و ان اردت حله على الحقيقه فانظر في كتاب شق الجيب يظهر لك سر ذلك و كان لسيدى الشيخ ابو الحسن الشاذلى له فيه تصرف غريب قال سيدى الشيخ ابو مدين المغربى ما رأيت شىء الا رأيت شكل الباء فيه و لذلك كان اول البسملة و هى آيه من كل سوره و قال: ما من رسم الا و له خاصيه حتى الحيه اذا قست على التراب و قد اودع الامام جعفر الصادق عليه السلام فى السير الأ-كبر من الجفر الأحمر، سر كبير و لا نبيك الأمثل امام خبير، فإن عرفت سر وضعه وضعت الجفر جميعه و ذكرت بعض هذه الأسرار فى الفتوحات المكيه، فلما أراد الله أن يثبت الحجج لأدم على الملائكه و أراد أن يعلمهم ان آدم احق بالخلافه منهم لفضل علمه، فمن وصل إلى هذه الفضيله فقد اختصه الله تبارك و تعالى من بين عباده و جعله أفضل اهل زمانه و لم يهتدون إلى سرا يقع الا امام العلوم، باب مدينه المعصوم و حللنا نرز يسيرا فى شق الجيب فيما يتعلق بالمهدى و خروجه أخرج يا امام تعطل الأسلام ان الذى فرض عليك القران لرادك إلى معاد.

إذا دار الزمان على حروف\*\*\*ببسم الله فالمهدى قاما

و يخرج بالحطيم عقيب صوم\*\*\*الا اقرئه من عندى السلام

### و عن الشيخ الكبير عبد الرحمن البسطامى:

و يظهر ميم المجد من آل محمد\*\*\*و يظهر عدل الله فى الناس اولاً

كما قد روينا من على الرضا\*\*\*و فى كنز علم الحرف اضحى محصلاً

و عنه ايضا:

و يخرج حرف الميم من بعد شينه\*\*\*بمكّه نحو البيت بالنصر قد علا  
فهذا هو المهدي بالحق ظاهرا\*\*\*سيأتى من الرحمن للحقّ مرسلا  
و يملأ كلّ الأرض بالعدل رحمه\*\*\*و يمحو ظلام الشرك و الجور أوّلا  
ولايته بالأمر من عند ربّه\*\*\*خليفه خير الرسل من عالم العال(1)

و عن الشيخ محى الدين فى كتابه المسمّى بعنقاء المغرب:

فعند فنا خاء الزّمان و دالها\*\*\*على فاء مدلول الكرور يقوم  
مع السّبعة الأعلام و النّاس غفّل\*\*\*عليهم بتدبير الأمور حكيم  
فاشخاص خمس و خمس و خمسه\*\*\*عليهم ترى امر الوجود يقوم

و من قال أنّ الأربعين نهايه\*\*\*لهم فهو قول يرتضيه كليم

و ان شئت اخبر عن ثمان و لا تزدد\*\*\*طريقهم فرد إليه قويم

فسبعتهم فى الأرض لا يجهلونها\*\*\*و ثامنهم عند النّجوم لزي(2)

و عن الشيخ صدر الدين القونوى فى شأنه و علامه ظهوره:

يقوم بامر الله فى الأرض ظاهرا\*\*\*على رغم شيطانين فيمحق الكفر  
يؤيد شرع المصطفى و هو ختمه\*\*\*و يمتدّ من ميم بأحكامها يدرى  
و مدّته ميقات موسى و جنده\*\*\*خيار الورى فى الوقت يخلو عن الحصر

على يده محقّ اللّثام جميعهم\*\*\*بسيف قوى المتن علّك ان تدرى

حقيقه ذاك السيف و القائم الذى\*\*\*تعيّن للدين القويم على الأمر

لعمرى هو الفرد الذى بان سره\*\*\*بكلّ زمان فى مطاه يسرى

تسمّى باسماء المراتب كلّها\*\*\*خفاء و اعلانا كذاك إلى الحشر

اليس هو النور الأتم حقيقه\*\*\*و نقطه ميم منه امدادها يجرى

يفيض على الأكوان ما قد افاضه\*\*\*عليه اله العرش فى ازل الدهر

ص: ٥٨

---

١- ينابيع الموده لذوى القربى، ج ٣، ص ٣٣٧.

٢- همان، ص ٣٨.

فما ثمّ ألاً الميم لا شىء غيره\*\*\* و ذو العين من نوابه مفرد العصر  
هو الروح فاعلمه و خذ عهده إذا\*\*\* بلغت إلى مدّ مديد من العمر  
كانك بالمدكور تصعد راقيا\*\*\* إلى ذروه المجد الأثيل على القدر  
و ما قدره ألاً الف بحكمه\*\*\* إلى حدّ مرسوم الشريعة بالأمر  
بنا قال اهل الحلّ و العقد و اكتفى\*\*\* بنصهم المبعوث فى صحف الزبر  
فانّ تبغ ميقات الظهور فانه\*\*\* يكون بدور جامع مطلع الفجر  
بشمس تمدّ الكل من ضوء نورها\*\*\* و جمع درارى الأوج فيها مع البدر  
و صلّ على المختار من آل هاشم\*\*\* محمّد المبعوث بالتهى و الأمر  
عليه صلوه الله ملاح بارق\*\*\* و ما اشرفت شمس الغزاليه فى الظهر  
فى و آل و اصحاب اولوا الجود و التقى\*\*\* صلوه و تسليمًا يدومان ما للحشر(1)

### و عن ابو هلال المصرى استاد محيى الدين:

إذا حكم النصارى فى الفروج\*\*\* و غالوا فى البغال و فى السروج  
و ذلّت دوله الاسلام طرًا\*\*\* و صار الحكم فى ايدى العلوج  
فقل للاعور الدجال هذا\*\*\* زمانك أن عزمت على الخروج

### و نقل ايضا، عن الشيخ محيى الدين فى العلائم:

و لا بدّ للزوم ممّا ينزل حلبًا\*\*\* مدّحجين باعلام و ابواق  
و الترك تحشر من نصيين من حلب\*\*\* يأتوا كراديس فى جمع و افراق  
كم من قتيل يرى فى التراب منجدلا\*\*\* فى رمستين بدأ كالماء مهراق  
و لا تزال جيوش الترك سائره\*\*\* حتّى تحلّوا بأرض القدس عن ساق  
و الترك يستنجد المصرى حين ترى\*\*\* فى جحفل الروم غدرا بعد ميثاق



و يخرج الروم فى جيش لهم جلب\*\*\*إلى اللقاء بارقال و اعناق

ص: ٥٩

---

١- يبايع الموده لذوى القربى، ج ٣، ص ٣٤١.

و تخرب الشام حتّى لا انجبار لها\*\*\*من روم و روس و افرنج و بطراق  
و تنشر الرايه الصفراء فى حلب\*\*\*من كفّ قيل يقول الحق مصداق  
يا وقعه لملوك الارض اجمعها\*\*\*روم و روس و افرنج و بطراق  
ويل الاعاجم من ويل يحلّ بهم\*\*\*من واد و حل من روس و اعناق  
يأخذهم السيف من أرض الجبال فلا\*\*\*يبقى ببغداد منهم فارس باق  
و تملك الكرد بغداد و ساحتها\*\*\*إلى خريسان من شرق لأعراق  
و تشرب اتشا و السرحان مائهما\*\*\*بالأمن من غير ارجاف و افراق  
و تأتى الصيحه العظمى فلا احد\*\*\*ينجوا من حكمه و لا باق  
و الله اعلم بعد ذلك ماذا يكون\*\*\*و يبقى الواحد الباقي

اشاره

در فضیلت و ثواب انتظار فرج و منتظر ظهور آن نور موفور السرور بودن و فوایدی که بر آن مترتب است. ما در این عبقریه اخباری نقل می نماییم که علامه مجلسی رحمه الله در باب بیان فضیلت و ثواب انتظار فرج در چند نسخه نقل فرموده است.

[انتظار فرج بهترین اعمال] ۱ نسخه

اشاره

شیخ صدوق رحمه الله در کتاب خصال (۱) در حدیث اعمش ذکر نموده که صادق علیه السلام فرمود: دین ائمه علیهم السلام و شیوه ایشان، ورع و عفت و صلاح است. تا به قول آن حضرت که شیوه ایشان منتظر فرج بودن به صبر کردن است.

شیخ مذکور در کتاب عیون اخبار رضا (۲) به سه سند از امام رضا علیه السلام و آن حضرت از پدران ایشان روایت نموده که رسول خدا فرمود: افضل اعمال امت من، انتظار فرج به رسیدن آن از جانب خدای تعالی است.

در کتاب امالی (۳) از ابن حمویه، او از محمد بن محمد بن بکیر، او از ابن مقبل، او از عبد الله بن شیب، او از اسحاق بن محمد قروی، او از سعید بن مسلم، او از علی بن الحسین علیه السلام، او از پدرش و او از علی علیه السلام روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر

ص: ۶۱

---

۱- الخصال، ص ۴۷۹.

۲- عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۹.

۳- الامالی، شیخ طوسی، ص ۴۰۵.

کس به دادن قدر قلیلی روزی از خدای تعالی خوشنود و راضی شود، هرآینه خدا هم به عمل قلیلی از او راضی می شود و منتظر فرج بودن، عبادت است.

در کتاب خرایج از ابی حمزه ثمالی، او از ابی خالد کابلی و او از امام زین العابدین و سید الساجدین روایت نموده که آن حضرت فرمود: غیبت ولی دوازدهم خدا که وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سایر ائمه علیهم السّلام است، بعد از رسول خدا امتداد می یابد. یا ابا خالد! به درستی که اهل زمان غیبت او که به امامتش قایل و به ظهورش شاکر و منتظرند، افضل از اهل همه زمان ها هستند، زیرا خدای تعالی از عقل و فهم و معرفت، آن قدر به ایشان عطا فرموده که زمان غیبت نزد ایشان به منزله زمان حضور، مشاهده شده و ایشان را در این زمان به منزله کسانی گردانیده که پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله به شمشیر جهاد کرده اند. ایشان مخلصان حقیقی و شیعیان ما هستند که تشیع صدق و صفا دارند و ایشان دعوت کنندگان خلائق به سوی دین خدا در پنهانی و آشکار هستند و منتظر فرج بودن، بزرگ ترین فرج است.

### [نصیحت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به حجّاج]

در کتاب امالی (۱) از شیخ مفید، او از ابن قولویه، او از کلینی، او از علی، او از پدرش، او از یقیننی، او از یونس، او از عمرو بن شمر و او از جابر روایت نموده؛ او گفته: بعد از آن که اعمال حجّ را تمام کرده بودیم با جماعتی خدمت حضرت باقر علیه السّلام شرفیاب شدیم، با او وداع نمودیم و خدمتش عرض کردیم: یا بن رسول الله، وصیت و نصیحتی به ما بفرما!

فرمود: قوی شما به ضعیف شما یاری کند، غنی شما به فقیر شما مهربانی نماید و هر یک از شما به برادر دینی خود نصیحت و خیرخواهی کند؛ چنان که برای خودش خیرخواهی می نماید، اسرار ما را پنهان دارید، خلائق را به گردن های ما سوار نکنید و به امر ما و به چیزی که از ما به شما می رسد، نگاه کنید و در آن تأمل نمایید؛ اگر آن را با

ص: ۶۲

قرآن موافق یافتید، قبول کنید و اگر مخالف یافتید، بیندازید، اگر امر به شما مشتبه شد؛ یعنی ندانستید با قرآن مخالف است یا موافق، توقّف کنید و به ما رجوع نمایید تا در خصوص آن، چیزی را برای شما شرح دهیم که برای ما شرح داده شده است.

پس وقتی به وصیت ما عمل نمودید، هرآینه از آن تجاوز نمی کنید. سپس در این حال اگر یکی از شما پیش از ظهور قائم - عجل الله فرجه - وفات یابد، هرآینه به منزله شهید می باشد و هر کس قائم ما را دریابد و پیش روی وی، یکی را از دشمنان ما بکشد، هرآینه مستحقّ اجر بیست نفر شهید گردد.

شیخ صدوق رحمه الله در کتاب *علل الشرایع (۱)* و کتاب *جامع الاخبار (۲)* از مظفر علوی، او از ابن عیاشی، او از پدرش، او از جعفر احمد، او از عمر کی بوفکی، او از حسن بن فضال، او از مروان بن مسلم و او از ابی بصیر روایت کرده که صادق علیه السلام فرمود: طوبی باد برای کسی که در ایام غیبت قائم - عجل الله تعالی فرجه - به امر ما چنگ بزند و دلش بعد از هدایت یافتن از حقّ برنگردد.

عرض کردم: فدایت شوم! طوبی چیست؟

فرمود: درختی در بهشت است که بیخش در قصر علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد و هیچ مؤمن نیست، مگر این که شاخی از شاخه های آن در قصر وی می باشد، این معنی قول خدای تعالی است؛ طوبی لَهُمْ وَ حُسْنُ مَا بَ (۳).

ایضا شیخ صدوق در کتاب *خصال (۴)* از اصول اربع مائه نقل نموده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: منتظر فرج باشید و از رحمت خدا نومید مشوید، زیرا بهترین عمل ها نزد خدای تعالی، انتظار فرج است. بعد از آن فرمود: کندن کوه ها از بیخ، آسان تر از مدارا نمودن با پادشاهی است که مدّت سلطنتش طول یافته باشد.

ص: ۶۳

۱- ر. ک: کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۵۸؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۳.

۲- ر. ک: معانی الاخبار، ص ۱۱۲.

۳- سوره رعد: آیه ۲۹.

۴- الخصال، ص ۶۱۶.

پس در این باب، از خدا اعانت و یاری طلبید و صبر کنید، زیرا زمین ملک خداست و از بندگان خود، کسی را که می خواهد، وارث آن می گرداند و عاقبت برای متقیان است و پیش از رسیدن وقتش به این امر تعجیل مکنید که باعث پشیمانی می شود. این مدّت را طولانی نشمارید که موجب قساوت دل های شما گردد. هر کس به امر ما چنگ زند، هر آینه در جایگاه قدس با ما می باشد و هر که منتظر ظهور امر ماست، مانند کسی می باشد که در راه خدا به خون خود غلطیده باشد.

## [مؤمنان آخر الزمان، برادران پیامبر (صلی الله علیه و آله)] ۲ نجمه

### اشاره

محمد بن حسن صفّار در کتاب بصائر الدرجات (۱) از ابن معروف، او از حمّاد بن عیسی، او از ابی الجارود، او از ابی بصیر و او از باقر علیه السّلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که جماعتی از اصحاب در خدمتش بودند، به درگاه الهی عرض نمود: پروردگارا! برادران مرا به من برسان! دوبار این را عرض نمود.

در آن حال اصحاب عرض کردند: یا رسول الله! آیا ما برادران تو نیستیم؟

فرمود: نه، شما اصحاب ما هستید؛ برادران من جماعتی هستند که در آخر الزمان می باشند. ایشان هستند که به من ایمان می آورند، حال آن که مرا ندیده اند. به درستی که خدای تعالی ایشان را به نام های خود و پدرانشان، پیش از آن که از پشت های پدران و رحم های مادران بیرون آورد، به من شناسانید. هر آینه باقی بودن هریکی از ایشان، در سر دین خود شدیدتر و دشوارتر از خرط قتاد در شب تار است یا هرکسی از ایشان که در دین خود باشد، مانند کسی است که اخگر درخت غضا را در دستش نگه دارد؛ ایشان مانند چراغ های شب تار هستند و خداوند عالم، ایشان را از فتنه های تیره و تار نجات می دهد. (۲)

ص: ۶۴

۱- بصائر الدرجات، ص ۱۰۴.

۲- بحار الانوار، ج ۲، صص ۱۲۴-۱۲۳.

مترجم بحار گوید: درخت غضا بنا بر آن چه نقل شده، درختی است که آتشش به غایت تیز می شود و از شدت گرمی و تیزی تا چهل روز خاموش نمی شود. پس به دست گرفتن اخگر آن به سبب تیزی، به غایت دشوار است؛ از این جهت رسول خدا صلی الله علیه و آله باقی بودن برادران خود را بر دینشان به آن تشبیه نمود.

### [متقیان، مؤمنان به غیب]

در کتاب کمال الدین (۱) از ابن متوکل، او از محمد عطار، او از ابن عیسی، او از عمر بن عبد العزیز، او از چند نفری، ایشان از داود بن کثیر و او از صادق علیه السلام در خصوص تأویل قول خدای تعالی هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ، الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ (۲) روایت نموده که آن حضرت فرمود: مراد از متقیان که به غیب ایمان می آرند، آنان هستند که به قیام قائم - عجل الله تعالی فرجه - اقرار نمایند و بگویند ظهور آن حضرت حق است و واقع خواهد شد.

در کتاب مذکور از دقاق، او از اسدی، او از نخعی، او از نوفلی، او از علی بن ابی حمزه و او از یحیی بن ابی قسم روایت نموده، او گفته: معنی این قول خدای عز و جل را؛ الم ذلک الکتاب لا ریب فیهِ هدی لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ (۳) از صادق علیه السلام پرسیدم.

فرمود: مراد از متقیان، شیعه علی علیه السلام است و غیب عبارت از حجت خدا است که غایب خواهد شد. امام صادق علیه السلام گوید: شاهد این مطلب، قول خدای تعالی است؛ وَ يَقُولُونَ لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَیْهِ آیَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ (۴)؛ می گویند ای کاش از پروردگار خود آیه ای بر او نازل می شد؛ پس به

ص: ۶۵

۱- کمال الدین و تمام النعمه، صص ۱۸-۱۷.

۲- سوره بقره: آیه ۳.

۳- سوره بقره: آیه ۱-۳.

۴- سوره یونس: آیه ۲۰.

ایشان بگو: غیب نیست، مگر برای خدا. به ظهور او منتظر باشید؛ به درستی که من هم با شما از جمله انتظارکنندگانم.

خدای عزّ و جلّ در این آیه شریفه چنان خبر داد که آیه عبارت از غیب و مراد از غیب، حَجّت خداست و مصدّق این مطلب که مراد از غیب، حَجّت خداست، قول خدای عزّ و جلّ است، وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ آيَةً<sup>(۱)</sup>؛ پسر مریم را با مادرش بر خلائق، حَجّت قرار دادیم.

در کتاب مذکور<sup>(۲)</sup> از ابن عبدوس، او از ابن قتیبه، او از حمدان بن سلیمان، او از ابن بزیع، او از صالح بن عقبه، او از پدرش، او از باقر علیه السّلام و او از آبای گرامش روایت نموده که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: انتظار فرج افضل از سایر عبادات است.

در کتاب مذکور<sup>(۳)</sup> از محمد بن علی بن شاه، او از احمد بن محمد بن حسین، او از احمد بن خالد خالدی، او از محمد بن احمد بن صالح تمیمی، او از محمد بن حاتم قطن، او از حمّاد بن عمرو، او از صادق علیه السّلام و او از پدرانش روایت کرده که رسول خدا صلّی الله علیه و آله به علی علیه السّلام فرمود: یا علی! بدان کسانی که یقینشان در خصوص عقاید دینی بیشتر است، قومی هستند که در آخر الزمان باشند، ایشان چنان اند که پیغمبر را نمی بینند و حَجّت خدا هم از ایشان غایب می شود، باوجوداین، به محض دیدن سیاهی روی سفیدی؛ یعنی به محض دیدن آیات و احادیثی که در قرآن و کتاب ها نوشته شده، ایمان می آورند.

در کتاب مذکور<sup>(۴)</sup> از همدانی، او از علی، او از پدرش، او از بسطام بن مرّه و او از عمرو بن ثابت روایت کرده، او گفته، سید ساجدین فرمود: هر کس در ایام غیبت قائم علیه السّلام در ولایت و دوستی ما ثابت قدم باشد، هر آینه خدای تعالی اجر هزار نفر

ص: ۶۶

---

۱- سوره مومنون: آیه ۵۰.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۸۷.

۳- همان، ص ۲۸۸.

۴- همان، ص ۳۲۳.



شهید به او عطا کند که مانند شهدای بدر و احد هستند.

احمد بن محمد خالد برقی در کتاب محاسن (۱) از سندی و او از جدش روایت نموده، او گفته: خدمت صادق علیه السلام عرض کردم: در خصوص کسی که به انتظار و آرزوی این امر وفات می یابد، چه می فرمایی؟

فرمود: او به منزله کسی است که با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ باشد که هنگام ظهور برای آن حضرت برپا می شود. این را فرمود؛ اندک زمانی سکوت نمود و بعد فرمود: او به منزله کسی است که با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ باشد.

در کتاب مذکور از ابن فضال، او از علی بن عقبه، او از موسی نمیری و او از علی بن سبابه، روایت نموده، او گفته که صادق علیه السلام فرمود: هر کس از شما به انتظار این امر وفات یابد، مانند کسی است که در خیمه قائم - عجل الله تعالی فرجه - باشد.

### عبودیت و انحصار اطاعت [ ۳ نجه ]

#### اشاره

در کتاب محاسن (۲) از ابن فضال، او از علی بن عقبه، او از عمر بن ابان کلینی و او از عبد الحمید واسطی روایت کرده، او گفته: خدمت باقر علیه السلام عرض کردم: خدا کارهای تو را اصلاح فرماید! به خدا سوگند! هر آینه به سبب انتظار این امر، بازارها را ترک نمودیم و از دادوستد دست برداشتیم، به حدی که نزدیک شد از غایت فقر و بی چیزی سایل به کف شویم.

فرمود: ای عبد الحمید! آیا چنان می بینی که کسی نفس خود را بر بندگی خدا منحصر کند و خدا فرجی به او ندهد! آری، به خدا سوگند! هر آینه پروردگار عالم به او فرج و گشایشی عطا می فرماید، خدا رحمت کند بنده ای را که نفس خود را به اطاعت و انقیاد ما منحصر نماید! خدا رحمت کند بنده ای را که امر ما را احیا کند!

ص: ۶۷

---

۱- المحاسن، ص ۱۷۳.

۲- همان.

عرض کردم: اگر پیش از دریافتن قائم علیه السّلام، وفات یابم، حال من چگونه است؟

فرمود: کسی از شما که می گوید، اگر قائم - عجل الله تعالی فرجه - را دریابم، هر آینه او را نصرت و یاری می کنم؛ به منزله کسی است که در خدمت آن حضرت به شمشیر خود جهاد نماید و مانند کسی است که در خدمتش شهید شود و برای او دوبار شهادت اتفاق افتاده باشد.

در کتاب کمال الدین (۱) از مظفر علوی، او از ابن عیاشی، او از پدرش، او از جعفر بن احمد، او از عمر کی، او از ابن فضال، او از ثعلبه، او از عمر بن ابان و او از عبد الحمید مثل این حدیث را روایت کرده است.

در این روایت چنین گفته: او به منزله کسی است که به شمشیر خود، پیش آن حضرت جهاد نماید، بلکه مانند کسی است که در خدمتش شهید شود؛ یعنی فقره ثانیه را به لفظ، ذکر نموده است.

### [پاداش جهادگران]

در کتاب محاسن (۲) از ابن محبوب، او از عمر بن ابی مقدم و او از مالک بن اعین روایت نموده، او گفته؛ امام صادق علیه السّلام فرمود: کسی از شما که در اثنای انتظار این امر وفات می یابد، به منزله کسی است که در راه خدا شمشیر به کار برد.

در کتاب مذکور از علی بن نعمان، او از اسحاق بن عمّار و غیر ایشان از فیض بن مختار روایت نموده، او گفته: از صادق علیه السّلام شنیدم، می فرمود: هر کس از شما به انتظار این امر وفات نماید، به منزله کسی است که با قائم علیه السّلام و در خیمه او باشد.

راوی گوید: آن حضرت اندکی ساکت شد. بعد از آن فرمود: چنین نیست که فضیلت او به این منحصر باشد، بلکه به منزله کسی است که پیش روی آن حضرت شمشیر بزند.

بعد از آن فرمود: چنین نیست بلکه به خدا سوگند! او نیست مگر مانند کسی که پیش

ص: ۶۸

---

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۴۴.

۲- المحاسن، ج ۱، ص ۱۷۲.

روی رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ شهید شده باشد.

شیخ طوسی رحمه اللّٰه در کتاب الغیبه (۱) از احمد بن ادریس، او از علی بن محمد، او از فضل بن شاذان، او از ابن عمیر، او از حسین بن ابی العلاء، او از ابی بصیر و او از صادق علیه السّلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: وقتی سلمان رضی اللّٰه عنه داخل کوفه شد و به آن جا نگاه کرد، همه بلاها را که به آن جا رسیدنی بود، ذکر نمود تا این که سلطنت بنی امیّه و سلطنت کسانی را که بعد از بنی امیّه مالک خلافت گردیدند، خبر داد.

بعد از آن گفت: وقتی کار به این جا رسید، از خانه های خود بیرون نیایید تا طاهر بن طاهر که غیبت نموده و از اهل و وطن دور افتاده؛ ظهور نماید.

### [دولت باطل، امام مستور] ۴ جمعه

در کتاب کمال الدین (۲) از مظفر علوی، او از ابن عیاشی و حیدر بن محمد در یک جا، ایشان از عیاشی، او از قسم بن هاشم لؤلؤی، او از ابن محبوب، او از ابن هشام بن سالم و او از عمّار ساباطی روایت نموده، او گفته: خدمت صادق علیه السّلام عرض کردم: آیا عبادتی که در ایام دولت باطل، به اقتدای امامی از شما که از راه تقیّه، امامتش را مخفی می دارد، انجام می شود؛ افضل است یا عبادتی که در ایام دولت حقّ و ظهور با امام ظاهر انجام می شود؟

فرمود: یا عمّار به خدا سوگند! هر آینه تصدّق در پنهان، افضل از تصدّقی است که در آشکارا می شود، هم چنین عبادت پنهانی شما در ایام دولت باطل به اقتدای امام مسطور به جهت خوف شما از دشمنان، افضل از عبادت کسی است که در ایام حقّ به اقتدای تبعیّت امام ظاهر می کند و عبادتی که در ایام دولت باطل با خوف انجام می شود، مانند عبادتی نیست که در ایام دولت حقّ با امتیّت به عمل آورده می باشد.

ص: ۶۹

---

۱- الغیبه، ص ۱۶۳.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۴۷-۶۴۵.

بدانید هریک از شما که یک نماز واجبی را در وقتش و به تنهایی بگذارد، طوری که آن را از دشمن مخفی بدارد، خدای تعالی ثواب بیست و پنج نماز واجب را برایش می نویسد و هر کس از شما یک نماز نافله به طریق مذکور بگذارد، هر آینه خداوند واهب العطا یا ثواب ده نماز نافله را به او کرامت می فرماید و هر کس حسنه ای به عمل بیاورد، خداوند بیست حسنه در نامه عملش می نویسد. وقتی مؤمن، اعمال خود را نیکو به عمل می آورد و با تقیه کردن، امام و نفس خود را محافظت کند و زبان خود را از چیزهایی که نباید بگوید نگاه دارد؛ خداوند عالم حسناتش را چندبار مضاعف می گرداند، زیرا خداوند عالم، صاحب کرم است.

راوی گوید: عرض کردم فدایت شوم! مرا به عبادت و طاعت راغب و حریص نمودی، لکن دوست دارم بدانم چگونه عبادت ما از عبادت اصحاب امام ظاهر، افضل است، حال آن که دین ما و ایشان یکی و دین خداست؟

فرمود: زیرا شما در داخل شدن دین خداوند، نماز، روزه، حج و سایر عبادات و اعمال خیر بر ایشان سبقت گرفتید و نیز در این که عبادت خدا را به سبب خوف از دشمن در خفیه به عمل آوردید، از ایشان پیشی گرفتید؛ به تبعیت امامی که امامت خود را از راه تقیه اظهار نمی کند، در مقام اطاعت وی ایستادید و به حدت و شدت اهل باطل با او صبر نمودید، منتظر ظهور دولت حق شدید، از سلاطین ترسیدید که شما و امامتان را اذیت کنند و بکشند، حق خود و امامتان را در دست ظلمه می بینید، در حالی که شما را از آن منع کردند و شما را به فقر و طلب معیشت مضطر گردانیدند؛ باوجود این به عبادت پروردگار خود و بیم دشمن صبر کرده اید؛ به سبب این ها خدای تعالی ثواب عمل های شما را مضاعف گردانیده، پس بر شما گوارا باد!

راوی گوید: عرض کردم فدایت شوم! پس بنا به فرموده تو، دیگر آرزو نمی کنم اصحاب قائم - عجل الله تعالی فرجه - بشویم، زیرا عمل های ما به سبب امامت تو و اطاعت ما به تو، از اعمال دولت حق، افضل است.

فرمود: سبحان الله! آیا دوست نداری خدای تعالی حق و عدل را در بلاد ظاهر

گرداند، حال همه خلایق را خوب کند، سخنشان را یکی کرده، ایشان را به یک دین جمع کند و میان دل های مختلف الفت بیندازد، روی زمین معصیت خدا نشود، حدود الهی در ماده خلایق جاری گردد، حق به دست اهلش برگردد و آن را اظهار کند، تا این که چیزی از حق، به سبب خلق پنهان داشته نشود.

یا عَمَّار! آگاه باش به خدا سوگند! هر آینه کسی از شما به این حالت که در آن هستید، وفات نمی یابد مگر این که نزد خدای تعالی از بسیاری از شهدای بدر و احد افضل می باشند، پس مژده باد شما را!

### [انتظار فرج، امتثال امر خدا] ۵ نجمه

ایضا در کتاب مذکور (۱) از مظفر علوی، او از عیاشی، او از پدرش، او از محمد بن معروف، او از محمد بن حسین، او از جعفر بن بشیر، او از موسی بن بکر، او از محمد واسطی، او از ابی الحسن علیه السلام و او از پدرانش روایت نموده که رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ فرمود:

افضل عمل های ائمتّم، منتظر بودن فرجی است که از جانب خداست.

در کتاب مذکور به این اسناد از عیاشی، او از عمران، او از محمد بن عبد الحمید، او از محمد بن فضیل و او از رضا علیه السلام روایت نموده که از آن حضرت پرسیدم: کی فرج برای ما حاصل خواهد شد؟

فرمود: منتظر فرج بودن، فرج من است؛ یعنی انتظار فرج کشیدن، فرج است، زیرا خدای تعالی می فرماید: فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ (۲)؛ منتظر فرج باشید، زیرا من هم با شما از جمله منتظرانم.

مترجم بحار گوید: خدای تعالی در آیه کریمه به انتظار فرج امر فرمود و برای بنده، انتظار فرج به قصد امتثال امر الهی، فرج است، حال آن که از اخبار گذشته فهمیده

ص: ۷۱

۱- کمال الدین و تمام النعمه، صص ۶۴۵-۶۴۴.

۲- سوره اعراف: آیه ۷۱.

می شود انتظار فرج، افضل عبادات است و میسر بودن افضل عبادات برای بنده، فرج است که از جانب خدا به او می رسد.

محمد بن مسعود در تفسیر خود، مثل این را از محمد بن فضیل روایت کرده، در کتاب کمال الدین به این اسناد از عیاشی، او از خلف بن حامد، او از سهل بن زیاد و او از محمد بن حسن بزنطی روایت کرده که امام رضا علیه السلام فرمود: صبر و انتظار فرج چه خوب است.

آیا قول خدای تعالی؛ وَ اَرْتَقُوا اِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ (۱)؛ را نشنیده ای؟ و قول او را که می فرماید: فَاَنْتَظِرُوا اِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَنْظِرِينَ (۲)؛ صبر را بر خود لازم بدارید، زیرا فرج جز در حال یأس و نومیدی نمی رسد، به درستی که کسانی که پیش تر، از شما گذشتند، از شما صبرکننده تر بودند.

در تفسیر عیاشی (۳) مثل این حدیث را از بزنطی نقل نموده، در کتاب کمال الدین (۴) از علی بن احمد، او از اسدی، او از نخعی، او از نوفلی و او از ابراهیم کوفه ای روایت نموده، او گفته: خدمت صادق علیه السلام مشرف گردیدم، در خدمتش بودم، ناگاه موسی بن جعفر علیهما السلام وارد شد و او در آن حال، طفل بود، از جا برخاستم، سرش را بوسیدم و نشستم.

امام صادق علیه السلام فرمود: یا ابا ابراهیم! آگاه باش! به درستی که او بعد از من صاحب تو است. آگاه باش! هرآینه پاره ای قوم ها در خصوص وی هلاک می شوند؛ یعنی با وی عداوت می ورزند و پاره ای دیگر سعادت و نیک بختی می یابند. خدای تعالی بر قاتل وی لعنت کند و عذاب را بر او مضاعف گرداند.

آگاه باش! هرآینه خدای تعالی بعد از آن که پاره ای کارهای عجیب از راه حسد بر

ص: ۷۲

---

۱- سوره هود: آیه ۹۳.

۲- سوره اعراف: آیه ۷۱.

۳- تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۱۵۹.

۴- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۴۷.

او گذشته می شود، از صلب وی کسی را بیرون خواهد آورد که در زمان خود بهترین اهل زمین است. پس دشمنان او را از راه حسد پیشنهاد خاطرشان نموده، در فکر تلف کردن وی می باشند و کارهای عجیبی به قصد تلف کردن او در حَقّش به کار می برند، لکن خدای تعالی امر او را به حدّ کمال می رساند، هرچند مشرکان، آن را ناخوش دارند، تا آن که مهدی نام علیه السلام را از صلب وی بیرون آورد که کامل کننده عدد دوازده امام است.

خداوند عالم کرامت خود را به ایشان مختصّ گرداند و مأوای ایشان را در عالم قدس قرار دهد و کسی که انتظار ظهور امام دوازدهم را بکشد، مانند کسی است که پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله شمشیر کشیده، شرّ دشمنان را از او دفع نماید.

وقتی سخن حضرت به این جا رسید، مردی از دوستان بنی امیه داخل مجلس شد، لذا کلام آن حضرت منقطع گردید، بعد از آن به قصد دریافتن تتمّه این کلام، پانزده بار خدمت آن حضرت رفتم، میسر نشد.

سال آینده که رسید، خدمتش شرفیاب شدم، در حالی که نشسته بود، فرمود: یا ابراهیم! او کسی است که شیعیان خود را بعد از تنگی شدید و بلای طولانی فرج می دهد، پس طوبی باد! برای کسی که آن زمان را دریابد و بعد فرمود: یا ابا ابراهیم! این قدر که گفتیم برای تو کافی است.

ابی ابراهیم گوید: از فرموده آن حضرت، نوعی فرح و سرور برایم حاصل گردید که هیچ وقت با مثل آن فرح، از خدمت آن حضرت برنگشته بودم.

### [فضیلت قوم آخر الزمان] ۶ نجمه

ایضا شیخ طوسی رحمه الله در کتاب الغیبه (۱) از فضل، او از اسماعیل بن مهران، او از ایمن بن محرز، او از رفاعه بن موسی، او از معاویه بن وهب و او از صادق علیه السلام روایت کرده

ص: ۷۳

که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: گوارا باد! برای کسی که قائم - عجل الله تعالی فرجه - اهل مرا دریابد، در حالی که پیش از قیامتش دوست او را دوست و دشمنش را دشمن داشته و سایر ائمه پیش از او را دوست می داشته، این گونه اشخاص، رفیقان و دوستان من هستند.

رفاعه گوید، او فرمود: گرامی ترین خلق خدا نزد من هستند.

در کتاب مذکور از فضل، او از ابن محبوب، او از عبد الله بن سنان و او از صادق علیه السلام روایت نموده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: بعد از شما قومی می آیند که یک مرد از ایشان، اجر و ثواب پنجاه نفر از شما را دارد.

عرض کردند: یا رسول الله! ما در جنگ بدر و احد و حنین در خدمت تو بودیم و قرآن هم در خصوص ما نازل شده، پس چگونه می شود ایشان از ما بهتر باشند؟

فرمود: اگر شما به شداید و حوادثی دچار شوید که آن ها دچار خواهند شد، هر آینه مانند ایشان، صبر نخواهید کرد.

برقی در کتاب محاسن (۱) از عثمان بن عیسی، او از ابی الجارود و او از قنونا، دختر رشید هجری روایت کرده؛ او گفته که به پدرم گفتم: چه بسیار است سعی و تلاش تو در بندگی و طاعت!

گفت: ای دختر! به زودی قومی بعد از ما می آیند که تفکر و تأملشان در خصوص دین، افضل از سعی و تلاش کسانی است که پیش تر از ایشان بوده اند.

شیخ طوسی در کتاب الغیبه (۲) از فضل، او از ابن ابی هجران، او از محمد بن سنان، او از خالد عاقولی و او در حدیث خود از صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: چرا به ظهور این امر چشم می دوزید و می شتایید؟ آیا در امن و امان نیستید و آیا مردی از شما از خانه خود بیرون نمی رود که کارهایش را بگذارد، بعد از آن برگردد و هیچ آسیبی از دشمنان به او نرسد؟ یعنی شما در امانیت هستید، زیرا از خانه های خود (۳)

العبقری الحسان؛ ج ۷؛ ص ۷۴

ص: ۷۴

۱- المحاسن، ج ۱، ص ۲۵۱.

۲- الغیبه، ص ۴۵۸.

۳- اکبر، العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ۹ جلد، مسجد مقدس جمکران - قم (ایران)، چاپ: ۱، ۱۳۸۶ ه.ش.



بیرون می روید، حواشیج خود را به جا می آورید، مراجعت می کنید و هیچ آسیبی از ایشان مانند دستگیری و کشته شدن به شما نمی رسد. اگر کسانی که پیش از شما بودند، این گونه امتیّت داشتند، هر آینه بسیار شاد می شدند؛ حال ایشان چنان بود که مردی از ایشان را می گرفتند، دست و پایش را می بریدند، در شاخه های درخت خرما به دارش می کشیدند و منشار بر سرش می گذاشتند؛ باوجود این همه مصایب، آن ها را از تقصیر و گنهکاری خود می دانستند یا باوجود همه این مصایب جز به تدارک و تلافی تقصیرات و گناهان خود متوجه نمی شدند.

مترجم بحار گوید: ظاهر این است که مراد از کسانی که حضرت حال ایشان را حکایت می نمود، مؤمنانی هستند که در زمان بنی امیه بودند.

بعد، این آیه را تلاوت فرمود: **أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمْ يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبُؤْسَاءُ وَالضَّرَاءُ وَ زُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ (۱)؛**

آیا گمان کرده اید داخل بهشت خواهید شد، حال آن که هنوز به شما نرسیده؛ مانند آن چیزی که به کسانی که پیش از شما بودند، رسید؛ ایشان شدّت و بدحالی دیدند و متزلزل و مضطرب گردیدند. این گونه مصایب هنوز به شما روی نداده، تا پیغمبر و مؤمنان بگویند نصرت و یاری خدا کی به ما خواهد رسید؟ آگاه شوید که یاری خدا نزدیک است.

### [بیان انتظار فرج] ۷ نجمه

شیخ طوسی رحمه الله در کتاب الغیبه (۲) از فضل، او از ابن اسباط و او از حسن بن جهم روایت کرده، او گفته: از ابی الحسن پرسیدم: کی برای ما فرج خواهد شد؟

ص: ۷۵

۱- سوره بقره: آیه ۲۱۴.

۲- الغیبه، ص ۴۴۸.

فرمود: آیا نمی دانی منتظر فرج بودن، فرج است.

عرض کردم: نمی دانم! مگر این که تو به من یاد دهی.

فرمود: آری از جمله فرج ها، انتظار فرج است.

در کتاب مذکور (۱) از فضل، او از ابن فضال و او از ثعلبه بن میمون روایت کرده، او گفته: امام خود را بشناس! زیرا اگر او را شناسی، ضرری بر تو نخواهد رسید؛ خواه ظهور این امر پیش تر واقع شود و خواه به تأخیر افتد. هر که امام خود را بشناسد و بعد پیش از این که این امر را دریابد، بمیرد و بعد از وفاتش، قائم - عجل الله تعالی فرجه - خروج کند، هر آینه به او اجر می رسد؛ مانند اجر کسی که در خیمه قائم - عجل الله تعالی فرجه - با آن حضرت باشد.

در کتاب مذکور (۲) از فضل، او از ابن فضال، او از مثنی حنّاط، او از عبد الله بن عجلان و او از امام صادق علیه السلام روایت نمود که آن حضرت فرمود: هر کس به این امر معتقد شود و بعد، پیش از قیام قائم - عجل الله تعالی فرجه - بمیرد، هر آینه اجر و ثواب کسی به او داده شود که در خدمت آن حضرت کشته شود.

برقی در کتاب محاسن (۳) از محمد بن شمعون، او از عبد الله بن عمرو بن اشعث، او از عبد الله حمّاد انصاری، او از صباح مزنی، او از حرث بن حصیره و او از حکم بن عینه روایت نموده، او گفته: وقتی امیر المؤمنین علیه السلام طایفه خوارج را در جنگ نهروان به قتل رساند، مردی نزد آن حضرت آمد؛ حضرت فرمود: سوگند به خدایی که دانه را می شکافد و انسان را خلق می کند! هر آینه در این مقام با ما حاضر شدند کسانی که هنوز خالق عالم آبا و اجداد ایشان را خلق ننموده است.

آن مرد گفت: چگونه حاضر می شوند با ما کسانی که هنوز خلق نشده اند؟

فرمود: آری! ایشان قومی هستند که آخر زمان می آیند، در کرده های ما با ما

ص: ۷۶

---

۱- الغیبه، ص ۴۵۹.

۲- همان، ص ۴۶۰.

۳- المحاسن، ج ۱، ص ۲۶۲.

شریک اند و نسبت به ما در مقام تسلیم اند، ایشان در کارهایی که ما می‌کنیم، شریکان ما هستند و این که گفتیم، حق است.

در کتاب مذکور از نوفلی، او از سکونی، او از صادق علیه السّلام او از پدرانش و ایشان از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت نموده اند که آن حضرت فرمود: افضل عبادات مؤمن، انتظار او برای رسیدن فرج از جانب خداست.

در تفسیر عیاشی (۱) از فضل ابی قزّه روایت نموده، او گفته از صادق علیه السّلام شنیدم، می‌فرمود: خداوند عالم به ابراهیم وحی فرمود: به زودی پسری برایت متولّد می‌شود، او هم، آن را به ساره خبر داد. او گفت: أَلِدُّ وَأَنَا عَجُوزٌ؟ آیا فرزندی می‌آورم در حالی که پیر شده‌ام. وقتی این کلام از ساره صادر شد، خداوند عالمیان به ابراهیم وحی فرمود: ساره به زودی می‌زاید و اولاد وی به سبب ردّ نمودن این سخن ما، چهارصد سال به عذاب و مشقّت مبتلا می‌شوند.

بعد از آن فرمود: وقتی عذاب و مشقّت بنی اسرائیل طول کشید، چهل روز گریه و زاری کردند و به درگاه الهی استغاثه نمودند، در آن حال، خداوند عالم به موسی و هارون وحی فرمود: ایشان را از عذاب و اذیت فرعون رهاییم، پس خدای تعالی عذاب صد و هفتاد سال را که تتمّه چهارصد سال بود، از آن‌ها بازداشت.

راوی گوید: آن حضرت بعد از بیان این‌ها فرمود: هرگاه شما هم مانند ایشان گریه و زاری و استغاثه کنید، هرآینه خدای تعالی هم به ما فرجی عطا می‌فرماید و اگر چنین نکنید، هرآینه این شدّت تا به آخر مدّتش که برای آن مقدر شده؛ ممتدّ می‌شود.

در تفسیر عیاشی (۳) از محمد بن مسلم، او از باقر علیه السّلام در خصوص قول خدای تعالی:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ؛ روایت

ص: ۷۷

۱- تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۱۵۴.

۲- سوره هود: آیه ۷۲.

۳- همان، ج ۱، ص ۲۵۸.

۴- سوره نساء: آیه ۷۷.

نموده که آن حضرت فرمود: مراد از این آیه، اطاعت امام علیه السّلام است، ایشان خواهش جهاد کردند، وقتی خدای تعالی خواهش ایشان را قبول نمود، جهاد را در خدمت امام حسین علیه السّلام بر ایشان واجب کرد.

گفتند: رَبَّنَا أَخْرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نُّجِبُ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرَّسُولَ (۱)؛ ای پروردگارا! ما را تأخیر کن و به ما مهلت ده تا وقتی که نزدیک است، آن وقت، دعوت را اجابت می کنیم و به پیغمبرانت تابع می شویم.

بعد از آن، حضرت فرمود: مرادشان این بود که امر جهاد تا ظهور قائم - عجل الله تعالی فرجه - به تأخیر افتد.

### [ایام ظهور و فترت در آن] ۸ نجمه

شیخ مفید در کتاب مجالس از عمر بن محمد، او از عیسی بن مهران، او از ابی یشکر بلخی، او از موسی بن عبیده، او از محمد بن کعب قرطی و او از عون بن مالک روایت نموده، او گفته: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای کاش برادران خود را ملاقات می نمودم! در آن حال ابو بکر و عمر عرض کردند: آیا ما برادران تو نیستیم، حال آن که به تو ایمان آورده ایم، با تو از مکه آمدیم و به مدینه هجرت کردیم؟

فرمود: ایمان آوردید و هجرت کردید ولی ای کاش برادران خود را ملاقات می نمودیم!

وقتی این را شنیدند، باز آن سخن را گفتند.

حضرت فرمود: شما اصحاب من هستید، لکن برادرانم، بعد از شما خواهند آمد، ایشان مرا ندیده اند ولی به من ایمان می آورند، مرا دوست دارند، مرا نصرت و یاری می دهند و گفته مرا تصدیق می کنند، ای کاش به برادران خود می رسیدم! (۲).

ص: ۷۸

---

۱- سوره ابراهیم: آیه ۴۴.

۲- ر. ک: الامالی، شیخ مفید، ص ۶۳؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۳۲.

محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه (۱) از ابن عقده، او از قسم بن محمد بن حسین بن حازم، او از عباس بن هشام، او از عبد الله بن جبلة، او از علی بن حرث بن مغیره و او از پدرش، او گفته: خدمت صادق علیه السّلام عرض کردم: ایام فترت خواهد شد که مسلمانان در آن ایام، امام خود را نخواهند شناخت؟

فرمود: چنین گفته می شود که می گویی؛ یعنی چنین خواهد شد.

عرض کردم: آن وقت چگونه رفتار کنیم؟

فرمود: اگر این فترت واقع شود، به طریقی که در دست دارید، چنگ بزنید و با آن رفتار کنید، تا وقتی که طریقه دیگری برایتان ظاهر شود.

به این اسناد از عبد الله بن جبلة، او از محمد بن منصور صیقل، او از پدرش منصور، او از کسی که نامش را ذکر نمود، او مثل این را از صادق علیه السّلام روایت نموده، از محمد بن همام، او از حمیری، او از محمد بن عیسی و حسین طریف در یک جا، ایشان از حمّاد بن عیسی و او از عبد الله بن سنان روایت نموده، او گفته: من و پدرم خدمت صادق علیه السّلام مشرف شدیم، آن حضرت به ما فرمود: اگر در زمانی باشید که در آن زمان امامی نباشد که شما را هدایت کند و نشانه ای نباشد که دیده شود؛ حال شما در آن وقت چگونه می باشد؟ از آن حیرت نجات نمی یابد، مگر کسی که به دعای حریق دعا کند.

پدرم گفت: به خدا سوگند! هرآینه این حالت و حیرت بلاست، فدایت شوم! چگونه رفتار کنیم؟

فرمود: هرگاه این فترت وقوع به هم رساند و او؛ یعنی قائم - عجل الله تعالی فرجه - را هم در نیافتید، هرآینه به دینی که در دست دارید، چنگ بزنید و آن را از دست ندهید تا وقتی که امر برای شما صحّت به هم رساند؛ یعنی ظهور قائم - عجل الله تعالی فرجه - واقع شود.

به این اسناد از محمد بن عیسی و حسین بن طریف، ایشان از حرث بن مغیره نصری و او از صادق علیه السّلام روایت نموده که خدمت آن حضرت عرض کردم: به ما چنین روایت

ص: ۷۹

می شود که صاحب این امر مدّتی غیبت خواهد نمود، در آن وقت چگونه رفتار نماییم؟

فرمود: به طریقه ای که در دست دارید، چنگ بزنید و به آن رفتار کنید تا وقتی که امری برایتان ظاهر گردد. (۱)

مترجم بحار (۲) گوید: مقصود از این اخبار، آن است که در دین، تزلزل و در عمل، تحیر واقع نشود؛ یعنی در اصول و فروع دین به آن چه از امامان خودتان به شما رسیده، چنگ بزنید، عمل را ترک نکنید و از دینی که دارید برنگردید، تا وقتی که امر وی به معجزات برای شما ظاهر گردد و کلام در این خصوص، از سعد بن عبد الله در باب ادله ای که شیخ آن ها را ذکر کرده بود، منقول شد.

محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه (۳) به اسناد خود از ابان بن تغلب و او از ابی عبد الله علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: زمانی می آید که در آن سبطه ای به خلیق روی آورد به نوعی که در اثنای آن سبطه، علم، مستور و پنهان می گردد؛ چنان که ماران در سوراخ به همدیگر چسبیده، پنهان می شوند. وقتی ایشان بدین حالت می باشند، ناگاه ستاره ای بر ایشان طلوع می کند؛ یعنی قائم - عجل الله تعالی فرجه - ظهور می نماید.

عرض کردم: سبطه چیست؟

فرمود: فترت و حیرت است.

عرض کردم: آن زمان چگونه رفتار نماییم؟

فرمود: به طریقه ای که الآن در دست دارید، رفتار کنید، تا وقتی که ستاره شما به امر خدای تعالی طلوع نماید.

به این اسناد از ابان بن تغلب و او از صادق علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود:

چگونه می شود وقتی که بین دو مسجد، سبطه واقع شود - مراد، مسجد الحرام و مسجد

ص: ۸۰

۱- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۱۵۹.

۲- بحار الانوار، ج ۵۲، صص ۱۳۳-۱۳۲.

۳- الغیبه، صص ۱۶۰-۱۵۹.

مدینه است- که در آن سبطه، علم، پنهان گردد؛ چنان که مار در سوراخ خود پنهان می شود، شیعیان باهم اختلاف می کنند، بعضی از ایشان، بعضی دیگر را کذاب می نامند و بعضی به روی بعضی دیگر تف می اندازند.

عرض کردم: در این حال خیر و خوبی نمی شود؟

فرمود: همه خیرها در آن وقت است و تا سه مرتبه این کلمه را فرمود. سپس فرمود: فرج نزدیک شده است.

### [خروج سفیانی] ۹ نجمه

ایضا علمامه مجلسی فرموده، در کتاب کافی از حضرت صادق علیه السلام مروی است که به ابان بن تغلب فرمود: حال تو چگونه می شود وقتی بین آن دو مسجد، کردار شدید واقع شود و به سبب آن، علم از میان خلایق مستور گردد؟ این حدیث اشاره به خروج سفیانی و استیلائی ایشان به مابین مسجد الحرام و مسجد مدینه است که به سبب وقوع این فتنه، علم در میان همه خلایق پنهان می باشد، نه تنها بین آن دو مسجد چنان که از اصل این روایت که محمد بن ابراهیم در تفسیر خود نقل نموده، فهمیده می شود و تاویل اصل روایت به این معنی ممکن است.

چنان که می گوییم: مراد از این که علم میان آن دو مسجد پنهان می شود، این است که به سبب وقوع فتنه در آن مکان، علم پنهان می شود؛ یعنی نسبت به همه خلایق یا این که به سبب استیلا یافتن اهل جور و ستم به آن مکان، پنهان بودن علم در آن جا بیشتر از سایر جاها می شود و چنین نیست که تنها در آن جا پنهان می شود.

جزری در معنی این حدیث گفته: اسلام به مدینه پناه می برند و آن جا پنهان می شود؛ چنان که ماران به سوراخ خودشان پناه می برند، در آن جا به همدیگر چسبیده، پنهان می شوند.

در کتاب مذکور (۱) از محمد بن همام، او از حمیری، او از محمد بن عیسی، او از صالح بن محمد و او از یمان تمار روایت کرده که صادق علیه السلام فرمود: برای صاحب این امر غیبتی خواهد شد و کسی که در آن زمان به دین خود چنگ زند، مانند کسی است که با دستش خارهای درخت قتاد را برکند. بعد، با دست خود اشاره نمود؛ یعنی خارهای درخت قتاد را چنین برکند. سپس فرمود: کدام یک از شما می تواند خار قتاد را برکند؛ بعد از اندک زمانی، سر مبارکش را به پایین انداخت و فرمود: برای صاحب این امر، غیبتی خواهد شد، در آن زمان لازم است بنده از غضب الهی پرهیزد و به دین خود چنگ بزند.

ایضا در کتاب مذکور از کلینی، او از محمد بن یحیی و حسن بن محمد در یک جا، ایشان از جعفر بن محمد، او از حسن بن محمد صیرفی و او از صالح بن خالد روایت نموده، او گفته: خدمت امام صادق علیه السلام نشسته بودیم، آن حضرت فرمود: صاحب این امر غیبتی دارد؛ مثل حدیث گذشته را ذکر نموده.

در کتاب مذکور از ابن عقده، او از احمد بن یوسف، او از ابن مهران، او از بطایینی، او از پدرش وهب بن حفص، او از ابی بصیر و او از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: ما ناچاریم از آذر بی جان که وقتی حال بدین منوال گردید، هیچ چیز نمی تواند مقاومت و مقابله کند، در خانه های خود بنشینید و در جای خود آرام بگیرید. مادامی که آرام گرفته اید، زمانی که حرکت کننده ای حرکت کرد؛ یعنی قائم - عجل الله تعالی فرجه - ظهور نمود، در آن حال به سوی او بروید؛ هرچند رفتن شما مانند رفتن طفل خردسال باشد که روی کف دستش که بر زمین گذاشته، راه می رود. به خدا سوگند! هرآینه گویا او را میان رکن و مقام چنان می بینم که خلاق با او بیعت می کنند و او بیعت را از ایشان قبول می کند، به شرطی که با ایشان با احکام قرآن تازه که بر عرب سخت و گران است، رفتار نماید.

بعد از آن فرمود: وای بر طغیان کنندگان عرب از شری که نزدیک شده!

ص: ۸۲



مترجم بحار گوید: معنی آذر بی جان به حسب لغت معلوم است؛ چنان که مؤلف به طریق رمز به این اشاره نمود. (۱)

ایضا در کتاب مذکور از ابن عقده، او از بعضی رجالش، او از علی بن عماره، او از محمد بن سنان، او از ابی الجارود و او از امام باقر علیه السلام روایت نموده که خدمت آن حضرت عرض کردم: نصیحتی و وصیّتی به من بفرما! فرمود: به تو وصیّت می کنم طریقه تقوا را پیش گیری و در وقت غلبه و استیلاّی این جماعت، در خانه خود بنشین و بیرون نروی، حذر کن از معاشرت کسانی که از ما خارج اند، زیرا ایشان نه در حقّ اند و نه طالب آن.

بدان بنی امیه سلطنتی خواهند داشت که خلاق قادر نمی شوند ایشان را از آن باز دارند و برای اهل حقّ دولتی ظاهر خواهد شد که خدای تعالی در وقت ظهورش آن را به هر کسی از ما اهل بیت که بخواهد، عطا می فرماید؛ هر که از شما آن را دریابد، نزد ما بلند مرتبه می شود و اگر پیش از ظهور او را بمیراند، هر آینه در مقابل وفاتش به او خیر و اجر عطا می فرماید.

بدان هیچ طایفه ای برای رفع ظلم و عزیز گرداندن دین بر نمی خیزد، مگر این که بلا و حادثه ای او را هلاک می گرداند، تا این که طایفه ای برمی خیزد که در جنگ بدر با رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر بودند، ایشان چنان اند که کشته آن ها دفن نمی شود، انداخته ایشان از زمین برداشته نمی شود و به زخم خورده ایشان مداوایی نمی باشد؛ یعنی کسی که ایشان او را بکشند، دفن نمی شود، کسی که ایشان او را بیندازند، برداشته نمی شود و کسی که ایشان او را زخم دار نموده باشند، مداوا کرده نمی باشد یا مراد این است که خود این طایفه کشته نمی شوند، تا این که دفن کرده شده باشند، انداخته نمی شوند، تا این که برداشته شوند و زخم بر نمی دارند، تا این که مداوا کرده شده باشند.

راوی گوید: عرض کردم: این طایفه چه کسانی هستند؟ فرمود: ملایکه اند. (۲)

ص: ۸۳

۱- ر. ک: الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۱۹۴؛ بحار الانوار، ج ۵۲، صص ۱۳۶-۱۳۵.

۲- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، صص ۱۹۵-۱۹۴.

در کتاب مذکور (۱) از محمد بن همام و محمد بن حسن بن محمد بن جمهور، او از پدرش، در یک جا، ایشان از حسن بن محمد بن جمهور، او از پدرش، او از سماعه، او از ابی الجارود و او از قسم بن ولید همدانی روایت نموده، او گفته امیر المؤمنین علیه السلام در منبر فرمود:

«إذا هلك الخاطب و راغ صاحب العصر و بقیت قلوب تتقلب من مخضب و مجذب هلك المتمعنون و اضمحل المضمحلون و بقی المؤمنون و قليل ما يكون ثلثمائة أو يزيدون و تجاهد معهم عصابة جاهدت مع رسول الله يوم بدر لم تقتل و لم تمت»؛ وقتی کسی که طالب خلافت است یا خطیبی که به ناحق خطبه می خواند؛ هلاک گردید و صاحب عصر؛ یعنی قائم - عجل الله تعالی فرجه - از خلائق اعراض نمود و به تدبیر خداوند عالم، از نظرها غایب شد و پاره ای دل ها، یعنی دل های شیعیان در حیرت و انقلاب ماند، به نوعی که پاره ای از آن ها در حق، ثابت و برقرار شدند و پاره ای دیگر به حيله و گمراهی سابق برگشتند، در آن حال کسانی که به این امر می شتابند، مدت غیبت صاحب عصر را طولانی می شمارند و در مقام تسلیم نمی باشند؛ پیش از آن که فرج را ببینند، هلاک می شوند؛ یعنی از عقیده حق برمی گردند.

کسانی که در این باب در مقام صبر و تسلیم اند و در عقاید خود باقی می مانند، مؤمنان و مخلصان اند که جمع قلیلی هستند و در عدد، سی صد نفر یا بیشترند. خدای تعالی به سبب قوت ایمان و صحت یقین، سزاوار نموده ایشان به ولی او یاری کنند و با دشمنش جهاد نمایند؛ چنان که در روایت وارد شده: بعد از قوام به هم رسانیدن امر خلافتش، از جانب وی، عمال و حکام روی زمین خواهند شد و در ابتدای ظهور آن حضرت، طایفه ای ایشان را در جهاد و قتال یاری می کنند که در جنگ بدر در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله جهاد نمودند، هرگز در جنگ نمردند و کشته نشدند، ایشان طایفه ای

ص: ۸۴

از ملایکه بودند.

ایضا در کتاب مذکور (۱) از ابن عقده، او از احمد بن زیک، او از علی بن صباح ضحاک، او از جعفر بن محمد سماعه، او از سیف تمار و او از ابی مرهف روایت نموده که امام صادق علیه السلام فرمود: محاضیر هلاک می شوند.

عرض کردم: محاضیر چیست؟

فرمود: تعجیل کنندگان به ظهور فرج و مقربان نجات می یابند؛ یعنی کسانی که می گویند که فرج نزدیک است و به ظهور آن امیدوار می شوند یا آنان که به سبب تقرب یافتن در درگاه الهی، در این مقام صبر می کنند. هرگاه حصار دولت مخالفان در روی بنایش استقرار به هم رساند؛ یعنی امور سلطنتشان قوام گرفت و محکم گردید؛ در خانه های خود بنشینید؛ یعنی به مقام طلب خلافت برای ما برنیاید، زیرا ضرر فتنه به کسی می رسد که آن را برانگیزاند و هروقت ایشان اراده اذیت به شما می کنند، خدای تعالی ایشان را به مشغله دچار می کند و از آن چه اراده کرده اند، باز می دارد.

### [هلاک شباب کنندگان ظهور] ۱۱ نجمه

ایضا در آن کتاب است که ابن عقده از یحیی بن زکریا، او از یوسف بن کلیب مسعودی، او از حکم بن سلیمان، او از محمد بن کثیر و او از ابی بکر حضرمی روایت کرده، او گفت: من و ابان بن تغلب خدمت حضرت صادق علیه السلام مشرف شدیم. زمانی که علم های سیاه در نواحی خراسان ظاهر شده بود و خدمت آن حضرت عرض کردیم:

رای تو در این باب چیست؟

فرمود: در خانه های خود بنشینید، هروقت دیدید ما بر سر مردی جمع شدیم، آن وقت اسباب جنگ برداشته، به سوی ما بیایید.

ایضا از محمد بن همام، او از جعفر بن محمد، او از محمد بن مالک، او از محمد بن

ص: ۸۵

احمد، او از ابن اسباط، او از بعضی از اصحاب خود و او از صادق علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: زبان های خود را نگه دارید و از خانه های خود بیرون نروید، زیرا امر؛ یعنی خلافتی که به شما اختصاص دارد، به شما نخواهد رسید و به دیگران هم نمی رسد و همیشه طایفه زیدیّه شما را از آن امر باز خواهد داشت. (۱)

ایضا از علی بن احمد، او از عبید الله بن موسی، او از علی بن حسان، او از عبد الرحمان بن کثیر و او از صادق علیه السلام در خصوص قول خدای تعالی: *أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ* (۲)؛ روایت کرده که آن حضرت فرمود: امر ما؛ یعنی ظهور قائم علیه السلام عبارت از امر خداست که نباید در خصوص آن، تعجیل و شتاب کرد و این امر با سه لشکر قوت می یابد؛

یکی ملایکه، دوم مؤمنان، سوم رعب و خوف ماست که در دل های دشمنان می باشد و خروج قائم - عجل الله تعالی فرجه - مانند خروج رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

این که گفتم معنی قول خداست: *كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ* (۳)؛ چنان که خدایت تو را از خانه ات به حق و راستی بیرون آورد. (۴)

ایضا در کتاب مذکور از محمد بن همام و محمد بن حسن بن محمد در یک جا، ایشان از حسن بن محمد بن جمهور، او از پدرش، او از سماعه، او از صالح بن نبط، دیگر مثنی در یک جا و ایشان از باقر علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: شتاب کنندگان در خصوص ظهور این امر هلاک می شوند؛ یعنی از دین و اعتقاد خود برمی گردند و نجات می یابند آنان که آن را نزدیک می شمارند و به ظهورش امیدوار می شوند و حصارهای مخالفان در روی بنایش ثابت و محکم گردید، یعنی امر خلافتشان قوام به هم رسانید، به درستی که بعد از گذشتن غم و اندوه، فتح عیسی

ص: ۸۶

۱- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۱۹۷.

۲- سوره نحل: آیه ۱.

۳- سوره انفال: آیه ۵.

۴- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۱۹۸.

خواهد شد. (۱)

ایضا در کتاب مذکور از ابن عقده، او از احمد بن یوسف، او از ابن مهران، او از ابن بطاینی، او از پدرش و وهب بن حفص، ایشان از ابی بصیر و او از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که روزی آن حضرت فرمود: آیا چیزی را به شما خبر دهم که خداوند عالم هیچ عملی را جز با آن قبول نمی کند؟

عرض کردم: آری، بفرما!

فرمود: آن چیز شهادت به یگانگی خداست و به این که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده او است و اقرار به اوامر و نواهی الهی و ولایت ما، تبرّی نمودن از دشمنان ما، ائمه علیهم السّلام، تسلیم شدن نسبت به ایشان، طریقه ورع و تقوا را پیش گرفتن، در بندگی سعی و تلاش نمودن و مطمئن بودن و انتظار فرج ظهور قائم - عجل الله تعالی فرجه - کشیدن است.

بعد از آن فرمود: برای ما دولتی است، وقتی خدا بخواهد آن را ظاهر می گرداند. هر کس دوست دارد از اصحاب قائم - عجل الله تعالی فرجه - باشد، هر آینه باید به ظهور آن حضرت منتظر شود، در ایام انتظارش به مقتضای ورع و تقوا رفتار نماید و به اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده متّصف شود، اگر در این حالت مرگ او را دریابد و قائم - عجل الله تعالی فرجه - بعد از او ظهور نماید، هر آینه به او می رسد؛ مانند اجر کسی که آن حضرت را دریافته، پس آن چه گفتیم، اخذ کنید و منتظر باشید؛ گوارا باد بر شما ای امت مرحوم! (۲)

### زمان ظهور در روایت امام باقر (علیه السلام) [۱۲ نجه]

#### اشاره

ایضا در آن کتاب از ابن عقده، او از علی بن حسن تیملی، او از ابن محبوب، او از ابی ایوب و او از محمد بن مسلم روایت کرده که از امام باقر علیه السّلام شنیدم، فرمود: تقوای

ص: ۸۷

۱- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۱۹۸؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۳۹.

۲- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۰۰؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۴۰.

خدا را پیش گیرید و با ورع و سعی و تلاش در اطاعت، به دین حق اعانت کنید، هیچ چیز مانند دینداری و بندگی، در آخرت باعث غبطه نمودن و رشک بردن دیگران به یکی از شما نمی شود؛ یعنی وقتی یکی از شما رحل اقامت را به دار آخرت کشید، آن گاه در مقابل اطاعت و بندگی که در دنیا کرده، نعمتی به او داده می شود که دیگران به آن غبطه می خورند و رشک می برند.

وقتی علاقه خود را از دنیا برید و به عرصه عقبی قدم گذاشت، می بیند نعمت و کرامت و مزده بهشت از جانب خداوند کردگار، از او استقبال نموده، از عذاب خدا ایمن گردید که در دار دنیا از او می ترسید و یقین می کند دینی که او در دار دنیا به آن متدین بوده، حق است و کسی که با دین وی مخالفت داشت، در طریقه باطل بوده، امروز هلاک شده.

پس مزده باد به شما! باز مزده به شما! بیش از این چه می خواهید؟ آیا دشمنان خودتان را نمی بینید که بر سر معصیت خدا کشته می شوند و بعضی از ایشان، بعضی دیگر را بر سر مال دنیا می کشد و شما به این احوال نیستید، از ایشان دوری ورزیده، در گوشه خانه های خود با امن و اطمینان قرار گرفته اید، حال آن که سفیانی در گرفتن انتقام شما از دشمنانتان کفایت می کند و خروجش برای شما از علامات است؛ باوجود این که اگر فاسق خروج کند، شما بعد از خروجش یک یا دو ماه به آن حالت می مانید؛ یعنی بعد از آن، قائم - عجل الله تعالی فرجه - ظهور می کند و در آن مدت، از او شدت و اذیت به شما شیعیان نمی رسد، حتی جمع کثیری را به قتل می رساند ولی شما را نمی کشد.

وقتی حضرت این را فرمود، بعضی از اصحابش عرض کردند: در این حال اهل و عیال را چه کنیم؟

فرمود: مردان شما باید پنهان شوند بر زنان، زیرا حدت و شدت وی جز نسبت به شیعیان ما نیست و ان شاء الله آسیبی نیست.

گفته شد: دجال به کدام سمت خروج می کند و آنان که از او می گریزند،

فرمود: هر که بخواهد از او بگریزد، باید به مدینه یا مکه معظمه یا بعضی از شهرها برود. سپس فرمود: چگونه می توانید در مدینه آرام گیرید، حال آن که لشکر این فاسق آن جا را هم قصد می کنند، لکن در مکه قرار بگیرید و از آن جا به جای دیگر مروید زیرا محلّ جمعیت شما آن جاست و مدّت فتنه سفیانی جز به قدر زمان آبستن بودن زن؛ یعنی نه ماه نیست و از آن مدّت ان شاء الله تجاوز نمی کند. (۱)

در کتاب مذکور از کلینی، او از علی بن ابراهیم، او از پدرش، او از حمّاد، او از حرّیز و او از زراره روایت نمود که امام صادق علیه السلام فرمود: امام خود را بشناس! زیرا اگر او را بشناسی، ضرری بر تو وارد نمی شود. خواه ظهور این امر، پیشتر واقع شود یا به تأخیر بیفتد. (۲)

### [روایتی از امام صادق (علیه السلام)]

ایضا کلینی از حسین بن محمد، او از معلی، او از محمد بن جمهور، او از صفوان، او از محمد بن مروان و او از فضیل بن یسار روایت کرده؛ او گفت: از امام صادق علیه السلام آیه شریفه **يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ** (۳) را پرسیدند؛ یعنی روزی می شود که هر طایفه ای را به امام خودشان می خوانیم؛ یعنی در روز قیامت هر طایفه ای را به امام خودشان به محشر می آوریم.

فرمود: یا فضیل! امام خود را بشناس، زیرا هرگاه او را بشناسی، بر تو ضرری نمی رسد. خواه ظهور این امر، پیشتر واقع شود یا به تأخیر می افتد. هر که امام زمان خود را بشناسد و پیش از قیام صاحب این امر وفات کند، به منزله کسی می شود که میان لشکر آن حضرت باشد چنین نیست. فرمود: بر او فضیلتش منحصر به این باشد،

ص: ۸۹

۱- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، صص ۳۰۱-۳۰۰؛ بحار الانوار، ج ۵۲، صص ۱۴۱-۱۴۰.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۲۷۱؛ الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۳۲۹؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۴.

۳- سوره اسراء: آیه ۷۱.

بلکه به منزله کسی است که زیر لوای آن حضرت باشد. (۱)

محمد بن ابراهیم گفته: بعضی از اصحاب ما آخر حدیث را چنین روایت نموده اند که حضرت به منزله کسی است که پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله شهید شده باشد. (۲)

ایضا در کتاب مذکور از کلینی، او از علی بن محمد، او این حدیث را با بطائنی رفع نموده و او از ابی بصیر روایت کرده، او گفته: به خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! کی فرج خواهد شد؟

فرمود: ای ابو بصیر! تو از کسانی هستی که اراده تحصیل مال و جاه دنیا دارند، زیرا هر که این امر را بشناسد؛ یعنی بداند قائم آل محمد صلی الله علیه و آله هست، غیبت نموده و بعد از مدتی ظاهر خواهد شد و منتظر ظهور وی باشد، هر آینه این انتظار، برایش فرج است، پس باوجود این فرج، شتاب نمودن به ظهور آن حضرت، دلیلی است بر این که آن شتاب و عجله، برای فرج دنیوی است که تحصیل مال و جاه دنیا باشد، نه برای فرج دینی، زیرا فرج دینی به انتظار فرج جاه نمی باشد. (۳)

ایضا کلینی از علی بن ابراهیم، او از صالح بن سندی، او از جعفر بن بشیر و او از اسماعیل بن محمد خزاعی روایت کرده، او گفته: ابی بصیر از صادق علیه السلام پرسید و من هم می شنیدم، گفت: چه می فرمایی؟ آیا من قائم - عجل الله تعالی فرجه - را درمی یابم؟

فرمود: ای ابی بصیر! آیا امام خود را نشناخته ای؟

عرض کرد: آری، شناخته ام، به خدا سوگند! هر آینه امام من تویی! پس آن حضرت دست او را گرفت و فرمود: ای ابی بصیر! به خدا سوگند! هر آینه باک نداری از این که در سایه خیمه قائم احتبا کنی، مراد از احتبا این است که کسی بنشیند و بند و شمشیر را مانند کمند درویشان به پشت و ساق های خود بگذارد. پس مراد حضرت این است که

ص: ۹۰

---

۱- الکافی، ج ۱، ص ۳۷۱.

۲- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۳۲۹؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۴۱.

۳- همان.



ای ابی بصیر! باک نداری از این که زمان ظهور قائم را در نیابی!

### [شناخت امام و مرگ جاهلیت]

در کتاب مذکور ایضا از کلینی، او از جماعتی از اصحاب ما، ایشان از احمد بن محمد، او از علی بن نعمان، او از محمد بن مروان و او از فضیل بن یسار روایت کرده که از امام باقر علیه السّلام شنیدم، می فرمود: هر که بمیرد و امام خود را نشناسد، مانند مرده ایام جاهلیت مرده است و هر کس بمیرد و امام خود را بشناسد، هر آینه پیش یا پس بودن این امر به او ضرر نمی رساند و هر کس بمیرد و امام خود را شناخته، هر آینه به منزله کسی است که در خیمه قائم - عجل الله تعالی فرجه - با آن حضرت باشد. (۱)

### [غیبت قائم - عجل الله تعالی فرجه - و امتحان الهی]

تذنیبات للبعقریات الثلاثه و تنضیدات بمثل تنضید الاثاثه تذنیب اوّل که راجع به عبقریّه اوّل است، آن است که باید دانست غیبت حضرت بقیه الله الحجه بن الحسن - عجل الله تعالی فرجه - یکی از امتحان های بزرگ الهی است. چرا که از روزی که بنای ارسال رسل و بعث انبیا شده از سنّت های باری تعالی که میان بندگان او جاری است؛ امتحان و اخبار او است، جلّ شأنه بندگان خود را به غیبت جلی از آنان، لهلک من هلک عن بیّنه و یحیی من حیّ عن بیّنه (۲) و لن تجد لسنه الله تبدیلا و تحویلا (۳).

این اختیار و امتحان نیست مگر برای آن که مراتب مردمان و حقایق آن ها میان همگنان ظاهر شود، بلکه حال او نسبت به خودش منکشف شود. بلی، چیزی که هست آن است که کثیرا ما حال انسان نسبت به خودش مخفی می ماند.

ص: ۹۱

۱- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۳۳۰.

۲- سوره انفال، آیه ۴۲.

۳- سوره فاطر، آیه ۴۳.

ایضا باید دانست شرایع الهی تماما تعلّمات و برنامه های ادبی، مادی دنیوی، اخروی، انفرادی و اجتماعی می باشند و ازمنه این عالم مدرسه ها و معاهد علمیّه می باشند و انبیا و رسل، مبلغ و معلّم این مدارس هستند و برای هر درس و مدرسه ای امتحاناتی لابد است که مناسب حال آن ها باشد و حوادثی که در این عالم کون و فساد واقع می شود، امتحانات درس هایی است که انبیا و رسل، متعهّد تبلیغ و تعلیم آن ها شده اند که غالباً به آن ها مقدر تأثیرشان در نفوس شناخته می شود، قال الله تعالی؛ الم\* أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ (۱).

هم چنین چون شریعت اسلامی؛ به قول مطلق اکمل شرایع است و چیزی از معارف در آن است که در غیر آن یافت نمی شود، پس ناچار باید در آن چیزی جاری شود که در شرایع سالفه جاری شده؛ از امتحانات و اخبارات به انواع مختلف که در آن ها واقع شده حذو النعل بالنعل و القذّه بالقذّه؛ به جهت اشمال این شریعت کلیّه جامعه بر دروس آن شرایع به نحو اتمّ و اکمل.

از اهمّ آن چه امام سابقه به آن اختبار و امتحان شده اند، غیبت جلی از انبیا و اوصیای آن هاست. پس چاره نیست از آن که چنین غیبتی در این امتّ مرحومه هم واقع شود؛ چنان که خود پیغمبر غیبت فرمود و مدّت سه سال در شعب ابیطالب و چند وقتی در غار ثور از قوم خود اعتزال نمود، بلکه غیبتی فرمود که برای هیچ یک از انبیا و اوصیا چنان غیبتی نبوده و آن، تشریف بردن آن بزرگوار به معراج است، چراکه به صریح روایات، مدّت ذهاب و ایاب آن بزرگوار به معراج، سه ساعت طول کشید و در جواز غیبت حجّت از محجوج علیهم فرقی میان طول مدّت و زیادی آن نیست.

چنان که شیخ صدوق در اول کمال الدین تصریح فرموده: غیبت آن سرور، رفتن از این نشأه به نشأه دیگر بوده، نه از صقعی به صقع دیگر از این نشأه چنان که در غیبات انبیا و اوصیا بوده، از جمله، غیبت حضرت بقیّه الله - عجل الله تعالی فرجه - است که نتیجه آن، تبیین رشد از غیّ و مؤمن از منافق است.

ص: ۹۲

پس این غیبت عظیم ترین امتحان و اختبار برای شیعیان آن بزرگوار است؛ چنان که در روایت سدید صیرفی و شرفیابی اش با سه نفر دیگر خدمت حضرت صادق علیه السلام به آن تصریح شده و ما آن روایت را در نسخه ششم از عبقریه اول این بساط که این تذنیب راجع به آن است، نقل نموده ایم، فارجع الیها و قل اللهم قرب ظهوره و عجل فرجه و فرجنا به.

### [حکمت ترک توقیت ظهور]

تذنیب دوم که راجع به عبقریه دوم می باشد، آن است که باید دانست، از اموری که در اخبار کثیر به آن تأکید شده، تعیین نمودن وقت ظهور حضرت بقیه الله است؛ چنان که شطر وافر از آن ها در عبقریه مذکور سمت تحریر یافت که از جمله آن ها کذب الوقاتون او کذب الموقتون است و ممکن است گفته شود حکمت در ترک توقیت و احتمال ظهور آن بزرگوار در هر زمان، بلکه در هر سال، هر ماه، هر هفته و هر روز، چند امر است:

اول: چون بدا به معنی صحیح آن برای خدای تعالی ثابت است که طایفه شیعه به آن قایل اند و در تضاعیف این کتاب چندجا به آن تصریح شده، بلی، ان الله المشیه فی جمیع مقدراته و چون بدا ثابت است؛ پس تقدیم، تأخیر، تغییر و تبدیل در مقدرات او سبحانه جایز است و زمان ظهور آن حضرت یکی از مقدرات باری تعالی است که بدا در آن تطرق می یابد؛ چنان که صریح بسیاری از اخبار ما شیعه اثنا عشریه است، پس اگر ائمه طاهرین علیهم السلام از برای او وقتی را تعیین می فرمودند و بدا در آن راه می یافت، نزدیک به این می شد که در صدق مخبر شک و ریب واقع شود و لذا آن بزرگواران فرموده اند: ما وقتنا و لا نوقت.

دوم: ترک توقیت و ارجاع ظهور آن سرور به سوی اراده باری تعالی و احتمال دادن ظهور آن نور موفور السرور در امروز و فردا؛ قهرا باعث شوق و الحاح در دعای تعجیل ظهور می شود و بسا ظهور آن بزرگوار، معلق بر دعا در تعجیل و الحاح در طلب

آن باشد.

سوم: هرگاه زمان ظهور آن بزرگوار معین شود و لااقل، بعضی از خواص آن حضرت، آن وقت را بدانند؛ پس ناچار آن وقت معلوم می شود و رفته رفته خاص و عام مردم به آن دانا می شوند؛ به خصوص با وفور دواعی به دانستن آن و هرگاه چنین شد، اعدای آن بزرگوار در اولین مرحله از ظهورش آماده قتال با آن حضرت خواهند شد و عاداتا قوای آن حضرت به حسب ظاهر، مثل قوای خصم او نیست؛ چنان که از اخبار هم استفاده می شود، در اول ظهورش به صورت شبانی با چند گوسفند ظاهر می شود و همان علت غیبتش که خوف قتلش از اعدای است، این جا هم آشکار می شود، پس شاید حکمت عدم توقیت این باشد.

چهارم: امام هر عصری آمر، ناهی، قطب رحای مسلمین و مدار هیأت اجتماعی آن هاست و بدیهی است غیبت و فقدان امام میان جامعه، موجب وقوف حرکت آن جامعه می باشد؛ چه رسد که مدت زمانی بگذرد و با علم آن جامعه به ظهور و رجوع آن سرور، سیما با احتمال قریب ظهورش، آن جامعه را از حفظ خود و تدبیر در امورشان متمکن می نماید؛ کما لا یخفی.

پنجم: ترقب ظهور آن جان جهان در هر آن و زمان، باعث سرعت حرکت اصلاحی برای منتظرین ظهورش خواهد شد، چراکه بدیهی است وقتی انسان ورود بعضی از دوستان خود را از سفر نزدیک بداند، ناچار در تهیه مقدمات ورود او سرعت می نماید، خوف از این که آن دوست ناگهانی وارد شود و این شخص هنوز به آن چه از تشریفات و تجلیلات ورود، بر او واجب است، قیام ننموده باشد و حق حقیق آن است که ترک توقیت با انتظار ظهور آن سرور، هرگاه این انتظار از روی واقع و صدق باشد؛ دو عامل قوی در نجات جامعه شیعه و فلاح آن ها هستند.

ص: ۹۴

تذنیب سوّم که راجع به عبقریّه سوّم می باشد، آن است که باید دانست معنی انتظار، ترقّب حصول امر منتظر و تحقّق او است که آنا بعد آن و ساعتاً بعد ساعت، آن امر به منصّه ظهور و بروز آید و بر لیب خبیر، بسی واضح و هویدا است.

فواید و ثمراتی که بر انتظار ظهور نور موفور السرور حضرت بقیّه اللّه - عجل اللّه تعالی فرجه - مترتب است از امور اصلاحیه راجع به فرد فرد منتظرین؛ فضلا از آن که امور اصلاحی هیأت اجتماعی و به خصوص جامعه شیعه اثنا عشریّه هم، منوط و مربوط به آن است، زیرا:

اولاً: یکی از فواید انتظار فرج بنفسه و من حیث هو، این است که آن خود، ریاضت مهمّ شدید برای نفس انسانی است و مشقّت آن به درجه ای است که درباره آن گفته شده: الأنتظار اشدّ من الموت یا اشدّ من القتل و وجه مشقّت آن هم، بدیهی است، زیرا لازمه آن، مشغول ساختن قوه فکریّه و توجّه دادن قوه متخیله به سوی امری است که انتظار حصول آن را دارد و این خود، مستلزم دو چیز است؛ یکی قوه فکری قوی ممتدّ وجدانی و دیگر تمکّن انسان از جمع آن و توجّهش به سوی امر واحد. به عبارت اخری، فقط فکر و همّش متوجّه به امر منتظر باشد و بدیهی است این خود ریاضت مهمّ شدید است؛ کما لا یخفی.

ثانیا: فایده دیگر برای انتظار فرج آن است که این انتظار، مصایب و نوایب وارد بر منتظر را آسان می نماید و سنگینی آن ها را بر او سبک و خفیف می گرداند، چراکه بعد از این که دانست این دشواری ها، سختی ها، مصایب و نوایب وارد بر او، بالاخره به احسن وجه و اکمل ما یكون در معرض تدارک است؛ قهرا آن ها بر او آسان می شود؛ چنان که گفته اند: رنج راحت دان چه شد مطلب بزرگ چقدر فرق است میان مصیبتی که انسان تدارک آن را بداند و آن مصیبتی که نداند تدارک می شود یا نه؛ چه رسد که احتمال تدارک آن عن قریب و به زودی بدهد که آن حضرت ظهور فرماید و یملاء الارض قسطا و عدلا.

ثالثاً؛ فایده دیگر برای انتظار فرج آن است که لازمه آن، دوست داشتن منتظر است که در عداد اصحاب مهدی موعود علیه السلام، معدود گردد و آن حضرت را اعانت و نصرت نماید و لازمه این محبت، آن است که او در اصلاح نفس خود، سعی و اخلاقی را مهذب نماید، به کسب اخلاق حمیده، دوری جستن از اخلاق ذمیمه و به حلیه علم و عمل، خود را محلی بدارد تا قابلیت تشرّف حضور باهر النور آن سرور و منشأ توجّه و خدمت بودن نزد آن جناب، برایش حاصل شود که اگر از انتظار فرج مهدی، این فایده و ثمره برای منتظر پیدا شود، فیخّ بخّ، زیرا ماورای عبّادان، قریه ای بالاتر و برتر از این، مقامی نیست.

رابعاً؛ فایده دیگر برای انتظار فرج آن است که همان طوری که آن، منتظر را به سوی اصلاح نفس او، بلکه به سوی اصلاح غیروا، نیز از هیأت اجتماعی و لا سیما الشیعیّه می کشاند، هم چنین باعث می شود منتظر، مقدمات و معدّاتی را تهیّه نماید که موجب غلبه آن نور موفور السرور بر اعدای باشد؛ خصوصاً وقتی بداند غلبه بر عدوّش به اسباب عادّی ما تحت الطبیعه است که از قبیل خرق عادت و اعجاز باشد.

آن چه ذکر نمودیم، نبذی از فواید مترتب بر انتظار فرج آن امام عالمیان بود و اگر بخواهی بدانی انتظار فرج کاشف چه میزان از خصال حمیده و صفات پسندیده است، پس به آن چه بر تو عرضه می شود، گوش دار از جمله آن ها کاشفیت او از کمال عقل و صحّت ادراک منتظر است، زیرا لزوم وجود امام را در هر آن و زمان می داند و نیز می داند آن مهدی موعود است؛ پس به او ایمان آورده، بدون آن که شخص شریفش را دیده باشد و این خود، کاشف از کمال عقل است، کما لا یخفی.

دوم: آن، کاشف از دوست داشتن اقامه حقّ، عدل، اجرای احکام الله و حدود آن، جریان امور بر قطب و محور صحیح خودشان و رسیدن هر انسانی، بلکه هر موجودی به کمالی است که برای رسیدن به آن، خلقت شده اند.

سوم: آن، کاشف از صدق و لاف محبت و مودّت او به اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ذوی القربی او، چراکه به ظهور آن سرور، دولت ذوی القربی و اهل بیت رسول بر پا

می شود، حق آنان بر خودشان برمی گردد و امر و نهی برید ایشان جریان پیدا می کند.

چهارم: آن، کاشف از حسن عقیده و صدق او به آن حضرت است و این که او است که زمین را پر از قسط و عدل می کند و امام عصر حاضر، آن جناب است.

پنجم: از عاطفه منتظر به جانب نوع خود و دوست داشتن اصلاح امور، انبتاء جنسش را نظر به خیرات و سعادات مترتب بر ظهور آن جناب که راجع به کافه موجودات است؛ کشف می کند و در اخبار وارده از ائمه معصومین اشاره است به سوی اکثر آن چه ما از امور مهم مترتب بر انتظار ظهور مهدی و خصال حمیده منکشف از آن ذکر کردیم؛ چنان که بر متتبع در اخبار و متضلع در آثار، کالشمس فی رائعه النهار، بسی آشکار است.

ما از جمله تو را به روایت عمّار از حضرت صادق علیه السلام در روایت طویله حواله می نماییم که در آن ذکر شده، عبادت در دولت باطل افضل از عبارت در دولت حق است و ثواب و اجر در صورت اولی بیشتر از دومی است؛ چنان که ما آن را در نجمه چهارم از عبقریه سوم این بساط ذکر نموده ایم؛ ذیل آن آمده: عمّار عرض کرد: الحال که عبادت در دولت باطل افضل است، دیگر آرزو نمی کنیم از اصحاب قائم - عجل الله تعالی فرجه - باشیم.





### اشاره

در بیان اموری که عباد در زمان غیبت امام زمان و خلیفه الرحمان به اتیان آن ها موظف اند و چون استادنا المحدث النوری - ضاعف الله فی انوار تربته - در نجم ثاقب بابی برای آن ها منعقد فرموده و ضمن آن باب، چند امر از آن ها را مرقوم نموده، لذا این ناچیز خوش داشتم مندرجات آن باب را بر سیل اختصار در این تألیف و جازت شعار، طی چند جمله ابراز و اظهار دارم.

فبقول مستمدا من واهب العقول.

### [تکالیف منتظران امام عصر - عجل الله تعالی فرجه -] ۱ نجمة

### اشاره

استادنا المحدث المزبور در باب دهم کتاب مذکور فرموده: در ذکر شمه ای از تکالیف عباد نسبت به امام عصر - صلوات الله علیه - و آداب بندگی و رسوم فرمانبری آنان که به فرمان و اطاعت آن جناب، سر به زیر فرود آورده، خود را عباد طاعت و ریزه خوار خوان احسان وجود عام آن جناب دانسته و آن شخص معظم را امام و واسطه رساندن فیوضات الهی و نعم غیر متناهی دنیوی و اخروی قرار داده اند، چراکه آن تکالیف، از آداب رسوم بندگی و لوازم احترام و توقیر، لازم آن جناب باشد که در عمل به آن، مقصدی جز این نباشد؛ هرچند برای خیرات عاجل و آجل و دخول حامل در زمره محبتین مطیعین سبب باشد یا از پیدا کردن مقدمات وسیله به سوی آن جناب به جهت جلب منافع دنیوی و اخروی و دفع شرور ارضی و سماوی باشد که جز چنگ

زدن به دامان آن جناب و مسألت نمودن از آن ولیّ النعم به لسان استعداد و حال یا به زبان ضراعت و مقال راهی به آن جلب و دفع نیست و از آن ها چند چیز بیان می شود که بعضی قلبی، بعضی جوارحی، بعضی لسانی و بعضی مالی است.

اوّل: مهموم بودن برای آن جناب علیه السّلام در ایّام غیبت و مفارقت و سبب این هم متعدّد است:

اوّل: مجرّد و مستور و محبوب بودن، دست نرسیدن به دامان وصالش، روشن نگشتن دیدگان به نور جمال او یا بودنش در میان انام و اطلاق عشق بر خفایای کردار عباد در اثناء لیالی و ایّام، چون انسان مدّعی وصول به درجه ایمان به جنان، نه به مجرّد قول به زبان، صادق نباشد جز آن که محبّتش به موالیانش چنان باشد که رسول خدا صلیّ الله علیه و آله فرموده است.

چنان که شیخ صدوق در امالی، (۱) شیخ طوسی در امالی (۲) و ابن شیرویه در فردوس نقل کرده اند: بنده ایمان نیاورده، تا این که من نزد او از جاننش محبوب تر بوده باشم و اهل من، نزد او محبوب تر از اهل او و عترت من نزد او محبوب تر از عترت او و ذات من، نزد او محبوب تر از ذات او باشند.

سپس شخصی به عبد الرحمان، راوی حدیث، گفت: تو پیوسته حدیثی می آوری که خداوند دل ها را به آن زنده می کند. شاید این مقام، اوّلین درجه ایمان باشد که محبّتش با موالیانش، مثل محبّت او با یکی از اخصّ اولاد و اقرب و اکمل ایشان، نزد او باشد و الّا عارف به خصایص ذاتی و کمالات نفسانی و نعم و احسان غیر متناهی ایشان را به عباد، کارش به حسب اندازه دانش و معرفتش به آن جا کشد که جز آن سلسله معظّمه علیهم السّلام کسی را قابل محبّت در خلق نبیند و اگر بیند به جهت انتساب و علاقه او است؛ هر چند جزیی به آن خانواده رحمت و عظمت باشد و اگر انسان واقعا جرعه ای از شربت گوارای محبّت به امام خود را چشیده، رشته قلبش حسب فطرت و ریاضت به آن

ص: ۱۰۰

---

۱- الامالی، شیخ صدوق، ص ۴۱۴.

۲- الامالی، شیخ طوسی، ص ۴۱۶.

حضرت مقدّس، پیوسته کشیده؛ البتّه چنان به اقرافی مهموم شود که خواب را از چشم و لذّت را از طعام و شراب برد.

در خصال (۱) و من لا يحضره الفقيه (۲) از جناب صادق علیه السّلام مروی است که فرمود:

پنج نفرند که نمی خوابند، تا آن که از آن ها محبّی را شمردند که مترقّب مفارقت حبیب خود است و چنین شخصی، البتّه اگر به مفارقت مبتلا شود، همّش بیش، قلقش بی اندازه و اضطرابش زیاد می شود و خواب راحت را بالمرّه فراموش نماید که شخص به این عظمت، جلالّت، بزرگی، رأفت، احسان، عطوفت و مهربان تر از هزار پدر، حاضر و ناظر است، لکن چنان در پرده حجایی از حجاب های الهی پنهان و پوشیده است که نه دستی به دامانش رسد و نه چشمی به جمالش افتد، نه از مقرّ سلطنتش خبری و نه از محلّ اقامت و رحلتش اثری دارد، هردون و خسیسی را ببند، جز آن که سی را جز او نجوید و هر لغو و نامالیم و منکری را بشنود، جز سخنی از آن که نخواهد جز او، کسی سخن گوید.

در عیون (۳) از جناب رضا علیه السّلام مروی است که ضمن خبری متعلّق به آن جناب، فرمودند: چه بسیار مؤمنه و مؤمنی که در هنگام فقدان ماء معین؛ یعنی حضرت حجّه علیه السّلام متأسّف و حیران و محزون اند و در فقرات شریف دعای ندبه معروف که در چهار عید و روز و شب جمعه باید خواند، به این مقام اشاره شده که حاصل مضمون بعضی از آن ها، بعد از ذکر پاره ای از اوصاف و مناقب آن جناب- ارواحنا فداه- این است:

کاش می دانستم تو در کجا اقامت نمودی و کدام زمین و خاک تو را بر گرفته؟ به رضوی جای داری یا ذی طوی؟ بر من گران است که خلق را ببینم و تو دیده نشوی و از تو، آواز و رازی نشنوم! بر من گران است که بلا به تو، نه به من، احاطه کند و ناله و

ص: ۱۰۱

---

۱- الخصال، ص ۲۹۶.

۲- من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۵۰۳.

۳- عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۰.

شکایتی از من به تو نرسد.

جانم فدای تو! غایبی که از ما کناره نداری! جانم فدای تو! دور شده ای که از ما دوری نگرفتی! جانم فدای تو که آرزوی هر مشتاق آرزومندی- از مرد و زن- که تو را به یاد آورند و ناله کنند. بر من گران است که بر تو بگریم و خلق از تو، دست کشیده باشند! بر من گران است بر تو جاری شود، آن چه بر ایشان جاری نشده!

آیا معینی هست که با او گریه و ناله را طولانی کنم؟ آیا جزع کننده ای هست که هرگاه که خلوتی شد، او را بر جزعش یاری کنم؟

آیا به چشمی خاشاکی رفته (۱) که چشم من، او را بر آن حالت مساعدت کند؟ ای پسر احمد! آیا به سوی تو راهی هست که به حضورت مشرف شوند؟ آیا روز ما از تو به فردای او متصل می شود؟ پس محظوظ شویم و بهره بریم! کی بر چشمه سارهای سیراب کننده وارد می شویم تا سیراب شویم؟ کی از آب گوارای تو سیراب می شویم که تشنگی به طول انجامید! کی صبح و شام به خدمت خواهیم رسید؟ کی تو ما را می بینی و ما تو را می بینیم، حال آن که لوای ظفر و نصرت برافراشته شده باشد. (۲)

تا آخر دعا که نمونه ای است از درد دل کسی که جامی از چشمه محبت آن جناب نوشیده و بر سزاوار است که به امثال این کلمات، درد دلی کرده و بر آتش هجرانش، کفی از آب شور پاشیده.

دوم: ممنوع بودن آن سلطان عظیم الشان که جامه خلافت و سلطنت ظاهره بر تمام جهانیان جز برای آن قامت معتدل، برای احدی ندوخته اند، از رتق و فتق و اجرای احکام و حدود، ابلاغ فرامین الهی، منع تعدی و جور، اعانت ضعیف، اغاثه مظلوم و اخذ حقوق، اظهار و اعلان حق و ابطال و ازهاق باطل و کار ظلم و تعدی بر آن جناب به جایی رسیده که علاوه بر گرفتن تمام لوازم سلطنت ظاهره و تسلط بر بلاد، عباد و اموال، از خوف و بیم ظالمین، بر اظهار نفس معظم خود متمکن نیست.

ص: ۱۰۲

۱- کنایه از بسیاری گریه است. [مرحوم مؤلف].

۲- ر. ک: اقبال الاعمال، ج ۱، صص ۵۱۱-۵۱۰؛ بحار الانوار، ج ۱۰۸، صص ۱۰۹-۱۰۸.

در طول زمان تنها یا با بعضی از موالیان خاص، در براری و قفار سیر می کند، حقّ خود را در دست دیگران می بیند و حسب امر الهی صبر کرده، می گذرد، البتّه کسی که اندک غیرتی در فطرت است؛ داشته باشد، پیوسته محزون و غمگین و حالش چون حال فرزند سلطان عادلّی خواهد بود که تمام احکامش به قانون معدلت و داد و بر رعایا مهربان باشد، پس مغلوب عدوئی شود که در گوشه ای حبسش کند و دستش را از همه چیز کوتاه شود و آن چه می کند، جز جور و تعدّی، چیزی نباشد.

در کافی (۱) و تهذیب (۲) و فقیه (۳) مروی است که جناب باقر علیه السّلام به عبد الله بن ذبیان فرمود: هیچ عیدی برای مسلمین نیست، نه قربانی و نه فطر، مگر آن که خداوند برای آل محمد علیهم السّلام حزنی را تازه می کند.

راوی پرسید: چرا؟

فرمود: زیرا ایشان حقّ خود را در دست غیر خودشان می بینند.

سید جلیل علی بن طاوس رحمه الله در کشف المحجّه (۴) فرموده: ای فرزندم، محمد تو را، برادرت و هرکسی که بر کتاب من واقف شود، وصیت می کنم به راستی در معامله با خداوند - جلّ جلاله - و رسول او صلّی الله علیه و آله و حفظ وصیت ایشان به آن چه از ظهور مولای ما مهدی - عجل الله فرجه - به آن بشارت دادند، به درستی که من قول و فعل بسیاری از مردم را در امر آن جناب، مخالف با عقیده و از چندراه یافته ام، از آن جمله:

من یافته ام اگر از کسی که به امامت او اعتقاد دارد، بنده، اسب، درهم و یا دیناری برود، خاطر و ظاهر او برای طلب چیز مفقود متعلّق می شود و در تحصیل آن غایت مجهود را بذل می نماید و ندیدم برای متأخّر بودن این محتشم عظیم الشان از اصلاح اسلام و ایمان و قطع را بر کفار و اهل عدوان، تعلق خاطرش؛ مثل تعلق خاطر به این

ص: ۱۰۳

۱- الکافی، ج ۴، ص ۱۷۰.

۲- تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۲۸۹.

۳- من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۱۱.

۴- کشف المحجّه لثمره المهجه، صص ۱۴۸-۱۴۹.

اشیای محقر باشد. پس کسی که به آن صفات است، چگونه اعتقاد دارد به حق خداوند- جلّ جلاله- و حق رسول او عارف است و امامت او را بر آن نحوی معتقد است که موالات زیاده از اندازه را برای شرایف معالی آن جناب دعوی می کند.

از آن جمله، کسی را یافتیم که ذکر می کند که به وجوب ریاست آن جناب و ضرورت ظهور و انقاد احکام امامتش معتقد است. اگر یکی از سلاطینی که مدعی است دشمن امام او است، به او نیکی کند و احسانش را به او تمام کند؛ خاطرش به بقای این سلطان مشار الیه، متعلق و این تعلق، او را از طلب مهدی علیه السلام شاغل می شود و نیز از آن چه بر او واجب است، از تمّنی عزل آن والی که بر او انعام کرده است.

از آن جمله، کسی را یافتیم که وجوب سرور را به جهت سرور آن جناب و کدور را به جهت کدورت او دعوی می کند و می گوید: اعتقاد دارم تمام آن چه در دنیا است، از مهدی- صلوات الله علیه- گرفته شده و آن را ملوک و سایر ناس از دست او غصب کردند و با این حال او را نمی بینم که برای این نهب و سلب متأثر باشد، مثل تأثر او، اگر سلطانی از او درهمی یا دیناری یا ملکی یا عقاری بگیرد؛ پس این کجا با وفا و معرفت خداوند- جلّ جلاله- و رسول او و معرفت اوصیا علیهم السلام ...، تا آخر کلام شریف که از این رقم است.

مکرر در اخبار، آن جناب را به غریب طرید و حید رانده مظلوم و صف فرموده اند که حقش را منکر شده اند.

سوم: به دست نیامدن جاده واسع مستقیم واضح شریعت مطهره و انحصار راه رسیدن به آن، در راه های باریک تاریک متشتت که در هر رهگذر آن، جمعی از دزدان داخلی دین مبین، در کمین نشسته و پیوسته شکوک و شبهات در قلوب عوام، بلکه خواص داخل کرده تا آن جا که این فرقه قلیل و عصابه مهتدی امامی یکدیگر را تکذیب، تکفیر، لعن و توهین کرده و می کنند، اعدا را بر خود خیره نمودند و پیوسته، دسته دسته از دین خداوند بیرون می روند، علمای راستین از اظهار علم خود عاجز و وعده صادقین علیهم السلام صادق شد که خواهد آمد وقتی که اگر مؤمن بخواهد دین خود را

نگاه دارد از نگاهداشتن جمره ای از آتش در دست مشکل تر است.

شیخ نعمانی از عمیره، دختر نفیل روایت کرده که گفت: شنیدم حسین بن علی علیهما السّلام می فرماید: آن امری که شما منتظر آنید، نخواهد شد تا این که بعضی از شما از بعضی بیزاری جوید و تعاند بعضی از شما در صورت بعضی و بعضی از شما به کفر بعضی شهادت دهد و بعضی از شما بعضی را لعن کند.

به آن جناب گفتم: در آن زمان خیری نیست؟

حسین علیه السّلام فرمود: تمام خیر در آن زمان است. قائم - عجل الله تعالی فرجه - ما خروج می کند و همه آن ها را دفع می نماید. (۱)

نیز از جناب صادق علیه السّلام به همین مضمون خبری نقل کرده (۲) و از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده که به مالک بن ضمیره فرمود: ای مالک! تو چگونه ای، آن گاه که شیعه چنین اختلاف کنند؟ و انگشتان مبارک را در یکدیگر داخل نمود.

گفتم: یا امیر المؤمنین! در آن زمان خیری نیست.

فرمود: تمام خیر در آن وقت است.

قائم - عجل الله تعالی فرجه - ما خروج می کند، هفتاد مرد بر او مقدّم می شود که بر خدا و رسول دروغ می گویند؛ همه را می کشد، آن گاه ایشان را بر یک امر جمع می کند. (۳)

نیز از جناب باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: ای شیعه آل محمد صلی الله علیه و آله! هر آینه آزموده خواهید شد، آزموده شدن سرمه در چشم؛ به درستی که صاحب سرمه می داند کی در چشمش سرمه ریخته می شود و نمی داند چه وقت از چشم بیرون می رود و چنین است که مرد بر جاده ای از امر ما صبح و شام می کند، حال آن که از آن بیرون

ص: ۱۰۵

---

۱- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، صص ۲۰۶-۲۰۵.

۲- همان، ص ۲۰۶.

۳- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۰۶.

رفته، بر جاده ای از امر ما شام و صبح می کند، حال آن که از آن بیرون رفته. (۱)

از جناب صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: و الله! هر آینه شکسته خواهید شد شکستن شیشه. به درستی که هر آینه شیشه برمی گردد، پس عود می کند. و الله! هر آینه شکسته می شوید شکستن کوزه و کوزه چون شکست، بر نمی گردد؛ چنان چه بود. به خدا قسم! بیخته خواهید شد، به خدا قسم! جدا خواهید شد و به خدا قسم! امتحان خواهید شد، تا آن که جز اندکی از شما نماند و کف مبارک را خالی کردند! (۲) بر این مضمون اخبار بسیاری روایت کرده است.

شیخ صدوق در کمال الدین (۳) از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده که فرمود: ای گروه شیعه! گویا مثل گردش شتر گردش می کنید، چراگاه را می طلبد ولی آن را نمی یابید.

نیز از آن جناب روایت کرده که به عبد الرحمان بن سبّابه فرمود: شما در آن زمان چگونه خواهید بود که بی امام هادی و بی نشانه بمانید؛ بعضی از شما از بعضی بیزاری جوید، آن گاه امتحان می شوید و جدا و بیخته می گردید. (۴)

### [حزن امام صادق (علیه السلام)]

نیز از سدیر صیرفی روایت کرده که گفت: من و مفضل بن عمر و ابو بصیر و ابان بن تغلب خدمت مولای خود، امام جعفر صادق علیه السّلام داخل شدیم و دیدیم آن حضرت بر روی خاک نشسته بود و مسح خبیری دربر داشت که آستین هایش، کوتاه و از شدت اندوه، واله بود و مانند زنی که فرزند عزیزش مرده بود؛ مانند جگر سوخته گریه می کرد، آثار حزن و محنت در روی حق جویش، ظاهر و اشک از دیده های حق بینش جاری بود و می گفت: ای سید من! غیبت تو خواب مرا برده، استراحت مرا زایل

ص: ۱۰۶

۱- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۰۷.

۲- همان.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۰۴.

۴- همان، ص ۳۴۸.



گردانیده و سرور را از دل من ربوده است. ای سید من! غیبت تو مصیبت مرا، دایم و محن و نوایب را بر من پیایی گردانید، آب دیده مرا جاری کرد، ناله و فغان و حزن را از سینه من بیرون آورد و بلاها را بر من متصل گردانید!

سدیر گفت: چون حضرت را به آن حالت مشاهده کردیم، عقل های ما پرواز کرد، واله و حیران شدیم و نزدیک بود دل های ما از آن جزع، پاره گردد، گمان کردیم به آن حضرت زهر دادند یا بلّیه عظیمی از بلاهای دهر بر او حادث شده است.

عرض کردم: ای فرزند بهترین خلق! هرگز خدا چشم تو را گریان نگرداند. چه حادثه ای تو را گریان کرده و چه حالتی روی داده که چنین ماتمی گرفتی؟

حضرت از شدت غصه و گریه، آه سوزناک از دل غمناک برکشید و فرمود: امروز صبح در کتاب جفر نظر کردم و آن کتابی مشتمل بر علم منایا و بلایاست، بلاهایی که بر ما می رسد، در آن جا مذکور است و علم گذشته و آینده تا روز قیامت در آن جا خدا آن علم را مخصوص محمد و ائمه بعد از او گردانیده است؛ در آن جا هست نگاه کردم به ولادت حضرت صاحب الامر علیه السلام، غیبت آن حضرت و طول غیبت، درازی عمر او، ابتلای مؤمنان در زمان غیبت و بسیار شدن شک و شبهه در دل مردم از جهت طول غیبت، مرتد شدن اکثر مردم در دین خود و بیرون کردن ریسمان اسلام از گردن خود که حق تعالی در گردن بندگان قرار داده و لذا حزن بر من غالب شد. (۱)

الخبر، برای این مقام همین خبر شریف کافی است، چون اگر تحیر و تفرّق و ابتلای شیعه در ایام غیبت و تولّد شکوک و شبهات در قلوب ایشان، سبب گریستن حضرت صادق علیه السلام سال ها پیش از وقوع آن و بردن خواب از چشم های مبارکش شود، پس مؤمن مبتلا به آن حادثه عظیم و غرق شده در آن گرداب بیکرانه تاریک مواج، به گریه و زاری، ناله و بی قراری، حزن و اندوه دایمی و تضرّع به سوی حضرت باری - جلّ و علا - سزاوارتر است.

ص: ۱۰۷

بدان دوّمین تکلیف قلبی، انتظار فرج آل محمد صلی الله علیه و آله در هر آن و ترقّب بروز و ظهور دولت قاهره و سلطنت ظاهره مهدی آل محمد علیهم السّلام، پر شدن زمین از عدل و داد و غالب شدن دین قویم بر جمیع ادیان که خدای تعالی به نبی اکرم صلی الله علیه و آله خود خیر داد و وعده فرمود، بلکه آن را به جمیع پیمبران و امم بشارت داده که چنین روزی خواهد آمد و جز خدای تعالی، کسی را پرستش نکنند و چیزی از دین نماند که از بیم احدی در پرده ستر و حجاب بماند و بلا و شدّت از حق پرستان برود. چنان که در زیارت مهدی آل محمد علیهم السّلام است؛ السّلام علی المهدی الذی وعد الله به الأمم ان یجمع به الکلم و یلم به الشّعث و یملاء به الأرض عدلا و قسطا و ینجز به وعد المؤمنین؛ (۱) سلام بر مهدی! آن چنانی که جمیع امت ها را به او وعده داده که به وجود او کلمه ها را جمع کند؛ یعنی اختلاف را از میان ببرد و دین یکی شود، پراکندگی ها را به او گرد آورد زمین را به وسیله او از عدل و داد پر کند و وعده فرجی که به مؤمنین داده، به سبب انفاذ فرماید؛ چنان که بیان این وظیفه به نحو وافی و طریق مستوفی در عبقریه سابق سمت تحریر یافت.

### دعا برای امام زمان - عجل الله تعالی فرجه -] ۳ نجمه

ایضا سوّمین تکلیف، دعا کردن است برای حفظ وجود مبارک امام عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - از شرور شیاطین انس و جنّ، طلب تعجیل نصرت و ظفر و غلبه آن جناب بر کفار و ملحدین و منافقین که این نوعی از اظهار بندگی و رضا به آن چه خدای تعالی وعده فرموده است، که چنین گوهر گران بهایی را در خزانه قدرت و رحمت خود پرورانده و بر چهره آن، حجاب عظمت و جلالت کشیده تا روزی که

ص: ۱۰۸

خود مصلحت داند، آن جوهر ثمین را ظاهر و از پرتو شعاع آن، دنیا را روشن نماید و با چنان وعده منبجز حتمی در دعا، جز ادای رسم بندگی، اظهار شوق، زیادتی محبت و ثواب و رضا به موهبت کبرای خداوندی، اثری ظاهر نباشد؛ اگرچه به غایت در دعا برای آن حضرت- صلوات الله علیه- در غالب اوقات تأکید و تحریص فرمودند.

سید جلیل، علی بن طاوس در فصل هشتم کتاب فلاح السائل (۱) بعد از ذکر ترغیب در دعا برای اخوان فرموده: هرگاه این همه، فضل دعا برای برادران تو است، پس فضل دعا کردن برای سلطان تو چگونه خواهد بود که او سبب وجود تو است و تو اعتقاد داری اگر آن جناب نبود، خداوند تو و احدی از مکلفین را در زمان او و زمان تو نمی آفرید و این که لطف وجود او- صلوات الله علیه- سبب است برای هرچه که تو و غیر تو در آیند و سبب است برای خیری که به آن می رسید.

پس حذر کن! آن گاه حذر کن از این که نفس خود یا احدی از خلائق را مقدم بداری در ولا و دعا برای آن جناب علیه السلام به غایت آن چه ممکن شود، مقدم بداری. قلب و زبان خود را در دعایی برای این سلطان عظیم الشأن حاضر کن و حذر کن از این که اعتقاد کنی که من، این کلام را برای این گفتم که آن جناب به دعای تو محتاج است.

هیئات! اگر به این معتقد شوی، پس تو در اعتقاد و دوستی خود مریضی، بلکه این را گفتم برای این که حق عظیم آن جناب را بر تو و احسان بزرگ او را به تو بشناسانم و هرگاه پیش از دعا کردن برای نفس خود، برای او دعا کردی و برای آن که او نزد تو عزیز است، نزدیکتر خواهد بود به آن که خداوند- جل جلاله- ابواب اجابت را پیش روی تو باز نماید، زیرا ای بنده! ابواب قبول دعا را به سبب گناهان بستی. پس هرگاه برای این مولای خاص، نزد مالک احیا و اموات دعا کردی، امید است به جهت آن وجود مقدس، خداوند ابواب اجابت را باز نماید.

پس هنگامی که در دعا کردن برای نفس خود داخل شوی و برای آن که در زمره اهل فضل او برایش دعا می کنی؛ رحمت خداوند- جل جلاله- تو را فرا می گیرد و کرم و

ص: ۱۰۹

عنایت او به تو می رسد، زیرا در دعا به حبل او چنگ زدی و نگویی من فلان و فلان را ندیدم از کسانی که ایشان را از مشایخ خود پیروی می کنی که به آن چه من می گویم، عمل کنند، و ایشان را جز غافل از مولای ما نیافتم که به سوی جنابش - صلوات الله علیه - اشاره کردم. پس من به تو می گویم به آن چه به تو می گویم، عمل کن، که او حقّ واضح است و کسی که مولای ما را واگذارد و غافل شود - چنان چه ذکر نمودی - آن، غلطی واضح است ... الخ.

نیز در کتاب مضممار در عمل ماه مبارک بعد از ذکر ادعیه سحر فرموده: از وظیفه هرشب، این است که بنده در هر دعای مبرور ابتدا نماید و در هر عمل مشکور ختم کند به ذکر کسی که اعتقاد دارد او نایب خداوند - جلّ جلاله - میان بندگان او و بلاد او است، زیرا او قیّم است به آن چه این صایم به آن محتاج است از طعام و شراب خود و غیر این از مقاصد خود، از اسبابی که به حضرت نایب از جانب ربّ الارباب متعلّق است و این که این صایم برای آن جناب دعا کند به آن چه سزاوار است که مثل آن جناب را به آن دعا کنند و معتقد شود منتّ برای خدا و نایب او است که چگونه او را برای این مقام اهل دانستند و رتبه او را تا به این محلّ و منزلت بلند نمودند. (۱)

از این کلمات شریف معلوم می شود سبب دعا برای آن جناب؛ یکی ادای رسم بندگی و تبعیت و وفای حقّ بزرگی و جلالت و دیگری رفع موانع قبول و اجابت و فتح ابواب لطف و عنایت است.

امّا تفصیل و شرح دعاهای مأثور مختصّ به آن جناب که بعضی از آن ها مطلق و بعضی مخصوص به زمانی است، پس مقداری از آن را در این جا ذکر می کنیم. در آن کتاب هفت دعا نقل فرموده، طالب آن ها به آن کتاب رجوع نماید.

ص: ۱۱۰

بدان چهارمین تکلیف عباد در زمان غیبت، صدقه دادن برای حفظ وجود مبارک امام عصر علیه السلام در هروقت است به آن چه میسر شود و ما این مطلب را در کتاب کلمه طیبیه توضیح دادیم به این که هر صدقه ای که انسان به کسی می دهد برای هر فایده و غرضی که در نظر گرفته، یا برای نفس خود است یا برای محبوب عزیزی که نزد او گرامی است و به حسب ظاهر، اصلاح بسیاری از امور معاش و معاد او به وجود و سلامتی او متوقف است؛ مثل معلم ناصح، والدین، فرزند، عیال، اخوان و امثال ایشان؛ مثلاً در حالت مرض یا سفر کردن یکی از ایشان به جهت صحت و سلامتی او صدقه می دهد و خیر آن بالاخره به خود راجع می شود، چون صحت عالم، سبب سلامتی دین او است و سلامتی فرزند، باعث قلت یا برطرف شدن زحمت و کلفت، بقای نام نیک او و استمرار طلب مغفرت برای او است و هکذا.

و چون به برهان عقل و نقل و وجدان، هیچ نفسی عزیزتر و گرامی تر از وجود مقدس امام عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - نیست، نباید باشد، بلکه محبوب تر از نفس خویش که اگر چنین نباشد در ایمان، ضعف و نقصان و در اعتقاد او، خلل و سستی است.

به اسانید معتبر از رسول خدا صلی الله علیه و آله مروی است که فرمود: احدی از شما ایمان نیاورده، تا این که من و اهل بیت من نزد او محبوب تر از جان و فرزند و تمام مردم بوده باشم (۱) و چگونه چنین نباشد، حال آن که وجود، حیات، دین، عقل، صحت، عافیت و سایر نعم ظاهری و باطنی تمام موجودات، از پرتو آن وجود مقدس و اوصیای او - صلوات الله علیهم - است و چون ناموس عصر، مدار دهر، منیر آفتاب و ماه، صاحب این قصر و بارگاه، سبب آرای زمین و سیر افلاک و رونق دنیا از سمک تا سماک، حاضر در

ص: ۱۱۱

---

۱- ر. ک: الامالی، شیخ صدوق، ص ۴۱۴؛ مناقب امیر المؤمنین، ج ۲، ص ۱۳۴؛ مشکاه الانوار، ص ۱۵۳؛ بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۷۶.

قلوب اخیار و غایب از مردمک اغیار، در این اعصار حضرت حجّه بن الحسن - صلوات الله علیهما - است و جامه صحت و عافیت اندازه قامت موزون آن نفس مقدّس و شایسته قدّ معتدل آن ذات اقدس است، پس بر تمامی خودپرستان که تمامی اهتمامشان در حفظ و حراست و سلامتی نفس خویش است؛ چه رسد به آنان که جز آن وجود مقدّس، کسی را لایق هستی و سزاوار عافیت و تندرستی ندانند، لازم و متحتّم است که مقصود اولی و غرض اهمّ ایشان از چنگ زدن به دامان هر وسیله و سببی که برای بقای صحت، استجلاب عافیت، قضای حاجت و دفع بلیّه مقررّ شده؛ چون دعا، تضرّع، تصدّق، توسّل سلامتی و حفظ آن وجود مقدّس باشد. از مضامین ادعیه سابق و آن چه ذکر نکردیم، شدّت اهتمام و تأکید در طلب حفظ و سلامتی آن وجود معظّم - ارواحنا فداه - از شرّ جنّ و انس، طول عمر و سایر نعم الهی دنیوی و اخروی معلوم می شود، بلکه گذشت که سال ها قبل از ولادت آن مولود مبارک، در عقب نماز و غیر آن چنین می کردند و در وسیله فرقی میان دعا و صدقه نیست.

از این جاست که سید جلیل، علی بن طاوس که افعال و اقوال او در امثال این مقام مقبول و متّبع، بلکه برهان و حجّت است، در کتاب کشف المحجّه (۱) بعد از وصایای چندی به فرزندش و امر به تمسک و راستی در موالات آن جناب، فرموده: وقتی نماز حاجت می خوانی حواصیج آن جناب را بر حواصیج خود مقدّم دار و صدقه از جانب او را پیش از صدقه از جانب خود و از هر کس که نزد تو گرامی است، مقدّم قرار ده و نیز دعا کردن برای آن جناب را پیش از دعای برای خود؛ آن جناب را در هر چیز مقدّم دار که این عمل، وفا برای او است؛ یعنی وفا به عقد بیعت و عهد بندگی است که با او بستی و مقتضی اقبال او بر تو و احسان آن جناب به سوی تو است ... الخ.

در کتاب امان الاخطار، (۲) ضمن دعایی که برای صدقه دادن هنگام سفر ذکر کرده، چنین فرمود: اللهم انّ هذه لك و منك و هی صدقه عن مولانا م ح م د عجل الله فرجه

ص: ۱۱۲

۱- کشف المحجّه لثمره المهجه، ص ۱۵۲.

۲- الامان من اخطار الاسفار و الزمان، ص ۳۹.

و صَلَّى عَلَيْهِ بَيْنَ اسْفَارِهِ وَ حَرَكَاتِهِ وَ سَكَنَاتِهِ فِي سَاعَاتِ لَيْلِهِ وَ نَهَارِهِ وَ صَدَقَهُ عَمَّا بَعِيْنَهُ اَمْرَهُ وَ مَا لَا يَعْينُهُ وَ مَا يَضْمَنُهُ وَ مَا يَخْلُفُهُ.

مخفی نماند رسول خدا و ائمه طاهرین - صلوات الله عليهم - به جهت سلامتی و حفظ وجود مقدس خود از شر ارضی، سمایی، جنی و انسی و برای جلب منافع دنیوی و اخروی در صبح، شام، نیم شب، اول ماه و اول سفر و غیر این حالات و اوقات، صدقه می دادند و در آن اهتمام داشتند؛ چنان که اخبار آن در کلمه طیبیه استیفا شده، با علم ایشان به منایا، بلایا، اجال و سایر حوادث و هر کدام برای دیگری می دادند و در این جهت، فرقی در صدقه دادن خود برای دفع بلیه یا دادن یکی از دعایا برای دفع آن بلیه از آن وجود مقدس نباشد، جز این که اولی تمامی شروط تأثیر صدقه داراست و تخلف بسیاری از آن در بسیاری از صدقه دیگران ولی این از رجحان این فعل و ادای تکلیف مانع نمی شود، پس توهم نشود که حضرت حجّت علیه السلام مستغنی و بی نیاز، بلکه منزّه و مبرّا از صدقه رعایاست، چون این تکلیف از شوون بندگی و ادای حق بزرگی و تربیت آن جناب است، لذا هر چه مقام ولی معمم، بالاتر و مرتبه رعیت پست تر باشد، اهتمام این تکلیف و سایر آداب عبودیت، بیشتر خواهد بود؛ چنان که بر صاحب دانش پوشیده نیست.

### [احرام به نیابت امام عصر - عجل الله تعالی فرجه-] ۵ نجمة

بدان پنجمین تکلیف عباد در زمان غیبت، حجّ کردن و حجّ دادن به نیابت امام عصر علیه السلام است؛ چنان که قدیم میان شیعیان مرسوم بود و آن جناب تقریر فرمود.

قطب راوندی رحمه الله در کتاب خرایج (۱) روایت کرده: ابو محمد دعلجی دو پسر داشت که یکی از آن دو صالح بود و به او ابو الحسن می گفتند و او مردگان را غسل می داد و پسر دیگر او محرّمات را مرتکب می شد. مردی از شیعیان به ابو محمد مذکور زری داد که

ص: ۱۱۳

به نیابت حضرت صاحب الامر- عجل الله تعالی فرجه الشریف- حج کند؛ چنان که در آن وقت عادت شیعیان چنین بود.

ابو محمد قدری از آن زر را به آن پسر فاسد داد و او را با خود برد که برای حضرت حج کند، وقتی از حج برگشت، نقل کرد که در موقف؛ یعنی عرفات، جوان گندم گون نیکو هیأتی را دیدم که مشغول تضرع و ابتهال و دعا بود، چون نزدیک او رسیدم، به من التفات نمود و فرمود: ای شیخ! آیا حیا نمی کنی؟

گفتم: ای سید من! از چه چیز حیا کنم؟

فرمود: به تو حجّت حجّ می دهند برای آن کسی که می دانی و تو آن را به فاسقی می دهی که خمر می آشامد! نزدیک است که این چشم تو کور شود.

بعد از برگشتن، چهل روز نگذشت، مگر آن که در همان چشمی که به آن اشاره شد، جراحی بیرون آمد و از آن جراحی، چشم ضایع شد.

### [تعظیم شنیدن اسم مبارک] ۶ نهمه

ایضا ششمین تکلیف عباد، برخاستن برای تعظیم شنیدن اسم مبارک آن حضرت است، خصوصا اگر به اسم مبارک قائم- عجل الله تعالی فرجه- باشد؛ چنان که سیره تمام اصناف امامیه- کثرهم الله تعالی- در جمیع بلاد از عرب، عجم، ترک، هند و دیلم بر آن مستقر شده و این خود از وجود مأخذ و اصلی برای این عمل کاشف باشد؛ اگرچه تاکنون به نظر نرسیده، لکن از چند نفر از علما و اهل اطلاع مسموع شد که ایشان خبری در این باب دیدند.

بعضی از علما نقل کردند که این مطلب را از عالم متبحر جلیل، سید عبد الله، سبط محدث جزایری سؤال کردند و آن مرحوم در بعضی از تصانیف خود جواب دادند خبری دیدند که مضمون آن، این است:

روزی در مجلس حضرت صادق علیه السلام اسم مبارک آن جناب برده شد. حضرت به



جهت تعظیم و احترام آن برخاست و در اهل سنت این عادت برای اسم مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرسوم است.

سید احمد مفتی شافعی مکی معاصر در سیره خود گفته: عادت بر این جاری شده که مردم چون ذکر وصف آن جناب صلی الله علیه و آله را می شنوند، به جهت تعظیم آن حضرت برمی خیزند و این برخاستن مستحسن است، چون در آن برخاستن، تعظیم پیغمبر صلی الله علیه و آله است و بسیاری از علمای امت این کار را به جای آورده اند که باید به ایشان اقتدا نمود.

حلبی از علمای اهل سنت در سیره گفته: بعضی حکایت کرده اند امام سبکی بسیاری از علمای عصر نزد او جمع شد، پس قصیده خوانی، کلامی را در مدح آن جناب صلی الله علیه و آله خواند:

قلیل لمدح المصطفی الخَطَّ بالذهب \*\*\* علی ورق من خطِّ احسن من کتب

و ان تنهض الأشراف عند سماعه \*\*\* قیاما صفوفا أو حیّا علی الرّکب

پس در این حال امام سبکی و جمیع کسانی که در مجلس بودند، برخاست و وجد عظیمی در آن مجلس شد، انتهى.

### [تضرّع جهت حفظ ایمان] ۷ نجمه

ایضا هفتمین تکلیف عباد در ظلمات ایام غیبت، تضرّع و مسألت از خداوند تبارک و تعالی است به جهت حفظ ایمان و دین از تطرّق شبهات شیاطین و زنادقه مسلمین که زندقه و کفر خود را به لباسی از جمله کلمات حقّه پوشانیده اند، چون دانه که صیّاد در زیر دام خوش هیأت و رنگی پنهان کند و پیوسته به وسیله آن، ضعفا را صید کنند و به وسیله آن چند کلمه حقّه، اباطیل خود را در قلوب داخل کنند و چنان کار را بر اهل دیانت مشکل و مشتبه نمودند که وعده ای که صادقین علیهم السّلام دادند، راست شده.

نعمانی در غیبت (۱) خود از جناب صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: به درستی که

ص: ۱۱۵

صاحب این امر، غیبتی دارد که در آن غیبت، متمسک به دین خود مانند کسی است که به دست خود، خار درخت خاردار را بترشد تا هموار شود، آن گاه زمانی اندک سر مبارک را به زیر انداختند.

سپس فرمود: به درستی که صاحب این امر، غیبتی دارد. هر آینه بپرهیزد از خداوند در زمان غیبت او و هر آینه به دین خود متمسک باشد.

از این جهت به خواندن جمله ای از دعاها امر فرمودند، جمله ای از آن ها را نقل می کنم و ما از جمله به نقل سه دعا اقتضار می نمایم.

دعای اول: شیخ نعمانی در غیبت (۱) و کلینی در کافی (۲) به اسانید متعدّد از زراره روایت کردند که گفت: شنیدم ابو عبد الله علیه السلام می فرماید: به درستی که قائم - عجل الله تعالی فرجه الشریف - پیش از آن که خروج کند، غیبتی دارد.

گفتم: برای چه؟

گفت: می ترسد و با دست خود به شکم مبارک اشاره فرمود.

آن گاه فرمود: ای زراره! او منتظر و کسی است که در ولادتش شک می شود. بعضی از مردم می گویند پدرش مرد و جانشینی نگذاشت، بعضی از ایشان می گویند حمل بود، عده ای می گویند غایب است و برخی می گویند: دو سال پیش از وفات پدرش متولد شد و او منتظر است، غیر این که خداوند خواسته قلوب شیعه را امتحان کند. پس در آن زمان مبطون به شک می افتند.

گفتم: فدایت شوم! اگر آن زمان را درک کردم، کدام عمل را انجام دهم؟

فرمود: ای زراره! اگر آن زمان را درک کردی، این دعا را بخوان: «اللهم عرّفنی نفسک فانّک أن لم تعرّفنی نفسک لم اعرف نبیّک اللهم عرّفنی رسولک فانّک أن لم تعرّفنی رسولک لم اعرف حجّتک اللهم عرّفنی حجّتک فانّک أن لم تعرّفنی حجّتک ضللت عن دینی».

ص: ۱۱۶

۱- الغیبه، صص ۱۶۷-۱۶۶.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۳۳۷.

آن گاه فرمود: ای زراره! از کشته شدن جوانی در مدینه لابد است.

گفتم: فدایت شوم! آیا آن نیست که لشکر سفیانی او را می کشد؟

فرمود: نه، لکن لشکر بنی فلان او را می کشد که خروج می کند، تا آن که داخل مدینه می شود و مردم نمی دانند برای چه آمده، پس آن جوان را می گیرد و می کشد. چون او را به ظلم و عدوان کشت، خداوند ایشان را مهلت نمی دهد، در آن حال منتظر فرج باشید.

دعای دوّم: نیز سید جلیل، ابن طاوس در کتاب مهج الدعوات (۱) به اسناد خود از محمد بن احمد بن ابراهیم جعفری معروف به صابونی روایت کرده که او به اسناد خود روایت کرده ضمن حدیثی که در آن، غیبت مهدی علیه السلام ذکر شد.

راوی گفت: گفتم شیعیان تو چه کنند؟

فرمود: بر شما باد به دعا و انتظار فرج! به درستی که زود است، زود است که برای شما نشانه ظاهر شود. هرگاه برای شما ظاهر شد، خداوند تبارک و تعالی را حمد کنید و به آن چه برای شما ظاهر شده متمسک شوید.

گفتم: چه دعا بخوانم؟

فرمود: بگو: «اللهم انت عرفتني نفسك و عرفتني رسولك و عرفتني ملائكتك و عرفتني نبيك و عرفتني ولاء امرك اللهم لا اخذ الا ما اعطيت و لا اوفي الا ما وقيت اللهم لا تعينني عن منازل اوليائك و لا ترغ قلبي بعد إذ هديتني اللهم اهدني لولايه من افترضت طاعته».

دعای سوّم: نیز سید در آن جا فرموده: در خواب کسی را دیدم که به من دعایی تعلیم می نماید که برای ایام غیبت شایسته است و الفاظ آن دعا این است: «یا من فضل ابراهیم و آل اسرائیل علی العالمین باختياره و اظهر فی ملکوت السموات و الأرض عزّه و اقتداره و اودع محمداً صلّى الله عليه و آله و اهل بيته غراب اسراره صلّى علی محمد و آله و اجعلنی من اعوان حجّتك علی عبادك و انصاره» (۲).

ص: ۱۱۷

۱- مهج الدعوات، صص ۳۳۳-۳۳۲.

۲- همان، ص ۳۳۳.

دعای چهارم: شیخ صدوق در کتاب کمال الدین (۱) از عبد الله بن سنان روایت کرده، گفت: ابو عبد الله علیه السلام فرمود: زود است که شبهه ای به شما می رسد، پس بدون نشانه و راهنما و پیشوای هدایت کننده می مانید، در آن شبهه نجات نمی یابد مگر کسی که دعای غریق را بخواند.

گفتم: دعای غریق چگونه است؟

فرمود: می گویی: یا الله یا رحمن یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک.

گفتم: یا مقلب القلوب و الأبصار ثبت قلبی علی دینک. فرمود: به درستی که خداوند - عزّ و جلّ - مقلب قلوب و ابصار است، لکن چنان که من می گویم، بگو: یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک.

**[استمداد از صاحب الامر - عجل الله تعالی فرجه -] ۸ نجمه**

**اشاره**

ایضا هشتمین تکلیف عامّه رعایای حضرت صاحب الامر علیه السلام، استمداد و استعانت و استکفا به آن جناب در هنگام شداید، احوال، بلایا، امراض، شبهات و فتنه از اطراف، جوانب، اقارب و اجانب، راه چاره و طریق ندیدن و در تنگنای مضیق افتادن است و حلّ شبهه، رفع گریه، دفع بلیه، سدّ خلّه و نشان دادن راه به مقصود را از آن جناب بخواهد و ایشان به آن نحوی که خود صلاح داند و تواند، به آن متوسّل مستغیث برساند؛ به حسب قدرت الهی و علوم لدنی ربّانی که داراست و بر حال هر کس در هر جا دانا و بر اجابت مسؤولش تواناست.

بلکه پیوسته فیضش به هر کس به اندازه قابلیت و استعداد و مراعات صلاح نظام عباد و بلاد رسیده و می رسد و از نظر در امور رعایای خود، از مطیع، عاصی، عالم، جاهل، شریف، دنی، قوی و ضعیف غفلت نکرده و نمی کند.

خود آن جناب در توقیعی که برای شیخ مفید فرستادند، مرقوم داشتند: ما اگر چه در

ص: ۱۱۸

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۵۲.

مکان خودمان منزل کردیم که از مساکن ظالمین دور است، برحسب آن چه به ما نمانده آن را خدای تعالی از صلاح برای ما و برای شیعه مؤمنین ما در آن مادامی که دولت دنیا برای فاسقین است، پس تحقیق که علم ما به خبرهای شما محیط است و هیچ چیز از اخبار شما از علم و معرفت ما به بلایی که به شما می رسد، غایب نمی شود. (۱)

شیخ کلینی (۲) و نعمانی (۳) و دیگران به سندهای خود روایت کردند که امیر المؤمنین علیه السلام در یکی از خطبه های طولانی خود فرمود: بار خدایا! لابد است که حجت ها در زمین تو برایت بوده باشد، حجتی بعد از حجتی بر خلق تو که ایشان را به سوی دین تو هدایت کنند و علم تو را به ایشان بیاموزند تا اتباع پراکنده نشوند و این حجج، بعضی گاهی یا ظاهرند که کسی ایشان را اطاعت نمی کند یا پنهان ترسان که مترقب زمان ظهور خود است. اگر شخص او در حال آسایش و آرای مردم در دولت باطل از ایشان غایب است، پس علم ایشان از مردم غایب نیست و آوا یا آداب ایشان در قلوب مؤمنین گسترده شده و مؤمنین به آن ها عمل کننده اند. تکذیب کنندگان به آن چه از آن وحشت دارند، انس می گیرند و مسرفین از آن ابا می کنند.

به خدا قسم! این کلامی است که بی بها کیل می شود؛ اگر کسی بود که به گوش دل خود، آن را می شنید، پس آن را می فهمید و آن را باور و پیروی می کرد و بر آن منهاج، سیر می کرد، لذا به سبب او رستگار می شد... الخ.

شیخ جلیل، علی بن حسین مسعودی در کتاب اثبات الوصیه (۴) از حضرت ابی محمد، امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده که آن جناب فرمود: چون حضرت صاحب متولد شد، خداوند تبارک و تعالی دو ملک را فرستاد، پس آن جناب را برداشتند و تا سرادق عرش بردند، تا این که در حضور خداوند تبارک و تعالی ایستاد.

ص: ۱۱۹

۱- ر. ک: الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۲۳-۳۲۲.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۳۳۹.

۳- الغیبه، ص ۱۳۷.

۴- اثبات الوصیه، ص ۲۶۰.

خداوند به او فرمود: مرحبا! به وسیله تو عطا می‌کنم، به تو می‌آمزم و به تو عذاب می‌کنم.

### [روایت حسین بن روح]

شیخ طوسی در کتاب غیبت (۱) به سند معتبر از ابی القاسم حسین بن روح، نایب سؤم روایت کرده، گفت: اصحاب ما در تفویض و غیر آن اختلاف کردند. پس نزد ابی طاهر بن بلال در ایام استقامتش رفتیم؛ یعنی پیش از آن که بعضی مذاهب باطل اختیار کنند، پس آن اختلاف را به او فهماندم.

گفت: به من مهلت ده! چند روز به او مهلت دادم، آن گاه نزد او معاودت کردم.

حدیثی بیرون آورد به اسناد خود از حضرت صادق علیه السّلام که فرمود: هرگاه خدای تعالی امری را اراده نمود، آن را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله، آن گاه امیر المؤمنین و یکک ائمه علیهم السّلام عرضه می‌دارد، تا آن که به سوی صاحب الزمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - منتهی شود. آن گاه به سوی دنیا بیرون می‌آید و چون ملایکه اراده نمودند عملی را به سوی خداوند - عزّ و جلّ - بالا برند، بر صاحب الزمان علیه السّلام، آن گاه بر هر یک از ائمه علیهم السّلام عرض می‌شود، تا این که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض می‌شود و بعد بر خداوند - عزّ و جلّ - عرض می‌شود. پس هر چه از جانب خداوند فرود می‌آید، بر دست ایشان است و آن چه به سوی خداوند - عزّ و جلّ - بالا می‌رود بر دست ایشان است و به قدر به هم زدن چشمی از خداوند - عزّ و جلّ - بی‌نیاز نیستند.

سید حسین مفتی کرکی، سبط محقق ثانی در کتاب دفع المناوات از کتاب براهین نقل کرده که او از ابی حمزه از حضرت کاظم علیه السّلام روایت نموده که گفت: شنیدم آن جناب می‌فرماید: ملکی نیست که خداوند او را به جهت هر امری به زمین بفرستد، مگر آن که به امام علیه السّلام ابتدا می‌کند. پس آن را بر آن جناب معروض می‌دارد، به درستی که محلّ تردّد ملایکه از جانب خداوند تبارک و تعالی، صاحب این امر است.

ص: ۱۲۰

در باب سابق در حدیث ابو الوفای شیرازی گذشت که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِه او فرمود:

چون درمانده و گرفتار شدی، به حجت استغاثه کن که او تو را درمی یابد و برای هر کس که به او استغاثه کند، فریادرس و پناه است.

### [فرمایش حضرت امیر (علیه السلام) به رمیله]

شیخ کشی (۱) و شیخ صفار در بصائر (۲) از رمیله روایت کرده اند که گفت: در زمان امیر المؤمنین علیه السلام تب شدیدی کردم. روز جمعه در نفس خود، خفتی یافتم و گفتم:

چیزی را بهتر از آن نمی دانم که آبی بر خود بریزم؛ یعنی غسل کنم و در عقب امیر المؤمنین علیه السلام نماز کنم. چنین کردم و به مسجد آمدم. چون امیر المؤمنین علیه السلام بالای منبر برآمد، تب به من معاودت نمود. چون امیر المؤمنین علیه السلام مراجعت نمود و داخل قصر شد، با آن جناب داخل شدم، فرمود: ای رمیله! دیدم تو را که بعضی از تو و به روایتی، پس امیر المؤمنین علیه السلام به من ملتفت شد و فرمود: ای رمیله! چه شده بود که دیدم بعضی از اعضایت در بعضی درهم می شد؟ حالت خود را برای آن جناب نقل کردم که در آن بودم و آن چه مرا در رغبت بر نماز عقب آن جناب واداشت.

فرمود: ای رمیله! مؤمنی نیست که مریض شود مگر آن که ما به جهت مرض او مریض می شویم، محزون نمی شود مگر آن که به جهت حزن او محزون می شویم، دعا نمی کند مگر آن که برایش آمین می گوئیم و ساکت نمی شود مگر آن که برایش دعا می کنیم.

گفتم: یا امیر المؤمنین! فدایت شوم! این لطف و مرحمت برای کسانی است که در این قصر جناب تواند، مرا از حال کسانی خبر ده که در اطراف زمین اند!

فرمود: ای رمیله! مؤمنی در مشرق و مغرب زمین از ما غایب نیست یا نمی شود.

ص: ۱۲۱

۱- رجال الکشی، صص ۱۰۳-۱۰۲.

۲- بصائر الدرجات، صص ۲۸۰-۲۷۹.

نیز شیخ صدوق، (۱) صفار، (۲) شیخ مفید و دیگران به سندهای بسیار از جناب باقر و صادق علیهما السلام روایت کرده اند که فرمودند: به درستی که خداوند زمین را نمی گذارد، مگر آن که در آن عالمی باشد که زیادت و نقصان را در زمین می داند. پس اگر مؤمنین چیزی را زیاد کردند، ایشان را برمی گرداند و به روایتی آن را می اندازد و اگر کم کردند، برای ایشان تمام می کند و اگر چنین نبود، امور ایشان بر مسلمین مختلط می شد و به روایتی حق از باطل شناخته نمی شد، انتهى.

### [رقعه استغاثه]

رقعه للاستغاثه ترجی منها الأغاثه در تحفه الزائر مجلسی رحمه الله و مفاتیح النجاه سبزواری، مروی است: هر کس حاجتی داشته باشد، آن چه مذکور می شود در رقعۀ ای بنویسد و در یکی از قبور ائمه علیهم السلام بیندازد یا ببندد و مهر کند، خاک پاک را گل سازد، آن را میان آن گذارد و در نهر یا چاه عمیق یا غدیر آبی اندازد که به حضرت صاحب الزمان - صلوات الله علیه - می رسد، او بنفسه متولی بر آوردن حاجت او می شود:

بسم الله الرحمن الرحيم

«کتبت یا مولای صلوات الله علیک مستغیثا و شکوت ما نزل بی مستجیرا بالله عزّ و جلّ ثمّ بک من امر قدد همنی و اشغل قلبی و اطال فکری و سلبنى بعض لیبی و غیر خطیر نعمه الله عندی اسلمنی عند تخیل و روده الخلیل و تبرّء منی عند ترائی اقباله إلی الحمیم و عجزت عن دفاعه حیلتی و خاننی فی تحمله صبری و قوتی فلجأت فیهِ إلیک و توکلت فی المسئله لله جلّ ثناؤه علیه و علیک فی دفاعه عنی علما بمکانک من الله ربّ العالمین ولی التّیّدیر و مالک الأمور و اثقابک فی المسارعه فی الشفاعة إلیه جلّ ثناؤه فی امری متیقنا لإجابته تبارک و تعالی ایاک باعطاء

ص: ۱۲۲

۱- بصائر الدرجات، ص ۳۵۱.

۲- علل الشرايع، ج ۱، صص ۱۹۶-۱۹۵.



سؤلی و انت یا مولای جدیر بتحقیق ظنی و تصدیق املی فیک فی امر کذا و کذا».

به جای کذا و کذا، حاجت خود را ذکر کند یا بنویسد.

«فیما لا طاقه لی بحمله و لا صبرلی علیه و ان كنت مستحقا له و لا ضعفه بقییح افعالی و تفریطی فی الواجبات الّتی لله عزّ و جلّ فاغشنی یا مولای صلوات الله علیک عند اللّهُف و قدّم المسئله لله عزّ و جلّ فی امری قبل حلول التلف و شماته الأعداء فیک بسطه النّعمه علیّ و اسئل الله جلّ جلاله لی نصرا عزیزا و فتحا قریبا فیه بلوع الأمال و خیر المبادی و خواتیم الأعمال و الأمن من المخارف کلّها فی کلّ حال أنّه جلّ ثناؤه لما یشاء فَعَالَ و هو حسبی و نعم الوکیل فی المبدء و المآل».

آن گاه بر بالای آن نهر یا غدیر برآید بر یکی از وکلای حضرت اعتماد نماید؛ عثمان بن سعید العمری، ولد او، محمد بن عثمان، حسین بن روح و یا علی بن محمد السمری اعتماد کند، یکی از این جماعت را ندا کند و بگوید: «یا فلان بن فلان سلام علیک اشهد انّ وفاتک فی سبیل الله و انک حیّ عند الله مرزوق و قد خاطبتک فی حیاتک الّتی لک عند الله عزّ و جلّ و هذه رقتی و حاجتی الی مولانا علیه السّلام فسلمها الیه و انت الثقه الامین».

نوشته را در نهر، چاه یا غدیر اندازد که حاجتش برآورده می شود،(۱) از این خبر شریف چنین مستفاد می شود که آن چهار شخص معظمّ؛ چنان که در غیبت صغرا میان رعایا و آن جناب در عرض حوایج و رقاع و گرفتن جواب و ابلاغ توقیعات، واسطه بودند در غیبت کبرا نیز در رکاب همایون آن جناب هستند و به این منصب بزرگ مفتخر و سرافرازند.

### [اجابت مضطرّ و امام زمان]

اشاره فیها بشاره بدان از آن چه ذکر کردیم، معلوم شد خوان احسان، جود، کرم، فضل و نعم امام

ص: ۱۲۳

۱- ر. ک: بحار الانوار، ج ۹۹، صص ۲۳۵-۲۳۴؛ البلد الامین، صص ۱۵۸-۱۵۷.

زمان- صلوات الله علیه- در هر قطری از اقطار ارض، برای هر پریشان در مانده، گمگشته و امانده، متحیر نادان و سرگشته حیران، گسترده و باب آن باز و شارعش عام است؛ با صدق اضطراب و حاجت و عزم، با صفای طویت و اخلاص سریرت، اگر نادان است، شربت علمش بخشد، اگر گم شده است، به راهش رساند و اگر مریض است، لباس عافیتش پوشند؛ چنان که از سیر در حکایات و قصص گذشته ظاهر می شود.

نتیجه مقصود در این مقام این که حضرت صاحب الامر- صلوات الله علیه- حاضر در میان عباد، ناظر بر حال رعایا، قادر بر کشف بلایا و عالم بر اسرار و خفایا؛ به جهت غیبت و ستر از مردم از منصب خلافتش عزل نشده، از لوازم و آداب ریاست الهی خود دست نکشیده و از قدرت ربّانی خویش، عجز به هم نرسانده؛ اگر بخواهد مشکلی را حلّ کند که اندر دل افتاده، بی آن که از راه دیدن و کوشش، چیزی به آن جا رساند و اگر بخواهد دلش را به آن کتاب یا عالمی که دواى دردش نزد او است، مایل و شایق کند، گاهی به او دعا تعلیم دهد و گاهی در خواب دواى مرضش را به او آموزد.

این که دیده و شنیده شده که با صدق ولا و اقرار به امامت، چه بسیار شده که ارباب اضطراب و حاجت در مقام عجز و لابه و شکایت برآمدند ولی اثر اجابت و کشف بلّیه ندیدند، علاوه بر این که این مضطرّ، غالباً موانع دعا و قبول را داراست یا از جهت اشتباه در اضطراب است که خود را مضطرّ می داند در حالی که نیست و خود را گمگشته و متحیر می داند و راهش را به او نمانده اند مثل جاهل به احکام علمی که به عالمش ارجاع فرمود.

در توفیق مبارک آمده: در جواب مسایل اسحاق بن یعقوب مرقوم فرمود: اما حوادثی که به شما روی دهد، پس در آن ها به راویان احادیث ما مراجعه کنید؛ به درستی که آن ها حجّت من بر شما هستند و من حجّت خدا بر ایشان هستم. (۱) مادامی که جاهل دستش به عالم برسد، هر چند به مهاجرت و مسافرت باشد یا به کتاب او، در

ص: ۱۲۴

---

۱- ر. ک: کفایه الاحکام، ص ۸۳؛ المحاسن، ج ۱، ص ۱؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۸۴؛ وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۴۰؛ الفصول العشره، ص ۱۰؛ الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۹۱.

احکام خود مضطرّ نباشد. هم چنین عالمی که بتواند از ظواهر و نصوص کتاب و سنت و اجماع، حلّ مشکل و رفع شبهه و تحیّر کند، عاجز در مانده نباشد، کسانی که اسباب زندگی و معاش خویش را از حدود الهی و موازین شرعی بیرون بردند و بر آن مقدار ممدوح در شرع، اقتصار و قناعت نمودند- به جهت نداشتن بعضی از آن چه قوام تعیش معلق بر آن نیست- مضطرّ نباشند.

و هکذا از مواردی که آدمی خویشتن را عاجز مضطرّ بیند و پس از تأمل صادقانه، خلاف آن ظاهر می شود و اگر در اضطرار صادق باشد، شاید صلاح او یا صلاح نظام کلّ، در اجابت او نباشد، چون به هر مضطرّی وعده اجابت ندادند.

بلی، جز خدای تعالی یا خلفایش کسی مضطرّ را اجابت نکند، نه آن که هر مضطرّ را اجابت کنند و در ایام حضور و ظهور در مدینه، مکه، کوفه و غیر آن، از همه اصناف مضطرّین و عاجزین از موالیان و محبین غالباً بودند و بسیار بود که سؤال می کردند و اجابت نمی شد. چنان نبود که هر عاجز، در هر زمان، هر چه می خواست به او دهند و اضطرارش را رع نمایند، زیرا این، مورث اختلال نظام و برداشتن اجرها و ثواب های عظیم جزیل اصحاب بلا و مصایب است که بعد از مشاهده آن در روز جزا، آرزو کنند کاش گوشت بدن های ایشان را در دنیا با قیچی بریده بودند ولی خدای تعالی با آن قدرت کامل، غنای مطلق و علم محیط به ذرات و جزئیات موجودات، با بندگان خود چنین نکرده بود.

بالجمله تکلیف رعیت آن جناب صلی الله علیه و آله در ایام غیبت، پس از اضطرار و حاجت و دست نرسیدن به آن چه خود معین فرمودند و قرار دادند، برای رفع تحیّر و قضای حاجت؛ توسّل و استغاثه به آن جناب و خواستن حاجت خویش از ایشان است و این که آن جناب را عالم و قادر بر انجام مرام بدانند و معتقد باشد، البته در صورتی که موانع در آن نباشد، بلکه آن جناب را سبب و واسطه رسیدن هر خیر و برطرف شدن و نیامدن هر شرّ و بلایی بدانند، حسب این مضامین اخبار بسیاری است که به بعضی از آن ها اشاره شد، انتهى.

تذیل فیہ تأویل در کمال الدین (۱) و غیبت طوسی (۲) از حضرت باقر علیہ السلام روایت نموده اند: مراد از آب جاری گوارا که در آیه شریفه *إِنْ أَصْبَحَ مَأْوُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ* (۳) است، وجود مقدس ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - می باشد. همان طور که سبب ظاهری حیات هر چیز از انسان، حیوان، نبات، جماد، اجسام علوی و سفلی به نص آیه مبارکه و استمساک بعضی از اجزای بعضی را و بقای ترکیب و مزاج آن ها، آب است؛ سبب باطنی حیات هر چیز به نحو اعلی، اتم، اکمل و اشرف وجود امام است علیه السلام و آفتاب بی آب نتواند چیزی را تربیت کند؛ پس به آن محتاج است و آن وجود در تربیت و تکمیل و افاضه خیر، محتاج به غیر نباشد، با عقول و نفوس و ارواح آن کند که این دو با جسمانیات کنند.

بالجمله جز آن شخص معظم - صلوات الله علیه - و آبای گرامی اش، نجات، مفزع، ملاذ و کھفی برای بندگان نیست؛ چنان که خود در زیارت وجود مقدس که امر فرموده بخوانیم، فرمود: فلا - نجاه و لا - مفزع الا انتم. بر هر کس لازم است خود را به وسیله ای، به آن جا رساند و آن وسیله همان گریه، زاری، نافله، بی قراری، او را در زیارت خواندن، تضرع و مسألت است، بلکه عمده، بیرون آمدن از حالت و صفات و کرداری است که مکروه طبع شریف آن جناب می باشد و دانستن و اطاعت کردن محبوبات و مرضی او که نیست مگر آن چه مکروه و مرضی خداوند و رسول اکرم او صلی الله علیه و آله است.

بیشتر آن ها در کتاب و سنت، مشروح و مبین، بلکه جمله در مقام وضوح به حدّ ضرورت رسیده و پس از آن، برداشتن همی از آن جناب، چون عمده غرض از بعثت آن

ص: ۱۲۶

۱- کمال الدین و تمام النعمه، صص ۳۲۶-۳۲۵.

۲- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۵۸.

۳- سوره ملک: آیه ۳۰.

جناب، مثل سایر حجج علیهم السّلام، تکمیل دین، آموختن شرایع، برگرداندن سرکشان متمردان نزد مولای حقیقی خود و نمایاندن راه به گمشدگان در وادی ضلالت است که بیشتر اهتمام ایشان در آن و تحمّل همه مصایب و ناملایمات برای آن بوده است.

در تفسیر عسکری علیه السّلام (۱) مروی است که حق تعالی به حضرت موسی علیه السّلام وحی کرد اگر یک نفر از کسانی که از درگاه من گریخته یا از ساحت عزّتم، گمشده باشد، به سوی من برگردانی، برای تو از صد سال عبادت بهتر است که روزها، روزه باشی و شب ها برای عبادت بر پا ایستاده باشی.

موسی گفت: آن بنده گریخته، کدام است؟

فرمود: گناهکاران و آنان که فرمان مرا نمی برند.

پرسید: گمشده کیست؟

فرمود: جاهل به امام زمانش. امامش را به او بشناساند یا کسی که بعد از شناختن امامش از او غایب باشد؛ یعنی به شریعت دین او جاهل باشد. پس شریعت و آن چه به وسیله آن پروردگار خود را عبادت کند به او بشناساند و به سبب آن به خوشنودی او برسد.

### [رفع هموم شیعیان]

هر کس گناهکاری را از معصیتی نادم کند و توبه دهد، کلفتی را از آن حضرت برداشته و همی را از جنابش برطرف نموده، هم چنین اگر منکر صانع یا رسالتی یا امامتی را توحید یا ایمان یا اسلام آموخته، یا مسایلی را به احکام دینی تعلیم نموده، هر چند اندک باشد یا کسی را از ظلمات ریا، نفاق، شبهه، حرص، طمع، حقد، حسد، حبّ دنیا، جاه و ریاست بیرون کشیده و به نور اخلاص، یقین، زهد، قناعت، الفت، محبّت و بغض دنیا رسانده که هر جزیی از آن، رفع همی از آن جناب

ص: ۱۲۷

---

۱- تفسیر امام العسکری، ص ۳۴۲؛ ر. ک: منیه المرید فی ادب المفید، ص ۱۶؛ الجواهر النیه فی احادیث القدسیه، ص ۷۷؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۴.

و وسیله ای بزرگ است.

و پس از آن، برداشتن همی از هموم موالیان و محبین آن جناب علیه السّلام که باعث هم خود آن جناب است؛ چنان که در خبر رمیله گذشت.

پس هم گرسنه، تشنه، برهنه، مریض، وامانده، مقروض، مظلوم، گمشده، بی عیال، بی مسکن و یا شایق زیارت و حجی را بردارد که سبب رفع هم و سرور امام زمان علیه السّلام شود و نزد آن جناب وسیله ای باشد، برای قضای حوایج و انجام مآرب خود باشد و نشر فضایل و مناقب آن جناب و آبابی گرامی اش علیهم السّلام به گفتن و نوشتن و به شعر در آوردن، نظیر این هاست.

سید اجلّ، علی بن عبد الحمید نیلی در کتاب انوار المضیئه بعد از ذکر جمله ای از معجزات حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت: من می گویم: قسم به پروردگار خودم! که در اثنای این کتاب بودم، این فضایل عظیم و این معجزات کریم را جمع می کردم که عارضه ای بر من عارض شد که با آن درد طاقت نداشتم سر خود را نگاه دارم، هرگاه سر خود را بلند می کردم، مرا می انداخت و هرگاه می ایستادم، مرا می خوابانید، دلم تنگ شد و ترسیدم از تمام کردن آن چه در صدد آن هستم، ممنوع شوم، پس ملهم شدم به این که گفتم: بار خدایا! به حقّ محمد بنده تو و پیغمبر تو صلی الله علیه و آله صاحب این فضایل و به حقّ آل معصومین او، بر جمیع آن ها صلوات بفرست و از من برگردان آن چه از این مرض در من است. به حقّ خداوند عظیم! کلامم تمام نشده بود که آن عارضه بالمره رفت و گویا هرگز نبود، برخاستم؛ چنان که بندی از پایم برداشته شد.

سید بن طاوس رحمه الله در کشف المحجّه (۱) ضمن وصیت به فرزندش، محمد فرمود: چون خبر ولادت تو به من رسید، در مشهد حسین علیه السّلام بودم. در حضور خداوند - جلّ جلاله - برخاستم در مقام ذلّ و انکسار و شکر برای آن چه از ولادت تو از سرور و نیکی ها به من تشریف نمود، به امر خداوند - جلّ جلاله - تو را بنده مولای ما مهدی - صلوات الله علیه - گرداندم و تو را بر او معلق کردم و بسیار

ص: ۱۲۸

شده که هنگام نزول حادثه بر تو به آن جناب محتاج شدیم و آن جناب را در چندین مقامات، در خواب دیدم که خود قضای حوایج تو را با انعام بزرگی در حق من و در حق تو متولی شد که وصف کردن آن نمی رسد؛ پس بوده باش در موالات آن جناب، وفا کردن برای او و تعلق خاطر به او به قدر مراد خداوند - جل جلاله -، مراد رسول و آبای او و مراد آن جناب از تو - صلوات الله عليهم اجمعین - بوده باشد؛ انتهى.

### [توسل به صاحب الزمان (عج)]

ختمه للعقريه ذكريها للأهداء حريه بدان مناسب است این عقريه را به ذکر یکی از توسلات مأثوره مجرب شيخ مقدم ابو عبد الله سليمان بن حسن صهرشتي، تلميذ شيخ طوسي در قبس المصباح ختم کنیم؛ چنان که در بحار(۱) نقل کرده: از شيخ ابو عبد الله حسين بن حسن بن بابويه رضي الله عنه در ری، سنه چهارصد و چهل شنیدم که از عم خود ابی جعفر محمد بن علی بن بابويه رحمه الله روایت می کرد که گفت: بعضی از مشايخ قميين به من خبر داد، اندوه سختی بر من وارد و طاقتم سست و ضعیف شد در نفسم سهل نبود که آن را برای احدی از اهل و اخوان خود افشا کنم، پس خوابیدم در حالی که چنین مغموم بودم؛ مردی را دیدم که خوش رو و با جامه ای نیکو و بوی خوش بود. گمان کردم از مشايخ قميين است که نزد ایشان قرائت می کردم. در نفس خود گفتم؛ تا کی رنج و مشقت کنم و هم و غم خود را برای احدی از اخوانم افشا نکنم و او شیخی از مشايخ علماست، این را برای او ذکر می کنم شاید نزد او فرجی بیابم.

او به من ابتدا کرد و فرمود: در آن چه به آن گرفتار شدی به سوی خداوند تبارک و تعالی مراجعه کن و به صاحب الزمان - صلوات الله علیه - استعانت بجوی و او را برای خود، مفرع بگیر، زیرا او معینی نیکو عصمت اولیای مؤمنین خود است، آن گاه دست

ص: ۱۲۹

راست مرا گرفت و گفت: او را زیارت کن، بر او سلام کن و از او سؤال نما که حاجت تو نزد خداوند برایت شفاعت کند.

به او گفتم: به من تعلیم کن که چگونه بگوییم؟ به تحقیق همی که در آن هستم، هر زیارت و دعا این را از خاطر برد. آه سردی کشید و گفت: لا- حول و لا قوه الا بالله، به دست خود، سینه مرا مسح کرد و گفت: خدا کافی تو است و بر تو باکی نیست! تطهیر کن و دو رکعت نماز به جای آور! آن گاه بایست در حالی که زیر آسمان و رو به قبله باشی، بگو: «سلام الله الكامل التام الشامل العام و صلواته الدائم و برکاته القائم علی حجه الله و ولّیه فی ارضه و بلادہ و خلیفته علی خلقه و عبادہ سلاله النبوه و بقیه العتره و الصفوه صاحب الزمان و مظهر الايمان و معلن احکام القرآن مطهر الارض و ناشر العدل فی الطول و العرض الحجه القائم المهدي و الامام المنتظر المرضی الطاهرین الائمه الطاهرین الوصی بن الأوصیاء المرضیین الهادی المعصوم بن الهداه المعصومین.

السلام علیک یا امام المسلمین و المؤمنین السلام علیک یا وارث علم النبیین و مستودع حکمه الوصیین السلام علیک یا عصمه الدین السلام علیک یا معز المؤمنین المستضعفین السلام علیک یا مدلل الکافرین المتکبرین الظالمین السلام علیک یا مولای یا صاحب الزمان یا بن امیر المؤمنین و ابن فاطمه الزهراء سیده نساء العالمین السلام علیک یا بن الائمه الحجج علی الخلق اجمعین السلام علیک یا مولای سلام مخلص لک فی الولاء اشهد انک الامام المهدي قولا و فعلا و انک الّذی تملأ الارض قسطا و عدلا عجل الله فرجک و سهّل مخرجک و قرب زمانک و کثر انصارک و اعوانک و انجز لک موعدهک و هو اصدق القائلین و نرید ان نمّن علی الّذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین یا مولای حاجتی کذا و کذا فاشفع لی فی نجاحها» و به جای لفظ کذا حاجت خود را ذکر کن و بخواه آن چه می خواهی.

گفت: سپس بیدار شدم، در حالی که به روح و فرج یقین داشتم و از شب، مقداری



مانده بود که وسعتی داشت، پس مبادرت کردم و آن چه را به من آموخته بود، نوشتم از خوف آن که آن را فراموش کنم، آن گاه تطهیر کردم، زیر آسمان آمدم و دو رکعت نماز خواندم. در رکعت اول بعد از حمد چنان که برایم تعیین نموده بود **إِنَّا فَتَحْنَا** و در رکعت دوم بعد از حمد، **إِذَا جَاءَ نَصِيرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ (۱)** را خواندم. چون سلام گفتم، در حالی که رو به قبله بودم و زیارت کردم.

آن گاه حاجت خود را خواستم و به مولای خود، صاحب الزمان- **عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فِرْجَهُ**- استغاثه کردم، سجده شکر کردم و در آن دعا را طول دادم، تا آن که از فوت نماز شب ترسیدم. آن گاه برخاستم و نماز مقرری خود را خواندم و به تعقیب بعد از نماز صبح مشغول شدم، در محراب خود نشستم و دعا می کردم.

قسم به خداوند! آفتاب طلوع نکرد، تا آن که فرج من، از آن چه در آن بودم، رسید و در بقیه عمرم به من مثل آن عود نکرد و احدی از مردم ندانستند چه بود آن امری که مرا درهم انداخت، تا امروز و منت خدای راست، له الحمد کثیرا. **(۲)**

سید بن طاوس این زیارت را در مصباح الزاير با اختلاف جزئی و بدون تعیین سوره و شیخ کفعمی در بلد الامین **(۳)** با سوره نقل کرده و پیش از نماز و زیارت، غسلی نیز ذکر کرده است.

### [توسل با دعای کمیل]

توسل مخطوب به دعای مأثور بدان یکی از طرق توسل به حضرت ختمی مرتبت و آل طاهرین آن بزرگوار، خبری است که استادنا المحدث النوری- زاد الله فی انوار ترتبه- آن را در کتاب دار السلام از کتاب جبل المتین که در معاجز بعد از دفن امیر المؤمنین علیه السلام است، از بعضی از موثقین

ص: ۱۳۱

۱- سوره نصر، آیه ۱.

۲- ر. ک: بحار الانوار، ج ۹۱، صص ۳۲-۳۱.

۳- البلد الامین، ص ۱۵۹-۱۵۸.

نقل فرموده که گفته:

من به حج بیت الله الحرام رفته بودم و در مکه معظمه محتاج شدم که مبلغ زیادی را استقراض نمایم. پس برایم میسر نشد و بالاخره مایوس شدم. در این خصوص با بعضی از صلحا مشورت کردم، او مرا امر نمود و به خواندن دعای کمیل معروف در شب جمعه در مکان خلوتی و خوابیدن بعد از فراغت از آن فرمود: خداوند متعال بعد از به جای آوردن این عمل، حاجت تو را دوا خواهد فرمود. به آن چه فرمود، عمل نمودم.

آن شب در خواب حضرت امیر علیه السلام را دیدم که به من فرمود: به سید محمد صادق، سبط مولی الفاضل المبجل، ملا محمد ظاهر قمی بگو: در مکه معظمه اقامت نما که قدر، منزلت، شرف و عزت تو در این جا زیاد خواهد شد و بعد از این که این رسالت را به آن سید محترم تبلیغ نمودی حاجتت روا خواهد شد.

از خواب بیدار شده، خدمت سید مشرف شده، رسالت خود را تبلیغ نمودم و چون من این بشارت را به آن جناب دادم، ایشان در خصوص استقراض آن وجه کلی که به قرض آن محتاج بودم با بعضی از تجار مذاکره نموده و از برکت حضرت امیر علیه السلام مقصودم حاصل شد و به اخذ از آن تاجر، وجه کلی را بر سیل استقراض نایل گردیدم.

#### [دعای کمیل در کلام علامه مجلسی (ره)]

اصابه فی رفع غرابه بدان از جمله غرایب این است که علامه مجلسی رحمه الله در وجیزه در ترجمه کمیل بن زیاد نخعی که راوی دعای کمیل معروف است، فرموده: او مجهول یا ممدوح است و این فرمایش آن بزرگوار، درباره کمیل از اغرب غرایب است، چراکه عدالت آن جناب، از چیزهایی است که مخدّرات در تحت حجال به آن حدیث می نمایند و به عدالت و وثاقت او مخالف و مؤالف متفق اند.

ذهبی که از عظمای رجائین عامّه است، درباره او گفته: کمیل بن زیاد بن نهبک بن هشم النخعی از علی علیه السلام و غیر او روایت می نماید و با حضرتش در صفین حاضر بوده؛

ص: ۱۳۲

«و کان شریفاً مطاعاً ثقة عائداً علی تشیعہ قلیل الحدیث قتله الحجاج» (۱).

این ناچیز گوید: به سوی ذہبی عامی نظر کن، با آن کہ به تشیع کمیل اعتراف نموده کہ خود این، نقص عظیمی نزد عامه است، دربارہ او اعتراف نموده به این کہ او ثقة است و اگر علمامہ مجلسی رحمہ اللہ از فرمودہ خود، چنین اعتذار نماید کہ توثیق کمیل را از علمای رجال شیعی مذهب، من واقف نشدم؛ جوابش این است کہ حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام او را از جانب خود بر ہیت عامل قرار داد کہ بلدی در کنار فرات است؛ چنان کہ ابن ابی الحدید (۲) در شرح خود بر نہج البلاغہ، بہ این تصریح نموده و این عظیم ترین برہان بر عدالت و وثاقت کمیل بن زیاد رحمہ اللہ است؛ زیرا معقول نیست آن حضرت غیر عادل و ثقة را ضابط بر نفوس و اعراض مسلمانان مسلط نماید و او را بر اموال و احکام شرعی و مرافعات و سیاسات ایشان ولایت دہد.

اگر از تمام این ہا چشم ببوشیم، آیا توثیق امیر علیہ السلام از او، کمتر از توثیق رجالتین است و آن بزرگوار، کمیل را از ثقات خود شمرده، بنابر روایات طویل کہ در کافی است کہ آن جناب بہ کاتب خود، عبید اللہ بن ابی رافع فرمود: دہ نفر از ثقات مرا حاضر کن!

عبید اللہ عرض کرد: آن ہا را نام ببر تا حاضر سازم.

حضرت دہ نفر را نام برد کہ یکی از آن ہا کمیل بود. (۳)

ص: ۱۳۳

---

۱- تحف العقول، ص ۱۶۹؛ وسائل الشیعہ، ج ۲۰، ص ۳۰۴؛ بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۱۶۳.

۲- شرح نہج البلاغہ، ج ۱۷، ص ۱۴۹.

۳- ر. ک: وسائل الشیعہ، ج ۳، ص ۲۳۴؛ کشف المہجہ لثمرہ الحجہ، ص ۱۷۴؛ بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۷.



در بیان نبذی از آیات کریمه که تنزیلا یا تأویلا بر علایم ظهور آن نور موفور السرور دلالت دارند و در آن چند نجمه است.

### [علایم ظهور] ۱ نجمه

علی بن ابراهیم در تفسیر (۱) خود از ابی الجارود، او از باقر علیه السلام در خصوص قول خدای تعالی روایت نموده: **إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً (۲)؛** به درستی که خدای تعالی قادر است بر این که آیتی نازل گرداند.

آن حضرت فرمود: خدای تعالی بعد از این در آخر الزمان، آیات و علامات چندی به تو می نماید. از آن جمله دابّه الارض، دجال، فرود آمدن عیسی علیه السلام از آسمان و طلوع آفتاب از مغرب است.

ایضا از ابی الجارود، او از آن حضرت در خصوص قول خدای؛ **قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ (۳)؛** روایت نموده که مراد از عذاب، دجال و صیحه است. معنی آیه، این است که بگو خداوند کردگار قادر است از بالای سر شما، بر شما عذاب بفرستد.

ص: ۱۳۵

۱- تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۹۸.

۲- سوره انعام: آیه ۳۷.

۳- سوره انعام: آیه ۶۵.

أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ (۱)؛ قادر است از زیر پای شما بر شما عذاب بفرستد. آن حضرت فرمود: مراد از این عذاب، فرو بردن زمین است.

أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيعًا؛ قادر است لباس اختلاف نمودن در خصوص دین را به شما بپوشاند.

آن حضرت فرمود: در خصوص دین با یکدیگر اختلاف نمایید و یکدیگر را قدح و ذمّ نمایید وَ يُذِيقَ بَعْضُكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ (۲)؛ قادر است به بعضی از شما شدت و حدت بعضی دیگر را بپوشاند. آن حضرت فرمود: بعضی از شما، بعضی را بکشد و همه این ها میان اهل قبیله ای خواهد شد. (۳)

ایضا علی بن ابراهیم در تفسیر (۴) آیه شریفه حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَ أَزْيَنْتَ (۵)؛ از پدرش، او از محمد بن فضیل، او از پدرش و او از امام باقر علیه السلام روایت نموده که خدمت آن حضرت عرض کردم: فدایت شوم! به ما چنین نقل شده از آل جعفر یک نفر و از بنی عباس دو نفر به سلطنت خواهد رسید، آیا از علم این مطلب، چیزی به تو رسیده است؟

فرمود: آل جعفر چیزی نیستند و چیزی هم در دست ایشان نخواهد شد، لکن برای بنی عباس سلطنتی طولانی است. در ایام آن سلطنت، کسانی که به ایشان دورند، نسبت به خودشان و آنانی که نزدیک اند، دور حساب می کنند و سلطنتشان صعب و مشکل است و در آن اندک چیزی نیست؛ یعنی نسبت به رعیت عدل و وفا نمی باشد، بلکه مرتکب جور و بیداد می شوند.

مدتی بدین نحو می گذرانند تا وقتی که از مکر خدا مطمئن و از عقاب وی خاطر جمع شوند. آن وقت در اموراتشان اختلال و اغتشاش به هم می رسد، دولتشان به نوعی

ص: ۱۳۶

۱- سوره انعام: آیه ۶۵.

۲- سوره انعام: آیه ۶۵.

۳- تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۰۴.

۴- همان، ص ۳۱۱.

۵- سوره یونس: آیه ۲۴.

پایمال می شود و بزرگی میانشان نمی باشد که پراکندگان ایشان را دور سرش جمع نماید. این معنی قول خدای تعالی است.

عرض کردم: فدایت شوم! آن چه فرمودی، کی واقع خواهد شد؟

فرمود: آگاه باش! وقت معینی برای این امر نزد ما نیست، لکن وقتی ما چیزی را به شما خبر دادیم و آن هم، چنان که گفته بودیم تحقق به هم رساند؛ آن وقت بگویند خدا و رسول او راست گفته اند و اگر به خلاف گفته ما درآمد، باز بگویند خدا و رسول او راست گفته اند تا دو اجر به شما داده شود. لکن زمانی که احتیاج، شدت به هم رسانید و بعضی از خلائق بعضی دیگر را انکار نمودند، آن وقت صبح و شام منتظر ظهور این امر باشید.

عرض کردم: فدایت شوم! احتیاج را فهمیدم، لکن مراد از انکار خلائق چیست؟

فرمود: این است که مردی برای حاجتی نزد برادر دینی خود می آید؛ برادرش با وی ملاقات می کند. به غیر طریقی که پیش تر می گردد و با وی سخن می گوید به غیر سخنانی که پیش تر می گفت؛ یعنی وقتی فهمید به او احتیاج دارد و حاجت خود را اظهار نمود، هرآینه از او کناره جویی می نماید و به شانش اعتنا نمی کند.

ایضا در تفسیر علی بن ابراهیم (۱) از ابی الجارود و او از امام باقر علیه السلام در خصوص قول خدای عز و جل: قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا (۲)؛

یعنی شب و روز ما ذا یَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ (۳) روایت نموده که آن حضرت فرمود: مراد از عذاب در این آیه، عذابی است که آخر زمان به فاسقان اهل قبله؛ یعنی اهل اسلام نازل می شود، در حالی که می گویند عذاب بر ما نازل نخواهد شد. (۴)

ص: ۱۳۷

۱- تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۱۲.

۲- سوره یونس: آیه ۵۰.

۳- سوره یونس: آیه ۵۰.

۴- همان، ج ۲، ص ۲۰۶.

ایضا از ابن ابی الجارود و او از امام باقر علیه السّلام در تفسیر قول خدای تعالی: وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ فَزَعُوا فَلَا فَوْتَ (۱) روایت نموده که آن حضرت فرمود: فزع و بیم ایشان به سبب صدایی است که از آسمان شنیده می شود؛ معنی آیه این است که اگر ایشان را ببینی در حالی که از صدایی که از آسمان می رسد؛ فزع و اضطراب می کند، هر آینه امر شدیدی خواهی دید، پس با گریختن یا غیر آن، از عذاب الهی خلاص نخواهند شد.

در تفسیر قول خدای عزّ و جلّ: وَ أَخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ (۲) فرمود: زمین، ایشان را از زیر قدم هایشان فرو می برد. ظاهر معنی، این است که ایشان از مکانی گرفته می شوند که به زمین نزدیک تر است. (۳)

عَلَّامه مجلسی در بحار (۴) برای این حدیث، بیانی ایراد نموده و فرموده: بیضاوی گفته: فزع و بیم ایشان هنگام مردن، در حشر و یا در روز دعوی بدر است و جواب او انداخته شده، تقدیر کلام این است: لرایت امرا فظیعا و معنی فَلَا فَوْتَ این است که از عذاب خدا با گریختن و غیر آن نمی توانند رها شوند.

وَ أَخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ (۵)؛ یعنی ایشان را از روی زمین گرفته، زیر خاک می گذارند، با این که از موقف حساب به آتش جهنّم یا از صحرای بدر به قلب برده می شوند. وَ أَنَّىٰ لَهُمُ التَّنَاطُوشُ (۶)؛ یعنی آن ها کجا به سهولت و آسانی ایمان را اخذ می کنند.

صاحب کشاف گفته: از ابن عباس مروی است این آیه در خصوص خسف پیدا؛ یعنی فرو بردن زمین لشکر سفیانی را نازل شده است.

شیخ امین الدین طبرسی از ابی حمزه ثمالی نقل نموده که گفته: از علی بن الحسین علیه السّلام

ص: ۱۳۸

۱- سوره فاطر: آیه ۵۱.

۲- سوره سبأ: آیه ۵۱.

۳- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۰۵.

۴- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۸۶.

۵- سوره سبأ: آیه ۵۱.

۶- سوره سبأ: آیه ۵۲.



و حسن بن علی علیه السلام شنیدم، می فرمودند: مراد از قول خدای عزّ و جلّ: **وَ أَخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ (۱)**؛ لشکری است که در بیابان از زیر قدم هایشان گرفته شده، به زمین فرو می روند.

## وقایع هنگام ظهور [ ۲ نجمه

### اشاره

شیخ شرف الدین نجفی در کتاب کنز الفوائد (۲) از محمد بن عیاش، او از محمد بن حسن بن علی بن صباح مدائنی، او از حسن بن محمد بن شعیب، او از موسی بن عمران بن یزید، او از ابی عمیر، او از ابی منصور بن یونس، او از اسماعیل بن جابر، او از ابی خالد کابلی و او از امام باقر علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: قائم - عجل الله تعالی فرجه - بیرون می آید، تا این که به من می رسد و آن جایی در یک منزلی مکه است که الآن به مَرّ الظهران مشهور است، در آن جا به او خبر می رسد حاکمی که در مکه معین کرده بودی، کشته شد.

وقتی این خبر را می شنود، به سوی ایشان برمی گردد، دعوا می کند و بیش از این، چیزی نمی کند. بعد از آن می رود و خلاق را دعوت می کند تا به پیدا می رسد، در آن حال لشکری از جانب سفیانی بیرون آیند و خدای تعالی به زمین امر می فرماید که ایشان را از پاهایشان فرو کشد.

این، معنی قول خدای تعالی: **وَ لَوْ تَرَى إِذْ فَزَعُوا فَلَا قُوَّةَ وَ أَخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ وَ قَالُوا آمَنَّا بِهِ (۳)** است؛ یعنی می گویند به قیام قائم - عجل الله تعالی فرجه - ایمان آوردیم و آن را تصدیق کردیم. **وَ قَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ (۴)**؛ حال آن که پیش از این

ص: ۱۳۹

۱- سوره سبأ: آیه ۵۱.

۲- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۸۶.

۳- سوره سبأ: آیه ۵۱-۵۲.

۴- سوره سبأ: آیه ۵۳.

قیام، او را انکار نموده اند. وَ يَقْدِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ (۱).

### [تفسیر سأل سائل]

در تفسیر علی بن ابراهیم، (۲) سأل سائل بعذاب واقع؛ عذابی را پرسید که واقع شدنی است و گفت: این عذاب بر چه کسانی واقع خواهد شد؟

خدای تعالی فرمود: بر کافران.

علی بن ابراهیم گوید: معنی آیه را از حضرت امام باقر علیه السلام پرسیدند، فرمود: مراد از عذاب، آتشی است که از سمت مغرب بیرون می آید و ملکی از ملائکه آن را از پس می راند، تا آن که به محله طایفه بنی سعد بن همام می رسد، نزد مسجد ایشان می ایستد، همه خانه های بنی امیه را با اهل و سکنه آن ها می سوزاند و هیچ خانه ای از خانه های بنی هاشم را که در آن جا به آل محمد ستم و تعدی نموده اند و ایشان را در آن جا کشته اند؛ باقی نمی گذارد مگر این که سوخته شود. و این که گفتم مهدی - عجل الله تعالی فرجه - است؛ یعنی از علامات ظهور وی است یا این که هنگام ظهورش روی خواهد داد.

### [بشارات تعجیل ظهور حضرت]

شیخ صدوق در کتاب کمال الدین (۳) از پدرش، او از حمیری، او از احمد بن هلال، او از ابن محبوب، او از ایوب علا - در یک جا و ایشان از محمد بن مسلم روایت کرده اند که او گفته: از امام صادق علیه السلام شنیدم، می فرمود: علامات چندی برای قیام قائم - عجل الله تعالی فرجه - از جانب پروردگار عالم برای مؤمنان قرار داده شده است.

عرض کردم: خدای تعالی مرا فدای تو گرداند! آن ها چیستند؟

ص: ۱۴۰

۱- سوره سبأ: آیه ۵۳.

۲- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۸۵.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، صص ۶۵۰-۶۴۹.

فرمود: قول خدای تعالی است: **وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ**؛ یعنی پیش از ظهور قائم - عجل الله تعالی فرجه - شما مؤمنان را امتحان می کنیم؛ **بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ (۱)**.

آن حضرت در تأویل آیه شریفه فرمود: خداوند عالم می فرماید: مؤمنان را امتحان می کنیم با ترسیدن از سلاطین بنی فلان در اواخر سلطنتشان، با گرسنگی که سبب گرانی نرخ هاست، با نقصان به هم رسانیدن اموال که به سبب کسادی تجارت هاست، با نقصان به هم رسانیدن نفوس خلاق که به سبب مرگ ناگهانی است، با ناقص شدن ثمرات که به سبب قلت ربع و زراعت و قلت برکت آن هاست و به تعجیل فرج. مژده ده به کسانی که به این مصایب صبر می کنند!

بعد از آن فرمود: یا محمد! این که گفتم داخل تأویل است و خداوند عز و جل می فرماید: **وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ (۲)**؛ یعنی جز خدای تعالی و کسانی که علم در دل هایشان راسخ و محکم است کسی تأویل آن را نمی داند. **(۳)**

العبقری الحسان؛ ج ۷؛ ص ۱۴۱

بن حفص و او از ابی بصیر روایت کرده، او گفته: از امام باقر علیه السلام در خصوص قول خدای عز و جل: **إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ (۴)**؛ شنیدم، که می فرمود: خدای تعالی این علامت را از آسمان بر ایشان نازل خواهد نمود.

عرض کردم: ایشان چه کسانی هستند؟

فرمود: بنی امیه و اتباع ایشان.

عرض کردم: آن آیه و علامت چیست؟

فرمود: ایستادن آفتاب از ظهر تا عصر است و نمایان شدن رو و سینه مردی در جرم

ص: ۱۴۱

۱- سوره بقره: آیه ۱۵۵.

۲- سوره آل عمران: آیه ۷.

۳- اکبر، العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ۹ جلد، مسجد مقدس جمکران - قم (ایران)، چاپ: ۱، ۱۳۸۶ ه. ش.

۴- سوره شعرا: آیه ۵.

آفتاب، در حالی که خلائق، او را با حسب و نسب می شناسند. این قضیه در زمان سفیانی واقع می شود، در این وقت، هلاکت او و ضلالت قومش اتفاق خواهد افتاد.

ترجمه آیه کریمه این است: اگر بخواهیم، آیت و علامتی از آسمان بر ایشان نازل می گردانیم، پس گردن های ایشان در پیش آن پست می شود؛ یعنی همه در مقابل آن، عاجز و ذلیل می مانند.

در تفسیر عیاشی (۱) از عجلان و او از ابی صالح روایت نموده، او گفته: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: شب ها و روزها نمی گذرند، تا این که منادی از آسمان ندا کند: ای اهل حق، از اهل باطل جدا شوید! و ای اهل باطل، از اهل حق سوا باشید! در این حال از یکدیگر جدا می شوند و تمیز می یابند.

راوی گوید: عرض کردم: آیا بعد از این، باز دو فرقه به هم مخلوط می شوند به نوعی که از یکدیگر جدا نباشد؟

فرمود: نه، زیرا خداوند عالمیان در کتاب کریم می فرماید: مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ (۲)؛ خدای تعالی مؤمن را با حالتی که شما هستید، نمی گذارد، تا این که بد را از خوب جدا گرداند.

### روایت جابر جعفی [۳ نجه]

#### اشاره

ایضا از جابر جعفی و او از امام باقر علیه السلام روایت نموده که آن حضرت در تأویل آیه شریفه فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۳)؛ می فرمود: پاره ای از طایفه ها باهم مخالفت کردند، پس وای بر کافران! از شر حاضر شدن روز بزرگ که روز جنگ سفیانی باشد. در جای خود بنشین و دست و پا مجنبان!

ص: ۱۴۲

۱- تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۰۷.

۲- سوره آل عمران: آیه ۱۷۹.

۳- سوره مریم: آیه ۳۷.

تا وقتی که آن علامت هایی که برای ذکر می کنم، ببینی. در سالی که جفت نیست؛ مانند یکم، سوم و پنجم. نداکننده را می بینی که در دمشق ندا می کند، دهی از دهات آن به زمین فرو می رود و قدری از مسجد آن جا خراب می شود. وقتی دیدی لشکر ترکان از دمشق گذشتند، هرآینه رو می آورند تا در جزیره ای فرود می آیند و در مکه منزل می کنند، آن سال در همه بلاد عرب محاربه و اختلاف واقع می گردد.

در این وقت اهل شام با سه بیدق؛ بیدق اصهب، بیدق ابقع و بیدق سفیانی با طایفه بنی ذنب الحمار که به قبیله بنی ذنب الحمار، خروج می کنند و ایشان را به نوعی به قتل می رساند که هرگز مانند آن واقع نشده باشد، مردی از قبیله بنی ذنب الحمار با جمعیت و استعداد از دمشق می رسد، پس سفیانی او را با جمعیت اش به قتل می رساند. (۱)

### [روایت ابن عقده از امام باقر (علیه السلام)]

ایضا در کتاب الغیبه (۲) از ابن عقده، او از محمد بن فضل، او از ابن فضال، او از ثعلبه، او از معمر بن یحیی، او از داود جاجی و او از امام باقر علیه السّلام روایت نموده که آن حضرت فرمود آیه فَأَخْتَلَفَ الْأَخْرَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ\* (۳)؛ را از امیر المؤمنین علیه السّلام پرسیدند، فرمود:

منتظر مشاهده باشید.

عرض کردم: یا امیر المؤمنین! آن ها چیستند؟

فرمود: اختلافی که میان اهل شام واقع می شود، بیدق های سیاه اند که از خراسان می آیند و اضطرابی در ماه رمضان است.

یکی عرض کرد: اضطراب ماه رمضان چیست؟

فرمود: آیا قول خدای عزّ و جلّ را در قرآن مجید نشنیده اید؛ إِنَّ نَشَأَ نُزِّلَ عَلَيْهِمْ

ص: ۱۴۳

---

۱- تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۶۴.

۲- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۵۱.

۳- سوره مریم: آیه ۳۷؛ سوره زخرف: آیه ۶۵.

مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ (۱)؛ هرگاه بخواهیم هرآینه از آسمان آیت و علامتی، بر ایشان نازل می گردانیم و گردن های ایشان در پیش این آیه، پست و خاضع و خاشع می شوند. آن آیت، صدایی است که از آسمان می رسد، آن چنان صدایی است که از شدت مهابتش دختر با عفت را از پس پرده بیرون، خوابیده را بیدار و بیدار را مضطرب گرداند.

ایضا ابن عقده از حسین، او از ابن سبابه، او از عمران بن میثم و او از عبایه بن ربیع روایت نموده، او گفته: خدمت امیر المؤمنین علیه السلام داخل شدم در حالی که من پنجمین پنج نفر و به حسب سن از ایشان کوچک تر بودم، از آن حضرت شنیدم، می فرمود:

برادرم رسول خدا فرمود: من ختم کننده هزار پیغمبرم و تو ختم کننده هزار وصی هستی و به چیزهایی مکلف شده ای که ایشان به آن ها مکلف نشده بودند.

راوی گوید: عرض کردم: بنابر فضاییلی که داری، این قوم در حق تو انصاف نمی کند.

فرمود: ای پسر برادرم! مطلبم آن نیست که تو می گویی، سوگند به پروردگار عالم! هزار کلمه می دانم که غیر از من و محمد کسی آن ها را نمی داند.

هرآینه مردم آیه ای در کتاب خدای تعالی می خوانند و به مفاد آن بر نمی خورند و این است: وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ (۲)؛ یعنی وقتی قول بر ایشان واقع شد، دابّه ای از زمین بر ایشان بیرون آوردیم که عبارت از امیر المؤمنین علیه السلام باشد، آن دابّه با ایشان سخن می گوید؛ به درستی که خلائق نسبت به آیات و علامات ما در مقام یقین نیستند.

بعد از آن گفت: آیا از آخر سلطنت بنی فلان به شما خبر دهم؟

عرض کردیم: آری بفرما یا امیر المؤمنین!

فرمود: آخر سلطنتشان وقتی است که قومی از قریش نفس حرام را در روز حرام و در بلد حرام؛ یعنی نفس محترم را در روز محترم به قتل رسانند. ظاهر این است که

ص: ۱۴۴

۱- سوره شعرا: آیه ۴.

۲- سوره نمل: آیه ۸۲.

مراد از نفس محترم، نفس زکیه، روز محترم، روز جمعه و بلد محترم، مکه معظمه باشد.

بعد از آن فرمود: سوگند به آن خدایی که دانه را شکافته و انسان را خلق کرده هر آینه بعد از قتل نفس محترم، جز یازده شب سلطنتی برای انسان نمی باشد.

عرض کردیم: آیا این پیش از آن یا بعد از آن، امر دیگری واقع خواهد شد؟

فرمود: در ماه رمضان صیحه ای می رسد که خوابیده را بیدار می کند، بیدار را به فزع و اضطراب و دختر مستوره را از منزلش بیرون می آورد. (۱)

ایضا ابن عقده، او از محمد بن فضل و سعدان بن اسحاق و احمد بن حسین بن عبد الملک و محمد بن احمد، در یک جا و ایشان از ابن محبوب محمد بن ابراهیم گفته که کلینی از علی بن ابراهیم، او از پدرش و محمد بن یحیی، ایشان از علی بن عیسی و علی بن محمد و غیر او، ایشان از سهل در یک جا او از ابن محبوب، او از عمرو بن ابی المقدام و او از جابر که گفته:

حضرت باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا (۲)** فرمود: ای جابر! به زمین بچسب، در جای خود بنشین و دست و پایت را مجنبان! تا وقتی که آن علامت ها و نشانه ها را که الآن برایت ذکر می کنم، ببینی؛ اگر عمر تو آن ها را دریابد، اول آن ها اختلاف بنی عباس باهم است و نمی بینم که تو آن زمان را دریابی، لکن بعد از من این ها را نقل کن. نداکننده از آسمان ندا می کند، صدای فتح از سمت دمشق به شما می آید، دهی از دهات شام که جایه نام دارد به زمین فرو می رود و طایفه ای از مسجد دمشق - که سمت دست راست است - می افتد و طایفه ای از ناحیه ترک خروج می کند و عقب آن، هرج و مرج اهل روم واقع می شود و برادران ما که از طایفه ترک اند، رو می آورند، تا این که در نهر جزیره فرود می آیند، نیز طایفه ای از اهل روم که خروج

ص: ۱۴۵

۱- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۵۸.

۲- سوره نساء: آیه ۴۵.

کرده، رو می آورند تا در رمله فرود می آیند.

یا جابر! آن سال در تمام سرزمین مغرب، اختلاف بسیار هست. پس اوّل سرزمین، از بلاد مغرب شام است. اهل آن جا در آن وقت باهم اختلاف می کنند و زیر سه بیدق اصهب، سفیانی و ابقع، سه گروه می شوند.

اما بیدق سفیانی به ابقع برمی خورد و می جنگد، سفیانی او و لشکرش را به قتل می رساند و اصهب را هم می کشد. بعد از آن، مقصدش عراق می شود و لشکرش به سمت قرمیسا می گذرد، پس با اهل آن جا قتال می کند و صد هزار نفر از جباران و ظالمان آن جا را به قتل می رسانند. سفیانی لشکری هفتاد هزار نفری را بر سر کوفه می فرستد، عده ای از اهل آن جا را به دار می کشند و عده ای را اسیر می کنند.

وقتی ایشان در این کار می باشند، ناگاه بیدق ها با سرعت تمام از جانب خراسان رو می آورند و چند نفر از اصحاب قائم-عجل الله تعالی فرجه- با ایشان می باشند. بعد از آن، مردی از غلامان اهل کوفه با چند نفر مرد ضعیف به قصد جنگ و قتال بیرون می روند. سردار لشکر سفیانی میان حیره و کوفه او را می کشد. بعد سفیانی، لشکری به سمت مدینه می فرستد.

سپس مهدی از آن جا به سمت مکه معظمه فرار می کند و خبر فرارش به سردار لشکر سفیانی می رسد. او از پی آن حضرت لشکر می فرستد ولی به او نمی رسد، تا این که داخل مکه می شود، در حالی که مانند موسی بن عمران ترسان و منتظر است و بزرگ لشکر سفیانی با لشکرش در پیدا فرود می آیند و آن نام بیابان همواری میان مکه و مدینه است؛ در آن حال منادی از آسمان صدا می کند. ای بیدا! این قوم را هلاک گردان! آن بیابان ایشان را فرو می کشد و جز سه نفر از ایشان خلاص نمی شود که خدای تعالی روهای ایشان را به سمت پشتشان برمی گرداند، این آیه در خصوص آن ها نازل شده است. (۱)

ایضا ابن عقده از احمد بن یوسف، او از ابن مهران، او از ابن بطائنی و او از ابی بصیر

ص: ۱۴۶



روایت کرده، او گفته: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم از تفسیر قول خدای عزّ و جلّ:

سُئِرِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ (۱). پرسیدند؛ یعنی بعد از این آیات و علامات خود را در اطراف عالم و هم در نفس های ایشان به ایشان می نمایم تا به ایشان ظاهر شود او حقّ است.

آن حضرت در جواب سایل فرمود: خدا در نفس های خودشان مسخ را به ایشان بنماید؛ یعنی ایشان را از جمله مسوخات می گرداند و در اطراف عالم، نقصان و تنکیرند؛ پس قدرت خدای تعالی را هم در آفاق و هم در نفس های خود می بینند.

مراد از قول خدای تعالی: حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ (۲) خروج قائم - عجل الله تعالی فرجه - است و آن از جانب خدای عزّ و جلّ حق است، خلاق آن را خواهند دید و چاره ای از خروج نیست، باید خروج کند. (۳)

### [علامه پیش از ظهور] ۴ نجمه

#### اشاره

ایضا در بحار (۴) از ابن عقده، او از علی بن حسین، او از علی بن مهزیار، او از حماد بن عیسی، او از حسین بن بختیار و او از ابی بصیر روایت کرده، او گفته: خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: در قول خدای عزّ و جلّ: عَذَابُ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ (۵) عذاب خزی دنیا چیست؟ فرمود: یا ابا بصیر! کدام خزی و خواری از این شدیدتر باشد که مرد در خانه و حجله خود میان برادرانش نشست باشد، ناگاه چند نفر گریبان پاره نموده، نزد او داخل شوند، گریه کنند و از ایشان پرسیده شود این گریه برای چیست؟ ایشان بگویند: فلان شخص در همین ساعت مسخ گردید.

ص: ۱۴۷

۱- سوره فصلت: آیه ۵۳.

۲- سوره فصلت: آیه ۵۳.

۳- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۶۹.

۴- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۱.

۵- سوره فصلت: آیه ۱۶.

راوی گوید: عرض کردم: این، پیش از قیام قائم - عجل الله تعالی فرجه - خواهد شد یا بعد از آن؟

فرمود: پیش از آن.

ایضا محمد بن همام، او از فزاری، او از ابن ابی الخطاب، او از حسین بن علی و او از امام صادق علیه السلام در خصوص قول خدای تعالی: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ (۱) سؤال نمود؛ یعنی سؤال کننده از عذابی که شدنی است، روایت نموده که آن حضرت فرمود: تأویلش این است که عذابی می آید؛ یعنی آتشی که در آن ثویه که نام جایی است، واقع می شود تا به کناسه بنی اسد منتهی می شود تا این که به قبیله ثقیف می گذرد و کشته ای که آل محمد صلی الله علیه و آله او را کشته اند، نمی گذارد مگر این که او را می سوزاند و این پیش از خروج قائم - عجل الله تعالی فرجه - است. (۲)

نیز از ابن عقده، او از علی بن حسین، او از محمد بن خالد احتم، او از ابن بکیر، او از ثعلبه، او از زراره، او از حرمان بن اعین و او از ابی جعفر محمد بن علی در خصوص قول خدای تعالی: ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ (۳) روایت کرده که آن حضرت فرمود: اجلّ دو قسمت است؛ یکی اجلّ محتوم و دیگری موقوف.

حرمان عرض کرد: اجلّ محتوم کدام است؟

فرمود: آن است که غیر از آن واقع نمی شود؛ یعنی تغییر در آن راه نمی یابد.

بعد از آن عرض کرد: اجلّ موقوف چیست؟

فرمود: چیزی است که خدای تعالی در آن مشیّتی دارد و اگر بخواهد آن را تبدیل می کند. حرمان عرض کرد: من امیدوارم اجلّ سفیانی و خروج آن از جمله موقوفات باشد؛ یعنی تغییر یابد و واقع نشود.

ص: ۱۴۸

۱- سوره معارج: آیه ۱.

۲- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۳.

۳- سوره انعام: آیه ۲.

فرمود: چنین نیست که می گویی، به خدا سوگند! هرآینه از جمله محتومات است. (۱)

### [روایتی از امام صادق (علیه السلام)]

ایضا از ابن عقده، او از علی بن حسن تیملی، او از عمرو بن عثمان، او از ابن محبوب و او از عبد الله بن سنان روایت کرده، او گفته: خدمت امام صادق علیه السلام بودم، از مردی همدانی شنیدم، گفت: جماعت اهل سنت ما را سرزنش می کنند و می گویند: شما چنان گمان دارید که نداکننده ای از آسمان به نام صاحب این امر، ندا خواهد کرد؟

وقتی آن مرد این سخن را گفت، صادق علیه السلام تکیه کرده بود؛ در آن حال برخاست و نشست.

بعد از آن فرمود: این سخن را که خواهم گفت، از زبان من نقل نکنید، بلکه از زبان پدرم روایت نمایید و اگر از زبان پدرم نقل کنید، در این باب بر شما حرجی نیست. پس شهادت می دهم بر این که از پدرم شنیدم، می فرمود: به خدا سوگند! هرآینه این امر در کتاب خدای تعالی آشکار است؛ چنان که می فرماید: **إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ (۲)**؛ اگر بخواهیم آیتی از آسمان بر ایشان نازل می گردانیم، پس گردن های همه خلائق به آن آیت، خضوع و فروتنی می نمایند.

آن حضرت فرمود: در این روز، کسی روی زمین نمی ماند مگر این که آیت، در پیش خضوع و فروتنی می کند. وقتی آن روز شد و اهل زمین این صدا را از آسمان شنیدند، ایمان می آورند. آن صدا این است: آگاه شوید! به درستی که حق با علی علیه السلام و شیعیان او است. وقتی فردای آن روز شد، ابلیس - لعنه الله علیه - به هوا بلند می شود به حدی که از نظرهای اهل زمین پنهان می شود و بعد ندا می کند:

آگاه شوید! به درستی که حق با عثمان بن عفان و شیعه او است، زیرا با ظلم و ستم کشته شد، پس از او خونخواهی کنید.

ص: ۱۴۹

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۹.

۲- سوره شعرا: آیه ۴.

در آن حال خداوند عالم مؤمنان را بر سر قول حق و اعتقاد صحیح، ثابت قدم می گرداند و آن ندای اولی است. در این روز کسانی که در دل هایشان مرض هست، به شک می افتند. به خدا سوگند! آن مرض عداوت ماست، در این وقت از ما تبری می کنند، به ما نسبت می دهند و می گویند: منادی اول سحری از سحرهای این اهل بیت است.

بعد از آن، حضرت این آیه را تلاوت فرمود: **وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ (۱)**؛ اگر ایشان آیت و معجزه ای ببینند، هرآینه می گویند، این سحری است که همیشه در ایشان بوده است. (۲)

نیز از ابن عقده، او از علی بن حسن، او از پدرش، او از محمد بن خالد، او از ثعلبه بن میمون و او از عبد الرحمان بن مسلمه روایت نموده، او گفته: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: اهل سنت ما را سرزنش می کنند و می گویند: به اعتقاد شما، دو نداست؛ بنابراین از کجا ندای حق از ندای باطل تمیز داده می شود؟

آن حضرت فرمود: شما به ایشان چه جوابی دادید؟

عرض کردم: چیزی نمی گویم.

فرمود: به ایشان بگویید: ندای حق را کسی تصدیق می کند که پیش از وقوعش، به آن اعتقاد نموده است.

خدای عز و جل فرمود: **فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۳)**؛ آیا کسی که هدایت کننده است لایق تر است که از او تبعیت نمایند؟ کسی که هدایت کننده است، لایق است که خلائق تابع او شوند، مگر این که خود او را دیگری هدایت نماید. شما را چه شده که این گونه حکم می کنید؛ یعنی قائم - عجل الله تعالی فرجه - که هدایت کننده است، لایق است که خلائق تابع او شوند، نه دیگری. (۴)

ص: ۱۵۰

۱- سوره قمر: آیه ۲.

۲- بحار الانوار، ج ۵۲، صص ۲۹۳-۲۹۲.

۳- سوره یونس: آیه ۳۵.

۴- همان، ص ۲۹۶.

اشاره

در بیان برخی از اخبار مفصّله وارده در علايم عامّه که برای ظهور نور موفور السرور، حضرت بقیه الله امام العصر و الزمان - عجل الله فرجه الشريف - نشانه هستند و در آن چند نجه است.

[فرمایش پیامبر (صلی الله علیه و آله) به سلمان] ۱ نجه

محدّث کاشانی در کتاب صافی از علی بن ابراهیم قمی از ابن عباس روایت کرده که او گفته: در حجّه الوداع با رسول خدا صلی الله علیه و آله حجّ کردیم. آن حضرت حلقه باب کعبه را گرفته، به سوی ما متوجه گشته، فرمود: آیا شما را به علامات و اشراط ساعت خیر ندهم؟

در آن وقت نزدیکترین مردم به آن حضرت، سلمان بود. عرض کرد: آری، یا رسول الله!

حضرت فرمود: از اشراط ساعت، ضایع کردن نماز، متابعت کردن شهوات، میل به هوای نفس، تعظیم صاحبان مال و فروختن دین به دنیا است. در آن وقت دل مؤمن در اندرون او گداخته شود؛ مانند نمک در آب، از آن سبب که منکر را ببیند و نتواند آن را تغییر دهد.

سلمان عرض کرد: یا رسول الله! این امر خواهد شد؟

فرمود: آری، یا سلمان! به حقّ کسی که جانم در دست او است! در آن وقت امیران

جابر و وزیران فاسق و عرفای ظالم و امنای خائن بر مردم والی گردند.

سپس سلمان عرض کرد: یا رسول الله! این امر خواهد شد؟

فرمود: آری، یا سلمان! به حق کسی که جانم در دست او است. در آن وقت منکر معروف، معروف منکر، خائن امین و امین خائن خواهد بود، کاذب را تصدیق و صادق را تکذیب کنند.

سلمان عرض کرد: یا رسول الله! این امر خواهد شد؟

فرمود: آری، یا سلمان! به حق کسی که جانم در دست او است. در آن وقت امیری زنان، مشورت با کنیزان و نشستن کودکان بر منبرها خواهد بود، دروغ را ظرافت دانند و زکات را به غرامت برند، فیء را به غنیمت دانند، به پدر و مادر جفا کنند، صدیق را برنجانند و ستاره ای دنباله دار طلوع کند.

سلمان عرض کرد: یا رسول الله! این امر خواهد شد؟

فرمود: آری، یا سلمان! به حق کسی که جانم در دست او است! در آن وقت زن با مرد در تجارت مشارکت نماید، در غیر وقت باران آید، مردمان کریم را ناقص و مردمان فقیر را حقیر شمارند و بازارها کساد شود؛ چنان که یکی گوید: نفروختم و دیگری گوید: سودی نبردم. پس کسی را نبینی، مگر آن که خدا را مذمت کند.

سلمان عرض کرد: یا رسول الله! این امر خواهد شد؟

فرمود: آری، یا سلمان! به حق آن کسی که جان من در دست او است! در آن وقت گروهی بر ایشان والی شود که اگر تکلم کنند، ایشان را بکشند و اگر سکوت نمایند عرض و مالشان را مباح کنند، تا آن که فیء ایشان را ببرند، حرمتشان را پایمال کنند، خونشان را بریزند و قلوبشان را پر از خوف و دغل نمایند، پس ایشان را مگر خایف و ترسان و هراسان نبینی.

سلمان عرض کرد: یا رسول الله! این امر خواهد شد؟

فرمود: آری، یا سلمان! به حق کسی که جانم در دست او است! در آن وقت چیزی از مشرق و چیزی از مغرب آورده شود که امت مرا گمراه کند، پس وای بر ضعفای امت

من! و وای بر ایشان! از خدا، به صغیری رحم نکنند، کبیری را احترام نمایند و از تقصیر کاری عفو نکنند، بدنشان به بدن انسان و قلوبشان به قلوب شیطان ماند.

سلمان عرض کرد: یا رسول الله! این امر خواهد شد؟

فرمود: آری، یا سلمان! به حق کسی که جانم به دست او است! در آن وقت مردان به مردان و زنان به زنان اکتفا نمایند، بر پسران امرد چنان غارت برند که بر دختران و کنیزان در خانه اهلشان غارت بزنند، مردان به زنان و زنان به مردان شبیه شوند و زنان بر اسب های زین دار سوار شوند، لعنت خدا بر آن ها باد!

سلمان عرض کرد: یا رسول الله! این امر خواهد شد؟

فرمود: آری، یا سلمان! به حق کسی که جانم به دست او است! در آن وقت مسجدها را مانند بیع و کنایس طلاکاری کنند، قرآن ها را زیور نمایند، مناره ها را بلند کنند، صفوف جماعت بسیار، دل های ایشان پر از بغض و زبان هایشان مختلف باشد.

سلمان عرض کرد: یا رسول الله! این امر خواهد شد؟

فرمود: آری، یا سلمان! به حق کسی که جانم به دست او است! در آن وقت گروهی مردان امت من به طلا زینت کنند، حریر و دیباج پوشند و پوست پلنگ به کار برند.

سلمان عرض کرد: یا رسول الله! این امر خواهد شد؟

فرمود: آری، یا سلمان! به حق کسی که جانم به دست او است در آن وقت ربا ظاهر و رشوه شایع گردد، دین پست و دنیا بلند شود.

سلمان عرض کرد: یا رسول الله! این امر خواهد شد؟

فرمود: آری، یا سلمان! به حق کسی که جانم به دست او است! در آن وقت طلاق بسیار گردد. برای خدا اقامه حدی نشود و به خدا ضرری نرسانند، در آن وقت اغنیا برای زهد حج کنند، اوساط برای تجارت حج کنند و فقرا برای ریا و سمعت و شهرت حج کنند. در آن وقت اقوامی باشند که قرآن را برای غیر خدا بیاموزند و آن را مزمار گیرند، گروهی هستند که برای غیر خدا نفقه کنند و اولاد زنا بسیار شود. قرآن را به صورت غنا خوانند و به دنیا تهافت کنند.

سلمان گفت: یا رسول الله! این امر خواهد شد؟

فرمود: آری، یا سلمان! به حق کسی که جانم به دست اوست در آن وقت محارم را هتک و معاصی را کسب نمایند، اشرار بر اختیار مسلط شوند، دروغ فاش شود و لجاجت ظاهر گردد، فاقه فاش شود و به لباس مباحات کنند، در غیر وقت، باران آید، آلات لهو و لعب را نیکو شمارند و امر به معروف و نهی از منکر را، منکر انگارند، در آن زمان مؤمن از کنیز ذلیل تر باشد و قاریان و عابدان یکدیگر را ملامت کنند، پس آن ها باشند که در ملکوت آسمان ها به ایشان ارجاس و انجاس نامند.

سلمان گوید: عرض کردم: یا رسول الله! این امر خواهد شد؟

فرمود: آری، یا سلمان! به حق کسی که جانم به دست اوست در آن وقت غنی بر فقیر رحم نکند، حتی سایل میان دو جمعه از مردم سؤال کند و کسی را نیابد که در کفش چیزی گذارد.

سلمان عرض کرد: یا رسول الله! این امر خواهد شد؟ فرمود: آری، به حق کسی که جانم به دست او است در آن وقت ریضه تکلم کند.

سلمان عرض کرد: یا رسول الله! پدر و مادرم فدایت! ریضه چیست؟

فرمود: کسی که تکلم نمی کرد، در امر عامه تکلم کند. پس، به جز قلیلی درنگ نکند که زمین صدا کند، صدا کردنی. هر طایفه چنان گمان کنند که این، آواز ناحیه او بوده.

سپس مکث نمایند آن قدر که خدا خواهد و در مکث خود، مکث نمایند. آن گاه زمین، فلزهای جگر خود را که از طلا و نقره باشد برای ایشان بیندازد.

آن گاه به سوی ستون ها اشاره کرد و فرمود: مانند این ها، در آن روز طلا یا نقره سودی نکند و این است معنی قول خدای تعالی که فرموده: فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا (۱) ... الخ.

ص: ۱۵۴



در بحار از کتاب جامع الاخبار نقل کرده که جابر بن عبد الله انصاری روایت نموده:

در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله به حج الوداع رفتم. وقتی آن حضرت واجبات حج را به جا آورد؛ آن گاه به کعبه آمد که با آن وداع نماید. از حلقه درش گرفت، به آواز بلند، صدای ایها الناس از او درآمد. همه اهل مسجد و اهل بازار در آن جا جمع شدند.

آن حضرت فرمود: ای مردم بشنوید! به درستی که من الآن به شما چیزهایی را خبر می دهم که بعد از این، شدنی است. کسانی که در این جا حاضرند این ها را به کسانی که غایب اند، برسانند. بعد از آن، حضرت گریست، طوری که همه حضار به سبب گریه او گریستند.

وقتی از گریه فارغ و ساکت شد، فرمود: بدانید خدا شما را رحمت کند! مثل شما در این روز تا صد و چهل سال بعد، مانند برگی است که در آن خار نباشد؛ دویست سال بعد از آن، خار و برگ آن، هردو می باشد؛ یعنی گاه لذت و نعمت و استراحت و گاه مشقت می باشد و بعد از آن خار بدون برگ می باشد؛ یعنی مشقت محض بدون استراحت، طوری که در آن زمان دیده نمی شود مگر پادشاه ظالم جابر. مالدار خسیس و بخیل، عالمی که راغب مال دنیا است، فقیری که بسیار دروغگو است، پیری که بسیار فاجر است، طفلی که بسیار بی حیاست و یا زنی که بسیار احمق است.

سپس آن حضرت گریست، در آن حال سلمان فارسی از جای خود برخاست و عرض کرد: یا رسول الله! به ما خبر ده این ها کی واقع خواهد شد؟

فرمود: یا سلمان! وقتی علمای شما قلیل شدند و قاریان شما رفتند؛ یعنی فانی شدند، وقتی زکات دادن را قطع نمودید، منکرات را آشکارا ساختید، صداها را در مساجد خود بلند گردید، دنیا را به بالای سر خود داشتید، علم را زیر پاهای خود انداختید، دروغ گفتن را حدیث خود قرار دادید، غیبت را برای خود میوه شمردید و حرام را غنیمت دانستید، وقتی بزرگ شما به کوچک خود رحم و کوچک شما به بزرگتان

تعظیم نکرد. در این وقت لعنت بر شما نازل و جنگ شدید واقع می شود و از دین جز نامی در زبان های شما چیزی باقی نمی ماند.

وقتی که این خصلت ها به شما داده شد، آن وقت به وزیدن باد سرخ، مسخ شدن و یا به باریدن سنگ منتظر باشید. مصدق این سخن من، این آیه در کتاب خدای عز و جل است: قُلْ هِيَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْضِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ أَنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ (۱)؛ به ایشان بگو خدای تعالی، قادر است از بالای سر شما یا از سمت زیر پای شما عذابی بفرستد و یا شما را چند طایفه مخالف باهم کند و به بعضی از شما شدت جنگ بعضی دیگر را. نگاه کن بین چگونه آیات علامات را می گردانیم برای این که ایشان متنبه شوند و بفهمند، تا این که از بیراهه ضلالت به شاهراه هدایت برگردند.

در آن اثنا جماعتی از صحابه از جایشان برخاستند و گفتند: یا رسول الله! به ما خبر ده این حادثه کی واقع خواهد شد؟

فرمود: وقتی نمازها را از وقت آن ها تأخیر کردند، به شهوات نفس و شراب خوردن مشغول شدند، به پدران و مادران دشنام دادند، گمراهی را به حدی رسانیدند که حرام را غنیمت و زکات دادن را ضرر شمردند، وقتی مرد از زنش اطاعت و به همسایه اش جفا کرد وقتی قطع ارحام و رحم از دل های بزرگان زایل و حیای کوچکان گم شد، بنای عمارت ها را محکم و به غلامان و کنیزان ظلم کردند، با خواهش نفس شهادت دادند و حکام شرع با جور حکم کردند، مرد به پدرش دشنام داد، به برادرش حسد و رشک نمود، شرکا با خیانت معامله کردند.

وقتی وفادار میان خلائق قلیل و زنا مشهور و شایع شد، مردان با زینت زنان مزین گردیدند، مقنعه حیا از سرهای زنان برداشته شد و کبر در دل ها به جنبش آمد؛ چنان که از هر در و عمل به سنت ها کم شد، معصیت ها آشکار و امور عظیم در دین، خفیف و سهل انگاشته شدند و مدح و ثنا را با مال طلبیدند؛ یعنی مال را

ص: ۱۵۶

دادند برای این که مدح شوند. وقتی مال را تغنی صرف کردند، به دنیا مشغول شدند و از آخرت باز ماندند، ورع، کم و هرج و مرج بسیار، مؤمن ذلیل و منافق عزیز شد، مسجدهایشان با اذان معمور می شود، دل هایشان به سبب استخفاف قرآن از ایمان خالی می باشد و از ایشان هرگونه خواری به مؤمن می رسد.

در این زمان، روی های آن ها، روی های آدمیان و دل هایشان مانند دل های شیاطین است، کلامشان از غسل شیرین تر و دل هایشان از حنظل تلخ تر است، ایشان گرگ هیند که لباس آدمی پوشیده اند.

روزی نمی شود مگر این که خدای تعالی در آن روز به ایشان خطا بنموده، می فرماید: آیا به من افترا می گوئید، بر من جرأت نموده، معصیت می کنید: **أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ (۱)**؛ آیا چنان گمان نموده اید ما شما را عبث خلق کرده ایم و به سوی من بر نمی گردید. به عزت و جلال خودم سوگند! اگر نبودند کسانی که با اخلاص مرا عبادت می کنند، هرآینه طرفه العینی به کسانی که به معصیت مرتکب می شوند، مهلت نمی دادم. هرگاه ورع صاحبان ورع از بندگان من نبود، هرآینه قطره ای باران از آسمان نازل نمی کردم و یک برگ سبز نمی رویاندم.

تعجب باشد از قومی که اموالشان را معبود خود قرار داده اند و آرزوهای آن ها طولانی و عمرهایشان کوتاه شده، ایشان چنان طمع دارند که به همسایگی مولای خود؛ یعنی خداوند عالم برسند و جز با عمل و بندگی نمی رسند و عمل هم جز با عقل تمام نمی شود.

### [کلام پیامبر (صلی الله علیه و آله) در معراج] ۳ نجمه

در بحار از ابن عباس روایت نموده، گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی پروردگار من، مرا به معراج برد، ناگاه ندا رسید: یا محمد!

ص: ۱۵۷

عرض کردم: لبيك اى پروردگار عظيم الشأن من! لبيك!

سپس به من وحى فرمود: يا محمد! ملايکه عالم بالا، سر سه چیز باهم مخاصمه نمودند.

عرض کردم: پروردگارا من در اين باب علم ندارم.

فرمود: يا محمد! چرا از میان آدميان برای خود وزير، برادر، وصى تعيين نکردی؟

عرض کردم: اى پروردگار! چه کسی را تعيين نمايم؟ تو برايم وصى اختيار کن!

به من وحى نمود: يا محمد! از آدميان على بن ابى طالب عليه السلام را برايت برگزیدم و پسندیده ام.

عرض کردم: اى پروردگار من! پسر عمم را مى فرمائی؟

وحى فرمود: يا محمد! به درستی که بعد از تو على وارث علم تو و صاحب لوى تو در روز قيامت است که عبارت از لوى حمد باشد و صاحب حوض تو است، هر که از مؤمنان امت تو بر آن وارد شود، او را سيراب مى کند.

سپس فرمود: يا محمد! به درستی که من به ذات خود سوگند ياد کرده ام کسی که تو، اهل بيت، اولاد و نیکوکاران را دشمن مى دارد، از آن حوض نخورد. حق مى گويم يا محمد! همه امت تو را داخل بهشت مى گردانم مگر کسی که از بهشت ابا نمايد.

عرض کردم: پروردگارا! آيا کسی هست که از داخل شدن در بهشت ابا نمايد؟

فرمود: آرى.

عرض کردم: آن که ابا مى کند چگونه است؟

فرمود: يا محمد! تو را از میان مخلوقات خود و بعد از تو برايت وصى برگزیده ام و او را از تو به منزله هارون از موسى نمودم جز اين که بعد از تو ديگر پیغمبرى نخواهد آمد، ولى بعد از موسى آمد، محبت او را به دل تو انداختم و او را پدر اولادت گردانيدم، حق وى در گردن امت تو، مثل حق تو در گردن ايشان در حالت حيات است. هر کس حق او را انکار نمايد، گویا حق تو را انکار نموده و هر که بعد از تو، دوست داشتن وى را ابا نمايد، هر آينه از داخل شدن به بهشت ابا نموده است.

در آن حال در مقابل این نعمت ها به سجده شکر افتادم.

ناگاه نداکننده، ندا نمود: یا محمد! سرت را بردار و از من بخواه تا به تو عطا نمایم.

سر برداشتم و عرض کردم: ای پروردگار من! بعد از من امت مرا به ولایت علی بن ابی طالب علیه السّلام جمع کن تا روز قیامت در سر حوض کوثر نزد من آیند.

سپس به من وحی فرمود: یا محمد! به درستی که قصاص من در خصوص بندگان خود جاری شده پیش از آن که ایشان را خلق کنم و قضای من گذرنده است، تا این که با آن قضا هر که را می خواهم، هلاک کنم و با آن هر که را می خواهم، هدایت می کنم.

به درستی که پسرعمّ تو را بعد از تو، وزیر و خلیفه تو بر اهل بیت و امت تو کردم.

این قضایی است که از من جاری شده، داخل بهشت نمی شود کسی که او را دشمن بدارد، با وی عداوت بورزد و ولایت او را بعد از تو انکار نماید. هر کس او را دشمن بدارد، تو را دشمن داشته و هر کس تو را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته، هر که با وی عداوت بورزد، با من عداوت ورزیده و هر کس او را دوست بدارد، مرا دوست داشته، این فضیلت را برای وی قرار دادم و این را به تو عطا کردم که یازده نفر مهدی؛ یعنی امام صاحب هدایت، از صلب وی بیورم، همه ایشان از ذریّه تو و از بطن بتول؛ یعنی فاطمه زهرا علیها السّلام هستند.

آخر یازده نفر کسی است که عیسی بن مریم علیه السّلام، پشت سرش نماز خواهد گزارد، زمین را پر از عدل می گرداند، چنان که پر از جور و ظلم گردیده، با وی خلائق را از هلاکت نجات می دهد و ایشان را از گمراهی به شاهراه هدایت می آورم، به یمن و برکت او، کور را شفا می دهد و بینا می گردانم و به مریض شفا می بخشم.

عرض کردم: ای پروردگار من! این امر کی واقع می شود؟

به من وحی فرمود: این وقتی واقع می شود که علم از میان خلائق، برداشته و جهل و اذّا ظاهر و آشکار شود، قاریان قرآن بسیار شوند، علم کمیاب و قتل بسیار شود، فقهای که هدایت کننده اند، قلیل باشند و فقهای که گمراه کننده و خائن اند بسیار کردند، شاعران بسیار شوند، امتت، قبرهای خود را مسجد قرار دهند، قرآن ها با طلا و غیر آن

زینت داده شود، مساجد با طلا- و غیر آن، منقش و جور و فساد بسیار شود، منکرات آشکار گردد و امتت به آن‌ها امر و از معروف نهی کردند.

مردان به مردان و زنان به زنان اکتفا نمایند، امرا کافر، دوستشان فاجر و یاورانشان ظالم گردند و صاحب رأی از ایشان، فاسق شود، نیز این امر وقتی واقع می‌شود که سه خسف؛ یعنی فرو بردن زمین واقع گردد؛ خسفی در مشرق، خسفی در مغرب و خسفی در جزیره عرب و بصره، به دست مردی از اولاد تو که اتباع وی کسانی باشند که مانند ملخ اند، خراب شود، پسری از اولاد حسن بن علی علیه السلام خروج نماید، دجال در مشرق از سیستان خروج کند و سفیانی ظاهر گردد.

عرض کردم: پروردگارا! بعد از من چه فتنه‌هایی خواهد شد؟

آن گاه از بلای بنی امیه و فتنه‌ای که برای پسر عمم برپا خواهد نمود، فرمود و از همه چیزهایی که تا روز قیامت شدنی است، خبر داد. وقتی از معراج به زمین فرود آمدم، این‌ها را به پسر عمم خویش وصیت کردم، خبر دادم و رسالت را به جا آوردم.

پس خدا را در عوض این نعمت عظمی حمد می‌کنم؛ چنان که پیغمبران او را حمد کردند و چنان که همه آن چیزهایی که پیش تر از من بودند، او را حمد کردند و چنان که همه چیزهایی که بعد از این خدا تا روز قیامت آن‌ها را خلق خواهد کرد، او را حمد می‌کنند.

### [احوال عالمیان قبل از ظهور] ۴ نجمه

علامه مجلسی رحمه الله در کتاب بحار(۱) از برقی رحمه الله در کتاب محاسن به سند خود از ابن سیره روایت کرده که او گفته: علی بن ابی طالب علیه السلام بر ما خطبه‌ای ادا فرمود و پس از حمد و ثنای خداوند، فرمود: سلونی قبل أن تفقدونی؛ از من بپرسید، پیش از آن که مرا نیابید.

ص: ۱۶۰

---

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۵-۱۹۲؛ کمال الدین و تمام النعمه؛ ص ۵۲۷-۵۲۵.

پس از آن صعصعه بن صوحان برخاسته، عرض کرد: یا امیر المؤمنین! دجال چه وقت خروج می کند؟

فرمود: بنشین! به درستی که خدا سخت را شنید و آن چه را اراده نموده، بودی دانست. به خدا قسم! در این باب مسؤول از سایل داناتر نباشد، لکن این امر علاماتی دارد که چون نعل به جای نعل، از پی یکدیگر برآیند، اگر می خواهی به تو بگویم.

عرض کرد: آری یا امیر المؤمنین! بفرمایید!

فرمود: یاد بگیر! آن علامات این است: مردم نماز را بمیرانند، امانت را ضایع نمایند، دروغ را حلال دانند، ربا بخورند و رشوه بگیرند، بناها را محکم و بلند کنند، دین را به دنیا بفروشند، سفها را کارفرمایند، با زن ها مشورت کنند، ارحام را قطع نمایند، هوای نفس را متابعت نمایند، خونریزی را سبک شمارند، حلم را ضعیف دانند، ظلم را فخر پندارند، امرای ایشان فجّار، وزرای ایشان ظلّام، عرفای ایشان خاین و قرّای ایشان فاسق باشند، شهادت زور، ظاهر گردد و فجور، بهتان، اثم و طغیان آشکار شود، مصاحف را زیور و مساجد را طلاکاری کنند، مناره ها را بلند گردانند و اشرار را گرامی دارند.

صفوف جماعت، متّصل و قلوب ایشان، مختلف باشد. عهد را بشکنند و وعده را نزدیک نمایند، زنان برای حرص دنیا با شوهران خود در تجارت شرکت کنند، آواز فاسقان بلند شود و کلام ایشان را استماع کنند، رذل ایشان، بزرگ قوم شود، از خوف شرّ فاجر، از او تقیّه و کاذب را تصدیق کنند، خاین را امین و آلات لهو و لعب را اخذ نمایند.

آخر این امت، اوّل آن را لعن کند، صاحبان فروج بر زن ها سوار شوند، زنان به مردان شبیه گردند و شاهد نطلبیده، شهادت دهند، شاهد به مراعات دوستی و آشنایی، بدون معرفت و حقّ، شهادت دهد، برای غیر دین، طلب علم کنند، کار دنیا را بر کار آخرت مقدّم دارند و لباس میش را بر دل های گرگ بپوشانند، دل های ایشان از مردار گندیده تر و از صبر تلخ تر باشد.

ص: ۱۶۱

در آن وقت، دَجِیال تعجیل کند، در آن روز بیت المقدس بهترین مساکن باشد. زود است که زمانی بر مردم بیاید که آرزو کنند از ساکنین آن جا باشند.

### [وقایع قبل از ظهور] ۵ جمعه

ایضا علامه مجلسی رحمه الله در بحار(۱) از محمد بن ابراهیم در کتاب غیبت (۲) به اسناد خود از عمر بن سعد از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده: قائم علیه السلام قیام نمی کند، تا آن که چشم دنیا کور گردد؛ یعنی اوضاعش پریشان و سرخی در آسمان ظاهر شود و آن سرخی از اشک چشم حاملان عرش باشد که بر احوال اهل زمین گریه می کنند، او قیام نکند تا میان اهل زمین، قومی ظاهر شود که برای ایشان از خیر نصیبی نباشد، خلاق را به اطاعت پسر من خوانند، حال آن که دل هایشان از او بری باشد، ایشان طایفه ای بد و بی بهره از خیر باشند و بر اشرار مسلط شوند، بر ظالمان فتنه برپا نمایند، پادشاهان را هلاک کنند و در سواد کوفه ظاهر شوند.

بزرگشان مردی سیاه چهره و سیاه دل باشد، از دیانت و خیر بی بهره، نانجیب و لئیم، بی خیر و درشت گو، از مادران زناکار زاییده شده و از بدترین نسل ها باشد. خدا در سالی که از اولاد من ظهور کند، از آب باران به او بچشانند کسی که غیبت کرده، صاحب بیدق سرخ و علم سبز است و وقت ظهور او، روزی باشد برای کسانی که در شهر انبار و در شهر هیت از رسیدن فرج ناامید شده اند که اولی در سمت شرقی فرات و دومی در سمت غربی آن واقع است. روزی است که هلاکت اکراد و فروپایگان خلاق و خرابی شهر فرعونیان- که مسکن جباران و والیان ظالمان، معدن بلا و محل بی عاری و بی ناموسی است- در آن روز واقع خواهد شد.

ای عمر بن سعد! سوگند به پروردگار علی! هرآینه آن شهر، بغداد است. آگاه شو،

ص: ۱۶۲

---

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، صص ۲۲۷-۲۲۶.

۲- الغیبه، صص ۱۴۸-۱۴۷.



لعنت خدا بر عاصیان بنی امیه و بنی عباس باد! که بر ما خیانت کنند و نیکان اولاد مرا بکشند، عهد و پیمان مرا در خصوص ایشان مراعات نکنند و حرمت مرا ملاحظه نمایند که در کارهای خود از خدا بترسند. به درستی که برای بنی عباس روزی مانند روز زوال دولت باشد و برای ایشان در آن روز، مانند ناله زن حامله در وقت زاییدن ناله باشد.

وای بر تابعان بنی عباس از جنگی که بین نهانند و دینور خواهد شد و این، محاربه فقرای شیعیان علی علیه السلام باشد و بزرگشان مردی از اهل همدان است، اسمش با اسم پیغمبر منعوت و موصوف و مردی مستوی الخلقه و خوش خلق است، رنگش تروتازه، در صدایش چیزی مانند خنده، مزگانش بسیار، گردنش پهن، مویش کم و بیخ دندانش از هم جداست. چون سوار اسب شود، به بدری ماند که از زیر ابر دیده شود. لشکرش جمعی از بهترین جماعات در تصدیق دین خدا، خضوع، خشوع و تقرب باشند، پهلوانان از اعراب اند که آن روز به شدت حرب رسند و بر دشمنان ظفر یابند و برای دشمنان در آن روز هلاک و فناست.

این ناچیز گوید: ذکر این خبر با انتهای سلسله سند آن به عمر بن سعد - لعنه الله علیه - برای آن است که اتفاق مؤلف و موافق بر وجود و غیبت و خروج قائم علیه السلام دانسته شود؛ چنان که مجلسی رحمه الله به آن اشاره کرده و شاید غرض آن حضرت از اخبار این فقرات به آن ملعون، اتمام حجت و تعریض به خود آن مردود بوده باشد، و الله العالم.

### [روایت امام باقر (علیه السلام)] ۶ جمعه

محمد بن ابراهیم در کتاب غیبت (۱) به سند خود از حضرت صادق علیه السلام و آن حضرت از پدر خود امام باقر علیه السلام روایت کرده: امیر المؤمنین علیه السلام از اموری که بعد از

ص: ۱۶۳

خودش تا قیام قائم - عجل الله تعالی فرجه -، شدنی بود، خبر می داد، در آن اثنا امام حسین علیه السّلام عرض کرد: یا امیر المؤمنین علیه السّلام! خداوند عالم، چه وقت روی زمین را از ظالمان پاک می کند؟

فرمود: خدا زمین را از ظالمان پاک نکند، تا آن که خونی که ریختن آن حرام است، ریخته شود و بعد از آن، امر بنی امیه و بنی عبّاس را در حدیث طولانی ذکر فرمود.

سپس فرمود: وقتی قائم خراسان قیام کند، به سرزمین کوفه و ملّتان غالب گردد و به جزیره بنی کاوان - جزیره ای در دریای بصره است - بگذرد، پادشاهی، با داد از گیلان برخیزد، اهل قریه ابردان - دهی در نزدیکی استرآباد - و اهل دیلم او را اطاعت کنند، بیدق های ترک برای پسر مظاهر شود، در حالی که در اطراف عالم متفرّق باشند و پیش از آن میان شرّها و فسادها واقع گشته اند، آن وقت که با اهل بصره محاربه واقع شد و امیر امرا قیام نمود.

حضرت حکایتی طولانی ادا فرمود و پس از آن گفت: در این وقت چندین هزار کشته شود، صف های لشکران، بسته و برّه بز کشته شود، آن وقت، خونخواهی برای خونخواهی برخیزد. سپس فرمود: کافر هلاک می شود بعد از آن قائمی که خلائق، ظهورش را آرزو کنند و امامی که مخفی و پنهان است، قیام کند و برای او فضل و شرف است. یا حسین! او از اولاد تو است. میان دو رکن مکه پسری مانند او نیست، با جماعت قلیل با دو آلت حرب ظهور کند و بر انس و جنّ غالب شود و احدی را از فرومایگان و بدان را و نگذارد. خوب و گوارا باد برای کسانی که زمان او را دریابند و در ایام خلافت او، در خدمتش باشند!

### [روایتی از حضرت امیر (علیه السلام)] ۷ نجمه

#### اشاره

علّامه مجلسی رحمه الله در بحار از علقمه بن قیس روایت کرده: امیر المؤمنین علیه السّلام در منبر کوفه، خطبه لؤلؤه را ادا فرمود و در آخر آن، این فقره را بیان کرد: آگاه باشید! من

در این نزدیکی، سفر آخرت خواهیم کرد و به عالم غیب خواهیم رفت، منتظر فتنه بنی امیه، سلطنت کسرویّه، اضمحلال اسلام و اقامه بدعت باشید، خانه های خود را صومعه خود قرار دهید، آتش درخت قذا را که خاموش نشود، به زیر دندان گیرید و خدا را ذکر کنید، زیرا اگر ذکر خدا را بدانید، از همه چیز بزرگتر باشد.

سپس فرمود: میان دجله و دجیل و فرات، شهری که به آن را زوراء گویند؛ بنا شود و آن بغداد است. چون دیدید آن شهر با گچ و آجر محکم گردید و با طلاف نقره، لاجورد، مرمر خام، مزین و با درهای عاج، آبنوس جوهردار، قبه ها و ستاره ها آراسته گردید و درخت عاج و عرعر و صنوبر تازه، در آن بسیار و قصرهای محکم در آن بنا شد و پادشاهان بنی شمیمصبان که بیست و چهار نفرند، از پی یکدیگر به آن جا آمدند که از جمله ایشان، سفاح، مقلاص، جموع، خدوع، مظفر، مؤنث، نظار، کبش، مقهور، عثار، مصطلم، مستصعب، علام، رهبانی، خلیع، سیار، مترف، کدید، اکتب، اکلب، وسیم، ظلام و غیوق است و قبه خاکستررنگ در بیابان سرخ رنگ بنا شد. عقب آن ها قائم - عجل الله تعالی فرجه - به حق در میان اقالیم، نقاب غیبت از روی خود بردارد و مانند ماه درخشنده میان ستاره های درّی ظاهر گردد.

بدانید برای ظهورش ده علامت باشد: اوّل آن ها طلوع ستاره دمدار در نزدیکی ستاره جدی است، پس هرج و مرج بر فتنه و شرّ واقع شود، این ها علامت ارزانی نرخ ها باشد و از علامتی تا علامت دیگر امور عجیب واقع شود و چون آینده علامت وقوع یابد، ماه نورانی؛ یعنی قائم - عجل الله تعالی فرجه - ظاهر شود و کلمه اخلاص و مقام توحید، برای خدا لایح کرد.

#### [روایت اصبح بن نباته]

در روایت اصبح بن نباته، آن حضرت فرمود: سلونی قبل ان تفقدونی؛ یعنی از من بپرسید، پیش از آن که مرا نیابید، زیرا از همه علما به راه های آسمان ها دانانترم و از اهل عالم به راه های زمین بینانترم. منم بزرگ اهل دین، امیر المؤمنین، امام متّقین و مجازی

مردمان در یوم الدین، منم قاسم نار، خازن جنان، صاحب حوض و اعراف و میزان.

از ما امامی نیست مگر آن که به جمیع اهل ولایت و محبت خود دانا و بیناست و این معنی آیه است **إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ (۱)** است. پس از من بپرسید، پیش از آن که مرا نیابید و پیش از آن که فتنه ای از سمت مشرق ظاهر شود، پای خود را بردارد و در حال حیات و بعد از ممات، بر بالای مردم گذارد، همه را پایمال نماید و آتش فساد با هیزم بسیار در سمت مغرب زمین شعله ور شود و به آواز بلند بگوید: وای بر حال مردم از شر من! باید از آن جا کوچ کنند یا مانند کوچیدن، کنند.

چون غیبت قائم علیه السلام طول کشد، گویند او مرده یا هلاک شد و به بیابانی مفقود گردیده، تا آن که می فرماید: بدانید! برای آن؛ یعنی ظهور قائم علیه السلام، علاماتی هست؛ اول آن ها محاصره کوفه با خندق و نگهبان باشد، پاره کردن مشک های آب در کوچه های کوفه و تعطیل مساجد تا چهل شب، ظاهر شدن هیکل، جنیندن بیدق ها در اطراف مسجد اعظم و قاتل و مقتول در آتش باشد، قتل نفس زکیه با هفتاد تن در کوفه، بریدن سر دیگری میان رکن و مقام، کشتن اصقع در خصوص بیعت بت ها به طریق صبر، خروج سفیانی با بیدق سرخ و امیر آن ها مردی از قبیله بنی کلب باشد و دوازده هزار ایشان به سرداری مردی از بنی امیه، به نام خزیمه به سمت مکه و مدینه رود.

او در اصل خلقت چشم چپ ندارد و در چشمش سفیدی کلفت و ضخیم باشد، و شبیه مروان باشد، بیدقش برنگردد، تا آن که در مدینه در خانه ای که به آن خانه ابو الحسن موری گویند، داخل شود و لشکری می فرستد بر سر مردی از آل محمد که جمعی از شیعه بر سر او جمع شوند و از مدینه به مکه برگردد که سردار آن ها مردی از غطفان باشد، چون به وسط قاع ایض رسند- آن بیابانی است- به زمین فرو روند و از ایشان نماند مگر مردی که رویش به عقب برگردد، برای آن که توابع سفیانی را بترساند و بر ایشان حجّت باشد؛ چنان که خدا فرماید: **وَ لَوْ تَرَى إِذِ فَرَعُوا فَلَا قَوَّةَ وَ أَخَذُوا**

ص: ۱۶۶

سپس فرمود: سفیانی صد و سی هزار نفر به سوی کوفه فرستد و در روحا و فاروق فرود آیند، از آن جا شصت هزار نفر از آن لشکر آیند تا در نخيله در موضع قبر هود علیه السّلام وارد شوند و در روز عيد قربان بر اهل کوفه هجوم آورند. امير کوفه آن وقت مردی جبار باشد و به او کاهن و ساحر گویند و از شهر زوراً؛ یعنی بغداد، سرداری با پنج هزار مرد از کاهنان به سوی ایشان در آید و در سر جسر کوفه هفتاد هزار مرد را بکشند، طوری که مردم تا سه روز به سبب خون های کشتگان و عفونت بدن ایشان از آب فرات نیشامند و هفتاد هزار دختر باکره که از غایت عفت دست و سرشان دیده نشده، اسیر شوند، تا آن که به مجمل ها گذاشته شده، ثبویه؛ یعنی به غزی برده شوند.

صد هزار مؤمن و مشرک از کوفه خروج کرده، به دمشق روند و کسی نباشد که ایشان را از آن جا منع کند و در آن جا ارم ذات العمداد باشد و بیدق هایی که پوش آن ها از پنبه باکتان و با حریر دوخته نشده، از جانب مشرق زمین آید که سرهای آن ها به مهر سید اکبر؛ یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله ممهور باشد و مردی از آل محمد صلی الله علیه و آله آن ها را بردارد که در مشرق زمین ظاهر شود و بوی آن ها در مغرب زمین؛ مانند مشک پربو به مشام خلایق برسد و بیم آن ها از یک ماه راه، از خود آن ها بیشتر در دل ها جا کند، تا آن که وارد کوفه شوند و خونخواهی پدران خود کنند، در حالی که سم اسبان ایشان از شدت تعب خراشیده شده، موهای آن ها ریخته گشته، صاحبان آن ها بر آن ها متحسر شوند و از زیادتی تعبی که بر آن ها وارد آورده اند، به سوی خدا توبه و انابه کنند و ایشان از آل محمداند، آن ابدالی که خدا در حق ایشان فرمود: **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ (۲).**

سپس مردی از اهل نجران خروج کند و دعوت امام را اجابت نماید، او اولین نفر از نصارا باشد که دعوت امام را قبول کند، از بیعت نصارا خارج گردد، خارج را بشکند، با

ص: ۱۶۷

۱- سوره سبأ: آیه ۵۱.

۲- سوره بقره، آیه ۲۲۲.

غلامان و ضعیفان درآید، با بیدق های هدایت به نخيله رود و اجتماع خلاق در روی زمین در فاروق شود، در آن ایام سه هزار نفس روی زمین کشته شود.

تأویل این آیه فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيداً خَامِئِينَ (۱) ظاهر گردد و منادی از سمت مشرق در ماه رمضان هنگام طلوع صبح ندا کند: ای اهل هدایت! در یک جا جمع شوید! و نداکننده از سمت مغرب بعد از غروب شفق ندا کند:

ای اهل باطل! جمع شوید! فردای آن روز وقت ظهر، آفتاب رنگ به رنگ گردد، زرد شود و بعد از آن سیاه و تاریک گردد.

در سوّم آن روز، خدا حقّ را از باطل جدا کند، دابّه الارض بیرون آید و اهل روم به کنار دریا نزد مغاره، اصحاب کهف را با سگ ایشان برانگیزاند که از ایشان مردی باشد به نام تملیخا و دیگری صلاها که امر قائم علیه السلام را قبول نمایند و دو شاهد بر امر او باشند. (۲)

### [روایت جابر از امام باقر (علیه السلام)] ۸ نجمه

در تفسیر عیاشی (۳) از جابر جعفی از حضرت باقر علیه السلام منقول است که فرمود: در جای خود بنشین، تا علاماتی که ذکر می کنم در سال طاق که جفت نیست، بینی؛ مانند یکم و بیست و پنجم. منادی را بینی که در دمشق ندا کند، دهی از دهات آن به زمین فرو رود و قدری از مسجد آن جا خراب شود. لشکر ترکان را بینی که از دمشق بگذرند و رو آورند تا در جزیره ای فرود آیند و در مکه منزل کنند. در آن سال در هر بلاد عرب محاربه و اختلاف واقع می گردد و اهل شام در این وقت با سه بیدق باشند: بیدق اصهب، ابقع و سفیانی.

ص: ۱۶۸

۱- سوره انبیاء، آیه ۱۵.

۲- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۷۵-۲۷۲.

۳- تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۶۶-۶۴.

بیدق سفیانی با طایفه بنی ذنب الحمار که به قبیله مضر مشهورند؛ مخالفت نمایند و با سفیانی طایفه خالوهایش از قبیله کلب می باشند، سفیانی با جمعیت خود بر طایفه بنی ذنب الحمار خروج کند و ایشان را طوری بکشد که دیده نشده، مردی از طایفه بنی ذنب الحمار با جمعیت و استعداد از دمشق می رسد، او را نیز با جمعیت بکشد.

این مراد از آیه شریفه **فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّسْهَدٍ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱)** است؛ یعنی وای بر کافران! از حضور روز بزرگ که مراد، روز جنگ سفیانی باشد.

بعد از آن، سفیانی به سوی کوفه خارج شود و غیر از آل محمد و شیعیان ایشان مقصودی نداشته باشد. چون به کوفه رسد، جمعی از شیعیان را بگیرد. بعضی را بکشد و برخی را بر دار کشد، لشکری از خراسان آید و در کنار دجله منزل کند، مردی ضعیف از شیعیان با اتباع خود به محاربه با سفیانی در آید و در ظهر کوفه با اتباعش کشته شود.

سپس سفیانی لشکری به مدینه فرستد و مردی را در آن جا بکشد، مهدی علیه السلام و منصور که وزیر آن حضرت است، از مدینه بگریزند، بزرگ و کوچک آل محمد را بگیرد و از ایشان کسی را نگذارد مگر آن که محبوس دارد.

از مدینه لشکری برای گرفتن مهدی علیه السلام و منصور بیرون کند و مهدی مانند موسی بن عمران ترسان و هراسان از مدینه به مکه گریزان رود و لشکر سفیانی تا ارض پیدا- بیابانی ما بین الحرمین است- او را تعاقب کنند و چون در پیدا فرود آیند، پیدا ایشان را فرو برد و کسی از ایشان را نگذارد، مگر یک نفر را، برای این که از این واقعه خبر دهد. بعد از آن، قائم- عجل الله تعالی فرجه- میان رکن و مقام می ایستد، نماز می کند، با وزیرش می گردد و می گوید: ای گروه خلائق! اکنون از خدا یاری خواهم تا بر ظالمین و غاصبین حق ما غالب گردم، هر کس در خصوص خدا، با ما محاجه کند، ما به خدا نزدیک تریم، هر کس در خصوص آدم علیه السلام گفتگو نماید، هر آینه ما نزدیکترین خلائق بر آدم علیه السلام هستیم، هر کس در خصوص نوح علیه السلام با ما گفتگو کند، هر آینه ما نزدیکترین خلائق به نوح علیه السلام هستیم، هر کس در خصوص ابراهیم علیه السلام سخن گوید، ما به او

ص: ۱۶۹

نزدیکتریم، هر کس در خصوص محمد صلی الله علیه و آله سخن گوید، ما به او نزدیکتر هستیم و هر کس در خصوص کتاب خدا گفتگو کند، ما به او نزدیکتریم. به درستی که ما و همه مسلمانان در این روز شهادت می دهیم که ما رانده و مظلوم شدیم، از مال و اهل و دیار خود، بیرون و مقهور و مغلوب گشتیم. آگاه باشید! ما امروز از خدای تعالی و از هر مسلمانی یاری می خواهیم.

راوی گوید: باقر علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! در آن حال، سی صد و سیزده مرد و پنجاه زن مانند پاره های ابر در وقت پاییز از عقب یکدیگر، در غیر موسوم حجج به مکه آیند و جمع شوند؛ چنان که خدا فرماید: **أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱)**؛ هر جا بوده باشید، خدا شما را جمع کند، زیرا خدا بر همه چیز قادر است.

چون آن سی صد و سیزده نفر جمع شوند، مردی از آل محمد صلی الله علیه و آله گوید: این مکه معظمه قریه ای است که اهل آن بدکارند. سپس آن سی صد و سیزده نفر بعد از آن که عهدنامه و اسلحه و بیدق رسول خدا صلی الله علیه و آله را نزد آن حضرت بینند، میان رکن و مقام با او بیعت کنند، همگی با آن حضرت از مکه بیرون روند، وزیرش هم در خدمتش باشد.

پس منادی از آسمان به نام آن حضرت و ظهور آن حضرت ندا کند، طوری که همه اهل زمین بشنوند و نام او، نام پیغمبر شماسست، اگر این بر شما مشتبه شود؛ یعنی نام او را ندانید که او قائم - عجل الله تعالی فرجه - است، هر آینه عهدنامه رسول خدا، اسلحه و لوای او و نفس زکیه ای که از اولاد حسین است، بر شما مشتبه نشود، اگر این ها هم مشتبه شود، پس مشتبه نشود صدایی که از آسمان به نام و ظهور او می رسد و از تبعیت عده ای از سادات آل محمد صلی الله علیه و آله بپرهیز که ادعای سلطنت می کنند، زیرا سلطنت آل محمد صلی الله علیه و آله یک بار خواهد شد و برای دیگران بارهاست.

پس به هر کس از آل محمد که مدعی سلطنت است، متابعت نکن تا مردی از اولاد حسین علیه السلام را ببینی که عهدنامه رسول خدا، بیدق و اسلحه آن حضرت نزد او است،

ص: ۱۷۰



زیرا آن عهدنامه از حسین علیه السّلام به علی بن الحسین علیه السّلام و از او به امام محمد باقر علیه السّلام است، بعد از آن، خدای تعالی هر چه می خواهد، می کند.

همیشه از جماعتی متابعت کن که عهدنامه، بیدق و اسلحه رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد ایشان است و از کسانی که ذکر شد، پرهیز. سپس از آل محمد صلی الله علیه و آله به مردی متابعت کن که با سی صد و سیزده مرد و بیدق رسول خدا صلی الله علیه و آله به عزم مدینه از مکه بیرون می آید تا به بیدا می رسند،- بیابانی در بین الحرمین است- در آن جا گوید: این بیابان، مکان قومی است که ایشان را فرو خواهد کشید و این معنی آیه شریفه **أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ** (۱) است؛

یعنی آیا مأمون اند کسانی که از روی مکر گناه می کنند از این که زمین ایشان را فرو برد یا عذاب ایشان را دریابد، طوری که ملتفت نشوند و یا عذاب ایشان را در حال اشتغال ایشان به کارهای خودشان بگیرد، پس ایشان عاجز کنندگان نباشند.

چون به مدینه رسد محمد بن شجری را مانند یوسف علیه السّلام از زندان بیرون آورد، پس از آن به کوفه آید و در آن جا آن قدر که خدا خواهد، مکث کند، تا آن که مسلط گردد.

بعد از آن با اصحاب خود به عذرا آید، در حالی که جمعی کثیر به او ملحق شود و سفیانی در آن روز در وادی رمله باشد، دو لشکر با یکدیگر ملاقات کنند و آن روز، روز تغییر و تبدیل است، زیرا آن روز جمعی از شیعیان آل محمد صلی الله علیه و آله که در لشکر سفیانی باشند، به آن حضرت ملحق شوند و جمعی از دوستان آل ابی سفیان که در لشکر آن حضرت باشند به سفیانی ملحق شوند.

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: سفیانی و تمام اتباعش در آن روز کشته شوند، حتی یک نفر هم نمی ماند که خبر کشتگان ایشان مرا ببرد، در این روز ناامید کسی باشد که از غنیمت و اموال کلب که قبیله خالوهای سفیانی باشد، محروم گردد، آن حضرت به سوی کوفه برگردد و در آن جا مسکن کند، غلام مسلمی را نگذارد مگر آن که خریده،

ص: ۱۷۱

آزاد نماید، مدیونی نماند مگر آن که دین او را ادا کند، هیچ مظلومه ای در گردن کسی نمی ماند مگر آن که به صاحب آن ردّ نماید، هیچ بنده ای از کسی کشته نشود مگر آن که دیه آن، به وارثش ردّ شود و هر مدیونی که کشته شود، دین او را ادا کند و عیالش را مورد عطا نماید و این نحو سلوک کند تا زمین را پر از عدل و داد فرماید، بعد از آن که از ظلم و جور پر شده باشد.

آن حضرت و اهل بیتش در محله رحبه، از محلات کوفه، سکنی کند که مسکن نوح علیه السلام آن جا بوده، زمین پاک و پاکیزه است و هیچ مردی از آل محمد صلی الله علیه و آله جز در زمین پاک و پاکیزه ساکن و کشته نشود.

### [روایت بحار] ۹ نجمه

فی البحار (۱) عن البرسی فی المشارق أنّ ذا جدن الملک ارسل إلى السطیح لأمر شکّ فیہ فلما قدّم علیه أراد أن یجزّب علمه قبل حکمه فخباء له دینارا تحت قدمه ثمّ اذن له فدخل فقال له ما نبأت لک یا سطیح.

فقال السطیح: حلفت بالبیت و الحرم و الحجر الأصمّ و اللیل إذا اظلم و الصبح إذا تبسّم و لكلّ فصیح و ابکم لقد خبأت لی دینارا بین النعل و القدم. فقال الملک: من أين علمک هذا یا سطیح!

فقال: من اخ لی جئی ینزل معی ائی نزلت. فقال الملک: اخبرنی عما یكون فی الدهور.

فقال: السّیطیح إذا غارت الأخیار و قادت الأشرار و کذب بالأقذار و حمل بالأوقار و خشعت الأبصار لحامل الأوزار و قطعت الأرحام و ظهرت الطّغام المستحلّی الحرام فی حرمة الإسلام و اختلفت الکلمه و خفرت الدّمه و قلت الحرمة و ذلك عند طلوع الکوکب الذی یفرع العرب و له شیه الذّنب فهناک ینقطع الأمطار و تجف

ص: ۱۷۲

الأنهار و تختلف الأعصار و تغلوا الأسعار فى جميع الأقطار.

ثمّ تقبل البربر بالرايات الصفر على البرازين حتّى ينزلوا مصر فيخرج بطلاء من ولد صخر فيبدّل الرايات السود بالحمراء، فيبيح المحرّمات و يترك النساء بالثدى معلقات و هو صاحب نهب الكوفه فربّ بيضاء الساق مكشوفه على الطريق مردوفه بها الخيل محفوفه قتل زوجها و كسر عجزها و استحلّ فرجها فعندها يظهر ابن النّبى المهديّ و ذلك إذا قتل المظلوم، بيثرب و ابن عمّه فى الحرم و ظهر الخسفى فوافق الوسمى فعند ذلك يقبل المشوم بجمعه المظلوم فتظاهر الروم بقتل القروم فعندها ينكسف كسوف إذا حاد الزحوف و صفا الصّيفوف و يظهر ملك من صنعاء اليمن ابيض كالقطن اسمه حسين أو حسن، فيذهب بخروجه غمر الفتن.

فهناك يظهر مبارك زكيًا و هاديًا مهديًا و سيّدا علويًا، فيفرح النّاس إذا اتاهم بمنّ الله الّذى هذا هم فيكشف بنوره الظلمه و يظهر به الحقّ بعد الخفاء و يفرق الأموال فى النّاس بالسّواء و يغمّد السّيف فلا يسفك الدّماء و يعيش النّاس فى البشر و الهناء و يغسل بماء عدله عين الدهر من القداء و يرذّ الحقّ على اهل القرى و يكثر فى النّاس الضيافه و القرى و يرفع بعدله الغوايه و العمى كأنّه كان غبار فانجلى فيملاء الأرض عدلا و قسطا و الأيّام حبّا و هو علم السّاعه بلا امتراء إلى اخر الخبر.

### [خطبه بيان از امام على (عليه السلام)] ١٠ نجمه

و فى خطبه البيان بعد أن ذكر الخطاب - سلام الله عليه - بعضا من مناقبه و نبذا من علائم ظهور المهدي عليه السّلام قام إليه صعصعه بن صوحان و ميثم و ابراهيم بن مالك الأشتر و عمر بن صالح فقالوا يا امير المؤمنين عليه السّلام! قل لنا بما يجرى فى آخر الزمان فإنّ قولك يحيى قلوبنا و يزيد فى ايماننا.

فقال: حبّا و كرامه ثمّ نهض عليه السّلام قائما و خطب خطبه بليغه تشوّق إلى الجنّه و نعيمها و تحدّر من النّار و جحيمها، ثمّ قال عليه السّلام: ايّها النّاس انّى سمعت اخى

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ تَجْتَمِعُ فِي أُمَّتِي مِائَةُ خِصْلَةٍ لَمْ تَجْتَمِعْ فِي غَيْرِهَا فَقَامَتِ الْعُلَمَاءُ وَالْفُضَلَاءُ يَقْبَلُونَ بِوَاطِنِ قَدَمَيْهِ وَقَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَقَسَمُ عَلَيْكَ يَا بَنَ عَمِّكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ تَبَيَّنَ لَنَا مَا يَجْرِي فِي طَوْلِ الزَّمَانِ بِكَلَامٍ يَفْهَمُهُ الْعَاقِلُ وَالْجَاهِلُ.

قال: ثُمَّ أَنَّهُ حَمْدُ اللَّهِ وَاثْنِي عَلَيْهِ وَذَكَرَ النَّبِيَّ فَصَلَّى عَلَيْهِ وَقَالَ: أَنَا مُخْبِرُكُمْ بِمَا يَجْرِي مِنْ بَعْدِ مَوْتِي وَبِمَا يَكُونُ إِلَى خُرُوجِ صَاحِبِ الزَّمَانِ الْقَائِمِ بِالْأَمْرِ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ وَلَدِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَإِلَى مَا يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ حَتَّى تَكُونُونَ عَلَى حَقِيقَتِهِ مِنَ الْبَيَانِ.

فقالوا: متى يكون ذلك يا امير المؤمنين عليه السلام!

فقال: إِذَا وَقَعَ الْمَوْتُ فِي الْفُقَهَاءِ وَضَيَّعَتِ أُمَّةُ مُحَمَّدٍ الْمَصْطَفَى الصِّلْوَةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ وَقَلَّتِ الْأَمَانَاتُ وَكَثُرَتِ الْخِيَانَاتُ وَشَرِبُوا الْقَهْوَاتِ وَاسْتَشَعَرُوا شَتْمَ الْأَبَاءِ وَالْأُمَّهَاتِ وَرَفَعَتِ الصَّلْوَةَ مِنَ الْمَسَاجِدِ بِالْخِصْمَاتِ وَجَعَلُوهَا مَجَالِسَ الطَّعَامَاتِ وَكَثُرُوا مِنَ السَّيِّئَاتِ وَقَلَّلُوا مِنَ الْحَسَنَاتِ وَعَوَصَرَتِ السَّمَوَاتُ، فَحِينَئِذٍ تَكُونُ السَّنَةُ كَالشَّهْرِ وَالشَّهْرُ كَالْأُسْبُوعِ وَالْأُسْبُوعُ كَالْيَوْمِ وَالْيَوْمُ كَالسَّاعَةِ وَيَكُونُ الْمَطَرُ قِيظًا وَالْوَلَدُ غِيضًا وَتَكُونُ لِأَهْلِ وَجْهِ ذَلِكَ الزَّمَانِ لَهُمْ وَجْهُ جَمِيلَةٍ وَضَمَائِرُ رَدِيَةٍ مِنْ رِئَاسِهِمْ أَعْجَبُوهُ وَ مِنْ عَامِلِهِمْ ظَلَمُوهُ وَجُوهِهِمْ وَجْهُ الْأَدَمِيِّينَ وَقُلُوبِهِمْ قُلُوبُ الشَّيَاطِينِ!

فهم امر من الصبر و أنتن من الجيفة و انجس من الكلب و اروغ من الثعلب و اطمع من الأشعب و الزق من الجرب لا يتناهون عن منكر فعلوه أن حدثتهم كذبوك و أن امنتهم خانوك و أن وليت عنهم اغتابوك و إن كان لك مال حسدوك و أن نجلت عنهم بغضوك و أن وضعتهم شتموك سماعون للكذب اكالون للسحت يستحلون الزنا و الخمر و المقالات و الطرب و الغناء و الفقير بينهم ذليل حقير و المؤمن ضعيف صغير و العالم عندهم وضع و الفاسق عندهم مكرم و الظالم عندهم معظم و الضعيف عندهم هالك و القوى عندهم مالك لا يأمرن بالمعروف و لا ينهون عن المنكر الغنى.

عندهم دوله مغنمه و الزكوه مغرما و يطيع الزجل زوجته و يعصى والديه و

يُجفوهما و يسعى في هلاكك احبّه و ترفع اصوات الفجّار و يحبّون الفساد و الغناء و الزّناء و يتعاملون بالسّحت و الرّبا و يعار على العلماء و يكثر ما بينهم سفك الدّماء و قضاتهم يقبلون الرّشوه و تزوّج الأمراه بالأمرئه و تزّف كما تزف العروس إلى زوجها و تظهر دولت الصّبيان في كلّ مكان و يستحلّ الفتیان المغانی و شرب الخمر و تكتفى الرّجال بالرّجال و النّساء بالنّساء و تركب السّروج الفروج فتكون الأمرئه مستوليه على زوجها في جميع الأشياء.

تحجّ النّاس ثلاثه وجوه؛ الأغنياء للّزه و الأوساط للتّجاره و الفقراء للمسئله و تبطل الأحكام و تحبط الإسلام و تظهر دوله الأشرار و يحلّ الظلم في جميع الأمصار فعند ذلك يكذبّ التّاجر في تجارته و الصّايغ في صياغته و صاحب كلّ صنعه في صناعته، فتقلّ المكاسب و تضيق المطالب و تختلف المذاهب و يكثر الفساد و يقلّ الرّشاد فعندها تسود الضّمائر و يحكم عليهم سلطان جائر و كلامهم امرّه من الصّبر و قلوبهم أنتن من الجيفه، فإذا كان كذلك ماتت العلماء و فسدت القلوب و كثرت الدّنوب و تهجر المصاحف و تخرب المساجد و تطول الأمال و تقلّ الأعمال و تبنى الأسوار في البلدان مخصوصه لوقع العظايم التّازلات، فعندها لو صلى أحدهم يومه و ليلته فلا يكتب له منها شىء و لا تقبل صلوته لأنّ نيّته و هو قائم يصلّى يفكر في نفسه كيف يظلم النّاس و كيف يحتال على المسلمين و يطلبون الرّياسه للتفاخر و المظالم و يضيق على مساجدهم الأماكن و يحكم فيهم المتألّف و يجور بعضهم على بعض و يقتل بعضهم بعضا عداوه و بغضا و يفتخرون بشرب الخمر و يضربون في المساجد العيدان و الزّمر فلا ينكر عليهم أحد و اولاد العلوج يكونون في ذلك الزّمان الأكابر و يرع القوم سفهاؤهم و يملك المال ما لا يملكه و لا كان له باهل لكع من اولاد اللكوع و تضع الرّوساء رؤسا لمن لا يستحقّها و يضيق الذّرع و يفسد الرّرع و يفشوا البدع و تظهر الفتن.

كلامهم فحش و عملهم وحش و فعلهم خبث و هم ظلمه غشمه و كبرأوهم نجله عدمه و فقهاؤهم يفتون بما يشتهون و قضاتهم بما لا يعلمون يحكمون و اكثرهم

بالزور يشهدون من كان عنده درهم كان عندهم مرفوعا و من علموا أنه مقلّ فهو عندهم موضوع و الفقير مهجور و مبعوض و الغنى محبوب و مخصوص و يكون الصالح فيها مدلول الشّوارب يكبرون قدر كلّ نعيم كاذب و ينكس الله منهم الرّؤس و يعمى منهم القلوب الّتى فى الصّدور اكلهم سمان الطيور و الطياهيح و لبسهم الخز اليمانى و الحرير.

يستحلّون الرّبا و الشّبهات و يتعارضون للشّهادات يرثون بالأعمال قصراء الأجال لا يمضى عندهم آلا من كان نّماما يجعلون الحلال حراما افعالهم منكرات و قلوبهم مختلفات يتدارسون فيما بينهم بالباطل و لا يتناهون عن منكر، فعلوه يخاف أختيارهم أشرارهم يتوازرون فى غير ذكر الله تعالى يهتكون فيما بينهم بالمحارم لا يتعاطفون، بل يتدابرون أن رأو صالحا ردّوه و أن رأو لنّماما استقبلوه و من اسائهم يعظّموه و تكثر اولاد الرّناء و الأباء فرحين بما يروا من اولادهم القبيح فلا ينهاهم و لا يردهم عنه و يرى الرّجل من زوجته القبيح فلا ينهها و لا يردها عنه و يأخذ ما تأتي به من كدّ فرجها و من مفسد خدرها حتّى لو نكحت طولا و عرضا، لم تهتمه و لا يسمع ما قيل فيها من الكلام الردىّ.

فذاك هو الدّيوث الدّى لا يقبل الله له قولا و لا عدلا عذرا فأكله حرام و منكحه حرام فالواجب قتله فى شرع الاسلام و فضيخته بين الانام و يصلّى سعيرا فى يوم القيام و فى ذلك يعلنون بشتم الاباء و الامّهات و تذللّ السّادات و تعلوا الأنباط و تكثر الأختباط فما اقل الاخوه فى الله تعالى و تقلّ الدّراهم الحلال و ترجع النّاس إلى اشترّ حال، فعندها تدور دول الشّياطين و تتواثب على اضعف المساكين و تثوّب الفهد إلى فريسته و يشحّ الغنى بما فى يديه و يبيع الفقير آخرته بدنياه فيأويل للفقير و ما يحلّ به من الخسران و الدّلّ و الهوان فى ذلك الرّمان المستضعف باهله و سيطلبون ما لا يحلّ لهم فإذا كان كذلك اقبلت عليهم فتن لا قبل لهم بها ألا و انّ اولها الهجرى، القطير فى و آخرها السّفيانى و الشّامى و أنتم سبع طبقات.

فالتّبقه الأولى: اهل تنكيد و قسوه إلى السّبعين سنه فى الهجره

و الطَّبقة الثَّانية: اهل تباذل و تعاطف إلى المأتين و الثَّلاثين سنه من الهجره

و الطَّبقة الثَّالثه: اهل تزاور و تقاطع إلى الخمس مائه و خمسون سنه من الهجره

و الطَّبقة الرَّابعه: اهل تكالب و تحاسد إلى السبع مائه سنه من الهجره

و الطَّبقة الخامسه: اهل تشامخ و بهتان إلى الثمان مائه و عشرين سنه من الهجره.

و الطبقه السادسه: اهل الهرج و المرج و تكالب الأعداء و ظهور اهل فسوق و خيانه إلى التسع مائه و الأربعين سنه.

و الطَّبقة السَّابعه: فهم اهل حيل و غدر و حرب و مكر و خدع و فسوق و تدابر و تقاطع و تباغض و الملاهى العظام و المغانى الحرام و الأمور المشكلات فى ارتكاب الشَّهوات و خراب المدائن و الدَّور و انهدام العمارات و القصور و فيها يظهر الملعون من واد الميشوم و فيها انكشاف السَّيتر و البروج و هى على ذلك إلى أن يظهر قائمنا المهدي - صلوات الله و سلامه عليه - قال: فقامت إليه سادات اهل الكوفه و اكابر العرب و قالوا: يا امير المؤمنين عليه السَّلام بيِّن لنا أو ان هذه الفتن و العظام الَّتى ذكرتها لنا لقد كادت قلوبنا ان تنفطرو ارواحنا أن تفارق ابداننا من قولك هذا فوا اسفاه على فراقنا اياك فلا أرانا الله فيك سوء أو لا مكروها.

فقال على عليه السَّلام: قضى الأمر الَّذى فيه تستفتيان، كلَّ نفس ذائقه الموت. قال: فلم يبق احد الَّا وبكى لذلك إلى آخر الخطبه الشَّريفه البليغه.





اشاره

در بیان علایم ظهور نور موفور السرور، حضرت ولی عصر و ناموس دهر، صاحب الزمان و خلیفه الرحمان علیه السّلام اللّٰه الملک المّان، این که آن علایم بر چند قسم اند؛ حتمیه، غیر حتمیه، قریبه و بعیده و ذکر آن ها بر سبیل توضیح و تفضیل، در آن، چند نجمه است.

[کلام امام رضا (علیه السلام) در حوادث ظهور] ۱ نجمه

اشاره

در بحار از قرب الاسناد<sup>(۱)</sup> از بزنی از حضرت رضا علیه السّلام روایت نموده که از آن بزرگوار شنیدم، که می فرمود: ابن ابی حمزه می گفت: جعفر گمان نموده پدرم امام موسی علیه السّلام قائم است و جعفر ندانسته پیش از ظهور این امر، پاره ای کارها از جانب خدای تعالی حادث شود. به خداوند عالم سوگند! هرآینه خدای تعالی برای پیغمبر خود حکایت می کند و می فرماید: وَ مَا أَذْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ (۲)؛ یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله می گوید: من نمی دانم به من و شما چه خواهد رسید. من تابع نیستم مگر به چیزی که به من وحی می شود.

ص: ۱۷۹

۱- قرب الاسناد، ص ۳۷۶-۳۷۴.

۲- سوره احقاف: آیه ۹.

حال آن که حضرت باقر علیه السّلام می فرمود: چهار حادثه پیش از قیام قائم - عجل الله تعالی فرجه - ظاهر می شود که به ظهور آن حضرت دلالت می کند. سه حادثه از آن ها گذشته و یکی دیگر باقی مانده.

عرض کردیم: فدایت شویم! آن ها که گذشته اند، کدام اند؟

فرمود: ماه رجبی که صاحب خراسان در آن ماه، از خلافت خلع شد، دیگری ماه رجبی که در آن ماه، پسر زبیده بر وی خروج کرده، او را از خلافت خلع نمود و سوّم، ماه رجبی که محمد بن ابراهیم در آن ماه در کوفه خروج نمود.

عرض کردیم: آیا رجب چهارم به آن ها متصل است؟

فرمود: باقر علیه السّلام بدین نهج فرمود.

علّامه مجلسی بعد از نقل این خبر می فرماید: مراد از این که باقر علیه السّلام چنین فرمود، این است که اتّصال رجب چهارم بر حسب سوّم را به نحو اجمال بیان نمود و به اتّصال تصریح نفرمود، خلع صاحب خراسان، اشاره به امین، پسر هارون الرشید، است که برادر خود، مأمون را خلع نمود و امر نمود نام مأمون را از دراهم و خطبه ها اسقاط نمایند. دوّم اشاره است به این که مأمون، محمد امین را خلع می کند و سوّم اشاره است به ظهور محمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن بن حسن که به ابن طباطبا مشهور است که در کوفه ده روز از ماه جمادی الاخری گذشته، نزدیک به سال دوّم هجری خروج نمود.

محتمل است مراد از قول آن حضرت که فرمود: باقر علیه السّلام بدین نهج فرمود، این باشد که آن بزرگوار اتّصال رجب چهارم به رجب سوّم را تصدیق فرموده باشد و مراد از رجب چهارم هم، ورود حضرت رضا علیه السّلام به خراسان باشد که در ماه رجب واقع شده باشد (۱) و الله العالم بحقایق الامور.

ص: ۱۸۰

ایضا در همان کتاب از بزنتی از حضرت رضا علیه السلام روایت نموده که از آن حضرت سؤال نمودم: آیا این امر؛ یعنی زمان ظهور و فرج نزدیک است؟

فرمود: حضرت صادق علیه السلام از پدرش حضرت باقر علیه السلام نقل فرموده که آن حضرت فرمود: اولین علامات فرج، سال یک صد و نود و پنج هجری ظاهر خواهد شد، سال صد و نود و شش، طوایف عرب جلوها را از سرهای خود درآورند؛ یعنی نزاع و قتال برپا می کنند، سال صد و نود و هفت، فنا واقع می شود و سال صد و نود و هشت، جلای وطن اتفاق می افتد، آیا نمی بینی بنی هاشم با اهل و اولاد از وطن برکنده می شوند؟

عرض کردم: مراد از کسانی که جلای وطن می کنند، ایشان هستند؟

فرمود: و غیر ایشان، سال صد و نود و نه، خداوند عالم، ان شاء الله بلا را زایل می گرداند و سال دویست، خدای تعالی چیزی را که می خواهد، می کند.

عرض کردم: فدایت شویم! به ما از چیزهایی خبر ده که در سال دویست واقع شدنی است.

فرمود: اگر به کسی خبر دادنی باشم، هرآینه به شما خبر می دهم، به درستی که اگر از مکان شما خبر دادنی باشم، هرآینه به شما خبر می دهم. به درستی که از مکان شما خبر دارم و موافق رأی و تدبیر نیست که این مطلب از من به شما اظهار شود، لکن اگر خدای تعالی بخواهد چیزی از حق را ظاهر گرداند، بندگان بر پوشیدن و پنهان دانستن آن قادر نمی باشند.

عرض کردم: فدایت شوم! تو که در سال اول از پدرت نقل فرمودی انقضا و زوال سلطنت آل فلان در سر فلان و فلان است و بعد از ایشان برای پسرهای فلان سلطنت، نخواهد شد.

فرمود: این را به تو گفتم.

عرض کردم: خدای تعالی کارهایت را اصلاح نماید! وقتی سلطنت ایشان به آخر

رسید، آیا کسی از قریش به سلطنت می رسد، به نحوی که امرش قوام بگیرد؟

فرمود: نه.

عرض کردم: پس چه می شود؟

فرمود: چیزی می باشد که شما آن را می گوئید.

عرض کردم: آیا مراد تو، خروج سفیانی است؟

فرمود: نه.

عرض کردم: قیام قائم - عجل الله تعالی فرجه - را اراده می کنی؟

فرمود: خدای تعالی هر چه می خواهد، می کند.

عرض کردم: آیا قائم - عجل الله تعالی فرجه - تویی؟

فرمود: لا حول و لا قوه الا بالله. بعد از آن فرمود: پیش تر از این امر، علامت های حادثه بین الحرمین ظاهر خواهد شد.

عرض کردم: آن حادثه چیست؟

فرمود: بعد از این طایفه ای می آیند که فلان شخص از آل فلان، پانزده مرد را می کشد. (۱)

### [بیان علامه در علامات فرج]

علامه مجلسی رحمه الله در بحار (۲) بعد از نقل این خبر فرموده: قول آن حضرت، اولین علامات فرج ... الخ، اشاره به وقوع مخالفت میان امین و مأمون و خلع مأمون، توسط امین از خلافت است، زیرا این قضیه، اول اغتشاش و پریشانی کار بنی عباس بود. سال صد و نود و شش هجری، نزاع شدت به هم رساند و جنگ میان ایشان برپا شد و در سالی که بعد از آن بود، بسیاری از لشکریان ایشان فانی شدند. سال آینده؛ آن امرا و بزرگان و اکثر بنی عباس کشته شدند و این که آن حضرت، بنی هاشم را در کلام خود

ص: ۱۸۲

۱- مقرب الاسناد، ص ۳۷۲-۳۷۰.

۲- بحار الانوار، ج ۵۲، صص ۱۸۵-۱۸۴.

ذکر کرد، از راه تقیّه بوده، لذا از این جهت فرمود: غیر ایشان اند.

سال صد و نود و نه، خدای تعالی به سبب مخزول و منکوب ساختن دشمنان اهل بیت، بلا را از ایشان زایل گرداند، مأمون خدمت آن حضرت عریضه ای نوشت و از او استمداد نمود و او را احضار کرد. قول آن جناب که سال دویست، خدا چیزی را که می خواهد، می کند اشاره به بسیاری تعظیم مأمون و خواستن وی آن حضرت را است.

سال دویست و یک داخل خراسان شد و ماه رمضان آن سال، امر بیعت را برای آن حضرت منعقد ساخت و معنی قول آن حضرت که از مکان شما خبر داده، این است که آمدن شما را در این وقت و پرسیدن این مسأله را از من، پیش تر از این خبر دارم؛ یعنی این ها را می دانم و اظهار آن ها را به شما، مصلحت نمی بینم و قول آن حضرت که فلان شخص از آل فلان، پانزده مرد را می کشد، اشاره به حوادثی است که برای بنی عبّاس در اواخر دولتشان تا وقت انقراض ایشان در زمان هلاکو خان روی داده است و الله العالم.

### [کلام امام صادق (علیه السلام) و علایم فرج]

کلام عن بعض العلماء الاعلام فی معنی قول الراوی اصلحك الله للامام بدان کثیرا ما در اخبار وارد است: راوی خبر، در محضر مبارک امام عرضه می دارد: اصلحك الله؛ چنان که در این خبر شریف بزنتی خدمت حضرت، معروض داشته: اصلحك الله اذا انقضی ملکهم یملک أحد من قریش که ما آن را مطابق آن چه در ترجمه جلد سیزدهم بحار است، تفسیر نمودیم به این که خدای تعالی کارهایت را اصلاح نماید، لکن بعضی از علمای اعلام در سرّ گفتن این کلام به حجت فرجام راوی به امام علیه السلام چنین مرقوم داشته: من سالف الزمان، بر بعضی از روایات و اصحاب ائمه علیهم السلام شدید الاعتراض بودم که در ساحت قدس امام علیه السلام عرضه می داشته اند: اصلحك الله! چون ظاهر این کلمه، دعا درباره امام است و آن را بر قلت معرفت ایشان، درباره ائمه حمل می نمودم، تا آن که به روایتی برخوردیم که آن را در عِلل الشرایع (۱) از عبد الرحمان

ص: ۱۸۳

هاشمی و او از حضرت ابی عبد الله علیه السّلام روایت نموده که از آن حضرت از علت فضیلت اولاد امام حسین علیه السّلام بر اولاد امام حسن علیه السّلام و قرار دادن خداوند، امامت را در اولاد آن سرور، نه در اولاد امام حسن علیه السّلام سؤال نمودم، حال آن که ایشان در طریق و منزلت واحدند.

آن حضرت فرمود: مگر به آن چه می گویم معتقد نیستید و باور ندارید و باید بیان سبب فرمایم. همانا جبرئیل بر رسول خدا نازل شد و عرض کرد: برای تو پسری متولد خواهد شد که بعد از تو به دست امت شربت شهادت خواهد نوشید.

فرمود: مرا به چنین پسری حاجت نیست؛ سه مرتبه این مخاطب میان ایشان رفت.

آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله، امیر المؤمنین علیه السّلام را طلب نمود و گفت: جبرئیل خبری بدین گونه برایم آورد. علی علیه السّلام نیز فرمود: مرا به چنین فرزندی رغبتی نیست و هم چنان این گفتار تا سه مرتبه تکرار یافت. در مرتبه سوم فرمود: آن فرزند، خداوند امامت خواهد بود، آثار پیغمبران را به وراثت خواهد نمود و علوم اولین و آخرین را تماما خواهد داشت.

آن گاه فاطمه علیها السّلام را مخاطب داشت و فرمود: خداوند تو را به فرزندی بشارت می دهد که بعد از من امتم او را عرضه شهادت دارند.

عرض کرد: ای پدر! چنین فرزند را نخواهم. هم چنان سه مرتبه این سخن اعادت شد. در مرتبه سوم فرمود: فرزندان این فرزند که از تو آید، پیشوایان دین من، وارث آثار من و خازن علم من خواهند بود.

فاطمه علیها السّلام عرض کرد: ای پدر! به قضای خود رضا دادم، پس به حسین علیه السّلام حمل یافت و پس از شش ماه بار گذاشت و فرزندی شش ماه نیامده که در دنیا بماند و زندگی کند.

پس امّ السّلمه او را کفالت نموده و رسول خدا صلی الله علیه و آله هر روز حاضر می شد و زبان مبارک در دهان حسین علیه السّلام می گذاشت تا بمکد و سیراب شود. پس خداوند گوشت او

را از گوشت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، رویاند هرگز او را فاطمه علیها السَّلَام و غیر فاطمه، شیر نداد. خدا این آیه مبارکه را فرو فرستاد؛ وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا إِلَى قَوْلِهِ وَ أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ؛ یعنی مدّت حمل او و رضاع سسی ماه بود، چون توانا شد و سال او به چهل رسید، گفت: ای آفریدگار من! مرا به شکر نعمت خود الهام کن! آن نعمتی که مرا و پدر و مادرم را بدان مخصوص داشتی، مرا چنان بدار که به رضای تو کار کنم و در اولاد من شایستگی عطا کن که بازگشت من به سوی تو است و در شمار مسلمانان هستم.

حضرت صادق علیه السَّلَام می فرماید: فلو قال اصلح لي ذرّيتي كانوا كلهم ائمه و لكن خصّ هكذا؛ یعنی: اگر امام حسین علیه السَّلَام می فرمود: اصلح لي ذرّيتي؛ تا قیامت فرزندان او امامان بودند، لکن چون فرمود: في ذرّيتي امامت در نه تن از فرزندان او عليهم السَّلَام مخصوص شد.

بالجمله بعد از وقوف بر این روایت، دانستم کلام اصلحك الله روات و اصحاب ائمه عليهم السَّلَام به آن بزرگواران، اخبار از ایشان است به این که مخاطب این کلام، امام است و اقرار ایشان به امامت کسی که به او، این کلام می گفته اند، زیرا که از این روایت فهمیده می شود: اصلاح، مستلزم امامت را به او است، پس معنی قول اصلحك الله این است که جعلك الله اماما؛ خداوند تو را امام قرار دهد، لذا این اقراری از اصحاب و روات است به امامت کسی که این کلام را به او گفته اند و بیشتر اصحاب، این کلام را به آن بزرگوار می گفته اند، حال آن که معنی آن را نفهمیده بودند؛ مثل غیر روات و اصحابی که القاب ائمه عليهم السَّلَام را به زبان جاری می نمودند ولی به معانی آن ها وقوف پیدا نمی کردند؛ مثل لقب امیر المؤمنین، سجاد، باقر، صادق، کاظم، رضا، عسکری، قائم عليهم السَّلَام و امثال این ها که معانی آن ها را برای بعضی از اصحاب خود بیان می فرموده اند. ترجمه کلام این عالم جلیل تمام شد و الله الهادی عباده الی سواء السبیل.

در تفسیر علی بن ابراهیم (۱) و تفسیر عیاشی (۲) و غیبت نعمانی (۳) در تفسیر آیه مبارکه وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ الْفِرْعَوْنِ فَلَا فُوتَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ وَ قَالُوا آمَنَّا بِهِ وَ أَنَّىٰ لَهُمُ التَّنَاقُوسُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ به سندهای متعدّد از حضرت امیر المؤمنین، حسن بن علی، حضرت سجّاد و باقر علیهم السّلام در مجمع البیان از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت نموده اند که این آیه را به هلاکت جیش سفیانی به سبب خسف در پیدا، در زمان ظهور حضرت قائم آل محمد- ارواحنا فداه- تفسیر فرموده اند که فرمودند: کاش آنان؛ یعنی لشکر سفیانی را ببینی که به سبب صیحه آسمانی گرفتار دهشت و فزع شده اند؛ پس نمی توانند فرار کنند و از مکان نزدیک گرفته شوند؛ یعنی از زیر قدم های خود به سبب فرو رفتن زمین و گویند؛ یعنی به قائم علیه السّلام ایمان آوردیم و کجاست برای آن ها دسترسی به قائم آل محمد- عجل الله تعالی فرجه- از راه دور؟!

اگرچه مفسّرین عامّه بر این رفته اند که این فزع و اخذ و عدم قبول ایمان یا در زمان موت است یا در زمان بعث، مگر زمخشری که گفته: از ابن عباس روایت شده:

این آیه در خسف پیدا نازل شده است و ثعلبی که از حدیفه بن یمان از رسول خدا روایت کرده، نزول آیه را در خسف پیدا روایت کرده و این آیه مبارکه بر چند امر دلالت دارد:

اول: گرفتار فزع و دهشت شدن آن گروه.

دوم: عدم نجات و خلاصی برای آنان.

سوم: گرفته شدن از مکان نزدیک.

چهارم: ایمان آوردن و عدم قبول ایمان آنان.

ص: ۱۸۶

۱- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۰۵.

۲- تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۵۷.

۳- الغیبه، صص ۳۰۵-۳۰۴.



تنبيه النبیه بدان اخبار خاصّ وارد در تفسیر آیه به جیش سفیانی و خسف ایشان در بیدا صریح اند که جیش آن ملعون بعد از جحد، انکار و شدت عداوت نسبت به قائم آل محمد صلی الله علیه و آله آن بزرگوار را تصدیق کنند، لکن اذعان و ایمان ایشان در آن وقت پذیرفته نمی شود و همگی هلاک گردند.

سرّ عدم قبول، این است که اذعان و ایمان آنان، بعد از دیدار یأس، معاینه مرگ و یقین به هلاکت است و چنین ایمانی از روی قهر و اضطرار است نه از وجه طوع و اختیار.

قال الله تعالى: فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَهُ وَ كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ، در این حال نه ایمان قبول است، نه توبه مقبول.

قال الله تعالى: وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَ لَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَ از همین، توبه فرعون و ایمان او در درگاه حضرت احدیت - جلّ سلطانه - مقبول نگردید و به صریح کریمه آلآن وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ قرین یأس و حرمان شد.

علاوه بر این، يوم الفتح که خداوند خبر داده ایمان در آن قبول نشود و کفار در آن مهلت داده نشوند؛ چنان که فرموده: قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَ لَا - هُمْ يُنظَرُونَ به روز فتح دنیا به دست حضرت حجت - عجل الله فرجه الشريف - تفسیر شده؛ چنان که در کافی از ابن درّاج از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که در تفسیر این آیه مبارکه فرموده: يوم تفتح الدنيا على القاييم لا ينفع أحد أتقرب بالايمن ما لم يكن قبل ذلك مومنا.

بدیهی است عدم نفع ایمان درباره کسانی است که خود را در پنجه یأس و دهان

شمشیر آن حضرت گرفتار دیده، در زمان یقین به هلاک، اظهار ایمان نمایند و الا معقول نیست آن حضرت مطلقا ایمان کفار را نپذیرد و علی ای حال آن ها را هلاک فرماید، حال آن که اخبار بسیاری وارد است که آن حضرت در زمان ظهورش، کفار را میان اسلام و قتل مخیر می فرماید و از آن ها جزیه نمی پذیرد.

### [خروج لشکر سفیانی] ۴ نجمه

در بحار(۱) از کتاب کافی (۲) به اسنادش از ابان بن تغلب از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: حالت چگونه می شود وقتی میان آن دو مسجد؛ یعنی مسجد مکه و مدینه، کردار شدیدی واقع گردد و به سبب آن، علم از میان خلائق مستور و پنهان شود؛ چنان که مار در سوراخ خود پنهان می شود؟

علامه مجلسی رحمه الله فرموده: این حدیث اشاره به خروج لشکر سفیانی و استیلای ایشان بین مسجد الحرام و مسجد مدینه است که به سبب وقوع این فتنه، علم در میان همه خلائق پنهان می باشد و نه تنها میان آن دو مسجد که به واسطه استیلا یافتن اهل جور و ستم به آن مکان، پنهان بودن علم در آن جا از جاهای دیگر بیشتر می شود؛ چنان که ماران به سوراخ خودشان پناه می برند، در آن جا به همدیگر چسبیده، پنهان می شوند. جزری در معنی الاسلام لیاذرالی المدنیه، كما تأزرالحيه الى حجرها که در آن، لفظ الاسلام است؛ چنان که در این روایت، لفظ العلم است و سایر الفاظ این دو حدیث بر یک منوال اند؛ چنین گفته: اسلام به مدینه پناه می برد و در آن جا پنهان می شود؛ همان طور که ماران به سوراخ خودشان پناه می برند، در آن جا به همدیگر چسبیده، پنهان می شوند.(۳)

ص: ۱۸۸

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۳۴.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۳۴۰.

۳- ر. ک: عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۴۲۹؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۵۵؛ صحیح البظری، ج ۲، ص ۲۲۲.

بدان یکی از علایم مقرون به ظهور حضرت ولی عصر و ناموس دهر، خروج دجال بدسگال است؛ چنان که در روایت نصّ حضرت صادق علیه السّلام بر امامت آن بزرگوار، تصریح شده قتل آن ملعون به دست آن بزرگوار واقع می شود و در اخبار دیگر هم، به این معنی تصریح شده و اخبار متعلّق به حالات آن ملعون و کیفیت خروجش در کتب عامّه و خاصّه بسیار است. ما در این وجیزه از جمله به نقل سه خبر از آن ها اکتفا می نماییم.

خبر اوّل: شیخ صدوق در کمال الدین (۱) به اسناد خود از ابن سبره روایت نموده که گفت: حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام بر ما خطبه ای ادا فرمود و پس از حمد و ثنای خداوند فرمود: سلونی قبل ان تفقدونی؛ یعنی از من پرسید، پیش از آن که مرا نیابید!

سپس صعصعه بن صوحان عرض کرد: یا امیر المؤمنین علیه السّلام! دجال چه وقت خروج می نماید؟

بعد از ذکر امور کثیری از علایم ظهور حضرت بقیّه الله - عجل الله فرجه الشریف - باز صعصعه از جای برخاسته، عرض کرد: دجال کیست؟

آن حضرت فرمود: دجال صائد بن صید است؛ شقی کسی است که او را تصدیق کند و سعید کسی است که او را تکذیب نماید، او در بلده ای که به آن اصفهان گویند و از قریه ای که یهودیه نام دارد؛ خروج می کند، چشم راستش از اصل خلقت فاقد است، طوری که گودی حدقه هم نیست، چشم دیگرش در پیشانی باشد و مانند ستاره صبح درخشنده است و در چشمش، مانند پارچه ای گوشت به خون آلوده، چیزی باشد و میان دو چشمش، لفظ کافر به نحوی که همه آن را بخوانند، نوشته شده، به دریاها داخل شود، آفتاب با او سیر کند، پیش رویش کوهی از دود و پشت سرش کوه سفیدی باشد که مردم گمان طعام در آن کنند.

ص: ۱۸۹

در اوقات قحطی شدید، خروج کند و بر درازگوشی سبز یا خاکستری رنگ، سوار شود که هر گام آن یک میل راه باشد و زمین زیر پایش پیچیده گردد و بر آبی نگذرد مگر آن که بخشکد، طوری که تا قیامت خشک بماند.

به آوازی بلند که جنّ و انس مشرق و مغرب بشنوند، ندا کند: ای دوستان من! به زودی نزد من آیید! منم آن که مخلوق را آفریده ام و ایشان را در ترکیب، مساوی کرده ام، هر یک را هیأت و صورتی خاص داده ام، اسباب معاش و رزق ایشان را آماده کرده ام و به معرفت و دین خود هدایت نموده ام؛ منم پروردگار قادر.

آن دشمن خدا، این ها را دروغ می گوید، زیرا مردی باشد که طعام خورد و در بازارها رود ولی پروردگار شما کور نباشد، نخورد، نیاشامد، راه نرود و از جایی به جایی منتقل نگردد.

آگاه باشید! اکثر پیروان و متابعان آن ملعون، در آن روز از اولاد زنا و صاحبان طیلسان سبز باشند. خداوند او را در شهر شام، در بالای تلی که به آن تلّ افیق گویند، سه ساعت از روز گذشته، به دست کسی ذبح نماید که مسیح بن مریم علیه السّلام پشت سر او نماز خواند.

خبر دوم: ایضا در کمال الدین (۱) به اسناد خود از عبد الله بن عمر روایت نموده که گفت: روزی رسول خدا صلّی الله علیه و آله بعد از این که نماز صبح را با اصحاب خود ادا نمودند، برخاسته، در محلات مدینه گردش نمود تا به در خانه ای رسید و در را کوبید. زنی بیرون آمد و گفت: یا ابا القاسم! علیه السّلام چه می خواهی؟

آن جناب فرمود: ای مادر عبد الله! اذن بده عبد الله را ببینم.

گفت: با او چه کار داری؟ به خدا به عقل او آفت رسیده، در لباس خود بول و غایط می کند و ادعای امری بزرگ می نماید.

آن جناب فرمود: مرا اذن بده نزد او آیم.

عرض کرد: اگر خلاف ادبی دیدی، مؤاخذه نفرمایی.

ص: ۱۹۰

فرمود: نه.

عرض کرد: داخل شو!

آن جناب داخل شد، او را در قتیفه ای پیچیده دید که به صدایی پست، همهمه می کرد. مادرش گفت: ساکت شو و بنشین! زیرا این مرد محمد صلی الله علیه و آله است که نزد تو آمده است. آن طفل ساکت شده، بنشست.

پیغمبر فرمود: خدا آن زن را لعنت کند! چه چیز او را باعث شد؟ اگر گذاشته بود به شما خبر می دادم که او، او می باشد.

آن طفل به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: لعنت خدا بر مادرم باد! اگر مرا به حال خودم می گذاشت، هر آینه به شما خبر می دادم شما به الوهیت خدا قایل هستید یا نه.

این دو ترجمه مختلف که اولی از صاحب دار السلام، المولی محمود العراقی و دوّمی از فاضل نحیر، محمد حسن بن محمد ولی ارومی مترجم سیزدهم بحار است؛ ترجمه این فقره از متن خیر است: فقال النبی صلی الله علیه و آله مالها لعنها الله لو ترکنتی لأخبرتکم أهو هو که ترجمه اولی با این مطابق است و ترجمه ثانی با فقال النبی با «لام» مطابق است و علی الظاهر نسخ در این فقره مختلف بوده اند.

بالجمله، حضرت به آن کودک فرمود: چه می بینی؟

گفت: حقّی را، باطلی را و عرشی را بر بالای آب می بینم.

فرمود: به یگانگی خداوند و به پیغمبری من اقرار کن!

آن کودک گفت: بلکه شهادت می دهم خدا یکی است و من خود، پیغمبر او هستم، زیرا در امر رسالت تو را اولی و احقّ از من نگردانیده است.

چون روز دوّم شد، باز آن جناب با اصحاب، نماز صبح را ادا نموده، به در خانه آمده، اذن دخول خواست، آن زن اذن داده، داخل شد، آن کودک را بالای درخت خرما دید که به آواز بلند غناخوانی می کرد. مادرش گفت: ساکت شو و فرود آی! زیرا این مرد محمد صلی الله علیه و آله است که نزد تو آمده، ساکت شد و فرود آمد.

باز آن حضرت فرمود: خدا آن زن را لعنت کند! چه چیز او را باعث شد؟ اگر

گذاشته بود به شما خبر می دادم که او است و یا آن کودک. گفت: مادرم، لعنت خدا بر او باد! اگر مرا به حال خودم می گذاشت، هر آینه به شما خبر می دادم شما به الوهیت خدا قایل هستید یا نه؛ علی اختلاف النسخین.

روز سوّم نیز، آن حضرت با اصحاب بعد از نماز صبح به آن مکان آمد و چند گوسفند نزد آن کودک دید که آن ها را مانند شبان می خواند. مادرش گفت: بنشین و ساکت باش! زیرا این مرد که نزد تو آمده، محمد صلی الله علیه و آله است، آن روز آیاتی چند از سوره دخان نازل شده و آن جناب آن ها را در نماز صبح بر اصحاب خوانده بود.

سپس حضرت فرمود: آیا به یگانگی خدا و رسالت من شهادت می دهی؟

آن کودک گفت: بلکه تو به یگانگی خدا و رسالت من شهادت بده! خدا تو را به این امر سزاوارتر قرار نداده است.

حضرت فرمود: من چیزی در ضمیر خود گرفته ام، بگو آن چیست؟

کودک گفت: الدخ الدخ.

آن جناب فرمود: خدا تو را خوار کند، زیرا تو از اجل خود تجاوز نمی نمایی و به آرزوی خود نمی رسی مگر آن قدر که برایت مقدر شده است.

سپس آن جناب به اصحاب فرمود: ایها الناس! خدا هیچ پیغمبری را نفرستاده مگر آن که قوم خود را از دجال ترسانده و خدا او را تا امروز تأخیر انداخته، پس امر او بر شما مشتبه نشود، زیرا خدای شما اعور نمی باشد، به درستی که او خروج نماید در حالی که بر خری سوار شود که بین دو گوش آن خر، یک میل راه باشد، با او بهشت و دوزخ، کوهی از نان و نهری از آب باشد. اکثر پیروان او یهودیان، زنان و عرب های بیابان باشند. به جمیع آفاق زمین جز مکه و مدینه و اطراف آن ها داخل خواهد شد.

### ذیل للخبر بنقل معتبر

در دار السلام معاصر عراقی بعد از نقل این خبر فرموده: در بعض کتب اصحاب مذکور است: پس از مراجعت پیغمبر صلی الله علیه و آله از خانه دجال، آن ملعون از خانه خود

خارج شد و مردم از مشاهده آن مردود، مضطرب شدند، دور او گرد آمدند و از ملا-حظه آثار غریبی که از او صادر می گردید، آشوب برپا شد.

به پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر رسیده، تشریف برد، دست به دعا برداشته، عرض کرد:

پروردگارا! شرّ این بلا را از ما رفع فرما تا زمانی که خود مقرر فرموده ای. ناگاه مرغی بزرگ ظاهر شد و آن مردود را ربود و طیران نمود، او می گفت: ای محمد! مرا از چنگ این عقاب رها کن!

حضرت به آن مرغ فرمود: او را از میان بنی آدم دور کن!

او را از دریای طبرستان گذرانده، به مکانی دور از آدمیان انداخت.

به روایت دیگر جبرئیل او را ربود و به جانب هوا متوجه شد، در حالی که مادر ملعونه اش از عقب او می دوید، پس او را از انظار غایب گرداند، در جزیره ای از جزایر بحر انداخته، به اغلال و سلاسل مقید ساخت.

این ناچیز گوید: در بعض اخبار است که آن لعین در قریه یهودیه، از قرای اصفهان، میان چاهی محبوس و به اغلال و سلاسل مقید است.

### [خبر ابی سعید خدری] ۶ نجمه

بدان چون این خبر دوّم- که در نجمه سابق نقل شد- فی الجمله اجمال و انغلاقی دارد، لذا علّامه مجلسی رحمه الله در بحار(۱) بعد از نقل حدیثی که از شرح السنه حسین بن مسعود نقل نموده، آن را توضیح و تبیین می نماید و آن این است که در کتاب مذکور، حسین مزبور به اسناد خود از ابی سعید خدری روایت نموده که او گفته: در اثنای این قصّه، دجال به او گفت: چه چیز می بینی؟

گفت: تختی بر روی آب می بینم.

حضرت فرمود: تخت ابلیس را روی دریا می بینی.

ص: ۱۹۳

بعد از آن، پیغمبر فرمود: چه می بینی؟

گفت: دو خبر می بینم، یکی وقوع به هم خواهد رساند و یکی دروغ است یا دو خبر دروغ و یک خبر راست می بینم.

آن حضرت فرمود: او را بگذارید، زیرا امر بر او مشتبه شده.

معنی قول حضرت که چیزی در دل پنهان داشته، برای این که آن را از تو بپرسم، این است که آن حضرت آیه *يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ* را در دلش قصد کرده بود و او در جوابش گفت: آن چه در دلت قصد نموده ای، دود است، زیرا دخان به معنی دود است، چون بعضی گفته اند: عیسی بن مریم علیه السلام دجال را در کوه دخان به قتل خواهد رساند، بنابراین احتمال دارد مراد آن حضرت، کشته شدن او در کوه دخان باشد، زیرا این ابن صیّاد چنین گمان داشت که او دجال است و لذا در جواب حضرت گفت:

مراد دود است؛ یعنی کشته شدن من در کوه دخان می باشد.

ایضا در کتاب شرح السنه در تفسیر قول آن حضرت که به آن ملعون فرمود: از اجل خود تجاوز نخواهی کرد. آورده - که خطابی که یکی از علمای عامه است - این کلام به دو وجه محتمل است؛ یکی این که به رتبه و اندازه تو نمی رسد، پاره ای از غیب ها را بدانی، نه از جهت وحی که شیوه انبیاست و نه از جهت الهام که از خواص اولیاست و آن چه به زبانش جاری گردید، شیطان به قلبش انداخت و او هم، آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بود؛ وقتی پیش از ورودش به قریه نحل، به اصحاب خود می فرمود.

وجه دیگر آن است که نمی توانی قضا و قدر الهی را در خصوص نفس و کارهای خود تغییر دهی.

ایضا در شرح السنه از ابو سلیمان نقل نموده که گفته: آن چه در توجیه این حدیث به نظر می رسد، این است که این قصه در ایام مصالحه رسول خدا صلی الله علیه و آله با یهودیان و خلفای ایشان واقع گردید و ابن صیّاد هم از ایشان بوده یا به کارهای ایشان مدخلیت می نموده و ادعای کاهنی می کرد و این خبر هم به رسول خدا صلی الله علیه و آله می رسید.

آن حضرت به مقام امتحان وی درآمده، با این سؤالات که ذکر شد، امتحانش نمود،



چون او را به سخن گفتن درآورد، دانست او بر باطل و از جمله ساحران یا کاهنان است یا از کسانی است که جنّ در صورت انسان نزد ایشان می آید اخباری به ایشان می گوید و یا از کسانی است که شیطان با ایشان مراوده می کند و بعضی خبرها را به زبانشان جاری می سازد.

وقتی آن حضرت قول او را شنید، بر او درشتی نمود و فرمود: دور و خوار شو! تو هرگز از قدر خود تجاوز نخواهی کرد. مراد حضرت از این کلام، این است که خبری که او داد، شیطان به زبانش جاری نمود، نه این که از جهت وحی گفت و او حالت های مختلفی داشت، در بعضی از آن ها خبرش مطابق واقع می شد و در بعضی دیگر، خطا می کرد؛ چنان که خودش گفت: به من خبری راست و خبری دروغ می آید، در این حال، حضرت فرمود: امر بر تو مشتبه شده است.

مجملاً او فتنه ای است که خداوند عالم، بندگان خود را به آن امتحان می کند تا هلاکت هالکان و نجات ناجیان بعد از اقامه حجّت و برهان و جوشیدن آنان در بوتّه امتحان، شده باشد؛ چنان که قوم موسی در زمان خویش با گوساله امتحان و هلاک شدند و بعضی دیگر که خدای تعالی ایشان را هدایت نمود و نگاه داشت، نجات یافتند.

کلام ابو سلیمان تمام شد که بغوی در شرح السنه آن را نقل نموده است.

علّامه مجلسی رحمه الله در بحار می فرماید: علمای اهل سنّت در این که دجال همان ابن صیّاد است یا نه اختلاف کرده اند. جماعتی گفته اند: دجال غیر ابن صیّاد است، زیرا چنین روایت شده که ابن صیّاد از عمل خویش توبه و بازگشت نمود و در مدینه وفات کرد، کفن را از صورتش برداشتند و مردم او را مرده دیدند. از ابو سعید خدری نیز حدیثی روایت نموده اند که دلالت دارد به این که او دجال نیست و جماعت دیگری معتقدند او دجال است و این را از ابن عمر و جابر انصاری روایت کرده اند.

بدان خبر سوّم که به دَجّال بدسگال تعلق دارد، خیر جَسَّاسه است که آن را از تمیم داری، در کتب عامّه و خاصّه نقل نموده اند و آن را سبب اسلام تمیم مذکور دانسته اند، چنان که در مصابیح و زهره الریاض نقل کرده اند: تمیم داری به حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض کرد: من با سی نفر در کشتی نشسته بودیم. کشتی به چهار موج مبتلا شد، روز و شب بر ما یکسان گشت و حیران ماندیم تا آن که کشتی شکسته ما در بالای تخته پاره ای آمد، خود را در ساحل جزیره ای دیدیم. از تخته فرود آمده، آن جزیره را تماشا کرده، می گشتیم، ناگاه حیوانی بزرگ را دیدیم که اگر کسی نزد سر آن می بود، دنبال آن را نمی دید، سر آن؛ مانند شیر، پشتش چون پشت گاو، رویش؛ مانند انسان و تمام اعضایش گوناگون و گل گل. از ملاحظه آن خلقت غریب متعجب شدیم، گفتم: سبحان الله! هرگز حیوانی به این هیأت و صورت ندیده ام.

آن حیوان چون این کلام را از من شنید، به سخن درآمده، گفت: راکب من از من عجیب تر باشد، زیرا من مرکب دَجّال خبردهنده از ما فی البال هستم و خود او در این جزیره در قصر مشید مقید است. ما نشان آن قصر را گرفته، به سوی آن رفتیم. شخصی را دیدیم که یک چشم او ممسوح بود و اثری از آن نبود و چشم دیگرش؛ مثل دانه عنّاب و انگوری که بر روی آب باشد، می نمود. دوش و سینه او بسیار فراخ و میان دو شان او، موهایی مانند نیزه روییده بود، در پیشانی اش هذا کافر بالله نوشته بود و از کعب تا زانو به قیود مقید بود.

نظرش به ما افتاد، بانگی زد، هیکل او اماس کرده، پر از باد شد، طوری که آن زمین را پر کرد. ساعتی که گذشت، تسکین یافته، به حال اوّل برگشت، به من روی آورده، گفت: تمیم داری تویی؟

گفتم: آری.

گفت: نزد من آی!

چون نزد وی رفتم، گفتم: بحر طبریّه را دیدی؟

گفتم: آری.

گفتم: آبش چگونه است؟

گفتم: بسیار است.

گفتم: شاید آب آن آشامیده شود و آن چه در میان آن باشد، خورده شود، زنان و اطفال آن جا اسیر و مردانشان کشته شوند و نهرها از خون ها جاری گردد.

پس، از نخل سؤال کرد که میوه می دهد؟

گفتم: آری.

گفتم: زود باشد که میوه اش منقطع گردد.

سپس از چشمه زعر پرسید که در آن آب هست؟

گفتم: آری، آبش بسیار، محصولش بی شمار و زارعان در اطراف آن فراوان است.

گفتم: ای تمیم! محمد صلی الله علیه و آله را دیده ای؟

گفتم: کدام محمد را گویی؟

گفتم: محمد نبی عربی هاشمی تهامی که در مکه متولد شد و به مدینه هجرت کرد، دین او، بهترین ادیان، کتاب او، بهترین کتاب های آسمانی و ائمه او، بهترین امم و اهل ادیان است، صاحب لوا، کرامت، حوض و شفاعت می باشد. ای تمیم! چون او را ملاقات نمایی، تصدیق کن و به او ایمان آور! بدان نصیحتی که به تو کردم، به کسی نکرده ام.

به روایت دیگر پرسید: عرب با او مقاتله کرد؟

گفتم: آری.

گفتم: امر بر چه قرار گرفت؟

گفتم: اکثرا از او اطاعت کردند.

گفتم: خیر ائمه در اطاعت او باشد. سپس گفتم: نزدیک است به من اذن خروج دهند، تمام روی زمین را در مدت چهل روز

سیر نمایم و هیچ جا نماند مگر آن که در

ص: ۱۹۷

آن فرود آیم الّا مکّه و مدینه که داخل شدن در این دو مکان برایم ممکن نشود و هرگاه قصد رفتن به آن دو جا را نمایم، ملکی بر من شمشیر آخته، منع نماید.

پس از آن، جسّاسه؛ یعنی خر خود را آواز داد. آن حیوان حاضر گردید، به آن گفت:

این جماعت را برداشته، به بلادشان برسان! ما را بر پشت خود سوار کرده، در ساعت به اراضی مدینه طّیبه رساند، بر زمین گذاشت و رفت. تمیم داری که در نصرانیت خود اصرار داشت، بعد از دیدن این کیفیت، اسلام را قبول نموده، بر آن ثابت قدم گردید، تا آن که از دنیا درگذشت.

### [اختلاف در کیفیت خروج دجال] ۸ نجمه

بدان چگونگی حال دجال ضلال، کیفیت خروج آن ملعون و فتنه های آن شوم خئون، آن چنان که باید و شاید در اخبار خاصّه دیده نشده، لکن در اخبار عامیه آن ها به طریق استیفا استقصا شده، از جمله، بنابر نقل ملا معین هروی در تفسیر اسرار الفاتحه اش، اختلافات واقعه ای در امر آن ملعون است و آن ها سه تاست:

اختلاف اول: آن مردود به چشم راست اعور است یا به چشم چپ و این اختلاف از قبل راویان است، چراکه فی الواقع در این موضوع در اخبار حضرت نبوی، اختلاف ممکن نیست و در اکثر روایات وارد است یکی از دو چشمش چون دانه انگور که بر سر آب آید، نمایان است و تعیین نشده کدام چشم او است. روایاتی که در اعور بودن چشم راست او وارد شده، زیاد است. چون حدیث وارد شده که چشم راست او ممسوح است - ممسوح کسی است که شکاف چشمش پیدا نباشد - و نیز در حدیث است که چشم وی چون دانه انگوری باشد که بر روی آب آید و این، خلاف ممسوح است؛ پس جمع میان این احادیث، از این وجه ممکن است که چشم راستش ممسوح و چشم چپش؛ مثل دانه انگور روی آب آمده باشد، به این معنی که از اصل خلقت یک چشم ندارد و چشم دیگرش نیز، خلقت ناقص است.

اختلاف دوّم: به روایتی آمده است که لبث وی در زمین، چهل روز باشد و در حدیث اسماء بنت یزید بن سکن الانصاری چهل سال آمده است، فاما حدیث اسماء در صحت و شهرت و اتفاق روات، عدول بر آن، با حدیث چهل روز برابر نیاید که جمعی از صحابه بزرگ آن را نقل کرده اند و حفظ و ضبط و احتیاط ایشان، البتّه بر نقل زنی مقدّم است، پس به مقتضای این علّت ها اعتبار با خبر چهل روز و خبر چهل سال، وهم است.

اختلاف سوّم: در حدیث وارد است که وی در دریای مغرب می باشد و در حدیث دیگر وارد شده آن ملعون از جانب مشرق خروج کند، میان این دو حدیث تناقض نیست، زیرا شایسته است چون از آن جزیره که مجلس او است، بیرون آید؛ به مشرق رود از قبل خراسان ظاهر شود.

این ناچیز گوید: در خبر کمال الدین که سابقا گذشت، تصریح شده او در چاهی، در قریه یهودیه، از قرای بلده اصفهان، محبوس است و اگر خروجش هم از آن جا باشد، مضمون این خبر خاصّی با آن خبر عامّی که آن ملعون از جانب مشرق خروج می کند، موافق است، ایران کلاً نسبت به حدود افریقّه و مغرب زمین، از بلاد شرقی محسوب می شود، کما لا یخفی.

## [فتنه های دجال] ۹ جمعه

### اشاره

ایضا در اسرار الفاتحه در مقام ذکر بعضی از فتنه های دجال پراضلال و ابتلای بندگان به آن شوم بدفعال- علیه اللعنه و العذاب و النکال- چنین مرقوم داشته:

بدان حقّ- سبحانه و تعالی- برای ابتلای بندگان و امتحان مؤمنان این بلّیه عظمی و داهیه کبرا، از زمان آدم تا انقراض عالم، چنین ابتلای عمیم و بلای عظیمی به وقوع نپیوسته؛ ذلک تقدیر العزیز العلیم (۱)، کما قال رسول الله صلّی الله علیه و آله: لیس ما بین خلق آدم

ص: ۱۹۹

إلى قيام الساعة امرا اكبر من الدجال. از این جهت بود که حضرت رسالت امت را بر ثبات متابعت می فرمود، مؤمنین را از مغلظهای آن لعین، تنبیه می کرد و می فرمود:

همه پیغمبران قوم خود را از واقعه دجال خبر کرده اند و انذار ایشان نموده اند.

چنان که نوح نجی علیه السلام قوم خود را انذار فرمود و از فتنه های او خبردار کرد و اما من، سخنی به شما می گویم که هیچ پیغمبری بر امت خود نگفته؛ این مقدار بدانید که وی اعور؛ یعنی یک چشم است و حق تعالی شأنه، اعور نیست. این کلام، نوعی تنبیه بر تلبیس آن لعین است و بر کمال اضلال او دلالت دارد. از بسیاری انذار و تحذیر حضرت، از آن لعین بود که وقتی اسماء بنت یزید گفت: یا رسول الله! لقد خافت افئدتنا بذكر الدجال.

حضرت در مقام تسلیه او برآمده، فرمود: أن يخرج و أنا حيّ فأنا حجيجه و الّا فإنّ ربّي خليفه على كلّ مؤمن.

در این نسخه، چند فتنه از او مبین می شود تا کمال اضلال او و اظهار استغناى الهی سبحانه را مشاهده کنی و از سوء قضای او به حق تعالی پناه بری.

از جمله فتنه های او، آن است که او بدان چه در ضمیر بگذرد، اطلاع دارد و از امور غیبی خبر دهد و ما فی الضمیر خلاق را یک به یک معروض دارد و از این ممر، چندین هزار اضلال نماید؛ چنان چه شمه ای از این معنی در کیفیت ملاقات او با پیغمبر صلی الله علیه و آله سمت تحریر یافت که آن بزرگوار چیزی را در ضمیر گرفتند و از آن سؤال فرمودند و آن لعین گفت: الدخ الدخ که آن مضمّر، آیاتی از سوره دخان بود.

فتنه ای دیگر از فتنه های او، سحر است که گویند او ساحرترین خلاق است و از کمال سحر او خواهد بود که سالی را، روزی خواهد نمود؛ چنان که آن حضرت؛ یعنی جناب ختمی مآب، بیان فرمود؛ چون اصحاب پرسیدند: و ما لبثه فی الأرض یا رسول الله!

قال: اربعون یوما کسنة و یوم کشهر و یوم کجمعه و سائر الأیام کایامکم.

شارح طیبی می گوید: دجال چندان از شبهات و تمویهات ظاهر گرداند که عقول

ارباب عقل را مسلوب گرداند و بصایر ذوی الأبصار را چنان مستور سازد که زمان طریقه مستمر بر ما مضمی را بر وتیره اتیان روز و ذهاب شب در نظر ایشان بر یک حالت استمرار یافته، بنمایاند، تا آن که زمان را بالتمام، اسفار بلا اظلام و صباح بلا مساء پندارند و آفتاب در نظر ایشان در شب و روز منظوی ننماید و ضیاء او از ساحات مکانی و ساعات زمانی انفکاک نپذیرد.

پس آن روز به حقیقت سالی مشتمل بر سی صد و شصت روز و سی صد و شصت شب خواهد بود، لکن آن، سی صد و شصت روز و شب در نظر خلائق، همه روز بی شب نماید و لذا، چون صحابه پرسیدند: یا رسول الله! یکفینا فیه صلوه یوم؟ در جواب فرمود: لا اقدر؛ یعنی نماز یک روز کفایت نکند، بلکه به اندازه هرروز متعارف، باید از آن، وقت فرض و تقدیر کرد و نماز خواند. گویند بیشتر امور غریب که آن را از جمله خوارق عادات محسوب دارند، همگی مبنی بر سحر خواهد بود.

۳- فتنه دیگر، از جمله فتنه های او سرعت سیر است؛ چنان که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال کردند: و ما اسرعه فی الأرض، قال: کالغیث استدرته الريح، چون بارانی که باد آن را می راند، سریع السیر خواهد بود، (۱) در چهل روز تمامی ربع مسکون را سیر کند و جابلقا و جابلسا را به احاطه درآورد و سرعت سیرش به مرتبه ای باشد که گویند از طایف تا ختن را یک گام و خطوه طی نماید.

۴- فتنه دیگر، هرکس به او ایمان آورد، به صنوف تربیت و الوف تمشیتش بهره مند گردد، به آسمان گوید برایش باران بیارد و به زمین گوید برایش گیاه رویاند، مواشی و بهایم متابعاتش، بلندکوهان، گشاده پستان پرمیان و پرشیر و احوال منکران و معاودانش؛ یعنی مؤمنان ثابت الایمان، به قحط و تنگدستی، به بلا مبتلا، به قلت مال، به مجاعت اهل و عیال، به هلاکت سوایم و مواشی، تضييع زروع و حواشی و گرفتار صد هزار بلا خواهد بود، كما فی الحدیث انه یمرّ بالحيّ فيكذبوه فلا يبقى لهم سائم الا هلكت و یمرّ بالحيّ، فيصدّقونه، فيأمر السماء أن يمطر و يأمر الأرض أن تنبت

ص: ۲۰۱

---

۱- ر. ك: صحيح مسلم، ج ۸، ص ۱۹۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۵۶.



لهم لا جرم؛ بیشتر خلاق به اطاعت فرمان او کمر بندند و دعوی باطلش را به اذعان و قبول بیسندند.<sup>(۱)</sup>

۵- فتنه دیگر، به هر خرابه که بگذرد، خطاب کند: ای خرابه! هر گنجی در کنجی از خود مدفون داری، بیرون انداز! به مجرد این خطاب، گنج ها از خرابه ها ظاهر گشته، دنبالش روان شوند، چون یعسوب نحل می رود و گنج های دینه و صد هزار خزینه عقب او روان گردد.

۶- فتنه دیگر، بهشت و دوزخ با وی همراه است و هر جا رود، بهشت وی بر طرف راست و دوزخش بر طرف چپ او است و در روایتی به جای بهشت و دوزخ، آب و آتش آمده؛ فاما آن چه به نظر مردم، بهشت یا آب نماید، دوزخ یا آتش است و آن چه دوزخ یا آتش نماید، بهشت و آب خوشگوار است و لذا «قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله: فمن ادرك ذلك منكم فليقع في الّذي يراه ناراً».<sup>(۲)</sup>

فتنه دیگر آن لعین چند نفر را به قتل رساند و باز آن ها را زنده برانگیخت؛ چنان که در مصابیح آورده: «يدعوا رجلا مهيبا شابا، فيضربه بالسيف، فيقطعه جزلتين أو قطعتين رميته الغرض، ثم يدعوه، فيقبل و يتهلل وجهه بضحك».<sup>(۳)</sup>

حضرت رسول صَلَّى الله عليه و آله فرمود: سخت ترین فتنه او، آن باشد که اعرابی پیش آید، دجال به او گوید: شتران تو را که تلف شده اند برایت زنده می کنم، به شرطی که به ربوبیت من اعتراف نمایی.

اعرابی گوید: بلی، می خواهم. فی الحال شتران وی زنده و تندرست به مراتب خوب تر از آن که بوده اند، در نظر او درآورد، هم شیردارتر و هم بزرگ تر.

هم چنین به دیگری که پدر و برادرش مرده باشند، گوید: اگر مردگان تو را زنده <sup>(۴)</sup>

العبقري الحسان؛ ج ۷؛ ص ۲۰۲

ص: ۲۰۲

- 
- ۱- ر. ک: فتح الباری شرح صحیح البظری، ج ۱۳، ص ۹۳؛ الآحاد و المثنائی، ج ۲، ص ۴۴۸.
  - ۲- ر. ک: صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۹۶؛ فتح الباری، ج ۱۳، صص ۸۸-۸۷؛ المعجم الکبیر، ج ۱۷، ص ۲۳۲.
  - ۳- ر. ک: صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۹۸؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۵۷، سنن الترمذی، ج ۳، ص ۳۴۷.
  - ۴- اکبر، العبقري الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ۹ جلد، مسجد مقدس جمکران - قم (ایران)، چاپ: ۱، ۱۳۸۶ ه.ش.

گردانم، به ربوبیتتم اقرار کنی؟

گوید: بلی. پس دو دیو را به صورت پدر و برادرش در نظر او مجسم گرداند.

عبارات صاحب اسرار الفاتحه، با فی الجمله تغییری از داعی در اسلوب و ترتیب آن به آخر رسید.

### [احیای مرده توسط دجال]

اشارتان:

الاولی، مصابیح که در فتنه اخیر، کیفیت مرده زنده کردن دجال را از آن نقل نموده، نزد عامه کتاب بسیار معتبری است و از تألیفات ابو محمد محیی السنه، حسین بن مسعود بغوی است که شافعی مذهب و شیخ مفسر محدثی است که شرح السنه که در حدیث و معالم التنزیل که در تفسیر است نیز، از مؤلفات او است.

چنان که گویند: مصابیح در حدیث، شبیه به کتاب من لا یحضره الفقیه شیخنا الصدوق در حذف اسانید و اسناد خبر به راوی اصلش است، وفات مؤلف آن در مرورود، سال پانصد و پانزده واقع شده است، بغوی منسوب به بغ است و آن، بلدی در خراسان و میان مرو و هرات است.

الثانیه، آن چه این ناچیز در آخر عنوان چهلم از جزو دوم کتاب الجته العالیه- که به طبع رسیده- نوشته ام که حدیث احیای مرده توسط دجال ملعون است، حدیثی عامی است و اما از طرق خاصه چیزی در این خصوص وارد نشده کما لا یخفی علی المتتبع و قبل از اطلاع عم بر کتاب کفایه المهتدی فی معرفه المهتدی بوده، بعد از اطلاع بر آن کتاب، معلوم شد در احادیث خاصه نیز، احیای مرده توسط آن ملعون، تمویها وارد شده است.

مرحوم سید جلیل و عالم نبیل، میر محمد بن محمد لوحی سبزواری که از تلامذه مرحوم میرداماد و شیخنا البهائی- زاد الله بهائهما فی الجنه- بوده، ذیل حدیث سی و نهم از اربعین خود که به کفایه المهتدی فی معرفه المهتدی مسماست، جمله ای از اخبار

ص: ۲۰۳

علايم ظهور حضرت بقيه الله الحجه بن الحسن العسكري- صلوات الله عليهما- را ذكر مي نمايد، از جمله ضمن حديثي كه آن را از فضل بن شاذان بن خليل در كيفيت خروج دجال بدسگال نقل فرموده، چنين است:

و هو في كل يوم يقتل احدا من اصحابه او غيره فيواريه احدا من الشياطين و يرى الناس نفسه بصورته، فيخيلهم الدجال انه يحيي ويميت و بذلك يفويهم اشد الاغواء؛ دجال هر روز يكي از اصحاب خود يا غير اصحاب خود را خواهد كشت، يكي از شياطين آن كشته را پنهان خواهد كرد و خود را به صورت آن كشته به مردمان نشان خواهد داد و دجال مردمان را به خيال خواهد انداخت مردمان را كه جان مي ستاند و حيات مي دهد و به آن مكر و تزوير، مردمان را سخت گمراه خواهد گردانيد، انتهي به عين عباراته.

### [شبهات احياي مرده توسط دجال] ۱۰ نجمة

بدان در اين مقام كه ارائه نمودن احياي ميت دجال است، چند شبهه به ذهن، خلجان مي نمايد كه صاحب اسرار الفاتحه آن ها را با جواب در آن كتاب متعرض شده و اگرچه اين ناچيز آن ها را در عنوان مذكور از كتاب مزبور نقل نموده ام، لكن ترميما للكلام و ترميما للمرام خوش دارم آن ها را در اين وجيزه نقل نمايم؛ با زيادتي آن چه در آن جا از ما فوت شده، فاقول.

شبهه اولي: در حديث نسبت احيا به دجال فرموده: فيقتله، ثم يحييه حال آن كه جز خدای تعالی کسی نمی تواند احيا کند.

جواب: ما به حجت های بي شبهه دانسته ايم ميراننده و زنده کننده خدای عز و جل است و نسبت دادن آن به ديگري و اضافه كردن آن به غير او- جل و علا- از طريق سبب باشد و چون حكمت الهی اقتضا كرد مراد دجال در احياي آن كشته حاصل شود؛ خواست وی در طلب تلبیس، آن شد كه اضافه آن احيا از طريق مجاز به وی رفت.

این ناچیز گوید: این شبهه بنا بر روایت مصابیح است و بنا بر غیر آن، احیایی در کار نیست؛ بلکه نمودار کردن دو دیو به صورت پدر و برادر کسی است که آن ملعون به او گفت: می خواهی پدر و برادرت را زنده نمایم؛ چنان که در روایت دیگری است که از اسرار الفاتحه نقل شد و یا مصوّر نمودن شیطانی به صورت آن مقتول است که او پنهان کننده جسد مقتول به دست دجال می باشد، چنان که از کفایه المهتدی منقول افتاد.

نیز در دفع این شبهه، بر فرض احیای میت از آن ملعون، کفایت می کند این که حق تعالی با وجود قضای حاجت آن ملعون در احیای مرده، مثل آن جا که رود نیل را برای فرعون بی عون جاری ساخت و حاجت آن با لجاجت را برآورده کرد؛ نفس این قضیه را که زنده کردن مرده باشد، برهانی واضح قرار داده که احیای مرده به قدرت و اختیار آن ملعون نیست و طریق این برهان چنان که در تفسیر مذکور متعرض شده، این است که بعد از آن، چون آن لعین بخواهد آن مرده را که زنده شده به قتل رساند، نمی تواند و مقوّر است هر کس از کشتن عاجز شود که حق تعالی آن را از مقدورات خلق قرار داده، پس به طریق اولی از احیا که قدرت خلق از آن قاصر است، عاجز تر باشد.

شبهه ثانیه: روایت است که حق تعالی مدعی نبوت را که به باطل دعوی کرده به نوعی از آن چه خلق از امثال آن عاجز باشند؛ مدد نکند، پس چگونه روا باشد مدعی ربوبیت را در احیای نفسی به وقت حاجت وی بدان، اجابت کند؟

جواب: دفع این شبهه به آن متحقق گردد که گوئیم: مدعی نبوت باطل، دعوی کرده است که وجود آن در بشر ممکن است الّا آن که علم آن، مغیب است و از نفس این مدعی، دلیلی بر بطلان خویش نیست و شناخت وی به دلیل دیگر، برای کسی که میان صادق و کاذب فرق گذارد، حاصل شود، پس اگر خداوند مدعی نبوت باطل را به معجزه ای مدد فرماید، نمی توان میان محقّ و مبطل فرق گذاشت و اشتباه میان داعی کفر و ایمان، لازم آید و این از مقتضای حکمت دور است، لذا باید او را به خارق عادتی

أما مدّعی ربوبیت، دعویایی کرده که آن در امثال مدّعی مستحیل است، چون اگر برای محدّث ربوبیت شایسته بود، روا بود تمام محدّثات از این قبیل باشد و محدّث فی حدّ نفسه از دلایل حدوث و امارات عجز و قصور، منفک نیست و خود این حالت شاهدی صادق بر کذب وی است؛ خاصّی تا دجال که در مرتبه خلقت بشریت نیز، نقصانی ظاهر دارد و بر هیچ عاقلی پوشیده نیست اگر آن ملعون محققاً بر احیای نفس که مقدر بشر نیست، قادر بود، اوّل دیده کور خود را درست می کرد و آن چه حضرت رسول درباره او فرمود: «ألا آنه اعور و انّ ربکم لیس باعور»<sup>(۱)</sup>، به تحقیق، همین معنی است.

این ناچیز گوید: حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام هم درباره آن ملعون همین را فرموده؛ چنان که ضمن خبر اوّل منقول از کمال الدین سابقاً گذشت که آن لعین می گوید: منم پروردگار قادر.

آن بزرگوار فرموده: آن دشمن خدا این ها را دروغ می گوید، زیرا مردی باشد که طعام خورد و در بازارها رود، پروردگار شما کور نباشد، نخورد، نیشامد، راه نرود و از جایی به جایی منتقل نگردد. الخبر

شبهه ثالثه: به طریق سؤال وارد است و آن، این است که چون احیای مرده توسط دجال به تقدیر الهی و به حضرت او منسوب باشد، حقیقت چنان که احیای موتی و تبرئه اکمه و ابرص از حضرت عیسی علیه السّلام هم، منصوص و منسوب به حق تعالی باشد، به نحوی که مکزرا کلمه باذنی را فرمود؛ «حیث قال و اذ تخلق الطین کهیئته الطیر باذنی فتنفح فیها فتکون طیرا باذنی و تبرء الأ-کمه و الأبرص باذنی و اذ تخرج الموتی باذنی»؛<sup>(۲)</sup> این کلمه مبارکه مکزره را دافع توهم نسبت این امور مستقلاً به عیسی، قرار داده، پس این جا چه حکمتی بود که اسناد احیا را به دجال مطلق گذاشته و در حدیث

ص: ۲۰۶

۱- ر. ک: مسند احمد، ج ۳، ص ۱۰۳؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۹۵؛ سنن الترمذی، ج ۳، ص ۳۵۱.

۲- ر. ک: الثاقب فی المناقب، ص ۱۹۵؛ بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۲۳۰.

مصاییح، مرده زنده نمودن آن لعین را به اذن الله مقید نفرمود، بلکه مطلق گذاشت که موجب توهم احیای او مردگان را به طور مستقل است؟

جواب: احیایی که مظهرکننده آن عیسی علیه السلام بود، معجزه برای هدایت خلق بود و این احیا که مورد و مموه آن دجال بدسگال است، استدراجی برای ضلالت خلق است، پس خداوند آن احیا را به خود نسبت داده، چون به اذن و رضای او تعالی شأنه العزیز بود و در حدیث نبوی، احیای دجال را به حق تعالی نسبت نداد، زیرا به اذن و رضای خدای تعالی نیست؛ اگرچه به تقدیر رب الارباب است، انتهی. ما فی اسرار الفاتحه مع مزید توضیح منی عن بعض عباراته.

### [فرق معجزه و سحر] ۱۱ نجمه

بدان چون تمام اضلالات دجال ملعون به واسطه سحر و شعبده و مخاریق است؛ مناسب دیدم بعضی از فروق معجزه و سحر را برای بصیرت مطالعه کنندگان به منصفه تقریر و بیان در آورم؛ اگرچه در تضاعیف مؤلفات خود عموماً و در عنوان شصت و ششم و هفتم و هشتم از جزء دوم کتاب الجنه العالیه، خصوصاً معنی معجزه، شرایط آن، فرق میان آن و سحر و اقسام سحر را بما لا مزید علیه متعرض شده ام.

منقول؛

۱- از فروق میان معجزه و سحر این است که معجزه به قوت نفس صاحب معجزه است، از جهت ارتباط او به عالم قدس و ملایکه عالم علوی، چنان ارتباطی که عالم عناصر به جملتها و تمام عوالم امکان برمتها باذن الله و اجازته در فرمان او می باشد؛ بدون این که اسباب و آلت و حیلہ ای به کار برد، به خلاف ساحر که در سحر خود اسباب و آلات و حیلہ ها به کار می برد، ساحر وقتی به فنی ماهر است، آن وقت در همان فنّ به امر غریب اتیان می نماید، نه آن که در هرچه از او سؤال کنند که اتیان آن با

ص: ۲۰۷

نظام عالم منافی نباشد، بتواند ظاهر سازد؛ چنان که از انبیا و ائمه نقل شده است.

۲- خداوند عالم، معجزه ای را به دست رسول و وصی او ظاهر می سازد و افاضل، امثال، اعظام، اکابر، اشراف و اعیان، همگی نظر می کنند و بعد از نظر و تأمل، همگی به عجز از اتیان به مثل آن معترف می شوند. اما سحر و شعبده و مخاریق را نزد ضعفا، جهال، عوام الناس و عجزه خلق ظاهر می سازند و هرگاه در مقام تفحص و تفتیش برآیند، سر آن ظاهر می شود که امری باطل و تلبیس بوده است. ولی هرچه در معجزه تأمل زیاد شود، نورش روشن تر و یقین به حقیقت و صدق و صحت بیشتر می شود.

۳- معجزه در دست هر کس که ظاهر می شود، او به صفات جمیله، افعال حسنه و اخلاق حمیده، موصوف و به صدق و صفای باطن معروف است، لکن سحر و شعبده به دست اراذل ناس، اوباش و سفله خلق، ظاهر می شود.

۴- روزه روز صدق و حقیقت معجزه بر صفحات ایام دهر روشن می گردد ولی مخاریق و سحر و شعبده؛ اگرچه چند صباحی مخفی است، لکن بر خفای خود و اشتباه نمی ماند، بلکه بطلان آن بر خلق روشن و مدلل می گردد؛ چنان که از سلف و ایام ماضیه، حقیقت هر صاحب معجزه ای، روشن و بطلان هر صاحب سحری، مبین گردیده است.

۵- سحر، شعبده، مخاریق و امثال این ها قابل معارضه و صالح برای آوردن مثل آن از ساحر و مشعبد دیگر هستند، چون می شود در مقابل سحر ساحری، ساحر دیگر آن را معارضه نماید و مثل آن و یا قوی تر از آن را بیاورد و این به خلاف معجزه است، چرا که معجزه اصلا و ابدا قابل معارضه از معارضی که غیر نبی و امام است، نخواهد بود، الی غیر هذه من الفروق الآخر.

## [قاتل دجال] ۱۲ نجمه

### اشاره

بدان نظر به اختلاف اخبار وارده از طرق ایشان، در قاتل دجال بدسگال میان

ص: ۲۰۸

علمای فریقین از خاصه و عامه، اختلاف است، چراکه خاصه قتل آن ملعون را به دست حضرت بقیه الله الحجة بن الحسن - عجل الله فرجه - روایت نموده اند؛ چنان که فضل بن شاذان در کتاب غیبت از عبد الله بن سنان روایت کرده که گفت: پدرم از حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از سلطان عادل سؤال کرد.

آن حضرت فرمود: آن کسی است که خدای تعالی اطاعت او را بعد از انبیا و مرسلین، بر جمیع آدمیان و جنیان فرض گردانیده و او سلطانی بعد از سلطانی است، تا آن که به سلطان دوازدهم منتهی شود.

مردی از اصحاب آن حضرت عرض کرد ای فرزند رسول خدا ایشان را برای ما توصیف کن!

فرمود: کسانی هستند که خدای تعالی درباره ایشان فرموده: **أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ (۱)** و کسانی هستند که خاتم ایشان کسی است که عیسی علیه السلام در زمان دولت او از آسمان فرود خواهد آمد و پشت سر او نماز خواهد گزارد، او کسی است که دجال را خواهد کشت و مشارق و مغارب زمین را به دست او مفتوح خواهد ساخت، او کسی است که پادشاهی اش تا روز قیامت خواهد کشید.

شیخ صدوق در کمال الدین (۲) به اسناد خود از مفضل روایت کرده، گفت:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: به درستی که خدای تبارک و تعالی چهارده هزار سال پیش از آفرینش مخلوقات، چهارده نور را خلق فرمود که ارواح ما باشند.

عرض شد: یا بن رسول الله! این چهارده کدامند؟

فرمود: محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و امامان از فرزندان حسین علیهم السلام، آخرین آن ها قائم کسی است که بعد از غایب شدنش قیام فرماید، پس دجال را بکشد و زمین را از هر جور و ظلم پاک کند.

در این دو روایت محل قتل آن ملعون ذکر نشده و لکن در روایت کمال الدین که

ص: ۲۰۹

---

۱- سوره نساء: آیه ۵۹.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، صص ۳۳۶-۳۳۵.



سابقاً گذشت، چنین آمده: که خداوند آن لعین را در شهر شام در بالای تلی که به آن تلّ افیق گویند، سه ساعت از روز جمعه گذشته، به دست کسی ذبح نماید که عیسی بن مریم پشت سر او نماز خواند.

در روایت معلی بن خنیس از حضرت صادق علیه السّلام بنا بر نقل علامه مجلسی رحمه الله در بحار(۱) چنین است: حضرت قائم - عجل الله تعالی فرجه - آن ملعون را در کناسه کوفه به دار می کشد.

### [محل قتل دجال]

شمع فی جمع بدان میان دو روایتی که محلّ قتل آن ملعون در آن ها ذکر شده به حسب ظاهر، تنافی و تعارض است و رفع آن به یکی از دو وجه ممکن است:

اول: گفته شود حضرت بقیّه الله آن ملعون را در تلّ افیق شام به قتل می رساند، جنازه منحوسه او را به کوفه نقل نموده، در کناسه کوفه دار می زنند، چون هنگام ظهور، کوفه مقرّ سلطنت و قاعده مملکت آن حضرت است و آبادی آن به نحوی است که بنا بر روایت مفضل از حضرت صادق علیه السّلام، خانه های آن به خانه های کربلا متصل شود و آن حضرت پشت کوفه مسجدی بنا کند که هزار در داشته باشد، سواد کوفه چنان شود که روز جمعه برای درک نماز جمعه بر استر تندرو سوار شوند ولی به نماز نرسند، پس محتمل است آن بزرگوار به جهت اظهار سطوت خود بر اهل روزگار، بدن منحوس آن نابکار را به کوفه آورده، دار زنند.

چنان که محتمل است این فعل حجّت یزدان، برای ادخال سرور در قلب جمیع مؤمنان باشد.

در روایت ابو خالد کابلی از حضرت باقر علیه السّلام است که فرمود: چون قائم داخل کوفه شود، مؤمنی نباشد، مگر آن که در کوفه باشد یا به آن جا بیاید.

ص: ۲۱۰

دوم: گفته شود دجالی که نزد عالمیان معروف و مشهور و به اضلال و گمراه نمودن بندگان خدا موصوف و مذکور است، همان است که آن بزرگوار در تلّ افیق شام به ذوالفقار خون آشام در سفرش مقرّ می دهد و آن که در کناسه کوفه به دار کشیده می شود، دجال دیگری از دجالین است، چون در آخر الزمان و اوان ظهور آن حجّت یزدان، دجالین بسیار و کذابین بی شمار آشکار خواهند شد؛ چنان که ابن اثیر در نهایت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت نموده، فرمود: یکون فی آخر الزمان دجالون.

### [قتل دجال به دست عیسی (علیه السلام)] ۱۳ نجمه

#### اشاره

اما بنابر مذهب عامّه، قاتل دجال ضلال، حضرت روح الله عیسی بن مریم است که بنابر نقل مقدّس اردبیلی رحمه الله و بنابر آن چه در دار السلام عراقی است، آن جناب از آسمان بالای بام کعبه معظّمه فرود آید، پس نردبانی برایش گذارده، از آن نردبان داخل مسجد الحرام شود و بنابر نقل صاحب اسرار الفاتحه مهبط وی نزدیک مناره بیضا باشد که در شرقی دمشق واقع است.

بنابر نقل از کتاب مزبور، هنگام فرود آمدن، حربه ای برای حرب و جدال با وی باشد که از یک دانه مروارید آفریده شده؛ طول آن هفت گز و مقدار سنان آن یک گز است، حضرت در طلب دجال روان گردد و او را به کدیه دریابد، کدیه موضعی قریب به بیت المقدّس است، چون چشم مبارک روح الله بر چشم ناپاک بی باک دجال افتد، بر وی بانگ زند، آن حربه به دست محکم کند و به حرب دجال و هلاکت آن بدسگال روی بر آورد. دجال چون صورت حال را بدان منوال مشاهده کند، از فرط حیرت و غایت حسرت، خود را از پشت خر بیندازد و می خواهد بگریزد، پس یزدان، خالق آن و زمان، به زمین فرمان فرماید دجال را بگیرد و هردو پای او به زمین استوار گردد؛ چنان که هیچ گونه مجال حرکتی برایش نماند.

آن گاه عیسی با آن حربه یک ضربه به او بزند که بدان یک ضربه جوی های خون

از تن توانای آن ملعون، چون شاخ طبر خون تراویدن گیرد؛ چنان که خاک های آن مرز بوم از خون شوم آن مذموم سرخ گردد و چون گروه مؤمنان آن حال هایل را مشاهده کنند، مبهتج الحال و فرحان گشته، بر مرکب طرب جولان نموده، زبان به تحسین و آفرین حضرت روح الله بکشایند.

در روایت دیگر است که با عصای آهنینی که در دست عیسی است، دجال به قتل رسد.

به روایتی دیگر دو تازیانه؛ یکی از آتش و دیگری از ارزیز باشد که با آن، دجال را مقتول سازد.

به روایتی چنین است که چون نظر عیسی علیه السلام بر منظر کریه دجال افتد، آن لعین از ترتیب وجود فرو ریزد و از نهیب عیسی علیه السلام، چون موم از نهیب آتش، فرو گدازد.

در سعد السعاده می گوید: چون دجال از روی زمین رخت و تخت به اسفل السافلین به زاویه سجین کشد، لشکر مهدی صمصام، انتقام از نیام برکشند، بر خیل دجال حمله ور شوند و آن ها را هلاک سازند.

### **دفع تناف به بیان واف:**

بدان می توان گفت میان این اخبار عامیه که مضمون آن ها قتل دجال به دست عیسی علیه السلام است، با آن اخبار خاصیه مذکور در نجمه سابق که مضمون آن ها قتل او به دست حضرت بقیه الله است؛ به هیچ وجه منافاتی نیست، چه بعد از این که به تصریح خود عامه و روایات ایشان؛ چنان که سابقا گذشته، حضرت روح الله وزیر مهدی و تابع شرع احمدی باشد، پس اگر عیسی علیه السلام او را بکشد، کشتن خود حضرت مهدی علیه السلام آن لعین را باشد؛ چنان که اگر وزیر سلطان کسی را بکشد، صادق است بگویند سلطان او را کشت و در این گونه موارد، مباشرت ضروری نیست.

اشاره

بدان دجال فعال و صیغه مبالغه ای از دجل یجل دجال است که به معنی کذب و برای مسیح کذاب لقب می باشد که در آخر الزمان خروج می کند و در وجه تلقب آن ملعون به این لقب چند وجه گفته شده.

وجه اول: آن از دجل الأرض ای قطع نواحیها بالسیر مأخوذ است و چون آن ملعون هنگام خروجش تمام زمین جز مکه و مدینه و به روایتی با زیادتی بیت المقدس و طور سینا را سیر می نماید، پس از این جهت او را دجال لقب نهادند.

وجه دوم: آن مأخوذ از دجل به معنی کذب است و چون آن ملعون در دعاوی خود از دعوی الوهیت و غیره کاذب است، پس بدین وسیله او را به این لقب ملقب نموده اند.

وجه سوم: آن، مأخوذ از تدجیل به معنی تمویه است و چون آن ملعون در افعال خود تمویه می نماید و باطل را به صورت حق اظهار می دارد، لذا به این لقب معروف گردیده.

وجه چهارم: آن، مأخوذ از دجال، به معنی ذهب و طلاست و چون گنج های روی زمین، او را در هنگام خروج متابعت می نمایند، لذا به این لقب مشهور شده؛ چنان که در فتنه پنجم از فتنه های آن ملعون سمت تحریر یافت.

وجه پنجم: آن، مأخوذ از دجال به معنی فرند سیف و جوهر تیغ است و چون فتنه های آن ملعون مثل تیغ آبدار که برنده و سریع التأثير در مقطوع است، به اسرع وقت بر بندگان خدا تأثیر می کند، فلذا در روزگار به این لقب اشتها یافته.

وجه ششم: آن، مأخوذ از دجاله است که به معنی رفقه عظیمه و اشباع و اتباع بسیار است و چون آن لعین در وقت خروج، اتباع بسیار و اشباع بی شمار دارد، لذا به او دجال گفته اند.

وجه هفتم: آن، مأخوذ از دجال به معنی سرگین است و چون آن لعین در وقت

خروجش روی زمین را به وجود منحوس خود، کثیف و ملوث می نماید، لذا به او لقب دَجَال دادند.

وجه هشتم: آن، مأخوذ از دجل الناس است که به معنی لقاط و مردمان بی قدر و قیمت، ناقابل و رذل می باشند و چون اتباع آن ضلال، همگی از این قسم اند؛ از این جهت، او را دَجَال نام نهادند.

در محیط المحيط بطرس بستانی نصرانی که در لغت عربیه و مؤلفش صاحب کتاب دایره المعارف معروف است، بعد از این که برای تلقب آن ملعون به این لقب نامیمون، این وجوه را ذکر نموده، گفته: نزد من، دَجَال لفظی سریانی الاصل و معنی آن در آن لغت، کذاب مختال است، جمع آن، دجاجله و دجالون می باشد و از استعمال جمع اخیری این است: قوله فی الحدیث یکون فی آخر الزمان دجالون؛ ای کذابون مموهون، هکذا فسیره فی النهایه، انتهى و مراده من النهایه نهاییه ابن اثیر الجزری، کما لا یخفی.

### [بیان حال دَجَال]

ختم فیه منام:

الراقی علی درجات الجنان فی اعلی المراقی المرحوم المبرور المولی محمود المعاصر العراقی در دار السلام خود ذیل بیان حال دَجَال چنین مرقوم داشته: از طرایف وقایع، آن که حقیر در بعض سنین اشتغال و شاید سال پنجاه و هشت بعد از هزار و دوست هجری بود، در بلد بروجرد در مدرسه ای که به مدرسه شاهزاده معروف است، منزل داشتم.

اتفاقاً شبی در خواب دیدم میان در و دالان مدرسه صدای مهیبی بلند شد که بنای مدرسه از آن لرزید، جمعی از طلباب مدرسه از اثر این صدا از حجرات بیرون دویدند.

پس از آن، صدایی بلندتر از صدای اول و صدایی دیگر مهیب تر از آن برآمد، طوری که اکثر طلباب از حجره ها خارج و مترقب صاحب آن آواز شدند، ناگاه شخص مهیبی که

بر خر غریبی سوار بود، داخل مدرسه شد و به آواز بلند به سوی طلباب متوجه شد و گفت: ایها الطلاب انا ربکم الاعلی فاعبدونی؛ ای گروه طلباب! من خدای بزرگ شما هستم، مرا عبادت کنید.

بسیاری از طلباب چون این را شنیدند به سجده افتادند و شخصی از طلباب که او را می شناختم؛ گویا در عداد ملازمان او بود و دیگران را به اطاعت او تحریص و ترغیب، اکراه و اجبار می کرد، حتی اشخاصی که از حجره ها خارج نشده بودند، بیرون می آورد، به سجده و اقرار به بندگی آن نابکار وامی داشت تا آن که پرسید: دیگر در این مدرسه کسی مانده که به خدایی ما اقرار نکرده باشد؟

گفتند: نه، مگر فلان فلان جایی و مرا نام بردند. اتفاقاً منزل من در حجره ای بود که گفتار و کردار همه را می شنیدم و می دیدم و به اثر آن آوازه ها هم، بیرون ندویدم.

چون آن سوار این را شنید، عنان به سوی حجره این حقیر گرداند؛ لذا از خوف در را بستم و جمله ای از آلات و اسباب که در حجره بود، پشت در چیدم آن شخص آمده، نزد ایوان حجره من ایستاد، ملازم خود و جمعی دیگر را به گشودن در واداشت. حقیر وقتی دیدم لابد در را شکسته، داخل می شوند، گفتم: کنار روید، من خود در را می گشایم، پس گشودم و بیرون آمدم. آن سوار به من گفت: آیا به خدایی من اقرار نمی نمایی؟

گفتم: من با تو سخن خلوتی دارم، چون این را شنید، با دست به جماعتی که اطرافش بودند اشاره نمود، دور شدند. من نزدیک او رفتم و گفتم: من به تو ایمان نیاورم؛ اگرچه کشته شوم، زیرا در اخبار از فتنه های آخر الزمان، خروج شیطان و دجال باشد و از علامات و قراین حالات، همانا تو دجالی و دانسته ام اگر کسی به دست تو کشته شود، به نعیم ابدی داخل شده و اگر به تو ایمان آورد، به دست صاحب الامر کشته شود، به جهنم داخل گردد. چون این را شنید، انگشت خود را به دندان گزید؛ یعنی این سخن را کسی نداند، روی خر را برگرداند و با تابعان از مدرسه بیرون رفت. حقیر از خواب بیدار شدم.

فردای آن شب، این واقعه را در مجمع طلباب نقل کردم، شخصی مذکور داشت دیگری شخصی از طلباب این مدرسه را در خواب دیده که اوضاع عاشورا برپا شده و آن شخص جناب سید الشهداء را شهید کرده، شما نام ملازم دجال را بگوئید تا بینم با قاتل سید الشهداء یکی است یا نه؟

حقیر از ذکر نام او امتناع نمودم. بالاخره بنا شد من و او به شخصی که از غایت اشتها به تقوا، به مقدس معروف بود، نام شخصی را بگوئیم و از تصدیق او، تغایر و اتحاد را معلوم کنیم.

بعد از اظهار او گفت یک نفر است و حالات کسی که من او را ملازم دجال دیدم و دیگری او را قاتل سید الشهداء دیده بود؛ به این مطلب مساعدت داشت و بعد هم بعض اعمال شیعه از آن ظاهر گردید، نعوذ بالله من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا.

### [طلوع آفتاب از مغرب] ۱۵ نجمه

#### اشاره

بدان یکی از علایم ظهور آن جان جهان و امام عالمیان- علیه صلوات الله علیه الملك المنان- طلوع نمودن آفتاب از سمت مغرب است برخلاف عادت که از مشرق طلوع می کرد؛ چنان که علی بن ابراهیم در تفسیر (۱) خود از ابی الجارود و او از حضرت باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً (۲)؛ به درستی که خدا قادر است بر این که آیتی نازل گرداند؛ روایت نموده که فرمود: خدای تعالی بعد از این، در آخر الزمان آیات و علامات چندی به تو می نمایاند، از آن جمله دابّه الارض، دجال، فرود آمدن عیسی بن مریم از آسمان و طلوع آفتاب از مغرب است.

در کمال الدین (۳) ضمن خطبه ای علویّه که در آن کیفیت خروج دجال است، بعد از

ص: ۲۱۶

۱- تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۹۸.

۲- سوره انعام: آیه ۳۷.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۵۲۷-۵۲۵.

این که آن بزرگوار کیفیت خروج دابّه الارض را بیان می کند؛ چنین است: بعد از آن، دابّه الارض، بعد از طلوع آفتاب از مغرب، سر خویش را بالا می کند و همه خلایق که در مغرب و مشرق و بین آن ها هستند، او را می بینند و در این وقت توبه برداشته می شود. نه توبه قبول می شود، نه ایمان آوردن. در آن روز عمل هیچ کس به او نفع نمی بخشد؛ اگرچه پیش تر ایمان آورده، لکن در ایام ایمانش، عمل خیر کسب ننموده باشد.

بعضی این را از علایم قیامت کبرا شمرده اند؛ چنان که نوع علمای عامّه چنین اعتقاد دارند که آن از علایم قیامت می باشد و محتمل است برای هر یک علامت باشد که یک دفعه قبل از ظهور و یک دفعه قبل از قیامت کبرا از مغرب طلوع نماید.

در نبوی مروی در عرائس ثعلبی است که هنگام طلوع آفتاب از مغرب، توبه مذنبان و ایمان کافران به شرف قبول موصول نگردد مگر کسی که پیش از آن به ایمان و احسان موصوف و معروف بوده باشد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه مبارکه را قرائت فرمود: **يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا** (۱).

### [علامت قبل از خروج دجال]

تحقیق بالا صغاء حقیق بدان بعض از مفسرین عامّه بعد از این که بعض آیات را که در آیه مبارکه است به طلوع آفتاب از مغرب تفسیر نموده، گفته: مفهوم آیه چنان است که بعد از طلوع آفتاب از مغرب، به هیچ وجه توبه قبول نباشد.

نیز در حدیث آمده: «من تاب قبل أن تطلع الشمس من مغربها تاب الله عليه». (۲)

ص: ۲۱۷

۱- سوره اعراف: آیه ۱۵۸.

۲- ر. ک: نیل الاوطار، ج ۷، ص ۲۱۰؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۳۹۵؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۷۳.



در حدیث دیگر است: «لا ینفع التوبه حتّٰی تطلع الشمس من مغربها» (۱).

بعضی بر آن اند که عدم قبولی توبه نسبت به کسانی است که این آیه را مشاهده کرده و بعد از آن ایمان آورده باشند. اما قومی که بعد از این حال موجود گردند و تا وقتی که شمس از مغرب طلوع می کند، به حدّ تمیز نبوده باشند؛ از این حکم خارج اند.

در معتمد، تور پستی می گوید: در حدیثی یافته ام دو پیر که در پیری به کمال رسیده باشند، به یکدیگر رسند، یکی از دیگری پرسد عمر تو چه قدر است و ولادت تو در کدام قرن بوده؟ وی گوید اهل من به من گفتند تو در وقت طلوع آفتاب از مغرب متولد شده ای، دلیل بر این سخن آن که در حدیث صحیح است که انّ اوّل الأیه خروجاً طلوع الشمس من مغربها.

به این تقدیر، این آیه و علامت پیش از خروج دجال باشد و قبل از نزول عیسی علیه السلام از آسمان بود و ایمان در زمان عیسی علیه السلام به دلیل آیه وَ اِنْ مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ اِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ (۲) مقبول خواهد بود.

اگر گویند: این آیه بر قبول ایمان ایشان دلالت نمی کند، بلی بر توبه و ایمان آنان دلالت دارد و شاید ایمان آورنده قبول نباشد.

گوییم: در حدیث، درست است که عیسی علیه السلام جزیه را وضع کند و معنی وضع و نهادن، آن است که همه به دین حق ایمان آورند، تا آن که کسی نباشد که جزیه بر وی لازم شود.

ایضا در تفسیر آیه وَ اِنْ مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ (۳) آورده اند: فیؤمن من به اهل الملل جمیعا.

اگر گویند: شایسته است مراد از اوّل آیات که در حدیث وارد شده، آن باشد که بر آمدن آفتاب از مغرب، اوّلین آیت آسمانی است؛ یعنی اوّلین اختلال در نظام افلاک

ص: ۲۱۸

۱- مسند احمد، ج ۴، ص ۹۹؛ سنن الدارمی، ج ۲، ص ۲۴۰.

۲- سوره نساء: آیه ۱۵۹.

۳- سوره آل عمران: آیه ۱۹۹.

و ستارگان است و به عبارت اخری، شایسته است اولیت آن، اضافیه باشد نه حقیقیه.

گوییم: بلی، احتمال دارد و لکن در حدیث ابو هریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله درست شده که سه چیز است که چون ظاهر شوند، ایمان نفسی که پیش از آن ایمان نداشته، سود نکند؛ برآمدن آفتاب از مغرب، خروج دجال و دابّه الارض. مقّرر است که خروج دجال پیش از نزول عیسی علیه السلام باشد.

در زمان عیسی علیه السلام ایمان مقبول است؛ چنان که مبین شد.

حاصل کلام آن است که در باب، نقلی که به تواتر موجب علم شود، دیده نشده و آن چه تواتر آن ثابت است، آن است که در آخر الزمان آفتاب از مغرب برآید و ایمان کفار که آن را مشاهده کرده باشند، مقبول نیفتد.

امّا آن که میقاتش کی باشد؟ به یقین معلوم نیست. احتمال دارد پیش از عیسی باشد بر آن منوال که بیان شد که این عدم قبول، مخصوص همان قرن باشد که این آیت را دیده اند و بعد از گذشتن آن قرن، توبه قبول شود و احتمال دارد بعد از وفات عیسی علیه السلام و بعد از مؤمنانی که به وی ایمان داشتند، باشد و بعد از آن، شرار خلق باز مانند و بر کفر و فساد مستمرّ و مصرّ باشند، آن گاه غضب الهی به ایشان رسیده، عذاب بر ایشان واجب شود، آفتاب از مغرب بر ایشان طلوع کند و آن وقت ایمانشان بر مثال ایمان یاسی مقبول نباشد، كما قال الله تعالى و لم یک ینفعهم ایمانهم لما رأو بأسنا سنّه الله الّتی قد خلت فی عباده و خسر هنا لک الکافرون.

این ناچیز گوید: از فقره خطبه علویّه که ذکر شد هم، تصریح به عدم قبولی توبه هنگام طلوع آفتاب از مغرب مستفاد می گردد.

#### [علایم ظهور در کلام حضرت امیر (علیه السلام)]

اکمال و تذیل فی احتمال و تأویل بدان بعض از علما فرموده: محتمل است طلوع آفتاب از مغرب، کنایه از طلوع نور جمال عظیم المثال حضرت بقیّه الله باشد که بروز و ظهور آن ولیّ حضرت ذو الجلال

از مکه است و آن، سمت مغرب می شود.

این احتمال از بعضی از اخبار نیز مستفاد می شود؛ چنان که علامه مجلسی رحمه الله از کتاب محاسن برقی روایت کرده: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام علایم ظهور قائم - عجل الله فرجه - را از برای اصحاب خود؛ چون اصبع بن نباته و صعصعه بن صوحان و امثال ایشان بیان می فرمود و از آن جمله طلوع آفتاب از مغرب را ذکر فرمود.

پس نزال بن سیره که یکی از حضار مجلس بود، از صعصعه پرسید: مراد امیر المؤمنین علیه السلام از این کلام چیست؟

صعصعه گفت: یابن سیره! مرادش کسی است که عیسی بن مریم علیه السلام پشت سر او نماز می گزارد، او امام دوازدهم و از طبقه نهم اولاد حسین بن علی علیهما السلام است، او آن آفتابی است که از مغرب طلوع نماید و میان رکن و مقام ظاهر می شود، روی زمین را از کفر و فسق و اعتقادات باطل پاک می گرداند و میزان عدل و انصاف را میان مردم می گذارد که احدی بر کسی جور و ظلم نخواهد نمود و الله العالم؛ انتهى. (۱)

این ناچیز گوید: این روایت جزء همان خطبه علویّه است که سابقاً فقره طلوع آفتاب از مغرب، سدّ باب توبه و عدم قبولی ایمان را از آن نقل نمودیم و این، همان خبر اول از سه خبر متعلّق به حال دجال است که در نجمه پنجم این عبقریّه به تفصیل ذکر شد، فارجع و تبصّر و الله العالم بحقایق الامور.

### [صبحه آسمانی] ۱۶ نجمه

در جلد دوم کتاب کفایه الموحّدين سید جلیل و معاصر است که جناب مولی الموحّدين، امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه خود می فرماید:

«إذا صاح الناقوس و كبس الكابوس و تكلم الجاموس، فعند ذلك عجائب و آئی

ص: ۲۲۰

---

۱- ر. ک: کمال الدین و تمام النعمه، ص ۵۲۸-۵۲۵؛ مختصر بصائر الدرجات، ص ۳۲-۳۰؛ الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۳۸-۱۱۳۳؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۵-۱۹۲.

عجائب انار النَّار بنصیبین و ظهرت رأیه عثمانیّه بواد سود و اضطربت البصره و غلب بعضهم بعضا و صبا کل قوم إلی أن قال علیه السّلام و اذعن هرقل بقسطنطینیّه لبطارقه سفیانی، فعند ذلك توقّعا ظهوره متکلم موسی من الشجر علی طور؛(۱) یعنی وقتی ناقوس صیحه کشد و فریاد نماید؛ ظاهرا مراد از ناقوس، نصارا و فرنگیان است که در بلاد اسلام صداهای آن ها بلند شود و در بلاد مسلمین، کلیساها ساخته شود؛ چنان که فعلا مرسوم شده و در اکثر بلاد مسلمین، معبد نصارا بنا شده و صدای ناقوس در آن ها بلند می شود و این دلیل بر ضعف اسلام و اهل اسلام و قوت غلبه کفر است که در هر بلدی از بلاد اسلام معبدی بنا کرده، فریاد ناقوس از آن جا بلند است.

مراد از کبس کابوس، این است که هرکسی سر خود را برای ریاست و سلطنت بلند نماید و به معنی صریح نیز آمده که مقدمه جنون می باشد؛ یعنی مردم به تخیلات واهی نفسانی برای فتنه و آشوب سر بلند می نمایند.

شاید مراد به تکلم جاموس، آن باشد که شخص عظیم الجثّه و صاحب شوکتی سلطنت نماید که امر، امر او باشد و هرچه خواهد به عمل آورد یا شخص بی فهمی بر خلق مسلط شود که در عدم ادراک مانند گاو باشد که سلطنت و حکومت نماید و یا مراد، احمقی است که در دین بدعت ها بگذارد، مذهب و ملت احداث نماید و مردم از روی جهالت و حماقت آن چه را او بگوید، قبول کنند.

محتمل است مراد به اشتعال آتش در نصیبین - بلدی میان شام و عراق - محترق شدن به آفتاب آسمانی از برق و آتش باشد و محتمل است کنایه از افروخته شدن آتش فتنه و فساد باشد که به هیچ وجه اطفای آن ممکن نباشد.

مراد به ظهور آیات عثمانیّه در وادی سود، آن است که از طرف بلاد مغرب زمین از طوایف سودان که جم غفیری هستند؛ آیات و علم های عثمانیّه بلند شود و در آن جنگ و خونریزی بسیار شود، محتمل است مراد به آن، همین شخص معروف به متمهدی باشد که حال تاریخ تألیف آن کتاب است که سنه هزار و سی صد و یک باشد،

ص: ۲۲۱

او از بلاد سودان حرکت کرده، با لشکر بسیاری متوجه مصر است، داعیه سلطنت دارد و علی الظاهر مدعی نصرت اسلام است و محتمل است غیر او باشد که بعد از این خروج نماید و فرمود: بصره مضطرب و خراب شود و هر طایفه با طایفه دیگر در مقام قهر و غلبه و منازعه باشند، تا آن که علایمی دیگر از اختلاف رایات، هرج و مرج، ریختن مردم بر یکدیگر از اعراب و غیر ایشان را بیان فرمودند.

بعد از آن فرمود: چون هرقل، قیصر روم در قسطنطنیه برای بطارقه، یکی از امرای لشکر سفیانی، به اطاعت و انقیاد، اذعان و اعتقاد نماید، آن وقت متوقع نور موفور السرور کسی باشید که با موسی بن عمران در کوه طور از درخت سینا سخن گوینده باشد؛ یعنی حضرت مهدی صاحب الزمان ظاهر خواهد شد که لسان ناطق الهی است.

در این کلام اشاره است به این که متکلم با موسی بن عمران در وادی طور و آن نوری که از شجره سینا تجلی نمود؛ همان نور آل محمد و نور ولایت و متکلم با او به امر خدا، همان نور ولایت آل محمد - صلوات الله علیهم - بود.

### [خروج مغربی] ۱۷ نجمه

بدان یکی از علایم ظهور حضرت بقیه الله خروج مغربی به جانب مصر و مالک شدن او به مصر و نواحی آن است؛ چنان که در غیبت طوسی است که عمّار یاسر، از خواص اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام، فرمود: اهل مغرب به سمت مصر خروج می کنند و دخول ایشان در مصر، علامت خروج سفیانی است و آن که مغربی، رئیس ایشان، بسیاری از شهرها را متصرف می شود و مردمان بسیاری را به قتل می آورد، سفیانی بر او غلبه می کند و اموال بسیاری از دست آن ها می گیرد.

بعضی گفته اند: شاید مراد از مغربی، محمد علی پاشا، خدیو مصر باشد که مالک مصر، شامات، حبشه، زنگبار و حجاز شد و مدّتی سلطنت نمود. بعد از آن، دول، اجتماع نمودند و دست او را از حجاز و شامات کوتاه کردند، لکن مستفاد از اخبار

وارده در بیان این علامت، آن است که او غیر محمد علی پاشاست و تطبیق مغربی بر او وفق نمی کند، زیرا در بعضی چنین است که خروج مغربی به خروج سفیانی متعقب می شود و ظاهرش، آن است که چندان فاصله ای میان خروج مغربی و سفیانی نباشد؛ چنان که ایضا در غیبت طوسی از محمد بن مسلم روایت نموده که خروج مغربی قبل از خروج سفیانی است.

در روایت دیگر در همان کتاب است که سواران و بیدق ها از جانب مغرب رو می آورند تا وارد شام می شوند، در آن حال منتظر خروج پسر زن جگرخوار از وادی یابس باشید که سفیانی است. (۱)

در کفایه الموحّیدین آورده: محتمل است مراد به مغربی که به مصر رو می آورد و مصر و نواحی آن را به تصرّف خود می آورد و از آن جا قبل از خروج سفیانی با سواران و بیدق ها به جانب شام روانه می شود؛ همین متمهدی باشد که فعلا؛ یعنی سنه هزار و سی صد و یک خروج نموده و بسیار با سطوت و صولت است که نواحی مصر را به تصرّف درآورده، لشکر بسیاری آراسته و جمله ای از سلاطین از سطوت او بسیار خایف اند، پس شاید او باشد که مصر و نواحی آن را به تصرّف خود درآورده و می آورد و محتمل است غیر او باشد و بعد از این خروج نماید.

### [علائم عامه] ۱۸ نجمه

بدان مستفاد از اخبار وارده از ائمه اطهار علیهم السلام، آن است که علائم ظهور امام زمان و ولیّ خداوند رحمان بر چند قسم است:

قسم اول علائم خاصّه است که علامت ظهور بودن آن ها مخصوص خود حضرت بقیه الله است و احدی با آن جناب در آن ها شرکت ندارد، زیرا در اخبار وارد شده تعیین وقت ظهور آن حضرت و علم به آن، مخصوص خداوند متعال است؛ مثل علم به

ص: ۲۲۳

روز قیامت و وقت آن لقوله تعالی: یَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّئُهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ (۱).

حق تعالی برای آن حضرت علایم خاصه مقرر فرمود که آن جناب با وقوع آن ها عالم می شود، خداوند عزّت، به او اذن ظهور داده، ما آن ها و غیر آن ها را در این وجیزه تعداد نموده، به مدرک هریک از آن ها بدون نقل آن، اشاره می کنیم؛ اختصارا للكلام و اقتصارا علی ما هو المنقول فی كتب الأعلام.

پس می گوئیم: از جمله علایمی که مخصوص خود آن حضرت است، تکلم نمودن شمشیر او است؛ چنان که در کمال الدین (۲) آمده: چون زمان خروجش نزدیک شود، آن شمشیر از غلاف بیرون می آید، خداوند آن را به سخن درمی آورد و ندا می کند: یا ولیّ الله! خروج کن که دیگر برایت تقاعد از کشتن دشمنان خدا برایت جایز نیست.

از جمله، علم آن حضرت است؛ چنان که در همان کتاب است که از علایم خروج آن حضرت برای خود او بیدقش است که چون وقت خروج او نزدیک شود، شقه آن گشوده می شود، بدون آن که کسی آن را بگشاید، خداوند در آن حال آن بیدق را به سخن درمی آورد و به حضرت ندا می کند: یا ولیّ الله! خروج نما و دشمنان خدا را هلاک کن!

### [علایم حتمیه ظهور] ۱۹ نجمه

بدان قسم دوّم از علایم ظهور آن سرور، علایم حتمیه است که ائمه دین به آن ها اخبار فرموده اند که البتّه باید واقع شوند و آن ها چند علامت است:

علامت اوّل: خروج دجّال است به تفصیلی که سابقا از نقل کمال الدین و غیره گذشت که آن با ظهور آن بزرگوار مقارن است.

علامت دوّم: صیحه و ندای آسمانی است؛ چنان که در اخبار بسیار که از جمله

ص: ۲۲۴

---

۱- سوره اعراف: آیه ۱۸۷.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، صص ۱۵۶-۱۵۵.

خبر مفصل مفضل است، ذکر شده.

علامت سوّم: خروج سفیانی است که در اخبار بسیار، علی ما فی البحار به حتمیت آن اعلام فرموده اند.

علامت چهارم: فرو رفتن لشکر سفیانی در بیداست که بنا بر آن چه در بحار است، حضرت صادق علیه السّلام فرمود: فرو رفتن لشکر سفیانی در بیدا از محتومات است و تغییر و تبدیل در آن راه ندارد.

علامت پنجم: قتل نفس زکیه است که حضرت صادق علیه السّلام بنا بر نقل بحار فرمود:

یکی از علایم ظهور، کشته شدن پسری از آل محمد میان رکن و مقام است که نام او محمد بن حسن، نفس زکیه است و در خبر دیگر، فاصله میان قتل او و ظهور حضرت بقیّه اللّه، پانزده روز است. (۱)

علامت ششم: خروج سید حسنی است؛ چنان که در بحار می باشد، آن جوان خوش صورتی است که از طرف دیلم و قزوین خروج کند و گنج های طالقان او را اعانت کنند که مراد، مردان شجاع قوی هستند، ظاهرا او از اولاد امام حسن علیه السّلام باشد و دعوی بر باطل نکند، بلکه از شیعیان اثنا عشریّه و رییس و مطاع است و گفتار و رفتار او، مطابق شریعت است، خروج او با خروج امام زمان مقرون و در کوفه حضور حضرتش شرفیاب خواهد شد و به آن جناب بیعت نماید.

علامت هفتم: ظاهر شدن کف دستی در آسمان یا ظهور صورت و سینه و کف دست آدمی نزد چشمه خورشید است، بنا بر آن چه در بحار است و بعضی احتمال داده اند آن، کف دست حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام باشد که در آن وقت ظاهر می گردد.

علامت هشتم: کسوف آفتاب در نیمه ماه رمضان و خسوف قمر در آخر آن است که از وقت هبوط آدم تا آن وقت چنین چیزی واقع نشده، بنا بر نقل از غیبت طوسی.

علامت نهم: سه ندا در ماه رجب است؛ ندای اوّل: أَلَا لَعْنَتَهُ اللَّهُ عَلَى الظَّالِمِينَ.

ندای دوّم: از فته الازفه.

ص: ۲۲۵



ندای سؤم: از بدنی است که پیش روی قرص آفتاب ظاهر می شود و ندا می کند: این امیر المؤمنین است که به جهت هلاک کردن ستمکاران به دنیا برگشته. (۱)

علامت دهم: اختلاف بنی عباس و انقراض دولت ایشان، بنابه روایت صادقی در بحار.

این ناچیز گوید: اگر مراد، انقراض دولت سابق ایشان باشد که آن بحمد الله به دست هلاکو خان و اعانت خواجه نصیر الدین طوسی رحمه الله واقع شده و اگر مراد، انقراض دولت جدید لاحق ایشان باشد- چنان که مفادّ پاره ای از اخبار است- برای ایشان دو دولت است و آن هم مثل سایر علامات حتمیه دیگر هنوز واقع نشده و الله العالم.

### [علامت غیر حتمی ظهور] ۲۰ نجمه

بدان قسم سؤم از علامت ظهور حضرت ولی عصر، علامت غیر حتمی است که هنوز واقع نشده و یا محتمل الوقوع است و در اخبار به حتمیت آن نیز، اعلام نشده و احتمال تغییر و تبدیل در آن چه اراده الهی به آن تعلق گرفته، می رود. نظر به مفادّ اخبار وارده از ائمه اطهار آن ها نیز بسیارند.

علامت اول: ایستادن آفتاب در وسط السما از اول زوال تا وقت عصر است، بدون آن که حرکت نماید و این دلیل بر تغییر حرکت افلاک است و بر این که آن خدایی که خالق افلاک است و به قدرت کامله اش آن ها را به حرکت درمی آورد، قادر است آن را زمانی از حرکت باز دارد و به تغییر اوضاع افلاک، اظهار قدرت نمایی کند و این آیت عظمی دلیل بر بطلان اقوال اهل نجوم، اهل طبایع و فلاسفه است که آن را محال می دانند؛ چنان که در روایت باقری، بنابر نقل شیخ مفید در ارشاد است. علامت دوم: طلوع آفتاب از سمت مغرب است برخلاف عادت که از مشرق طلوع می کرد؛ چنان که در سابق مفصلاً بیان شد.

ص: ۲۲۶

علامت سَوْم: خروج یمانی از یمن است، بنا بر نقل بحار.

علامت چهارم: خروج خراسانی است، بلکه بنا بر روایت غیبت طوسی (۱) این دو علامت در عرض علامت سَوْم از علائم حتمیه که خروج سفیانی است، ذکر شده اند؛ چنان که در آن کتاب از حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده، فرمود: خروج این سه نفر؛ یعنی یمانی و خراسانی و سفیانی در یک سال، در یک ماه و در یک روز واقع خواهد شد.

علامت پنجم: خروج مغربی است به تفصیلی که سابقا ذکر شد.

علامت ششم: بیرون آمدن سه بیدق از شام است بنا به روایت غیبت طوسی (۲) از حضرت باقر علیه السّلام که فرمود: اوّل سرزمینی که خراب می شود، شام است و در آن وقت، اهل آن سه گروه و تحت سه بیدق می شوند؛ یکی بیدق ابقع که او مردی ابلق بدن است، دیگری بیدق اصهب و او مردی سرخ مو و سرخ رنگ است و بیدق سَوْم، بیدق سفیانی است.

علامت هفتم: خراب شدن سمت غربی مسجد شام که به زمین فرو می رود، بنا بر نقل بحار.

علامت هشتم: وقوع جنگ و جدال در هر بلدی از نواحی مغرب تا یک سال به جهت اختلاف رایات، بنا بر نقل بحار.

علامت نهم: خراب شدن شام از وقوع قتل، غارت، اقسام فتنه ها و بلاها در آن.

علامت دهم: فرو رفتن قریه ای از شام، جایه نام یا خرشنا نام به زمین، محتمل است دو قریه به این دو اسم فرو روند، کما فی البحار. (۳)

علامت یازدهم: خروج زندیقی از بلد قزوین، بنا بر روایت طوسی از ابن الحنفیه.

علامت دوازدهم: رسیدن سلطنت ها به ماه و روز، بنا بر روایت صادقی از

ص: ۲۲۷

۱- الغیبه، ص ۴۴۶.

۲- همان، ص ۴۶۳.

۳- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۱۲.

غیبت طوسی.

علامت سیزدهم: خروج سلمی در سرزمین جزیره که اهل تکریت است و کشته شدنش در مسجد دمشق، بنا بر نقل طوسی در غیبت از امام سجاد علیه السلام.

علامت چهاردهم: خروج شعیب بن صالح سمرقندی؛ چنان که در روایت سجّادی در غیبت طوسی است.

علامت پانزدهم: وقوع زلزله عظیم در شام، قبل از خروج سفیانی، بنا بر روایت باقری در غیبت نعمانی.

علامت شانزدهم: ظهور آتشی در سمت مشرق زمین که تا سه روز میان زمین و آسمان افروخته می شود، بنا بر روایت باقری در غیبت نعمانی.

علامت هفدهم: ظهور سرخی شدیدی در اطراف آسمان، بنا بر روایت علوی از غیبت نعمانی.

علامت هجدهم: کثرت قتل و خونریزی در کوفه به جهت اختلاف رایات، بنا بر روایات کثیری که از جمله روایت علوی در کشف الیقین سید بن طاوس رحمه الله است.

علامت نوزدهم: کشته شدن نفس زکیه در پشت کوفه با هفتاد نفر از صلحاست، او غیر آن نفس زکیه است که اسمش محمد بن الحسن و از آل محمد است که میان رکن و مقام کشته می شود، بنا بر روایت علوی در بحار.

علامت بیستم: سلطنت بنی عباس بعد از زوال دولت ایشان و تحدید شدن دولیشان است، بنا بر روایت کاظمی از غیبت نعمانی.

علامت بیست و یکم: وقوع جنگ عظیمی میان آل مروان و بنی عباس در قرقیسا که کنار شطّ فرات است، بنا بر روایت باقری در بحار.

علامت بیست و دوّم: نزول ترک در جزیره و نزول اهل روم در رمله، بنا بر روایت باقری در بحار.

علامت بیست و سوّم: مسخ شدن طایفه ای به صورت میمون و خنزیر، بنا بر

روایت باقری در بحار در تفسیر آیه سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ (۱).

علامت بیست و چهارم: حرکت بیدق های سیاه است از خراسان، بنابه روایت علوی در بحار، ظاهر این است که این بیدق ها ربطی به خروج خراسانی نداشته باشد؛ اگرچه محتمل است بیدق های او باشد.

علامت بیست و پنجم: آمدن باران شدیدی در ماه جمادی الثانی و ماه رجب که هرگز مثل آن دیده نشده، بنابه روایت باقری در ارشاد مفید. در خبری چهارده باران است، مالکی در فصول المهمه بیست و چهار باران گفته و در بعضی اخبار است که در سال ظهور حضرت حجت بیست و پنج مرتبه باران می بارد، طوری که اثر و برکت ظاهر می شود.

علامت بیست و ششم: باریدن تگرگ بسیار بزرگی در روم و جزایر که بسیار محلّ تعجب باشد و مثل آن دیده نشده باشد، بنابر نقل بعضی؛ چنان که در کفایه الموحّدين است.

علامت بیست و هفتم: مطلق العنان شدن عرب که به هر جا خواهند، بروند و هر چه خواهند بکنند، در بعضی اخبار به آن تصریح شده، بنابر آن چه در کتاب مزبور است.

علامت بیست و هشتم: خروج سلاطین عجم از شأن و وقار.

در کفایه آمده: مراد از این، تبعیت ایشان از سایر دول در برهه ای از زمان است به جهت مصالح مرتبط به امر سلطنت ایشان یا به جهت بعضی از امور، وهن و سستی در سلطنتشان عارض شود.

این سه علامت، محتمل الوقوع است، بلکه هر جم غفیری از ایشان، امیر و شیخ کبیری از خود دارند که به واسطه او احدی از سلاطین را اطاعت نمی نمایند و هرچه از ایشان پیشرفت نماید، در هر بلدی، از قتل و غارت از آن پروا ندارند، هم چنین باریدن تگرگ بزرگ که به غیر عادت باشد در بعضی بلاد و نواحی نقل شد که وقوع

ص: ۲۲۹

یافت، هم چنین امر سلطنت بعضی اوقات در بلاد عجم سست و موهون شد؛ در اواخر سلطنت صفویّه که افغانه و ازبک بر بلاد عجم مستولی شدند.

علامت بیست و نهم: طلوع ماه درخشنده و روشنی دهنده به شکل ماه شب اول باشد، دو طرف آن، کج و از کجی نزدیک باشد به هم وصل شود، بنابر نقل سید جزایری در انوار و عبارت او این است: و من علاماته طلوع نجم فی المشرق یضیی ء کما یضیی ء القمر، ثم ینعطف، حتی یکاد یلتقی طرفاه.

شیخ مفید این علامات را ذکر نموده و به اخبار مستند نموده.

علامت سی ام: زنده شدن مردگان از قبور خود و رجعت آن ها در دنیا؛ چنان که سابقا گذشت و شیخ مفید در ارشاد آن را از حضرت صادق علیه السلام نقل فرموده. از این قسم علامات، در اخبار بسیار است و ما در این عجالت به نقل همین ها قناعت می نماییم.

اللّهُمَّ عَجِّلْ فِرْجَ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ وَ اجْعَلْنَا مِنْ اَعْوَانِهِ وَ انصّاره.

### [علائم غیر حتمیه و خاصّه ظهور] ۲۱ نجمه

بدان قسم چهارم از علائم ظهور آن جان جهان و امام عالمیان، علائم غیر حتمیه خاصّه است که از ظواهر اخبار کثیری استفاده می شود و در صفحه خارج به عرصه بروز و ظهور رسیده الی زماننا هذا؛ اگرچه در اخبار لابدّیت و حتمیت آن ها بیان نشده، آن ها نیز بسیار است و ما در این عجالت به ذکر چند علامت از آن ها قناعت می کنیم.

علامت اول: ظهور شخصت نفر که به دروغ مدّعی نبوت می شوند و همه آن ها کذاب، کفار و فسّاق باشند، این علامت ظاهر و واقع گردیده و ظاهرا زیادتر از این عدد دعوی نبوت نموده اند؛ اگرچه بعضی از ایشان مشهور و معروف نشده باشند.

علامت دوّم: ظاهر شدن دوازده نفر از سادات که مدّعی امامت شوند؛ چنان که جمعی در زمان ائمّه و ازمنه سابق، مدّعی این مطلب شدند تا این زمان که سید باب

شیرازی مدعی آن شد و اظهار مهدویت و امامت نمود.

علامت سوم: بستن جسر در بغداد به محله کرخ که از بغداد نو به جانب بغداد کهنه باشد، این علامت ظاهر و واقع شده، بلکه در این زمان جسرهای عدیده بر دجله کشیده شده که از جمله، جسر کاظمین علیهما السلام است.

علامت چهارم: مسجد نمودن قبرستان، چنان که مریمی و مشهود است، بنابر آن چه حسن بن سلیمان در کتاب مختصر از صدوق در حدیث معراج روایت نموده است.

علامت پنجم: خراب شدن بغداد؛ چنان که با آن آبادی در زمان معتصم عباسی، اوضاعی در آن شهر فراهم آمده بود که هر روز که او به عزم شکار و نزهت از شهر بیرون می رفت، غرفه های سر راه را اجاره می دادند و اجاره هر غرفه ای به هزار دینار رسیده بود که در آن ها می نشستند و جلال او را تماشا می کردند، آن در فتنه هلاکو خان خراب شد؛ چنان که در کلام معجز نظام علوی به این قضیه اشاره شده که ویل لک یا بغداد لدارک العامره الّتی لها اجنحه الطواویس تماثین کما یماث الملح یأتی بنو قنظوره و مقدّمهم جهوری الصّوت لهم وجوه کالمجان المطوّقه و خراطیم کخراطیم الفیله لم یصل ببلده الّا فتحتها و لا برایه الّا نکسها.

علامت ششم: خراب شدن دیوار مسجد کوفه، ظاهرا این علامت نیز واقع شده و دیواری که فعلا در مسجد کوفه برپاست، از بناهای جدید است و بنابر روایت صادقی در غیبت طوسی رحمه الله زوال دولت بنی عباس مقرون به خرابی دیوار مسجد کوفه است و چون اول واقع و محقق شده، پس دوم نیز، واقع شده، چون لازمه مقارنه همین است.

علامت هفتم: جاری شدن نهري از شطّ فرات در کوفه و کوچه های آن. این علامت نیز واقع و محقق شده، چراکه بالفعل اکثر شطّ میان شهر کوفه عبور می کند و از آن نهرها در باغات و مزارع کوفه جریان دارد.

علامت هشتم: آباد شدن شهر کوفه بعد از خراب شدن. این نیز واقع و محقق، بروز و ظهور یافته، چون یوما فیوما آبادی آن در تزاید است، فعلا محلّ سکنای جمعی شده و بناهای عالی و اسواق دایره در آن احداث شده؛ چنان که در ماه صفر هزار و سی صد و

چهل و نه که داعی از حج بیت الله مراجعت نموده، به نجف اشرف مشرف شدم، برای اعمال مسجد کوفه به کوفه رفته، آن ها را به رأی العین مشاهده کردم.

علامت نهم: آب بیرون آوردن دریای نجف، این هم تحقق یافته و در این سال؛ یعنی هزار و سی صد و پنجاه و یک که سال تألیف این وجیزه است به تواتر احداث نهری از فرات در مکان دریای قدیم مسموع شد که در زمان ائمه طاهرین خشک بوده، بعد از آن دریا شد و کشتی ها در آن سیر می کرد، در حدود شصت هفتاد سال قبل از این باز خشک شد نموده اند که در آن کشتی ها، سیر و جریان دارند.

علامت دهم: جاری شدن نهری از فرات به غزی که نجف اشرف باشد و آن آب از نجف داخل دریا شود و بر روی آن، نهر آسیا ساخته شود، بلکه از حدیث منقول از حضرت باقر علیه السلام بنا بر آن چه در غیبت طوسی است، استفاده می شود احداث آسیا در آن جا از علایم حتمیه است. این علامت نیز تحقق یافت، بنا بر آن چه که در کتابه الموحیدین است که از همت عالیه مرحوم خلد آشیان، حاج سید اسد الله، خلف صدق مرحوم حجه الاسلام حاج سید محمد باقر - طاب الله ثراهما - از مال الوصیه مرحوم وکیل الملک نوری مخارج بیشماری نموده، نهری از شط فرات به جانب نجف اشرف جاری نموده که آب آن نهر از نجف داخل دریا می شود، آسیاهای متعدّد بر روی آن نهر بنا نهاده شده و بحمد الله تمام زوار و فقرای سکنه نجف از آن آب خوشگوار منتفع می شوند، انتهی.

افسوس که در این زمان آن نهر مطموس گردیده و آن آسیاها خراب شده اند.

مرحوم حجه الاسلام حاج میرزا حسین بن المرحوم حاج میرزا خلیل طیب طهرانی - طاب مثواهما - مصارف زیادی فرمودند که شاید آن نهر دوباره دایر گردد اما چون خداوند جریان او را تقدیر نکرده بود، آن مصارف، ثمری نکرد. بدیهی است در علامت بودن شیء مجرد، تحقق وقوع آن معتبر است، نه باقی ماندنش للتالی.

علامت یازدهم: بنای قبه حمرا؛ چنان که خزاز در کفایه الاثر از حضرت امیر علیه السلام در جمله حدیثی که در آن بیابان پاره ای از علایم ظهور حضرت بقیه الله است، روایت

نموده، فرمود: قبه خاکستری رنگ در بیابان بنا نهاده می شود- سرخ رنگ- عقب این ها قائم علیه السلام به حق میان اقالیم نقاب غیبت را از روی خود برمی دارد؛ مانند ماه درخشنده میان کواکب. در کفایه آمده: ظاهرا مراد از قبه حمرا، قبه طلای هر یک از مشاهد مشرفه ائمه طاهرین علیهم السلام است که سلاطین شیعه آن را بنا کرده اند و احتمال قریب دارد که مراد از این قبه، قبه مبارکه عسکرین باشد که در بیابان واقع شده، زیرا اطراف سر من رأی تا چند فرسخی بیابان و خالی از آبادی است و آبادی خود سر من رأی نیز اندک است و فعلا قصیحه ای است که آبادی شهر و بلد، بلکه آبادی قرای معتبری هم ندارد و رنگ آن قبه، چنان که حقیر در زمان تشرّفم به سر من رأی مشاهده کردم، قبل از آن که آن را طلا نمایند کاشی بود، مانند خاک و خاکستری بی رنگ به نظر می آمد، تا آن که شاهنشاه ایران، سلطان السلاطین، ناصر الدین شاه- ادام الله شوکته و عدله- به این خدمت عظمی موفّق شد که از اعظم شعائر الله بود، حال آن قبه مبارکه در کمال علو و ارتفاع است و در نهایت خوبی به حمرا مبدّل شده و تمام آن را از خشت طلا ساخته اند.

علامت دوازدهم: طلوع ستاره دنباله دار در نزدیکی جدی، بنابر فرموده امیر در خطبه لؤلؤه. در کفایه است که این چندسال قبل ظاهر شد، زمانی هم طول کشید و اکثر خلق آن را مشاهده کردند.

علامت سیزدهم: ظاهر شدن قحطی شدید قبل از ظهور حضرت حجت علیه السلام، بلکه بنابر مفادّ روایت صادقی در غیبت نعمانی، این یکی از علایم حتمیه است.

در کفایه آمده: ظاهرا، بلکه محققا این علامت نیز واقع شده، مخصوصا در بلاد عجم، بین هشتاد و نود بعد از هزار و دویست از هجرت، طوری قحطی شد که مردم گوشت میت می خوردند، کلاب را کشته، خرید و فروش می کردند، اطفال را سرقت نموده، می خوردند، کار به جایی رسید که از اطفال خود چشم پوشیده، آن ها را می کشتند و می خوردند، مع ذلک، خلق بسیاری از گرسنگی هلاک شدند؛ نستجیر بالله من هذه النازله.



در بسیاری از اخبار است که در نزدیکی ظهور حضرت حجه الله، قحطی شدیدی در شام و کوفه روی خواهد داد که خروج دجال به آن قحطی مقرون خواهد بود؛ اکثر خلق تابع او می شوند، چون آن ملعون به سحر، کوهی از نان برای مردم ظاهر می سازد که با او حرکت می کند.

علامت چهاردهم: وقوع و شیوع طاعون شدید در کثیری از بلاد، بنابه روایت صادقی که در کمال الدین (۱) شیخ صدوق قدس سره است، چون آن حضرت فرمود: پیش از ظهور قائم علیه السلام دو نوع مرگ به مردم روی آورد؛ یکی موت احمر و دیگری موت ابیض، به نحوی که از هفت نفر، پنج نفر هلاک می شوند، موت احمر شمشیر و موت ابیض طاعون است.

بنابه روایت علوی در غیبت طوسی (۲) که مضمون آن با مضمون این خبر صادقی مطابق است؛ مراد از موت ابیض، طاعون است. در کفایه است که این علامت، تحقق یافته، زیرا قریب شصت سال قبل از تألیف این کتاب، سال هزار و دویست و چهل و هفت که در همان سال تاریخ آن به کلمه غرمز گذاشته شد، طاعون شدیدی در اکثر بلاد عجم ظاهر شد که در هر بلدی، اکثر خلق از طاعون هلاک شدند و هر خانواده و قبیله ای که به آن مبتلا می شدند، دو ثلث، بلکه زیادتر از آن هلاک می گشتند.

این ناچیز گوید: والد مرحوم این حقیر که صد و هفده سال از عمرش گذشت و سال هزار و سی صد و سیزده فوت نمود، مکرر می فرمود در این طاعون که صاحب کفایه مرقوم فرموده، چهارده نفر از اخوه و اخوات و والد و والده بودیم و جز چهار نفر از ما باقی نماند. از جمله می فرمود: جنازه سه برادرم را متعاقباً وارد مغتسل نمودند که هنوز از غسل برادر اولم که فوت شده بود، فارغ نشده بودیم، جنازه برادر دوم را وارد نمودند، مشغول غسل آن شدیم که جنازه برادر سوم را وارد ساختند، نعوذ بالله من هذه النازله و امثالها.

ص: ۲۳۴

---

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۵۵.

۲- الغیبه، ص ۴۳۸.

علامت پانزدهم: وقوع زلزله شدید در کثیری از بلاد. در کفایه است که ظاهراً محقق الوقوع باشد؛ چنان که زلزله قدیم را که از شیراز نقل نمودند، طوری شد که اکثر بناها و عمارت را خراب کرد.

این ناچیز گوید: زلزله ای که در قوچان واقع شده هم، چنین است که آن ها از توابع مشهد مقدّس رضویّه است. بنا بر نقل سیّد جلیل، معاصر الواصل الی رحمه الله، الملک الغافر، الآقا میرزا محمد باقر المدرّس فی الروضه المبارکه الرضویّه در کتاب لئالی منوره خود در سال هزار و سی صد و یازده، در شب دوشنبه هشتم جمادی الاولی، دو ساعت و نیم از شب گذشته زلزله سختی در مشهد مقدّس شد ولی زیاد طول نکشید و در ساعت هشت همان شب باز زلزله شد و شب نهم آن ماه، ساعت هفت شب باز زلزله شد ولی بحمد الله در مشهد مقدّس، ضرری به نفوس و ابنیه نرسید.

امّا در قوچان شب هشتم ماه، چنان زلزله شد که تمام قوچان از زلزله خراب شد و قریب یک ربع از اهالی تلف شدند، عمارات شجاع الدوله و تلگراف خانه دولتی منهدم شد، گویا از اصل نبوده اند. یک قلعه از کوه به صحرا غلطید و چند قلعه دیگر خراب شد، مناره های امامزاده ای که آن جاست، شکست یافت. همان شب قریب هفتاد بار در قوچان زلزله شد.

زلزله ای که در تربت حیدریّه واقع شد هم، چنین است که آن نیز از توابع مشهد مقدّس است، چراکه از قریب طلوع فجر روز شنبه، نهم ماه شوال المکرم سال هزار و سی صد و چهل و یک هجری تا آخر آن روز در تربت حیدریّه و نواحی آن، چندین مرتبه زلزله شد، به نحوی که دو قریه را علی ما نقل متواتر، بالکلیّه خراب و آثار بنای آن ها را نیست و نابود کرد. از دویست نفر جمعیتی که در یکی از آن دو قریه بود، شش نفر جان به سلامت بردند.

نظر به بعضی از مکتوبات، متجاوز از چهارهزار نفر بغتتا از این واقعه هایلرهسپار راه عدم شدند و تا روز شنبه، بیست و سوم ماه مزبور، زلزله باقی بود و تا ده فرسخ از تربت به سمت مشهد مقدّس نیز زلزله بود و در ده فرسخ دیگر که به مشهد

مقدّس منتهی می شود- چون مسافت میان تربت و مشهد، بیست فرسخ است- و همچنین در خود شهر مشهد بحمد الله و المنبه از برکت امام معصوم مظلوم مدفون در آن، به هیچ وجه آثار زلزله هویدا نشد.

همچنین زلزله ای چهار پنج سال قبل از تألیف این عجالت در سر حدّات ایران و روسیه واقع شد که چندین قصبیه و قرا و مزارع را به زمین فرو برد، از جمله کیوان بوده که از قلمرو ایران و قریب به سرحدّ روسیه است و چقدر از نفوس را تلف کرد. علامت شانزدهم: آمدن ملخ هم در وقت و هم در غیر وقت.

چنان که در کفایه فرموده، حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در کلام معجز بیان خود، به این علامت اخبار فرموده و این علامت در کثیری از بلاد وقوع یافت. حقیر در عتبات عالیات مکرّر مشاهده کرده ام که بعضی اوقات طوری ملخ می آمد که از کثرت مانند ابر، آفتاب را می پوشاند.

علامت هفدهم: خراب شدن بصره به دست سیدی که به صاحب الزنج ملقب است؛ یعنی به خروج یکی از هاشمیین که اتباع او از زنجیان است و بصره را خراب خواهد کرد. این علامت نیز در زمان سلطنت بنی عباس تحقّق یافت که بعد از غیبت حضرت بقیّه الله - عجل الله فرجه - صاحب الزنج خروج نمود و به بصره و اطراف آن بسیار خرابی رساند و مدّتی با بعضی از خلفای عباسی مقاتله می نمودند؛ اگرچه مستفاد از اخبار آن است که چند دفعه در بصره خرابی، واقع خواهد شد. قضیه صاحب الزنج و اخبار خروج آن به لسان معصوم در کتب اخبار و تواریخ ثبت و ضبط است، فارغ الیها و تبصّر.

علامت هجدهم: قتل بیوح؛ یعنی واقع شدن قتل بسیار میان مردم و کشتن ایشان یکدیگر را. حضرت امیر علیه السلام در تعداد علایم ظهور حضرت قائم آن را بیان فرموده.

بزنطی معنی قتل بیوح را از حضرت صادق علیه السلام سؤال نمود.

حضرت فرمود: قتل دایمی که آرام نمی گیرد.

در کفایه آمده: ظاهر این است که سبب این قتل، اختلاف سلاطین، امرا و رؤسا از

طوایف و ملوک با یکدیگر باشد بسیار کم است هر سال در صفحه ای از ممالک میان خلائق خونریزی نشود، بلکه در بسیاری اوقات به قسمی می شود که به جهت دعاوی نفسانی الاف و الوف از طرفین کشته می شوند، بلکه اهل یک مملکت، یک مذهب و آیین به جهت تشاجر و تنازع در امور دنیوی بسیار خونریزی می نمایند.

این ناچیز گوید: شاهد و مصدق فرمایش اخیر ایشان، خونریزی هایی است که از تاریخ هزار و سی صد و بیست و چهار تا چندسال بعد، میان ایرانی ها که اهل یک مملکت و همگی شیعی مذهب اند، آلا ماند، اما واقع شد و از وضوح، نیاز به تفصیل نیست.

علامت نوزدهم: تحلیه مصاحف، زخرفه مساجد و تطویل منازات؛ چنان که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در جواب صعصعه بن صوحان که از احوالات دخیال سؤال نموده، به آن اعلام فرموده. در آن خبر شریف جنابش جمله ای از علایم ظهور حضرت قائم را بیان نمود و پس از آن فرمود: از جمله علامات ظهور آن حضرت، مزین نمودن قرآن به زینت ها از طلا، لاجورد و امثال این ها، نقش نمودن مساجد به طلا و اقسام نقوش و بلند نمودن مناره های مساجد است.

این علایم در اکثر بلاد اسلام در نهایت شیوع است و مساجد و مصاحف بسیاری به آن نحو است که حضرت به آن اعلام فرموده.

مخصوصاً شیوع این علایم میان طایفه عامه زیادتراً از طایفه امامیه است و اوضاع مساجد و مصاحف اسلامبول، وضع مسجد اموی در شام و غیر این ها، مصدق وقوع این علایم است، كما هو المشهود عند من رأیها.

علامت بیستم: اقتران بعض نجوم که آن هم از علایم عشره است که حضرت امیر به آن اعلام فرموده اند و مقصود از این علامت، مقارنه نمودن ستاره ها با یکدیگر است و اگر به قول منجمین اعتماد و اعتبار بوده باشد، آن ها به وقوع این علامت خاصه اخبار نموده اند.

علامت بیست و یکم: خراب شدن مسجد برائا، آن مسجدی است که بعد از جنگ

نهروان، راهبی خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام رسید و به امر آن حضرت، آن را بنا نمود؛ چنان که در کتب سیر و تواریخ و اخبار است، آن مسجد میان کاظمین و بغداد بود و اسم آن راهب، حباب است که به دست مبارک حضرتش به شرف اسلام مشرف شد.

بعد از این که حضرت او را به بنای آن مسجد امر نمود، فرمود: آن را به نام معمارش بنام! پس معماری برآنا نام آن را بنا نهاد و لذا به مسجد برآنا موسوم شد و به راهب فرمود: در جنب مسجد تو شهری بنا می شود که ظالمان و جابران در آن بسیار می باشند تا آن که هر جمعه هفتاد هزار زنا در آن واقع گردد، وقتی بدکرداری ایشان شدت نمود، راه مسجد تو را می بندند و آن را جز کافری خراب نمی کند و بعد از آن سه سال از حج بازداشته می شوند.

این علامت نیز چندین سال قبل واقع شد که به امر والی بغداد از جانب دولت حکم شد مهندس فرنگی راه آهنی از بغداد به کاظمین تعبیه نماید و تسویه آن راه، سبب خرابی مسجد برآنا شد؛ چنان که فرمودند آن را جز کافری خراب نمی کند.

علامت بیست و دوّم: منتهک شدن کعبه و حمل نمودن حجر الاسود به سوی کوفه؛ چنان که قرامطه حدود سی صد و سی هجری، حجر الاسود را از رکن حجری کنده، به کوفه حمل نمودند و در استوانه مسجد کوفه نصب کردند و سال سی صد و سی و هفت قرامطه دوباره آن را به کعبه برگرداندند و نصب و استقرار آن در محلّ خود و به دست ولیّ عصر - عجل الله تعالی فرجه - انجام شد؛ چنان که در قضیه ابن هشام، در کتب غیبت، نقل شده است.

علامت بیست و سوّم: خرابی کعبه؛ بناء آن چه در کفایه الموحّدین است. محتمل است این خرابی هنگام بردن حجر الاسود توسط قرامطه، بوده باشد؛ چنان که در کتاب مذکور است قرامطه کعبه را خراب کرده، حجر الاسود را به کوفه حمل نمودند و محتمل است خرابی ای باشد که در اواسط دولت عثمانی به واسطه کثرت باران و جریان سیل در مسجد الحرام واقع شده که در آن زمان سیّد جلیل، آقا میر زین العابدین

کاشانی در مکه معظمه مجاور بوده و رساله ای در این خصوص، مسماه بمفرحه الأنام فی تأسیس بیت الله الحرام، تألیف فرموده. استادنا المحدث النوری- نور الله مرقدہ الشریف- پاره ای از مطالب آن را در دار السلام ذکر فرموده و علی ای احتمال، این نیز تحقق و وقوع پیدا کرده است.

علامت بیست و چهارم: خسوف در خراسان، بنابر آن چه حضرت امیر علیه السلام در بعضی از خطب خود در عداد علامات عشره ای که برای ظهور خود که فی الواقع ظهور فرزندش منظور بوده- چه ظهور آن حضرت، مقدمه ظهور و رجعت خود شخص شریف علوی است- آن را بیان فرموده که بعضی از بلاد و امکنه او به زمین فرو رود، این هم تحقق و وجود یافته، چون در سنوات قریب به تألیف این عجالت در چند محلّ از مملکت خراسان، خسوف ها واقع شده است.

علامت بیست و پنجم: فرو گرفتن ظلمت کفر تمام عالم را؛ چنان که مضمون بسیاری از اخبار وارده در علایم ظهور است.

در کفایه الموحّیدین در بیان تحقق و واقع شدن این علامت چنین فرموده: از واضحات، آن که مراد به آن علاماتی که در بسیاری از اخبار بر سبیل تفضیل و اجمال به آن اعلام فرموده اند که عالم باید پر از ظلم و جور شود، آن نیست که تمام عباد الله از دین اسلام رو برگردانند و بالمرّه کفر را بر دین اسلام اختیار کنند، زیرا مؤمنین و مسلمینی که در امر دین، متوسّط الحال اند بسیار خواهند بود، بلکه مقصود از این علامت غلبه کفر در عالم، انتشار آداب و رسوم آن در تمام بلاد، کثرت میل خلق به اطوار، حالات کفّار و مشرکین از گفتار و کردار و تعیش و اوضاع دنیوی و تشبه ایشان در حرکات، سکانات، مساکن، البسه، ضعف و سستی حال ایشان در امر دین و آثار شریعت و عدم تقیّد ایشان به آداب شرعیّه خصوصاً در این خبر است و از زمانی که یوما فیوما حالات مردم در تشبه به اهل کفر از جمیع جهات دنیوی، بلکه در اخذ قواعد کفر و عمل نمودن به آن در امور ظاهری در تزاید و اشتداد و بسیار است که به اقوال و اعمال کفّار اعتقاد و اعتماد کامل می نمایند و در کلیه امور به آن ها وثوق تمام

دارند و بسا به سوی عقاید کثیری از مردم سرایت خواهد نمود که بالمرّه اصل عقاید دینی اسلام را از دست می دهند.

بلکه به اطفال خردسال آداب و قواعد ایشان را تعلیم می نمایند؛ چنان که فعلا مرسوم است و در بدایت سن نمی گذارند اطفال مسلمانان، امور و قواعد دین اسلام را در اذهانشان رسوخ نمایند، حال کثیری از ایشان بعد از بلوغ، به فساد عقیده و عدم تدین به دین اسلام منجر خواهد شد و بر این منوال تعیش و زندگی خواهند نمود و هکذا حال کسانی که با چنین اشخاصی معاشرت دارند و اهل و عیال آن ها که تبعه ایشان اند؛ اگر نیکو تأمل نمایی، می بینی کفر بر عالم محیط شده، الا اقلّ قلیل و مقدار یسیر از عباد الله که غالب ایشان هم از ضعفای ایمان و نواقص الاسلام اند، چراکه اکثر بلاد معموره در تصرّف کفار و مشرکین و منافقین است که اکثر اهالی آن، جز بر سبیل ندرت اهل کفر و شرک و نفاق اند.

اهل ایمان نیز که اثناعشریه باشند، به جهت اختلاف در عقاید اصولی دینی و مذهبی چنان متفرّق و متشتت اند که اهل حق میان ایشان قلیل است و بسیاری از این قلیل اهل ایمان هم از عوام و خواصّ به جهت ارتکاب به اعمال قبیح و افعال شنیع محرم، از انواع معاصی، محرّمات، اکل حرام، ظلم و تعدّی هریک بر دیگری در امور دینی و دنیوی چنان بر نفس خود ظلم می نمایند که چیزی از اسلام و ایمان نزد ایشان باقی نمانده، مگر اسمی که غیر مطابق با مسماست و رسمی که با شریعت و آثار آن مخالف است.

پس فعلا در روی زمین اثری از اسلام باقی نخواهد ماند، مگر بسیار قلیل که آن هم مغلوب و منکوب است و از وجود آن به ظاهر شرع در ترویج دین، اثری مترتب نخواهد شد و از اسلام جز اسم و رسم ظاهری نمانده و گویا بالمرّه طریقه امیر المؤمنین علیه السّلام و سجدیه مرضیه ائمه طاهرین علیهم السّلام از دست رفته و نزدیک است العیاذ باللّهِ طومار شریعت بالمرّه پیچیده شود.

به مرایی، مسمع، منظر و مشهد همه خلق است که آن چه ذکر شد، یوما فیوما در

تزايد و تضاعف و اشتداد است و آن چه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله به آن خبر داد که اسلام در اوّل ظهورش غریب بود و بعد از این هم برمی گردد و غریب می شود، در این جزء از زمان، هویدا باشد و قریب است تمام عالم از کفر و ظلم و جور پر شود، بلکه فی الحقیقه الآن عین ظلم و جور است.

پس باید این قلیل عباد الله مؤمنین علی الدوام لیلا و نهارا از روی تضرّع و ابتهال مسألت نمایند که حق تعالی فرج آل محمد علیهم السّلام را تعجیل فرماید که آن نور الانوار و مظهر الآثار و قانع الکفّار و الفجّار؛ اعنی حضرت حجّه الله الملك القهار از مطلع غیب طلوع نماید، عالم را به نور جمال خود روشن و منور فرماید، زنگ کفر و ظلم را از عالم بزدايد، آثار دین و شریعت محمدی را در تمام دنیا منتشر فرماید و صفحه زمین را از لوث وجود ناپاک کفّار، مشرکین، ملحدین، طغات، ظالمین، فاجرین و مخزّبین شریعت سید المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله از سطوت ذوالفقار آتش بار حیدر کزّار، پاک و مطهر گرداند، آمین! آمین! یا ربّ العالمین!

**[علايم عامه ظهور] ۲۲ نجمه**

**اشاره**

بدان قسم پنجم از علايم ظهور حضرت حجّه الله الملك المنان، ناموس الدهر و امام الزمان - عجل الله فرجه الشريف - علايم عامه ای است که در اکثر زمان ها، بسیاری از مردمان به آن امور مبتلا شده اند، بلکه هر سال به مرور ایام، در تزايد و شدت است و اخبار منقول در بیان این علايم از حضرت رسول مختار صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله و حضرت ائمه هشت و چهار - علیهم صلوات الله الملك الغفار - بیش از حدّ تعداد و شمار است؛ مثل خبر معروف جناب سلمان در بیان اشراط الساعه که بنا بر تصریح صاحب کفایه الموحّیدین، مراد از ساعت؛ چنان که از آن اخبار ائمه هدی مستفاد است، قیامت صغراست که وقت ظهور حضرت بقیّه الله می باشد.

نیز مثل خبر ابی عمیر و حرمان که در روضه کافی است و غیر این ها که در بیان

ص: ۲۴۱



علایم عامّه ظهور آن جان جهان وارد شده که حضرات اهل سنت و جماعت، آن ها را مثل وجود خود حضرت مهدی موعود و ظهور حضرتش، از علایم قیامت کبرا به شمار می آورند.

به اعتباری نیز چنین است که ظهور حضرت حجّه از علایم قیامت است بعد از این که جدّش حضرت رسول مختار بفرماید: انا و الساعه کهاتین و به انگشت سبّابه و وسطای خود اشاره فرماید،<sup>(۱)</sup> پس ظهور آن جناب به طریق اولی از علایم قیامت است.

کیف کان چون این علایم عامّه را بعض از دانشمندان، عنوان نموده و ذیل هر کدام از آن ها نصایح فصیح، نکته صحیح، لطایف شریف و اشارات ملیحی بیان فرموده، لذا خوش دارم آن ها را در این عجالت به عین عبارات او و به رسم ارمغان برای خلّص اخوان ایراد نمایم. عبارات دل پسند آن دانشمند چنین است:

### علامت اوّل: [سهل انگاری در صلوات]

صلوات را که عمده عمد ایوان دین و غرّه جبهه اسلام است، سهل انگارند، اقامت او را در چشم سبک دارند و از فرط غفلت و غایت غباوت نشناسند که تارک الصلوه ملعون و تهدید و عید من ترک الصلوه متعمّدا فقد کفر را از ساحت ضمیر محو نمایند و عقب نماز قصّه نیاز به حضرت پادشاه بی انباز را عرض ندارند، لاجرم عذاب آن در آخرت از هرچه عظیم تر و عقاب آن در عقبی از هرچه الیم تر به ایشان عاید گردد، نعوذ باللّه تعالی من ذلک.

### علامت دوّم: [از بین رفتن مایه امانت و سرمایه دیانت]

قوام بدنام از مایه امانت و سرمایه دیانت تهی دست شوند، طلب غدر و خیانت از لوازم شمارند و از استماع فرمان **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا**<sup>(۲)</sup> صماخ اسماع مسدود دارند.

### علامت سوّم: [ورود غل و غش و هجو و فحش بین اهل سوق]

تجّار روزگار و اهل سوق و بازار ازار، از او همیان دار بر میان محکم کنند، ترک مساهله را در فنون معامله واجب بینند، هجو و فحش در بیع و شراء

ص: ۲۴۲

۱- مسند احمد، ج ۳، حلیه الابرار، ج ۱، ص ۴۲۳؛ الکافی، ج ۳، ص ۴۸۴.

۲- سوره نساء: آیه ۵۸.

را از لوازم شمارند و غلّ و غش از خرید و فروش را از فرایض دانند و از غایت غباوت و نهایت شقاوت شناسند که و من غش مسلما فی بیع و شراء یحشره الله تعالی یوم القیمه مع الیهود لأنهم اغشّ الناس من المسلمین و نزع البرکه منه.

### علامت چهارم: [قضات و حکام زمان در تنقید، قضایا و حکومت مداهنه نمایند]

قضات و حکام زمان در تنقید، قضایا و حکومت مداهنه نمایند، در اخذ رشوه اهتمام تمام مرعی دارند، از طعن - لعن الله الراشی و المرتشی - نیندیشند، اجتناب از اکل اموال ایتم و اطفال صغار که موجب وبال و دمار در آخرت و مستلزم عقاب عقبی است که **إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا (۱)** واجب نبینند و از سوط سخط جتیار عالم و تعب غضب پروردگار اعظم تعالی و تعظم باکی ندارند، کما قیل قضاه زماننا صار و الصوصا عموما فی القضا یا و الخصوصا.

### علامت پنجم: [بنیان در و ایوان و قصور به ذروه علیا برافرازند]

بنیان در و ایوان و قصور به ذروه علیا برافرازند و آن را به الوان نقوش و انواع فروش بیارینند، وَ تَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ وَ زَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ (۲)، تزیین دهند و بر این معنی واقف نباشند که من بنی بناء ریاء و سمعه یوضع علیه یوم القیمه من سبع ارضین طوقا یقلد فی عنقه، ثم یؤمر به إلى النار.

عجا لقوم یعجبون برأیهم\*\*\* و اری بعقلهم الضعیف قصورا

هدموا قصورهم بدار بقائهم\*\*\* و بنوا لعمرهم القصیر قصورا

آورده اند که وقتی سلمه الاحمر بر هارون خلیفه درآمد و طاق های بلند و رواق های مشید را مشاهده کرد، این بیت را گفت:

اما بیوتک فی الدنیا فواسعه\*\*\* فلیت قبرک بعد الموت تیسع

هارون چون این بیت را استماع نمود، بگریست و دیگر به چشم رضا در آن بیوت نگریست.

ص: ۲۴۳

۱- سوره نساء: آیه ۱۰.

۲- سوره غاشیه: آیه ۱۵ و ۱۶.

خاک است خون به گرد تو و در میان تو\*\*\*که باغ و حوض سازی و که منظر و سرا

و آن گاه نیستی که ز چندین سرا و باغ\*\*\*لختی زمین سست قسم تو، دیگر همه هبا

آن وقت طاق عمر تو از هم فروفتد\*\*\*طاق و طرم نماند و نی تاج و نه لوا

نقل است وقتی نوح نجی از کشتی بیرون آمد، فرزندانش گفتند: ای فرزانه انبیا و ای یگانه اصفیا! چه باشد اگر اجازه فرمایی  
برایت سرایی سازیم و باغی برآریم؛ روا داری؟

گفت: صبر کنید تا از روح الامین استفسار نمایم چقدر از عمرم باقی مانده؟

چون پرسید، روح الامین گفت: سی صد سال.

نوح علیه السلام فرمود: با عمر سی صد سال نمی توان خانه عمارت کرد.

دیدم بر این رواق مقرنس کتابه ای\*\*\*بر لوح لاجورد نوشته ز مشک ناب

هر خانه ای که داخل این طاق ازرق است\*\*\*گر صد هزار سال بماند، شود خراب

جایی دگر گزین و بنا کن تو خانه ای\*\*\*کش خوف انهدام نباشد به هیچ باب

### علامت ششم: [خلق از صوب صدق و صواب، به کذب و خطا روی آورند]

خلق از صوب صدق و صواب، به کذب و خطا روی آورند، از سنن عدل و انصاف به طریق جور و اعتساف انحراف نمایند، از  
تهدید و عید و ایل لِكُلِّ اَفَّاكٍ اَئِیْمٍ (۱) باک ندارند و با تکرار، فَوَيْلٌ لِّیَوْمِئِذٍ لِلْمُكَذِّبِیْنَ (۲)؛ گوش بر استماع انذار نگمارند.

ص: ۲۴۴

۱- سوره جاثیه: آیه ۷.

۲- سوره طور: آیه ۱۱؛ سوره مرسلات: آیه ۱۵ و ۱۹ و ۲۴ و ۲۸ و ۳۴ و ۳۷ و ۴۰ و ۴۵ و ۴۷ و ۴۹.

عليك بالصدق و لو أنه\*\*\*أحرقك الصدق بنار الوعيد

فابع رضی الله به و اعتبر\*\*\*لا تسخط المولى و ترضى العبيد

### علامت هفتم: [اغلب آدمیان از طریق آداب و سنن سید انس و جان، تجنّب و تنگب نمایند]

اغلب آدمیان از طریق آداب و سنن سید انس و جان، تجنّب و تنگب نمایند، به متابعت نفس و هوی که سرمایه تعب است، اهتمام تمام مرعی دارند و به نهی (و لا- تتبع الهوى فیضلك عن سبیل الله) منتهی نگردند، كما قال المتنبی عربیه: لا- ادب عندهم و لا حسب و لا عهد لهم و لا ذمم.

چنان که حکیم سنایی گوید:

زرق را زروق روان شد، صدق را رونق کجاست\*\*\*فسق را بازار دیدم، زهد را بازار کو

احمد مختار می خواهی، شفاعت آردت\*\*\*شرط سنت های شرع احمد مختار کو

### علامت هشتم: [اغنیاء جوهر نفیس دین را به ثمن نجس دراهم معدودات می فروشند]

اغنیاء جوهر نفیس دین و زیور ثمین ملت، سید المرسلین را برای بهره دنیای دون که متاع متاع و بضایع معاتب است به ثمن نجس دراهم معدودات می فروشند و آن را ربحی تمام و تجارتی شگرف می شمارند.

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله: «انّ بين يدي الساعة فتنة كقطع الليل المظلم، فيموت فيها قلب الرجل كما يموت بدنه يصبح بدنه يصبح الرجل فيها مؤمنا و يمسى كافرا و يبيع فيها اقوام دينهم بعوض من الدنيا قليل.» (١) قال الله سبحانه و تعالى: «أولئك الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ.» (٢).

قل للذين شروا دنيا بآخره\*\*\*لم تربحوا باتخاذ البيع بل خسروا

باعوا كريما سليما باقيا ابداء\*\*\*بدارس طامس يابئس ما اتجروا

### علامت نهم: [اصحاب جهل را بر ارباب فضل تقدیم کنند]

اصحاب جهل را بر ارباب فضل تقدیم کنند، بی هنران را بر خداوندان

ص: ۲۴۵

۱- ر. ك: مسند احمد، ج ۳، ص ۴۵۳؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۰۸؛ المعجم الكبير، ج ۸، ص ۲۹۸.

۲- سوره بقره: آیه ۱۶.

منقبت و فضیلت و هنر ترجیح و تفضیل نهند، از استماع الذین أوتوا العلم\* (۱) درجات گوش فرو خوابانند و جهال و اراذل را در کفایت مهمات پیشوای کار و کدخدای روزگار شمارند؛ چنان که آن فاضل روزگار؛ اعنی رشید کاتب در این معنی قطعه ای انشا فرموده است.

شاهانم که دور فلک در هزار سال\*\*\* چون من یگانه ای ننماید به صد هنر

تا کی به زیر هر خس و ناکس نشینیم\*\*\* این جا دقیقه است، شناسم من این قدر

بحری است مجلس تو در بحر بی خلاف\*\*\* لؤلؤ به زیر باشد و خاشاک بر زیر

همین معنی را قابوس که به حسن کتابت و زیور نقابت، چنان آراسته و پیراسته نبود که ضرب المثل امثال دهر گشته، می گفتند: انّ هذا خطّ قابوس أم احنجه الطاوس؛ به لغت تازی و بلاغت حجازی نظم فرمود.

اما تری البحر یطفو فوقه جیف\*\*\* و تستقرّ باقصی قعره الدرر

### علامت دهم: [خلاق، خالق انام - جلّ ذکره - را به اخلاق نافرجام و اعمال بی سرانجام، عصیان ورزند]

خلاق، خالق انام - جلّ ذکره - را به اخلاق نافرجام و اعمال بی سرانجام، عصیان ورزند و حدیث درست و سخن درشت علما را که ایشان به مقتضای قل الحق و ان کان مرّا بنصائح اجرا فرمایند؛ به سمع قبول اصغاء نمایند، درّ و عظ و جواهر نصیحت را در درج سینه راه ندهند و کمر اطاعت و نطق خدمت بر خاصره دل و جان نبندند.

إذ الإنسان خان النفس منه\*\*\* فما یرجوه راج للحفظ

فلا ورع لیدیه و لا صفاء\*\*\* و لا الأصغاء نحو الأتعاض

### علامت یازدهم: [در سفک دماء کوشند]

در سفک دماء کوشند و بنیان رفیع الشان انسان را هدم نمایند و نهاد آدمی که بنای باری عزّ اسمه است، به سهل انگاری و سبکباری با قتل منهدم گردانند، در کشتن اهل اسلام کوشش تمام نمایند و از فرط غباوت و کمال شقاوت این مقدار ندانند که در هر مکانی که خون مسلمانی مسفوک گردد یا دمای آدمی بر ادیم خاک مسکوب شود، آن زمین به حرکت آید و از جبار عالم - جلّ جلاله - مسألت

ص: ۲۴۶

نماید تا آن جا را بر جاهل، یعنی قاتل آن شخص عالم، ابتلاع نموده، چون قارون از ثریا به ثری فرو برد، از مصعد ماه به مرقد ماهی اندازد و خود را از خبث او پاک گرداند که وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا (۱). دهوری برآمد و شهوری بگذشت که گفته اند:

افسوس که خون مؤمنان ریخته شد\*\*\*و اسلام به غریب جفا بیخ تر شد  
وین طرفه که ظالم به سلامت در دهر\*\*\*مظلوم به خاک تیره آمیخته شد

### علامت دوازدهم: [اولاد در عقوق والدین کوشند]

اولاد در عقوق والدین کوشند و از حقوق اقربا که در ذمه اتقیا، همت صالحین، ثابت و لازم است که لِلْوَالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ (۲)؛ ذیل رعایت، دامن محافظت در چین اند، اقارب را عقارب برزخ خوانند و حمیم را در دوزخ بیندازند.

اقارب کالعقارب فی اذاها\*\*\*فلا تفرح بعمّ أو بخال

فکم عمّ یجئى الغم منه\*\*\*و کم خال عن الخیرات خال

### علامت سیزدهم: [بسیاری از مردم طالب غلای نرخ و خاطب عروس احتکار شوند]

بسیاری از مردم طالب غلای نرخ و خاطب عروس احتکار شوند، انبارها از اصناف ذخایر غلات و حبوب مملو دارند و به درویشان تنگدست و مفلسان مقلّ الحال خداپرست، چیزی از آن ها را برای نفقه عیال و سدّ رمق اطفالشان انعام و افضال نمایند، آیه با درایت أَحْسِنُ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ (۳) در صدف گوش و صندوق سینه راه ندهند، به لعن بارگاه نبوت و طعن درگاه رسالت که محتکر ملعون است، نیندیشند و از تهدید و عید من احتکر طعاما اربعین یوما فقد بری ء من الله تعالی پرهیزند.

یا سید النجباء فی الیوم اصغ إلى\*\*\*عبد اتاک بمحض الودّ معتقد

احسن کما احسن الباری إليك و قد\*\*\*فعلت و لکن کلّمّا زاد الاله زد

ص: ۲۴۷

۱- سوره نساء: آیه ۹۳.

۲- سوره بقره: آیه ۱۸۰.

۳- سوره قصص: آیه ۷۷.

## علامت چهاردهم: [جهان روشن از ظلام ظلم تاریک شود]

جهان روشن از ظلام ظلم تاریک شود و روزگار فراخ بر اهل صلاح و سداد از جور ارباب فسق و فساد و تعدی احزاب بغی و عناد تنگ گردد، ولایت و ملوک در محو آثار معدلت و احیای مراسم مظلمت کوشند و سلاطین و خوانین در نفی عادت محمود و اثبات مراسم نامعهود اقدام نمایند.

لا تظلمنّ إذا ما كنت مقتدرا\*\*\*فالظلم اخره یأتیک بالندم

نامت عیونک و المظلوم منتبه\*\*\*یدعوا علیک و عین الله لم تنم

\*\*\*

ای پادشه! از قهر هو الله بترس\*\*\*وز ناله سینه های پر آه بترس

هان تا به کی گمان بیدادی، زه\*\*\*از تیر جگر وز دود سحرگاه بترس

## علامت پانزدهم: [قرآ قرآن مجید را به الحان نغز و زمزمه بدیع خوانند]

قرآ قرآن مجید را به الحان نغز و زمزمه بدیع خوانند، نحو و اعراب آن را کما ینبغی مرعی دارند، در اظهار دقایق معانی و تبیان رقایق مبانی آن، موشکافی کنند اما بر حکم اوامر و نواهی آن کار نکنند.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: سیجی ء قوم بعدی یرجعون القرآن ترجیع الغناء و الرهبانیه.

و فی الخلف المخالف قد بقینا\*\*\*و فی الاسلام جان الانقلاب

و خزب دین ربّ العرش فینا\*\*\*و من قرأنا جاء الخراب

و لان الدین قام بهم و فیهم\*\*\*کذلک قد یكون الاضطراب

## علامت شانزدهم: [فرقه جهّال و زمره عوام، عمامه های معلّم و درّاع های وسیع بپوشند]

فرقه جهّال و زمره عوام، عمامه های معلّم و درّاع های وسیع که درع اهل ورع و جواشن ارباب دانش باشد، بپوشند و خود را به زئی لباس عالمان بر ساکنان اصقاع و بلدان عرضه کنند؛ چنان که اغلب برایا بر حیلّه حال ایشان مفتون و بر هیأت هیبت نشان ایشان، مغرور شوند و از فرط غباوت ندانند:

من تحلّی بغير ما هو فيه\*\*\*فضحته شواهد الامتحان

ظاهر ایشان طاهر نماید و باطن ایشان، بدون فسق و دنس فساد، ملطّخ و ملوث باشد.

بودیم هم چه نأفه، همه عمر در خطا\*\*\*موی سفید بین و درون سیاه ما

ص: ۲۴۸



### علامت هفدهم: [بعضی از اقوام بد، عهود عقود بیوع در مساجد بجا آورند]

بعضی از اقوام بد، عهود عقود بیوع در مساجد و شرایط بیع و شراء در جوامع و صوامع که بیوت علام الغیوب و معابد ستار العیوب است، بجا آورند و حقوق احترام آن مواضع متبرکه را که بقاع الخیر، خیر البقا عند که ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا بواجبی را رعایت نکنند.

قال رسول الله صلى الله عليه و آله: سيأتى على الناس زمان يكون حديثهم فى المساجد امر دنياهم ليس لله فىهم حاجة فلا تجالسوهم

از فرط ضلال از وزر و وبال بدترین خصال، غافل مانند که من تکلم فى المسجد بكلام الدنيا انتن المسجد و خرصت الملائكة، فيقولون يا ربنا ان عبادك طردونا، فيقول الله تعالى فبعزتي و جلالى لأسلطن عليهم اقواما من الترك ليخرجوهم من بيوتهم، كما يخرجونكم من بيتى.

### علامت هجدهم: [مردان و زنان اثواب رنگین و ملابس ابریشمین پوشند]

مردان و زنان اثواب رنگین و ملابس ابریشمین پوشند، خود را به جلیه های فاخر و به حله های زاهر بیارایند، اطراف خویش را به زیورهای مطرف و دیبهای مطرز و مزین، گردانند، از این اندیشه که حق - سبحانه و تعالی - امثال این کسوت ها را بر رجال محرم گردانیده، فارغ و خالی الذهن باشند و به وعید نبوی که فرموده: من لبس ثوبان فاختال فيزحف به فى قعر جهنم يتجلجل بها مادامت السموات و الأرض، نیندیشند.

مردی که هیچ جامه ندارد به اتفاق\*\*\*بهرتر ز جامه که در او هیچ مرد نیست

### علامت نوزدهم: [عدل و انصاف از میان مردم مرفوع گردد]

عدل و انصاف از میان مردم مرفوع گردد و جور و اعتساف شیوع پذیرد، طوری که برای هر کس امکان ظلم و یارای حیف کردن هست و دقیقه ای از دقایق آن نامرعی نگذارند.

الظلم فى خلق النفوس فان تجد\*\*\*ذا عفه فلعله لا يظلم

از غایت غباوت و نهایت غوایت نشناسند که من بغی علی اخیه المسلم و تطاول علیه و استحققره خشره الله تعالی يوم القیمه فى صوره الذر یطأوه العباد باقدامهم و لم یزل فى سخط الله حتى یموت.

ز خواری پرهیز کان خنجری است\*\*\*ز موری بیاندیش کان صفدری است

مرنجان دل ذره و پشه ای\*\*\*که از هر دلی سوی حضرت دری است

### علامت بیستم: [مردم بر فراق منکوحات خود، بسیار سوگند خورند]

مردم بر فراق منکوحات خود، بسیار سوگند خورند، فراوان بر اهل بیت، اطلاق طلاق ایقاع نمایند، زنان را به حرام در حباله خود نگاه دارند و صحبت محرم ایشان را محلل دانند به حدی که وقاحت آن، بر موالید ایشان، غالب و قباحت بر افعال ایشان مستولی شود و چون اصل، ناپاک باشد، لابد نسل بی باک زاید.

فلا تک مطلقا عجولا و سامح\*\*\*القرینه و افعال فعل حرّ مشهّر

پس تا توانی زبان به اطلاق طلاق مگشا، از روی ازای مهر درباره ایشان مهری فرما و از جهت قضای کابین، درباره ایشان ملاحظت گزین که سید بشر و خواجه روز محشر بر لفظ مبارک خود، چنان رانده که آنی اخاصم یوم القیمه خمسه تارک الجمع و الجماعه و بایع الخمر و من استوفی فی علمه اجیره و لم یوف علیه حقّه و من یظلم معاهدا و من یظلم امرأته فی مهرها و مالها.

### علامت بیست و یکم: [مرگ مفاجات و موت ناگهانی میان مردم شایع گردد]

مرگ مفاجات و موت ناگهانی میان مردم شایع گردد؛ چنان که اغلب برایا بی توبه بمیرند و بی انابه از عالم نقل کنند.

ای نفس به حال خویش واقف باش و از مرجع و مال خود بیاندیش که مرگ غارت کننده است، هزاران هزار تاج پادشاه و تاج شهنشاه را تاراج کرده است و صد هزار ملک را از کاخ و قصور به سوراخ گور و قبور نقل کرده.

از اجل نیست هیچ کس ایمن\*\*\*بر همه زندگان کمین دارد

هم به قید اجل گرفتار است\*\*\*آن که صد حصن آهنین دارد

خال و گیسوی ماه رخساران\*\*\*به لحدها درون دفین دارد

هر که بوده است در جهان همه را\*\*\*اجل اندر دل زمین دارد

### علامت بیست و دوم: [مردم در اخذ مرابحه و در اکل ربا کوشند]

مردم در اخذ مرابحه کوشند و در اکل ربا که حرام کرده حضرت کبریاست که و احلّ البیع و حرّم الرّبوا اهتمام نمایند، چندان که طرد و طعن الهی جلّ و علا در باب ایشان نازل گردد؛ چنان که حدیث نبوی در این معنی وارد

گشته: و من اكل الربوا ملاء الله بطنه نارا بقدر ما اكل و ان كسب منه مالا لم يقبل الله شيئا من عمله و لم يزل في لعن الله و ملائكته ما دام عنده قيراط منه.

### علامت بیست و سوم: [مردان و زنان به اكل معاجين و اقراص مسمن به جهت تسمين بدن اقدام نمایند]

مردان و زنان به اكل معاجين و اقراص مسمن به جهت تسمين بدن اقدام نمایند و اغذيه و اشربه ای استعمال کنند که تعلق بدان دارد، به همین مقدار، غرض فاسد و نیت باطل طلب کنند و در آن باب، افراط نمایند.

خورد همواره تا فربه کند تن\*\*\*كباب و شربت و مرغ مسمن

### علامت بیست و چهارم: [رفقا با یکدیگر طریق رفق نپسندند]

رفقا با یکدیگر طریق رفق نپسندند و حقوق مجاورت که حقیق به رعایت و جدیر به محافظت است که الرفیق ثم الطريق و الجار ثم الدار، صیانت نکنند، از ایذاء و ایحاش، تحاشی نمایند، از آزار جار و ایذای یار باک ندارند، از فرط لهو و غایت سهو شناسند و از باب غفلت و اطناب در غباوت، ندانند که من اذى جاره من غیر جرم حرم الله تعالى علیه ریح الجنه و مأویه النار و ان الله تعالى یسئله عن جاره، کما یسئله عن اهله، انتهى.

عفاء على اهل الزمان فانه\*\*\*زمان عقوق لا زمان حقوق

فكل رفيق فيه غير موافق\*\*\*و كل صديق فيه غير صدوق

### علامت بیست و پنجم: [اغلب مردمان ذل غربت کشند]

اغلب مردمان ذل غربت کشند و اکثر مؤمنان در دست ارباب شرک، زبون گردند.

### علامت بیست و ششم: [در ستم کردن و دشنام دادن مولع گردند]

در ستم کردن و دشنام دادن مولع گردند، در ریختن آبرو که رونق کار و حيله روزگار آدمی است، حریص باشند، از رجم سهم؛ و الذین یرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا فی الدنيا و الآخره، به ترس ترس و تیر حذر محرز نگردند و از فرط ضلالت و غایت جهالت در وعید من رمی محصنا او محصنه احبط الله عمله و جلده يوم القیمه سبعون الف ملک بین یدیه و من خلفه ثم یؤمر به إلى النار غور نکنند.

اشکوا الى الله من قوم بلیت بهم\*\*\*ما فیهم آخذ للحق معوان

قوم لئام الخشاء و دأبهم\*\*\*شتم و ظلم و عدوان و طغیان

### علامت بیست و هفتم: [مردم خدّاع و ختّال شوند]

مردم خدّاع و ختّال شوند و به غدد و مکر، طریق زرق و حیل سپرند و از تهدید این وعید غافل باشند که قال رسول الله صلّی الله علیه و آله: لكلّ غادر علامه يعرف بها يوم القیمة.

چنان که خاین نزد خلق زردروی و غادر نزد حق تعالی بی آبرو باشد.

### علامت بیست و هشتم: [اقطار و امطار از اقطار آسمان بی وقت نازل گردد]

اقطار و امطار از اقطار آسمان بی وقت نازل گردد و اغلب اوقات، بریق برق اوراق اثمار و اشجار را بسوزاند.

از رعد گوش ها همه پرزنگ و مشغله\*\*\*وز برق چشم ها همه پرشمع و مشعله

از دستبرد صرصر و آسیب باد سرد\*\*\*لرزند شاخ ها چه زمین وقت زلزله

### علامت بیست و نهم: [اولاد در معاندت والدین کوشند]

اولاد در معاندت والدین کوشند، از مطابعت فرمان پدر و امتثال امر مادر، امتناع ورزند، از بسیط جناح ذلّ و خفض بال مرحمت تجنّب نمایند، از استماع نهی و لا تقلّ لهما افّ و اصغای فرمان و اخفض لهما جناح الذلّ من الرحمه؛ صماخ گوش و روزنه خرد و هوش مسدود گردانند و از جهت وعید با تهدید ثلثه بیغضهم الله تعالی البیاع الحلاف و الشیخ الزانی و العاقّ للوالدین مردود گردند.

### علامت سی ام: [ولات و ملوک، جابر و جاهل شوند]

ولات و ملوک، جابر و جاهل شوند، صحبت فساق و فجّار اختیار کنند، اشرار را محرم اسرار خود سازند و محترم روزگار گردانند، در تربیت جهّال و اصطناع ارذال کوشند و ابرار و احرار و نیکمردان را رنجور و مهجور و مأیوس و محبوس کنند که دوله الارزال، آفه الرجال.

کفی حزنا انّ المرؤات عطّلت\*\*\*و انّ ذووا الأداب فی الناس ضیّع

و انّ ملوکا لیس یخطی لدیهم\*\*\*من الناس الا من یغنی و یصنع

فیا لیتنی اصیحت فیهم معاشرا\*\*\*فلم اشقّ بالفضل الذی کنت اجمع

و قال سراج الأّمه القمری\*\*\*کأّمنا الفضل و الحرمان سیّان

فکلّمنا از داد فضلی زاد حرمانی

### علامت سی و یکم: [امینان ایشان خاین شوند]

امینان ایشان خاین شوند و معتمدان آنان از حیلہ دیانت و حلّہ صیانت عاری و عاطل باشند.

ص: ۲۵۲

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَوْلَ مَا يَرْفَعُ مِنْ بَيْنِ أُمَّتِي الْحَيَا وَالْأَمَانَةَ.

### علامت سی و دوم: [فحول الرجال در دست ربّات الحجال زبون باشند]

فحول الرجال در دست ربّات الحجال که هنّ ناقصات العقل و الدّین، صفت ایشان است، زبون باشند و وقتی در مشاورت با ایشان مخالفت واجب است تا نقصان عقل و دین به کمال مبدّل گردد؛ شاوروهنّ و خالفوهنّ هرآینه موافقت با ایشان موجب نقصان دین و مستلزم خسران عقل و یقین خواهد بود، چون اهل تحقیق، نفس را در عداد نسا انخراط داده اند و مخالفت نفس را موجب ترقّیات روح و مثمر ثمرات ازدیاد فتوح دانسته اند.

لشکر نفس و روح ضدّ هم اند\*\*\*هر دو با یکدیگر مصاف کنند

نفس و زن چون گردند اهل خرد\*\*\*هر چه گویندشان خلاف کنند

### علامت سی و سوم: [علمای ایشان حيله امور و فتنه انگیز گردند]

علمای ایشان حيله امور و فتنه انگیز گردند، به ارباب جهل و اصحاب بغی برای ابطال دیوان و تضييع حقوق مسلمانان، حيله ها یاد دهند و بغی ها آموزشند، به واسطه آن، حقّ را از مستحقّان باز دارند و این مقدار ندانند که لو لم یبق فی زلّتک سوی دینار لم تؤمن ان یطرحک فی وادی نار.

### علامت سی و چهارم: [سخن چینان و غمّازان بسیار شوند]

سخن چینان و غمّازان بسیار شوند و خود را از جمله همّاژ مشاء بنمید مناع للخیر معتمد ائیم منخرط گردانند و چون گل رعنا و سوسن آزاد، دورویی و ده زبان شوند و از وقیحه و فضیحت قیامت نیاندیشند که من مشی بالنّمیمه بین اثین سلط الله تعالی علیه فی قبره ناراً تحرقه إلی یوم القیمه، ثم یدخله النّار الکبری و قیل عمل النمام اضّر من عمل الشیطان لأنّ عمل الشیطان بالخیال و الوسوسه و عمل النمام بالمواجهه و المعانیه.

من کان فی النّاس کالقرطاس و القلم\*\*\*اخا ذا وجهین فی الکلم

فسودنّ مثال الطرس غرته\*\*\*وجرّ هامته بالسّیف کالقلم

### علامت سی و پنجم: [در اموال و احراز امتعه، رغبتی تمام نمایند]

در اموال و احراز امتعه، رغبتی تمام نمایند، بر جمع و تکثیر، مباحات و مفاخرت لازم شمارند و چون انبار و انبان ایشان را ذخایر گردد و دفاین و خزاین از زر و سیم امتلاء پذیرد؛ فاطر السموات و خالق الأرضین بغته؛ آن مال که

مفجع ترین بلایا و مفزع ترین رزایا نزد او، زوال آن است، مأخوذ گرداند یا به حوادث روزگار، نیست و تهی گردد و یا به قوت دست کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ (۱) همه را به وارث گذارد و تن به عذاب و نکال بسپارد که و الَّذِينَ يَكْفُرُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَ لَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ.

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله: لو كان لأبن آدم و اديان من ذهب لأبتغى لهما ثالثا فلا يملأ جوف ابن آدم إلا التراب قيل لأبي الدرداء مالك لا تميل إلى الدنيا قال مالي و للناس يأكلون و اكل و يشربون و اشرب و يلبسون و البس و لهم فضول اموال ينظرون إليها و أنا ايضا انظر معهم إلا أنهم يحاسبون غدا و أنا من ورائهم فارغ.

آن مایه ز دنیا که خوری یا پوشی\*\*\*معذوری اگر در طلبش می کوشی

باقی همه رایگان نیرزد هوش دار\*\*\*تا عمر گرنامه بدان نفروشی

### علامت سی و ششم: [طلّاب علوم و متّفقه، فسّاق و فجّار شوند]

طلّاب علوم و متّفقه، فسّاق و فجّار شوند، ترک رشد و سداد گفته، به فساد و عناد روی آورند.

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله: إذا كان آخر الزمان صارت علما امتی فسقه و حاجت الفتن من كل سهل و جبل، فحينئذ يذوب قلب المؤمن و يعيش المسلم، كما يعيش الدود في الجبل للمتمسك بسنتي في ذلك الزمان يكتب كل يوم و ليله اجر ست مائه شهيد.

ايّها الانسان زيّن جاهدا\*\*\*مقله العلم بانسان العمل

ان تكن انت بحقّ وارثا\*\*\*لرسول الله فافعل ما فعل

### علامت سی و هفتم: [متموّلان و مستظهران را دوست دارند]

متموّلان و مستظهران را دوست دارند و درویشان وفاق رسيدگان را که ناقه مکت ایشان در وحل محنت فرو مانده بود، دشمن گیرند، دامن مخالطت و مخالفت از ایشان در چینند و در تهديد وعيد احتراز نگیرند که من عظم صاحب دنیا و مدحه طمعا سخط الله عليه و كان في درکه قارون في اسفل جهنم.

و من الغباوه ان تعظم جاهلا\*\*\*لصقال ملبسه و رونق ريشه

او ان تهين مهذباً في نفسه\*\*\*لدروس بزّته ورّته فرشه

ص: ۲۵۴

و نعم ما قال الشاعر بالفارسیّه:

زهی گمراهی خواجه که سیری جوید از سلطان\*\*\* که گر عالم شود لقمه نگردد سیر سلطانش

ز شاه گرسنه بگذرد به درویش ای تا یابی\*\*\* هم آب خضر و هم خوان مسیح از گنج لقمانش

مجو بذل از فلک کو خاکور گنج فریدونش\*\*\* بهل ملک جهان کو باد بر تخت سلیمانش

ای عزیز من به مقتضای اکرموا الغرباء و ارحموا الیتامی و الفقراء؛ ارباب فقر و اصحاب فاقه را عزیز دار و سلیمان وار بر مقاربت و مقارنت ایشان مباحات نما! چنان که آن سید مسکینان می گفت: أنا مسکین جالس المساکین و مثل مهتر کونین و سرور

عالمین، طریق فقر و راه درویشی مسألت نما که اللهم احینی مسکینا و آن را ورد زبان دار!

دست از طلب بدار گرت پای این ره است\*\*\* کان را که راه توشه نه فقر است بی نواست

نی فقر ظاهری که بود هم عنان کفر\*\*\* بل فقر معنوی که در او فخر انبیاست

سأل صحابی صحابیّا ماذا یحبّ الله من عباده!

فقال: عیش مکدّر و قوت مقدّر و عین مقطر و قلب منور و وجه مصفرّ از هر من قنادیل تزهرا، انتهى.

فلا تجزع إذا عسرت یوما\*\*\* فقد یسرت فی یوم طویل

و لا تظنن برّبک ظنّ سوء\*\*\* فانّ الله اولی بالجمیل

و لا تیأس فانّ الیأس کفر\*\*\* لعلّ الله یغنی عن قلیل

فانّ العسر تیبعه یسار\*\*\* و قول الله اصدق کلّ قیل

**علامت سی و هشتم: [متفّننان فنّ کلام، بسیار و فحول علمای دیندار و کبار ائمه اسلام شعار سخت، اندک گردند]**

متفّننان فنّ کلام، بسیار و فحول علمای دیندار و کبار ائمه اسلام شعار سخت، اندک گردند، چنان که عالم به عالم، عزیز الوجود و فاضل در فضای زمین کم یافت شود، آن گاه عالم علم به اندراس رو آورد و شعایر شرع و



مراسم اسلام ناپدید گردد.

هَذَا الزَّمانَ الَّذِي لَنَا نِجَاوَرُهُ \*\*\*عِلْمُ يَضَاعُ وَ دِينُ نَحْنُ قَاصِرُهُ

### علامت سی و نهم: [فرقه خرقه پوشان و گروه متلصّصان در زی متصوّفان بسیار شوند]

فرقه خرقه پوشان و گروه متلصّصان در زی متصوّفان بسیار شوند و آن را در جذب فواید و جلب حطام دنی دنیا وسیلتی سازند، ظاهر ایشان در صورت مصلحان و سیرت مفسدان طاهر نماید ولی باطن ایشان مملو و مشحون از خبث باشد.

هر که احوال ظاهرش نیکو است \*\*\*دان که احوال باطنش تبه است

چهره لاله سرخ می بینی \*\*\*دل لاله بین که چون سیه است

مرد صورت مباح کز صورت \*\*\*تا به معنی هزار ساله ره است

### علامت چهلم: [زمره متعبّدان و طایفه متهجّدان بر طاعت، تعویل و بر عبادت خویش، اعتماد کنند]

زمره متعبّدان و طایفه متهجّدان بر طاعت، تعویل و بر عبادت خویش، اعتماد کنند از سوط سخط خداوند عالم که جبال سامی و بحار طامی از آن جوشان و خورشان اند که لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّدًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ (۱) ایمن نشینند و ندانند که اصل کلّ خیر فی الدّنیاء و الآخره الخوف من الله سبحانه و تعالی.

طوبی لمن قلبه بالله مشغول \*\*\*تبکی النهار و طول الليل تبتهل

خوف الوعيد و ذکر الله احزنه \*\*\*و الدّمع منه على الخدین منهمل

### علامت چهلم و یکم: [عالمان و حاکمان و خوانندگان قرآن، درع ورع بیندازند]

عالمان و حاکمان و خوانندگان قرآن، درع ورع بیندازند، درّاعه براءت نزهت از گردن روزگار خود برون کنند و خود را از لباس تقوا و شعاع توقّی که ثمین ترین حلّه و نفیس ترین حلیه است عاری و عاطل گردانند که و لباس التقوی ذلک خیر، بر وفق این معنی ناطق است؛ چنان که گفته اند:

تأمّلت انواع اللباس تأملاً \*\*\*فلم ارکا لتقوی لباسا للباس

از حرام ها نپرهیزند، اجتناب از اخذ محرّمات و محذورات و اکل منهیات و مخطورات را واجب نبینند و از بطش شدید ربّ مجید باک ندارند که إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ



لَشَدِيدٌ (۱) توصیف و تهدید او است.

گر به راه دین سواری، مرکب رهوار کو\*\*\*ور همی خواهی پیاده رفت یا اقرار کو

گر به بازار قیامت نقد تقوا رایج است\*\*\*ای مسلمانان کسی نقاد آن بازار کو

تا کی از گفتار، دعوی مسلمانان کنی\*\*\*این همه گفتار را آخر یکی کردار کو

\*\*\*

و خیر خصال المرء طاعه ربّه\*\*\*ولا خیر فیمن کان لله عاصیا

### علامت چهل و دوّم: [خائن بسیار شوند]

خائن بسیار شوند، سارقان و قطاع طریق انبوه گردند، عذر و خیانت میان مردم شایع شود، از خالق نترسند، از خلیق شرم ندارند و به این وعید با تهدید ممتنع نگردند که حضرت رسالت پناه فرمود: من خان امانه فی الدنیا و لم تؤدّها إلی اربابها مات علی غیر دین الأسلام و لقی الله تعالی و هو علیه غضبان.

### علامت چهل و سوّم: [مصاحف را به نقره گیرند]

مصاحف را به نقره گیرند، حروف قرآن را به آب زر نویسند، در تهذیب اعراب و تذهیب اوراق کوشند، در آن شرایط تکلف به تقدیم رسانند، در احکام مبانی آن، مبالغه نمایند و در احکام و معانی آن مساهله ورزند.

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله: من تعلّم القرآن و لم يعمل به و أثر حطام الدنيا و زينتها استوجب سخط الله و كان في دركه اليهود و النصارى الذين نبذوا الكتاب وراء ظهورهم و اشتروا به ثمنًا قليلًا». (۲)

عروس حضرت قرآن، نقاب آن گه براندازد\*\*\*که دار الملک ایمان را مجرد بیند از غوغا

عجب نبود که از قرآن نصیبت نیست جز حرفی\*\*\*که از خورشید جز گویی نبیند چشم نابینا

### علامت چهل و چهارم: [از آیات بینات قرآنی، محکّمات را گذاشته، در متشابهات چنگ زنند]

از آیات بینات قرآنی، محکّمات را گذاشته، در متشابهات چنگ زنند، جایی که رخصت عالی نبیند، بدان عمل نمایند و آن چه دالّ بر عزیمت

ص: ۲۵۷



باشد که مبادرت به آن غنیمت بود، مساهلت نموده، مهجور و متروک گردانند، به شکایت با نکایت نبوی نیاندیشند که گوید: یا ربّ انّ قومی اتّخذوا هذا القرآن مهجورا چنان که اخطب خطبا در خطبه خود ایراد نموده: اختاروا من الطرق ما كان سهلا و ترکوا ما كان حزنا فعوّضهم الله بفرجهم حزنا و لا یقیم لهم یوم القیمه وزنا.

### **علامت چهل و پنجم: [در تعمیر مدارس و مساجد کوشند، در تمهید بنیان و تشیید بنیادان مبالغت نمایند]**

در تعمیر مدارس و مساجد کوشند، در تمهید بنیان و تشیید بنیادان مبالغت نمایند و دین قویم دینا فیما ملّه ابراهیم حنیفا را به سبب تساهل و تکاسل، خراب و ویران کنند.

قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله: سیأتی علی النّاس زمان لا- ینقی للأسلام الّا اسمه و لا- من القرآن الّا رسمه یعمرون مساجدهم و هی خراب من ذکر اللّٰه شرّ ذلک الزمان علمائهم تخرج منهم الفتنه و إلیهم تعود.

### **علامت چهل و ششم: [مناره های رفیع برافرازند]**

مناره های رفیع برافرازند و در استحکام و ترفیع آن بکوشند، مؤذنان که فی الحقیقه موذیان باشند از اکل سحت و لقمه حرام اجتناب نمایند و خود را از ثواب و من احسن قولاً- مّن دعی إلی اللّٰه و عمل صالحا عاری و عاطل گردانند، از رفعه منزله المؤذّنون اطول الناس اعناقا یوم القیمه بازمانند، به این امر شریف مفوّض گردند و به این کار خطیر، اقدام نمایند، رونق شرع و صفای دین از ایشان مکدّر گردد و روز بازار اسلام از فساد مواد ایشان فساد پذیرد.

ای مؤذّن به تیرگی ضمیر\*\*\*رونق از کار شرع بربودی

چشمه آفتاب طاعت را\*\*\*به گل معصیت باندودی

### **علامت چهل و هفتم: [مردان و زنان مغنیه خواهند]**

مردان و زنان مغنیه خواهند و کنیزکان مطربه طلب دارند، در میان نامحرمانشان بنشانند و از این عمل ازدیاد حرمت و نمود جاه جویند.

### **علامت چهل و هشتم: [در کثرت عبید و اماء کوشند]**

در کثرت عبید و اماء کوشند، به تجمّع ایشان، عمران موطن و مساکن جویند و آبادانی بیوت و منازل که باز، بسته به قرائت قرآن و ادای فرایض و نوافل است، به ازدحام خدام و به گروه عبید و اماء پندارند.

### **علامت چهل و نهم: [زنان دف زن و قوال بسیار شوند]**

زنان دف زن و قوال بسیار شوند و به رؤوس اشهاد، دف زنان و

سرود گویان، آن شکارگشتگان دام شیطان خود را هدف ناوک لعن حضرت و نشانه تیر طعن آفریدگار گردانند، انتهی.

### علامت پنجاهم: [بازار قماربازان رواج تمام گیرد]

بازار قماربازان رواج تمام گیرد، جماعت مقامران و اشیاع بسیار گردند، آموختن نرد و شطرنج را از مواجب دانند و تتبع انصاب و ازلام را که از اعمال شیطان رجیم و افعال دیو لعین است که اَنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رَجَسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ از لوازم دارند.

نصیحه:

ای عزیز من! هوش دار و آیه **أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا (۱)** را یاد آر! یقین بدان که فردا از این نرد با تو نبرد خواهند کرد و از این شطرنج، شطری از رنج به تو خواهند رساند که وقتی آن نازنین چار بالش آفرینش و آن چشم و چراغ جهان دانش و بینش صلی الله علیه و آله بی آن که قصد چیزی یا نیت طاعتی داشت، انگشتی در انگشت مبارک گرداند، از جناب لم یزل و لا یزال، این خطاب بدو نازل شد: **أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا**، پس تو که باوجود ظلمت حبلی و تیرگی سلیقی شب و روز عمرت را با نبرد باختن و شطرنج آموختن، ضایع می کنی، نبینی که واحد فرد جلّ و علا، فردا چه نوع حساب و عتاب با تو خواهد فرمود.

### علامت پنجاه و یکم: [نعمت های خداوندی و حقوق پروردگاری را مهمل گذارند]

نعمت های خداوندی و حقوق پروردگاری را سبحانه و تعالی که حقیق الرعایه و جدیر المحافظه اند و بر ذمم همم برایا ثابت و لازم است، مهمل گذارند و نعم نامتناهی حضرت الهی جلّ و علا که **وَإِنْ تَعِدُوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا (۲)** نشان شأن او است؛ به شکرگزاری استعمال نمایند و از فرط شهوت و غایت شقوت، این مقدار ندانند که هر کس شکر عواطف سبحانی و محمّدت عوارف ربّانی را به جای نیاورد، رحمت الهی و عنایت پادشاهی دامن کرم از وی برچیند؛ «**کما (۳)**»

العبقری الحسان؛ ج ۷؛ ص ۲۶۰

قال النبی صلی الله علیه و آله حکایه عن الله سبحانه و تعالی من لم یرض بقضائی و لم یشکر علی نعمائی و لم یصبر علی بلائی، فلیطلب ربّا سوائی». **(۴)**

### علامت پنجاه و دوّم: [مردم روزگار و تجار بازار، در اخذ ائمان شرط استیفا و فرط استصقا به جا آورند]

مردم روزگار و تجار بازار، در اخذ ائمان شرط استیفا و فرط استصقا به جا آورند، در وزن و کیل مبیعات، دقیقه ای از دقایق، نقصان و احتباس را فرو نگذارند؛ یعنی زیاد ستانند و کم دهند و به ویل و بال **وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ \* الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ \* وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ (۵)** نیاندیشند و از آن کافر بت پرست کمتر باشند.

نقل است قصاب کافری بود که گوشت بیشتر می داد و بها کمتر می گرفت. شخصی، حقیقت آن را از وی پرسید.

گفت: بر بالای قناره نظاره کن! آن شخص دید بتی بر بالای قناره نهاده، گفت: من به جهت این بت که بالای قناره نهاده شده، بها کمتر می گیرم و گوشت بیشتر می دهم.

عزیز من چنین کافری برای بتی که لا یسمع و لا یبصر و لا یغنی من جوع صفت او است، بها کمتر می ستانند و متاع بیشتر می دهد، تو که دعوی اسلام کنی و خدای سبحانه را حاضر و ناظر دانی، چرا با این وصف، ثمن جَیِّد و تمام ستانی و متاع را هرچه ردی تر و ناقص تر بدهی. ای بدتر از بت پرست! نمی دانی بدین دسته میزان که به دست می گیری، چه ایمایی به نکته موزون و لطیفه دلپذیر مضمَر است.

قال الشيخ الجلیل الجرجانی: الإنسان إذا اراد وزن الذهب و الفضة، فیاخذ عذبه المیزان بین ابهامه و سبّابته فیصیر ابهامه و بیناته کالهاء فی کلمه الله و ثلثه اصابع الید، کالألف و اللّامین فی الله؛ یعنی طلا و نقره باید هنگام کشیدن به دقت وزن شوند، آن سان که بند ترازو را به انگشت سبّابه و ابهام می گردانید و انگشت به صورت هاء الله می شود و انگشت دیگر شکل الف و دو لام الله را پیدا می کنند؛ این ایماست به این که الله حاضر و ناظر است، پس دست از غیر حق، کوتاه دار و راه راستی و سوّیه نگاه دار تا

ص: ۲۵۹

- 
- ۱- سوره مؤمنون: آیه ۱۱۴.
  - ۲- سوره ابراهیم: آیه ۳۴.
  - ۳- اکبر، العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ۹ جلد، مسجد مقدس جمکران - قم (ایران)، چاپ: ۱، ۱۳۸۶ ه.ش.
  - ۴- الدعوات، ص ۱۶۹؛ بحار الانوار، ج ۵، ص ۹۵.
  - ۵- سوره مطففین: آیه ۳- ۱.





فردا کارت، تباه و صحیفه اعمالت سیاه نشود.

### علامت پنجاه و سه: [شرم از چشم زنان برخیزد و حیا از جبهه ربّات الحجال زوال پذیرد]

شرم از چشم زنان برخیزد و حیا که نشان ربیع انسانیت است از جبهه ربّات الحجال و چهره ذوات الخجال، زوال پذیرد، از فرط فتور عقل و غایت قصور خرد، این مقدار ندانند که سته اشیا حسن عن جمیع الخلق الّا أنّها احسن من سته العدل عن الخلق حسن و لکنّه عن السلطان احسن و الوجود عن الخلق حسن و لکنّه عن الأغنیاء احسن و الصبر عن الخلق حسن و لکنّه عن الفقراء احسن و الزهد عن الخلق حسن و لکنّه عن العلماء احسن و التوبه عن الخلق حسن و لکنّه عن الشباب احسن و الحیاء عن الخلق حسن و لکنّه عن النساء احسن فاذا لم یکن السّیطان عادلا، فمثله کمثل نهر حسن لا- ماء فیه و الفقیر إذا لم یکن قانعا، فمثله کمثل کنز لا مال فیه و المرثه اذا لم تکن ذات حیاء، فمثلها کمثل طعام لا ملح فیه و الغنیّ إذا لم یکن جوادا فمثله کمثل سنجه لا نبت فیها و العالم إذا لم یکن ورعا، فمثله کمثل غیم لا مطر فیها و الشاب إذا لم یکن تائبا، فمثله کمثل شجره لا ثمره فیها.

قال العلیّ العالی فی مذمه النسوان فی الدیوان:

دع ذکرهنّ فتالهنّ وفاء\*\*\*ریح الصّسا و عهدهنّ سواء

یکسرن قلبک ثم لا یجبرنه\*\*\*و عیونهنّ عن الحیاء خلاء

### علامت پنجاه و چهارم: [مورد اخلاق خلائق تغیر گیرد]

مورد اخلاق خلائق تغیر گیرد، شرب شیم برایا تکدّر پذیرد، آیت مروّت در دور ایشان منسوخ گردد، رایت عهد در عهد ایشان منکوس شود، مهر قهرمانی از فلک ضمائر ایشان زوال پذیرد و شفق شفقت و رأفت، بر افق احوال ایشان غروب نماید.

هم شرعوا أنّ الجفاء محلّل\*\*\*و هم حکموا أنّ الوفاء حرام

\*\*\*

منسوخ شد مروّت و معدوم شد وفا\*\*\*وز هر دو نام ماند چه عنقا و کیمیا

ص: ۲۶۱

گشته است واژگونه همه رسم های خلق\*\*\*زین عالم و به بهره گردون بی وفا

هر عاقلی به زاویه ای گشته ممتحن\*\*\*هر فاضلی به داهیه ای گشته مبتلا

\*\*\*

الا قد عفا رسم الوفاء کائما\*\*\*معاهد حسن العهد لم تغن بالأمس

انتهی.

### **علامت پنجاه و پنجم: [آتش حسد در کانون سینه های ایشان اشتعال پذیرد]**

آتش حسد در کانون سینه های ایشان اشتعال پذیرد، زورق جسدها از اوزار زرق، حسدها امتلا گیرد، آب مرحمت در قلیب قلوب، مفقود و قطرات شرم در چشمه چشم ها منعدم شود. بزرگی می گوید: باری! من به حق باری! جمله اطراف جهان و اکناف گیتی را گشتم و عیار ابنای روزگار را به محک امتحان آزمودم.

اما الوفاء فشیء قد سمعت به\*\*\*و ما رایت به عینا و لا اثرا

### **علامت پنجاه و ششم: [زوجین با آن که عهود مناکحت میانشان محکم بود، با یکدیگر عقود مبیعت بندند]**

زوجین با آن که عهود مناکحت میانشان محکم بود، با یکدیگر عقود مبیعت بندند و شرایط بیع و شراء به جا آورند، مال خویش از یکدیگر جدا دارند و در محافظت آن مبالغت نمایند و در آن باب مراسم تأکید را به تقدیم رسانند.

### **علامت پنجاه و هفتم: [خلایق به مکر و خدعت برای صید مسلمانی دام کید بگسترانند]**

خلایق به مکر و خدعت برای صید مسلمانی دام کید بگسترانند، در کمین گاه غدر مترصد بنشینند تا مؤمنی را مرغ وار در دام کید درکشند و به لطایف حیل و صنایف جدل، مال را از دست آن سلیم القلب بیرون کنند.

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يخرج في آخر الزمان اقوام يحتالون الدنيا بالدین؛ یعنی یاخذونها فیلبسون لباس جلود الضان من اللین السنتهم احلی من السكر و قلوبهم قلوب الذئاب يقول الله سبحانه التي تفترون ام علی تحسرون فبعزتي لا بعثن علی

اولئك فتنه تدع الحكيم فيها حيران. (۱)

### علامت پنجاه و هشتم: [زنان، مرد وار قدم در رکاب آرند]

زنان، مرد وار قدم در رکاب آرند و فعل آسا پای بر پشت اسب گردانند، فروج بر سروج مال اند و از لعن باری عزّ اسمه و نفرین برایا باک ندارند که لعن الله الفروج علی السروج.

### علامت پنجاه و نهم: [مردان متمکن و توانا بر مثال مخدّرات آیین گیرند]

مردان متمکن و توانا بر مثال مخدّرات، حجال قعود در بیوت که علامت عجز و عادت عجایز است، آیین گیرند و استسعاد نفس خویش، بدان دانند.

### علامت شصتم: [مردم روزگار به تخصیص تجّار فجّار بازار، به بیزاری حضرت پروردگار قسم یاد کنند]

مردم روزگار به تخصیص تجّار فجّار بازار، به بیزاری حضرت پروردگار و خداوند دادار جلّ جلاله، قسم یاد کنند و در پناه سوگند، گریزند، از فرمان وَ لَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ (۲) نیاندیشند، از یمین راست و دروغ و سوگندهای بی فروغ باک ندارند و خدای بر حقّ سبحانه را بر باطل، به گواهی خوانند با آن که می دانند و قد خاب من استشهده باطلا.

### علامت شصت و یکم: [عورات به کفایت مهمّات قیام نمایند]

عورات به کفایت مهمّات قیام نمایند، برای اموری که شرع بر ایشان حرام گردانده، به کوی و بازار اهتمام نمایند و از «خطاب و قرن فی بیوتکّن و لا تبرّجن تبرّج الجاهلیه الاولى» متقاعد نگردند.

### علامت شصت و دوّم: [مردان، از حریر و دیبا، لباس و کسوت سازند]

مردان، از حریر و دیبا، لباس و کسوت سازند و از ابریشم قبا و جبّه دوزند.

### علامت شصت و سوّم: [اقوام آن عهد، عهدی درست و میثاقی محکم ندارند]

اقوام آن عهد، عهدی درست و میثاقی محکم ندارند، نه ایشان به کسی اعتقادی دارند و نه کسی را بر ایشان اعتمادی دارد.

قَلَّتْ ثَقَاتُ فَلَإِ أَدْرِ بَمَنْ أَثِقُ\*\*لم یبق فی الناس الا المکر و الملق

فان تجانبهم قالوا احاسفه\*\*و ان تقاربتهم فالقلب لا یثق

### علامت شصت و چهارم: [ذکاوت بر افعال غالب گردد]

ذکاوت بر افعال غالب گردد و قساوت بر قلوب مستولی شود، نه بر مؤمنان، رحمت نه بر مسلمان شفقت کنند.

١- ر. ك: سنن الترمذى، ج ٤، ص ٣٠.

٢- سورة بقره: آيه ٢٢٤.

قدرق قلبی من قساوه قلبهم\*\*\*شْتان بین فؤادهم و فؤادی

\*\*\*

ذنوبك جَمّه ترئی عظام\*\*\*و دمعك جامدی و القلب قاسی

و ايام عصيت الله فيها\*\*\*و قد حفظت عليك و أنت ناسی

فكيف تطيق يوم الدين حملا\*\*\*لاوزار كبار كالزواسی

### علامت شصت و پنجم: [مردان روزگار، بر انواع فسق و فجور دلیر گردند]

مردان روزگار، بر انواع فسق و فجور دلیر گردند، آینه دل و سجنجل ضمیرشان از آه گناه، تیره و سیاه و دل ها از سنگ مرمر و صخره رخام سخت تر شود.

و لنعم ما قیل فی هذا المعنی.

فؤادك ما تنفك بحمد قاسيا\*\*\*صلاّب الصفا من حاله يتعجب

و ذاك فان الصخره الصلد ربما\*\*\*تشقق و الامواه منها تصبب

فؤادك عند الواعظ صلد ململم\*\*\*من الصخر بل اقسى مرار او اصلب

و اسعد خلق الله من راح و اغتدى\*\*\*لربب المنايا خائفا يترقب

### علامت شصت و ششم: [برای حطام دنیا تحصیل علم کنند]

برای حطام دنیا تحصیل علم کنند، از بهر بهره سیم و زر، دین به دست آورند، از پی آرایش گیتی و آسایش نفس، آرایش جویند، دنیا را که تبع دین است، مقصود دارند و دین که اصل سعادت و سرمایه یقین است، فرع شمارند، ردای تزویر و ریا و اکسیه سالوسی که اقبح ملابس است، حلل افعال و حلی اعمال خویش سازند.

ابو حنیفه کوفی، این دو شعر عربی را در وصف الحال خود و رفقاییش چه نیکو گفته است:

اخرب دینی کلّ یوم و ارتجی\*\*\*عماره دنیای و دنیای اخرب

كما انّ من بین الحمارین راجل\*\*\*فلا الدّین معمور و لا العیش طیب

دیگری گفته:



گر کنی، طاعت کنی از راه تزویر و ریا\*\*\*طاعت مردان را هرگز ریایی کی بود  
اطلس طاعت نمایی دلق عصیان را به خلق\*\*\*جو فروشی کردن و گندم نمایی کی بود  
سببت و دامن کنی کوتاه و با دست دراز\*\*\*سوی مال مردمان این پارسایی کی بود  
از سر غفلت گذاری روزوشب در معصیت\*\*\*ز آتش دوزخ چنین کس را رهایی کی بود

### علامت شصت و هفتم: [حلم و بردباری از نهاد مردم رخت بریندد]

حلم و بردباری از نهاد مردم رخت بریندد و سکون و خویشتن داری به سفاهت و سبکساری مبدل گردد، خاتم تحمّل در خاک خشک، ضایع و زیور وقار به جزع مبدل شود، صبر و شکیبایی که جوهر معدن انسان است از خزاین وجود مفقود گردد با آن که می دانند هرکس از تنگنای عدم، به صحرای وجود قدم نهاده، غم، رقیب حال و ملازم روزگار او بوده، بهجت و سرور و غیبت و حضور در جبلت عالم کم بوده، از محنت گریزان و در دامن بی غمی آویزان گشته اند.

قال النبی صلی الله علیه و آله: من طلب ما لم یخلق اتعب نفسه و لم یرزق و هو سرور یوم کامل فی حق المؤمن.

شعر:

خرّمی در جوهر عالم نخواهی یافتن\*\*\*مردمی در گوهر آدم نخواهی یافتن  
تا درون چهار طاق خیمه فیروزه ای\*\*\*طبع را بی چار میخ غم نخواهی یافتن  
نیک عهدی از میان شد جامه جان چاک زن\*\*\*کز فلک زین صعب تر ماتم نخواهی یافتن

ص: ۲۶۵

از وفا رنگی نیابی در نگارستان چرخ\*\*\*رنگ خود بگذار بویی هم نخواهی یافتن

قاف تا قاف جهان بینی شب وحشت چنانک\*\*\*تا دم صورش سپیده دم نخواهی یافتن

عافیت زان عالم است این جا مجو از بهر آنک\*\*\*نوش دارو از دم ارقم نخواهی یافتن

### علامت شصت و هشتم: [مردان و زنان به زنا مبتلا گردند]

مردان و زنان به زنا مبتلا گردند، خود را به ورطه هلاکت اندازند و به تهدید و غیر من ربی بامراه مسلمه او غیر مسلمه حرّه او امّه فتح علیه فی قبره ثلاث مائه الف باب من النار و یخرج منها علیه حیّات و عقارب فهو یعدّب بتلك النار إلى يوم القیمة خویشتن را هلاک گردانند و چون فاحشه زنا میانشان آشکارا شود؛ شکار حبایل خیل ابلیس و صید دام دیو پر تلبیس گردند.

قادر متعال جلّ جلاله آن رهط را به قحط مبتلا گردانند، در تنگنای نکبتشان مستأصل سازد، در تباب و تبار فرو برد، به واسطه دستبرد نوایب و نوازل، دمار از دیار و منازل ایشان برآورد و جلود وجود ایشان را به عمود قرع و تازیانه قمع فاجلد و کلّ واحد منهما مائه جلد، تمزیقی تمام دهد.

قال الله تعالی: وَلَا تَقْرُبُوا الزَّوْنِ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ سَاءَ سَبِيلًا (۱).

### علامت شصت و نهم: [اقوام آن قرن، بخیل و شحیح، ملول الطبع و مغلول الید شوند]

اقوام آن قرن، بخیل و شحیح، ملول الطبع و مغلول الید شوند، صماخ سمع از اصغای نهی و لا تجعل یدک مغلوله إلى عنقک مسدود گردانند، رسم سخاوت از بنیاد نهاد ایشان برخیزد، آیین سماحت از بنیان ابدان ایشان بگریزد و این مقدار ندانند که آن لکل منفق خلفا و لکل ممسک تلفا.

إذا جادت الدنيا عليك فجد بها\*\*\*على الناس طرا أنّها متقلب

فلا الجود يفينها إذا هي اقبلت\*\*\*و لا البخل يبقیها إذا هي وّلت

### علامت هفتادم: [حکام آن زمان از حکم حقّ رو بگردانند]

حکام آن زمان از حکم حقّ رو بگردانند، از محکمه صدق، به

ص: ۲۶۶



مظلّمه کذب روی آورند همگی همّ ایشان، اخذ رشوه و تمامی همّت ایشان، قضای شهوت باشد.

### علامت هفتاد و یکم: [اثمار اشجار اندک شود و میوه های درختان قصور گیرد]

اثمار اشجار اندک شود و میوه های درختان قصور گیرد؛ این به واسطه آن باشد که در ایتای زکات و اعطای صدقات که مطهر اموال و مزگی اعمال است، تغافل نمایند.

لا-جرم برکات از زروع و ضیاع برخیزد و از غایت بلاد و فرط بلاهت ندانند که من لا یؤدی زکوه ماله یسمی فی السماء الدنیا بخیلًا- و فی الثانیه لیما فی الثالثه ممسکا و فی الرابعه ممقتا و فی الخامسه عاصیا و فی السادسه منزوعا برکه ماله غیر محفوظ علیه و فی السابعه مردودا علیه صلوته مضرّ و بابها وجهه.

تنبيه للنبيه

بدان چنان که از مال، زکات دادن واجب است، از جاه، جلال، عزّ و اقبال نیز، زکات دادن لازم است، کما قیل.

فاذّ زکوه الجاه و اعلم بانّها\*\*\*کمثل زکوه المال ثمّ نصابها

و احسن الى الأحرار تملک رقابهم\*\*\*فخیر تجارات النفوس اکتسابها

### علامت هفتاد و دوّم: [اقوام آن قرن، بر فسق و فجور اقدام نمایند]

اقوام آن قرن، بر فسق و فجور اقدام نمایند، به شرب مدام مداومت فزایند، آن را مایه دفع هموم و مادّه کشف غمام غموم پندارند و به تهدید و عید نبوی صلّی الله علیه و آله نیاندیشند که فرموده: «من شرب الخمر فی الدنیا سقاه الله تعالی من سمّ الاساود شربه يتساقط لحم وجهه فی الأثناء قبل ان یشربها ثمّ یؤمر به الى النار الا و شاربها و عاصرها و بايعها و حاملها و اکل ثمنها و عاّدها سواء فی اثمها و لا یقبل الله منه صلوه و لا صیاما و لا حجّا و لا عمره حتّی یموت و إن مات قبل أن یموت کان حقّا علی الله أن یسقیه بكلّ جرعه شربها فی الدنیا شربه من صدید جهنّم»<sup>(۱)</sup>.

### علامت هفتاد و سوّم: [از اقطار آسمان، چندان قطار اقطار و قنطار امطار نازل گردد که منازل و مساکن به تخریب و انهدام روی آورند]

از اقطار آسمان، چندان قطار اقطار و قنطار امطار نازل

ص: ۲۶۷

گردد که منازل و مساکن به تخریب و انهدام روی آورند و حیطان اوطان انهدام پذیرند، سراسر سرای و قصور، مندرس و یکایک طاق و ایوان، منطمس شود، این واقعه از جمله بلاهای نازل و عذاب های هایل باشد، تا آن که این رباعی عربی درباره ایشان صادق آید.

سل دیار الحی من غیرها\*\*\*من محیها و محی منزلها

قدره الرّحمن لما نزلت\*\*\*جعلت عالیها سافلها

دیدم بر این رواق مقرنس کتابه ای\*\*\*بر لوح لاجورد نوشته ز مشک ناب

هر خانه که داخل این طاق ازرق است\*\*\*گر صد هزار سال بماند، شود خراب

جایی دگر گرین و بنا کن تو خانه ای\*\*\*کش خوف انهدام نباشد به هیچ باب

### علامت هفتاد و چهارم: [ایام و لیالی بر اقوام و اهالی به تعجیل گذرد]

ایام و لیالی بر اقوام و اهالی به تعجیل گذرد، سال هم؛ مثل ماه کوتاه نماید، ماه هم چو هفته و هفته، هم چو روز، زود امضا پذیرد تا گویند:

مضت سنّه من عمرنا فکأنما\*\*\*مضت سنه و الله يعلم حالنا

و قال بعضهم:

الیس من الحزن انّ لیالیا\*\*\*نمرّ بلا نفع و تحسب من عمر

### علامت هفتاد و پنجم: [سوق تجارت کساد گیرد]

سوق تجارت کساد گیرد، امر بازرگانان فساد پذیرد، برکات از بیع و شری برخیزد، خیرات از خرید و فروش رخت بر بندد، به واسطه قصور دخل و نقصان ربح، کار ایشان اختلال پذیرد و روزگارشان پریشان گردد.

### علامت هفتاد و ششم: [مردان به مردان اکتفا کنند و زنان به زنان پردازند]

مردان به مردان اکتفا کنند و زنان به زنان پردازند، در احیای مراسم لوطیان بکوشند و این مقدار ندانند که هرگاه مردی با مردی مقاربت کند و فعلی با فعلی مصاحبت پیوندد، عرش عظیم بلرزد و فرش ربع مسکون به حرکت درآید. الله! الله! از این فعل ناپسند بر حذر باشید و از این کار ناستوده به انکار، روزگار گذرانید تا از سوط سخط آفریدگار تعالی و تقدّس، اذیتی به شما نرسد، از آسمان قضا بلایی نازل نگردد و شما را فرو نگیرد؛ «مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ

صَالِحٍ وَ مَا قَوْمٌ لَوْ طِ مِنْكُمْ بِيَعِيدٍ» (۱).

### علامت هفتاد و هفتم: [زنان قلیل الحیاء و منسوب به زنا میشوند]

زنان قلیل الحیاء و منسوب به زنا، بر بساط عشق و نطع شوق، مهره مهربارند، از مردان، امردان را دوست دارند و از شوهر مشهور خویش؛ اگرچه شهره آفاق و آراسته به مکارم اخلاق باشد، امتناع واجب دانند، دیرگاهی است که این علامت را در این قطعه، درّی به الماس انشا سفته و به زبان تازی و لغت حجازی گفته اند.

لکلب عقور اسود اللون را کض\*\*\*علی صدر سوداء الذوائب کاعب

احبّ إليها من معانقها الذی\*\*\*له شیهه بیضاء فوق الترائب

### علامت هفتاد و هشتم: [اقوام آن قرن از امر به معروف و نهی از منکر باز ایستند]

اقوام آن قرن از امر به معروف و نهی از منکر باز ایستند، ارباب رشد و اصحاب صلاح را در اقامت حدود و اظهار شعایر شرع، امداد و اعانت نمایند، استهزا و استسخار را درباره ایشان، جایز شمرند، از فرط جهالت و غایت ضلالت، غیرت و حمیت در دین را که نشان حرّیت و علامت سنجیه است، مهمل گذارند و نقش حدیث «الغیره من الإیمان» (۲) را در دل ننگارند.

### علامت هفتاد و نهم: [کسانی متکفل عمل خطیر خطابت و امامت باشند که هنوز طغیان طوفان طفولیت در بحور نخور ایشان متموج باشد]

کسانی متکفل عمل خطیر خطابت و امامت باشند که هنوز طغیان طوفان طفولیت در بحور نخور ایشان متموج باشد. بر غوغای جوانی و صرصر سودای امانی آن ها نکبت باد که ابدان و ارکان نفوس ایشان را متزلزل گرداند.

نه مؤمن ماند پاجست نگهدار جماعت را\*\*\*که محراب و منابر را به دست کودکان بینم

### علامت هشتماد: [اهل عالم از عالم، جاهل، زکی و غافل طریق، توکل مسدود ساخته]

اهل عالم از عالم، جاهل، زکی و غافل طریق، توکل مسدود ساخته، دلق خصاست و خساست بر دوش انداخته، فاقه را به زین کدیت تزین داده؛ همواره عصای طلب و متاره مسألت به دست گرفته، انبان عیلت که پر از نان حیله است، بر پشت نهاده، رکوه مسألت که وسیله مرحمت است، در طریق کدیه و راه

ص: ۲۶۹

۱- بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۳۷۳.

۲- من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۴۴.

دریوزه از انگشت مسألت آویخته تا در این باب، دقیقه ای از دقایق، از افراط و اطناب فرو نگذارند، از ملک و هباب نترسند، از ربّ الارباب شرم ندارند و در حقیقت این بیت تأمل نمایند.

لنقل الصخر من قلال الجبال\*\*احبّ الی من من الرجال

نیز اندیشه نکنند که فی قرع باب اللّیم قلع باب الکریم لازم آید.

### علامت هشتم و یکم: [صغار اهل آخر الزمان، مکار شوند]

صغار اهل آخر الزمان، مکار شوند و کبار ایشان، صحبت فجّار را اختیار کنند، اقوال نامقبول ایشان را به سمع ارتضا اصغا کنند، گفتار ناستوده و اقوال ناپسند ایشان را تلقّی به قبول نمایند و در باب ایشان ارسال تحف و هدایا را مثمر دارند. ایشان کسانی باشند که بوستان طبع آن ها از سمین مرحمت و یاسمین شفقت، خالی و فلک ضمیرشان از آفتاب منیر رحمت و قهر عاطفت، عاری باشد.

الحذر از حبادہ ابلیس خویان، الحذر\*\*الفرار از کوی این مردارخواران، الفرار

هست از مدح عوانان مدحشان از دل بکن\*\*خارپشت ار دوست داری، پشتش از ناخن مخوار

بر مثال سفلکان ارسک نه ای چندان منال\*\*بر مزار مردگان ارزن نه ای، چندان مزار

از برای سوختن، سر تا قدم جان شو چه شمع\*\*پس مکان سوخته بنشین و شب را زنده دار

آفتاب عشق اگر بر تو بتابد خویش را\*\*در هوای شوق بینی هم چه ذره بی قرار

### علامت هشتم و دوّم: [غربا را ذلیل دارند]

غربا را ذلیل دارند و سخنان ایشان را به سمع قبول نشنوند.

مثلا اگر غربیی از صندوق صدق و حقّه حقیقت به مقتضای «قل الحقّ و إن کان مرّاً»<sup>(۱)</sup>؛ سخن گوهر مثال در صدف صماخ ایشان ودیعت نهد، او را برنجاند، زهر قاتل،

ص: ۲۷۰

قهر در قدح ازارش بچشانند و از وصیت سلطان غربا و برهان اتقیا، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله، غافل مانند که فرمود:  
اکرموا الغرباء و ارحموا الیتامی و الفقراء، فإنی کنت یتیمًا فی الصغر غربیا فی الکبر.

نیز از نصایح فحول ماضی و قروم قرون سالفه که اقوام اقران خویش را وصیت کرده اند، متعظ نکردند؛ چنان که گفته اند:

لا تهرنّ غربیا طال غربته\*\*\*فالدّهر یضربه بالذّل و المحن

حسب الغریب من البلوی ندامته\*\*\*عضّ الأنامل من شوق إلی وطن

إنّ الغریب غریب فی منازلہ\*\*\*و فی مراحلہ عبد بلا ثمن

\*\*\*

جفا مکن به غریبان که هر که غریب دید\*\*\*جفا و محنت و سختی بسی ز دهر کشید

بسا کسان که برفت از وطن به کام دل\*\*\*به ذلّ غربت مرد و به کام دل نرسید

باید دانست هر که در حالت غریب بمیرد و جان عزیز از حرقه آتش فرقت به باد دهد، تواب علی الاطلاق، جلّ ذکرة، وی را بیامرزد و قلم عفو و غفران بر سجّلات زلمات او درکشد؛ چنان که در خبر از سید بشر وارد شده: من مات فی غربته مات مغفوراً.

### علامت هشتاد و سوم: [مردمان عیب و غیبت کردن را عادت خود گیرند]

مردمان عیب و غیبت کردن را عادت خود گیرند، از اصغای سخن، صماخ سمع را از نهی و لا یغتب بعضکم بعضا مسدود دارند و از وعید و تهدید مصطفوی صلی الله علیه و آله متزجر نگردند، «حیث قال صلی الله علیه و آله: من مات تائباً من الغیبه کان آخر من یدخل الجنّه و من مات مصرّاً علیها کان اول من یدخل النار».(۱)

و ما احد من السنّ الناس سالماً\*\*\*و لو أنّه ذاک النبی المطهر

فإن کان مسکیناً یقولون ابکم\*\*\*و ان کان مستغناً یقولون مهذّر

ص: ۲۷۱

و إن كان صَوَامًا و باللیل قائماً\*\*\* يقولون زَرَّاقِ یرائی و یمکر

فلا تعتمد بالناس فی الذم و الثناء\*\*\* و لا تبرح الا الله فالله اکبر

سعدی شیرازی گوید:

کس از دست جور زبان ها نرسد\*\*\* اگر خودنمایست و گر خودپرست

به کوشش توان دجله را پیش بست\*\*\* نشاید زبان بداندیش بست

مپندار اگر شیر و گر روبهی\*\*\* کز این ها، به مردی و حیلت رهی

یقین بشنو از من که روز یقین\*\*\* نبینند بد، مردم نیک بین

بود خار و گل باهم ای هوشمند!\*\*\* چه در بند خاری، تو گل دسته بند

طریقی طلب کز عقوبت رهی\*\*\* نه حرفی که انگشت بر وی نهی

#### علامت هشتماد و چهارم: [عصیان و گناه امت ها انبوه گردد]

عصیان و گناه امت ها انبوه گردد و طاعت و عبادتشان قلت گیرد، فتنای فجار بر سریر سرور نشینند، بر بالش آسایش تکیه زنند، به فراغت و فراخی روزگار گذرانند و زمهره زهاد و عصبه عباد در زاویه محنت معتکف و در بیت الاحزان نوایب، سر بر زانوی تفکر و تحیر نهند، جز پلاس افلاس نپوشند و غیر از درد درد از کاسه ننوشند.

جهال در تنعم و ارباب فضل را\*\*\* بی صد هزار غصه لب نان نمی رسد

#### علامت هشتماد و پنجم: [عصیان و گناه شایع گردد و کذب و بهتان در افواه افتد]

چون عصیان و گناه شایع گردد و کذب و بهتان در افواه افتد، بدین واسطه مستحق عقاب و مستوجب سخط ملک و هاب گردند؛ چنان که لشکر سرما بی وقت درآید و شدت گرما بی نهایت باشد، برف و باران از آسمان منفعت بازگردد، زلال زمین و خسوف و کسوف تیرین بسیار واقع شود، کل امور دهقنت، قصور پذیرد، فیض آب در عیون و ابار ینابیع و انهار فتور گیرد، غرق سفاین در معابر بحار بسیار شود و رسیدن سیول و انهدام جدر فراوان گردد؛ چنان که اکثر قلاع و اغلب بقاع، مقلوع و مقموع شود و حصون و ابنیه مداین و امصار به انهدام و انعدام کشد.

#### علامت هشتماد و ششم: [اعمار خلائق کوتاه گردد]

اعمار خلائق کوتاه گردد، زندگانی بر ارباب فضل و دانش



ناخوش شود، در اعمّ امور و اغلب احوال دست مزار باب دستان را زابود و استیلا- و استقلال، برای فاجران و کافران باشد و پشت حق، ضعیف و دست باطل قوی شود، اوباش عیب پاش آن دور زمان، اهل فضل را فضول خوانند و فاسق اثم و مفسد زنی را جوان کریم و جواد عظیم نام نهند. در آن زمان برای بازار نفاق انفاق تمام باشد و در آفاق برای بضاعت وفاق، کساد پدید آید، نفس بر نفس برآید، غالب و حسد بر جسد آدمیان مستولی شود.

### **علامت هشتم و هفتم: [هر قرنی که تالی قرن دیگری باشد؛ یعنی از عقب آن قرن در آید، قرن اوّلین را لعنت و نفرین کنند]**

هر قرنی که تالی قرن دیگری باشد؛ یعنی از عقب آن قرن در آید، قرن اوّلین را لعنت و نفرین کنند و به اموری که از قرن نخستین صادر شده به چشم رضا ننگرند و به هیچ وجه آن ها را پسندیده نشمرند، به مقتضای کلّ امّه، لعنت اخت ها، رأی صایب و ذهن ثاقب را مخصوص خود دانند و ما تقدّم را به بلاهت و غباوت منسوب نمایند.

قرونی که اندر پی یکدیگر\*\*\*یکی رفت و دیگر رسد بر اثر

چه قرن نخستین به سر می رسد\*\*\*به دنبال قرن دگر می رسد

هر آن کس که آمد به آخر پدید\*\*\*به حرف نخستین قلم درکشید

بنایی که پیشینیان ساختند\*\*\*بکنند و طرح نو انداختند

اگر هوشمندی، شنو این نفس\*\*\*نه تمجید خود کن، نه تجهیل کس

تو دانی که قرنی که آمد نخست\*\*\*به شاه رسل قرب او شد درست

چه خیر القرون، قرن آن حضرت است\*\*\*تفاخر به مقدار آن قربت است

به میزان عقل آن بود با عیار\*\*\*که نقدش ز غفران بود پایدار

فضیلت به مقدار دین داری است\*\*\*نه از چاپلوسی و طرّاری است

### **علامت هشتم و هشت: [مردمان آن زمان از شدّت بلا و امتحان به حال مردگان غبطه برند]**

مردمان آن زمان از شدّت بلا و امتحان به حال مردگان غبطه برند و انا فانا از روی مرگ خود خورند؛ چنان که ابن مسعود از پیغمبر محمود روایت نموده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم، می فرمود: هرآینه برای امّت های من زمانی می آید که مرد در آن زمان به سبب سبک و کم شدن خیرات به مردن غبطه می خورد؛



هم چنان که امروز به بسیاری مال و اولاد غبطه می خورید تا این که احدی از شما به قبر برادرش می گذارد، خود را در خاک می مالد و می گوید: ای کاش! من جای تو بودم، در حالی که هنگام گفتن این حرف به آن صاحب قبر، شوقی به سوی ملاقات باری تعالی ندارد و عمل صالحی ندارد که آن را پیش فرستاده باشد، جز این که مرگ خود را از بلاهایی که بر او نازل شده، می طلبد.

### علامت هشتم و نهم: [بسیاری از بلاد و امصار، عرضه خراب و دمار گردند]

بسیاری از بلاد و امصار، عرضه خراب و دمار گردند و بسا به واسطه توبه و استغفار و رجوع اهالی آن ها به طاعت پروردگار، معمور و برقرار باشند، این علامت، مثل سایر علامات مذکوره عامه، از علایم حتمیه نیست، بلکه از علایم شرطیه است و ممکن است به واسطه بازگشت مردم به سوی خداوند جل و علا واقع نشود.

آن ها مطابق روایت علوی علیه السلام که در کتاب سعد السعادات- که ظاهراً از کتب معتبر عامه است- روایت شده، از کتاب مذکور نقل شده: روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در مسجد مدینه نشسته، قرآن مجید تلاوت می فرمود، چون نوبت قرائت به آیه وَ اِنْ مِنْ قَرْبَةٍ اِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ اَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَاباً شَدِيداً كَانَ ذَلِكُمْ فِي الْكِتَابِ مَسْطُوراً(۱) رسید؛ حاضران مجلس تفسیر این آیه را از آن حضرت مسألت نمودند.

آن بزرگوار فرمود: وقتی ارباب شرک استیلا پیدا کنند و برای احزاب بغی و عناد قوی دستی حاصل گردد، مملکت شام به دست طایفه ای از اومه رومیان، خراب و ویران شود.

عراق به دست سفیهی از بنی سفیان به نامش عثمان بن عنبسه و مملکت ری از تعرّض دیالمه خراب شود.

آذربایجان را قحطی پیش آید که ساکنانش به واسطه آن، هلاک گردند.

فارس را مرگ مفاجات خراب کند، به روایتی ایشان با یکدیگر مخاصمت کنند و

ص: ۲۷۴

اکثرشان به شمشیر کشته شوند.

ارمنیه از رمی مجانیق صواعق ویران شود و به روایتی از وقوع قحط و شیوع مجاعت هلاک شوند.

کوفه، از اتراک هلاک گردند.

بصره، از آب ویران شود.

مصر، از استعلای رود نیل، خراب و دیلم، از الم گرسنگی، هلاک گردد.

روم، از نزول صاعقه، رو به خرابی کشد.

خراسان به رنج های مختلف و مرو، از تعرّض کفار و ضرب محاربه هلاک شود.

کاشغر، از غلّو کافران هند ویران شود.

سغد را ژاله خراب کند.

طوس را غوریان تباه کنند.

نیشابور را تف بارقه خراب کند و به روایتی تخریب آن از باران بسیار باشد.

موصل، از هموم باد سموم، هبا گردد.

مداین را نکبتی از زنگبار رسد.

کرمان از موت مفاجات و طبرستان از نزول قحطی و وقوع غلا ویران شود.

سجستان، از هبوب ریح عاصف اندراس پذیرد و گویند بادی از مهّب هیبت برآید، طوری که از صلابت و شدت آن، جبال و اطواد که اوتاد زمین اند، می ترقد، صخور صمّاء را از قلل شواحق چون برگ کاه برآید، قاطبه قاطنان آن موضع، از دهشت آن باد با فرع در غرقاب نزع افتند و جان و خانمان به قابض ارواح تسلیم کنند.

بلخ نخستین شهر از شهرهای خراسان باشد که ویران و به قهر کفار خراب شود و به روایتی آب بر وی غلبه کند و از تلاطم امواج میاه روی به تخریب آورد.

هرات که از ازدحام مار بسیار و استیلای اساود به فرمان کردگار جلّ و علا دمار از اهلش برآید.

بغداد، از آب دجله و اصفهان، از مرگ مفاجات خراب شود و به روایتی از کثرت



محاربت ویران گردد.

یمن، از وقوع ملخ، عیش برایشان تلخ شود، راه عدم گیرند و به روایتی از آسیب تعرّض حبشیان ویران شود.

هندوستان را آبله خراب کند. به روایتی حسام جور برکشند، به تیغ قهر، یکدیگر را به قتل رسانند، بعضی از اوطان خویش را به دست خود بسوزانند و بعضی از طوفان طغیان دریا هلاک گردند.

مکه که اشرف بقاع و اشهر بلاد و قلاع است از تعرّض جنود و مزاحمت جیوش اهل جیش ویران شود.

مدینه که خزینه میامن و دفینه محاسن است، از وقوع قحطی خراب گردد.

بدخشان از کارزار اعدا، کارش زار گردد.

باورد را جذب ویران کند، به روایتی، در اندام اهل نسا و باورد کرم افتد و کرمی جگر پیدا آید تا همه از آن علت بمیرند.

سرخس را بانگ صعب و غریو بلابل هلاک کند.

خوارزم از آسیب سم ستور بیگانگان و بخارا از وقوع قحطی و توقع رهط اتراک چین خراب شود.

سمرقند نیز از تعرّض لشکر چین که هیبت بر جبین ایشان ظاهر است، مستأصل گردد.

فرغانه و چاچ و استیجاب را کافران خراب کنند، در روایتی است که اهالی آن ها از بلای کفار و تعرّض اتراک بگریزند، به مرغزارها روند و در آن جا هلاک شوند.

اورجند و طراز را کافران جنگل و طالقان و قوریان را صلحا خراب کنند.

غزنین به دست غوریان خراب شود.

تزند و جنانیان از وبا و طاعون هلاکت پذیرند.

قسطنطیه که حصین ترین قلاع و مکین ترین امکنه و بقاع است، از شهادت لشکر نصرت اثر حضرت بقیه الله، امام عصر و ناموس دهر مفتوح گردد.

عبارات آن فاضل دانشمند با فی الجمله تصرّفی از این ضعیف مستمند تمام شد که در بیان این علایم عامّه مذکور داشته، علم فصاحت را در بیان و توضیح آن ها برافراشته.

در نور الانوار عالم جلیل، الحاج مولی علی اصغر بروجردی رحمه الله است که از علایم ظهور آن جان جهان و امام عالمیان خراب شدن بعضی از بلاد به اسباب متعدّد است؛ چنان که مصر را زلزله و عمّان را آب دریا خراب کند.

بصره را آتش خراب کند که از آسمان بیارد.

دمشق را باد خراب کند.

روم را صاعقه از آسمان آید.

یمن را درد قولنج هلاک نماید.

بغداد را آب دجله، مدینه را آبله و اصفهان را ابری علیه نام، خراب کند.

در دماغ و دهان اهالی طبرستان کرم بیفتد و هلاک شوند.

سنگ از آسمان بیارد و شهر نیشابور را خراب کند.

طالقان را طاعون خراب نماید.

این ناچیز گوید: چنان که سابقاً ذکر شد، این علایم از علامات حتمیه نیستند که لا بدّ الوقوع باشند، بلکه از علایم شرطیه اند؛ یعنی شاید خداوند به جهت توبه مردم وقوع آن ها یا بعضی از آن ها را نخواهد و نشود.

### [علایم ظهور در بیان علامه (ره)] ۲۳ نجمه

بدان علامه مجلسی رحمه الله در جلد بحار (۱) سیزدهم از ارشاد (۲) شیخ مفید- عَطَّرَ اللَّهُ مَضْجِعَهُ الشَّرِيفِ - نقل فرموده: اخبار و احادیث در خصوص بیان علامات ظهور

ص: ۲۷۷

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۲۱-۲۱۹.

۲- الارشاد، ج ۲، ص ۳۷۰-۳۶۸.

قائم علیه السّلام و حوادثی که پیش از طلوع نور آن حضرت میان مردم واقع می شود، وارد گردیده، از آن جمله، این امور است:

خروج سفیانی، قتل حسنی، مخالفت بنی عبّاس با یکدیگر بر سر ملک دنیا، کسوف آفتاب در نیمه ماه رمضان و خسوف قمر در آخر آن برخلاف عادت، خسف؛ یعنی فرو بردن زمین، در بیابان پیدا و خسفی در مغرب، باز ایستادن آفتاب از حرکت از وقت ظهر تا عصر، قتل نفس زکیه در پشت کوفه با هفتاد نفر از صلحا، خراب شدن دیوار مسجد کوفه، رو آوردن بیدق های سیاه خراسان، خروج یمانی، ظاهر شدن مغربی از مصر و تصرّف شهرهای شام توسط او، فرود آمدن لشکر ترک در جزیره و لشکر روم در رمله، طلوع ستاره دنباله دار از مشرق که مانند قمر می درخشد و بعد از آن، مانند کمان خم می شود تا آن که نزدیک می شود دو طرف آن به هم برسد، ظاهر شدن سرخی در آسمان و پهن شدن در اطراف آسمان.

نمایان شدن آتش در سمت مشرق که سه یا هفت روز در هوا باقی بماند، اعراب، عنان قرار و آرام را از سرهای خود بیرون می آورند؛ یعنی فتنه و آشوب برپا می کنند، شهرها تصرّف می نمایند و آن ها را از تصرّف سلطان عجم بیرون می برند، اهل مصر بزرگ، خودشان را به قتل می آورند، شام خراب گردد و سه نفر آن جا بیدق سلطنت برافرازند و بیدق های قیس و عرب به مصر و بیدق های کنده داخل خراسان شود، لشکری از جانب عرب وارد می شوند، حتی اسب های خود را اطراف قلعه شهر حیره می بندند، بیدق های سیاه از سمت مشرق به حیره رو می آورند و کنار فرات شکافته می شود و آب داخل کوچه های کوفه می شود.

شصت کذاب بیرون می آیند که هر یک دعوی نبوت می کنند، دوازده نفر از اولاد ابی طالب بیرون می آیند که دعوی امامت می کنند و مرد بزرگی از اتباع بنی عبّاس را بین حلولاء و خانقین می سوزانند، جسر شطّ بغداد از سمت محله کرخ بسته می شود، اوّل روز باد سیاهی در آن جا برمی خیزد، زلزله ای می شود که بسیاری از آن جا در زمین فرو می رود و ترس و بیم، همه اهل عراق و بغداد را فرو می گیرد، در بغداد، مرگ ناگهانی و

تلف اموال و میوه‌ها و زراعت‌ها، واقع و ملخ هم در وقت و هم در غیر وقت ظاهر می‌شود، حتی زراعت‌ها می‌رسند و ربیع زراعت‌ها کم می‌شود.

فرقه‌ای از اهل عجم به هم درمی‌افتند و خونریزی بسیار میانشان واقع می‌شود، غلامان از اطاعت آقایان خود بیرون می‌روند و آقایان خود را به قتل می‌رسانند، جماعتی از اهل بدعت مسخ شده، بوزینه و خوک می‌شوند، غلامان به شهر آقایان غلبه می‌کنند، ندایی از آسمان می‌رسد که همه اهل زمین از هر طایفه، آن را به زبان خود می‌شنوند، صورت و سینه آدمی بر جرم آفتاب نمایان می‌شود، اموات از قبور خود برمی‌خیزند، به دنیا برمی‌گردند، یکدیگر را می‌شناسند و زیارت می‌کنند.

در آخر این علامت‌ها، بیست و چهار مرتبه در پی هم باران می‌آید، زمین مرده به سبب آن زنده می‌شود، برکت‌های آن، ظاهر و همه آفت‌ها از شیعه مهدی - علیه الصلوه و السلام - برطرف و زایل می‌گردد، ظهور آن حضرت - عجل الله فرجه الشریف - را در مکه معظمه مستحضر شده، برای یاری و اعانتش به سمت او متوجه می‌گردند؛ چنان که در اخبار وارد شده. بعضی از این حوادث مذکور، محتوم است؛ یعنی باید واقع شود و بعضی موقوف به وقوع و وجود شرط که اگر شرایط آن موجود شد، واقع می‌گردد و اگر شرایط آن محقق و موجود نشد، موجود و محقق نمی‌گردد.

خداوند - تبارک و تعالی جلت عظمته - داناتر است به آن چه باید بشود. علایم و حوادثی که ذکر کردیم، با منقولات ائمه اطهار - علیهم صلوات الله الملك الغفار - در کتب اخبار مطابق است. ترجمه عبارات منقول از شیخ سدید مفید که علامه مجلسی - رحمه الله علیه رضوان الله الملك الغفار - در بحار نقل فرموده، به آخر رسید.

## [شدت فتنه‌ها در زمان ظهور] ۲۴ نجمه

### اشاره

بدان ابتلائات و شدت فتنه‌ها در قرب زمان ظهور حضرت حجت - عجل الله فرجه الشریف - و هرج و مرج در عالم بسیار است، لکن آن چه در آن امیدواری است،

این است که بسیاری از علایم مذکور سابق واقع شده و نیز محتمل است کثیری از آن‌ها در تبادلی ازمنه سابق در بلاد مختلف وقوع یافته باشد و بعضی دیگر از آن علایم، چون از علایم حتمیه نیستند، امید است در آن‌ها تغییر و تبدیل شود و بعضی از آن‌ها هم به بلاد کفار اختصاص داشته باشد.

مجلسی رحمه الله در بحار(۱) از معلی بن خنیس روایت فرموده که گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم، فرمود: بعضی از علایم و امورات، از محتومات است و جمله ای از آن، از امور و علایم حتمیه نخواهد بود؛ یعنی احتمال تغییر و تبدیل در آن می‌رود و شاید خداوند به فضل و کرم خود آن بلایا و فتن را از مؤمنین رفع فرماید، شداید را بر ایشان آسان نماید و در ظهور آن بزرگوار تعجیل فرماید.

از بعضی از خطب جناب امیر المؤمنین علیه السلام چنین نقل شده که فرمودند: الا انّ لخروجی علامات عشره اولها تحریق الرايات فی اذقه الکوفه و تعطیل المساجد و انقطاع الحاج و خسف و قذف بخراسان و طلوع الکواکب المذنبه و اقتران النجوم و هرج و مرج و قتل و نهب، فتلك علامات عشره و من العلامه إلى العلامه عجب عجب، فإذا تمت العلامات قام قائمنا؛ یعنی برای خروج من، ده علامت است.

ظاهر که آن حضرت خروج را به خود نسبت داده؛ چنان که ابتدا می‌فرماید: برای خروج من، ده علامت است، با آن که در آخر تمام خود می‌فرماید: فإذا تمت العلامات قام قائمنا و این علامات را برای ظهور و خروج فرزند خود قرار داده و بیان فرموده؛ این است که خروج حضرت قائم، فی الحقیقه همان خروج حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می‌باشد که قائم مقام آن حضرت و خلیفه الله است و همه ایشان از نور واحدند؛ اولهم آخرهم و آخرهم اولهم!

نیز محتمل است که این علامات؛ چنان که علامات برای خروج حضرت قائم است؛ همچنین علامات برای خروج آن بزرگوار باشند، چراکه ظهور حضرت قائم - عجل الله فرجه - به زمان رجعت اتصال دارد و برای امیر المؤمنین علیه السلام رجعت

ص: ۲۸۰



عديده است که از محلّ قبر مطهر خود برای اصلاح شرع مبین، قلع و قمع کافرین و کیف کان خروج می کند.

این علایم عشره که در این فقره از خطبه شریفه آن جناب مجتمعا ذکر شده اند، تماما در سابق، ضمن بیان علامات ظهور نور موفور السرور حضرت بقیه الله ذکر شده اند، فارجع الیها.

نیز در کلام معجز نظام دیگر آن حضرت که به نظم بیان می فرماید، علایم ظهور حضرت حجّه الله القائم را چنین بیان فرموده:

بنیّ اذا ماجاشت التړک فانتظر\*\*\*ولایه مهدیّ یقوم و یعدل

و ذلّ ملوک الأرض من آل هاشم\*\*\*و بویع منهم من یلذّ و یهزل

صبیّ من الصّبیان لا رأی عنده\*\*\*و لا عنده جدّ و لا هو بعقل

فتمّ یقوم القائم الحقّ منکم\*\*\*و بالحقّ یأتیکم و بالحقّ یعمل

سمی نبیّ الله نفسی فدائه\*\*\*فلا تخذلوه یا بنیّ و عجلوا

در کفایه الموحّدین بعد از نقل این اشعار فرموده:

ظاهرا خطاب آن حضرت به علویین از اولاد نسبی خود باشد که لفظ بنیّ به فتح «باء»، کسر «نون» و اضافه به «یاء» متکلم است و قرینه بر این خطابات، بعد است از لفظ منکم و یأتیکم که به لفظ و جمع بیان فرموده و بعید است مراد به بنیّ یکی از اولاد حاضرین آن سرور و به لفظ تصغیر باشد که به ضمّ «یاء» و فتح «نون» خوانده شود و کیف کان؛ یعنی ای فرزندان من! وقتی ترک ها به هیجان آیند، پس منتظر ولایت و سلطنت حقّه حضرت مهدی علیه السلام باشید که قائم به عدل می باشد در وقتی که پادشاهان روی زمین از آل هاشم ذلیل شده باشند.

در همان کتاب فرموده: ظاهرا این به سلاطین صفویّه اشاره باشد که از سادات علویین از آل هاشم اند که بسیاری از ملوک در زمان سلطنت ایشان، ذلیل و خوار بودند و در وقتی که از ملوک آن ارض بیعت کرده شد و یا از سلاطین هاشمی، کسی که اهل لذایذ، لهو، لعب و لغو است.

شاید این اشاره به ضعف سلطنت ایشان به جهت قیام چنین سلطانی در میان آن‌ها باشد که سبب انقراض دولت ایشان شود و شاید مراد، بعضی از سلاطین بعد از صفویّه باشد که طفلی از اطفال به سلطنت قیام نمایند؛ یعنی مردم او را سلطان خود قرار دهند که نزد آن طفل، رأی عزم، عقل، درایت و فهمی نباشد. آن گاه قائم به حقّ قیام می‌نماید که حضرت مهدی علیه السّلام از شما آل هاشم باشد، به حقّ به جانب شما می‌آید و به حقّ عمل می‌نماید که هم نام با پیغمبر است. جان من فدای او باد! ای فرزندان! در آن وقت او را محذور ننمایید و یاریش کنید!

### [شیوع بدعتها در کلام امام صادق (علیه السلام)]

تذییل جلیل فی المقام دخیل بدان حدیثی از امام ششم، صادق آل محمد علیه السّلام در خصوص علایم ظهور قائم آل محمد - عجل الله تعالی فرجه - از شیوع پیدا کردن بدعت‌ها و فتنه‌ها در آخرالزمان مروی است؛ لازم دانستم امور مندرج در آن حدیث را در این اوقات که هرج و مرج شدید در تمام بلاد و آبادی‌ها به هم رسیده، بر سبیل اختصار، ذیل این عبقریّه مرقوم دارم برای آن که اهل قرآن و شیعیان یک به یک آن‌ها را بدانند و در صدد رفع و دفع آن‌ها برآیند.

آن حدیث مذکور است در باب سی ام، از سی و شش باب جلد سیزدهم، از بیست و پنج جلد کتاب بحار الانوار مجلسی رحمه الله در صفحه ۱۶۸ و صفحه ۱۶۹ از نسخه ای که سنه ۱۳۰۵ در طهران به طبع رسیده و آن حدیث مشتمل بر ۱۴۴ فقره از بدع، فتن و معاصی می‌باشد:

۱- اضمحلال حقّ و رفتن اهل حقّ از دنیا.

۲- فراگرفتن جور و ستم در بلاد و شهرها.

۳- عمل نکردن به احکام قرآن.

۴- توجیه و تأویل قرآن به هوای نفس.

- ۵- منقلب شدن دین حقّ.
- ۶- بلندی و غلبه کردن اهل باطل بر اهل حقّ.
- ۷- آشکار شدن شرّ.
- ۸- ظاهر شدن فسق.
- ۹- اکتفا کردن مردان به مردان و زنان به زنان در دفع شهوت.
- ۱۰- سکوت کردن مؤمن از بیان اوامر و نواهی الهی به واسطه قبول نکردن قولش.
- ۱۱- دروغ گفتن اهل فسق.
- ۱۲- حقیر شمردن کوچک توسط بزرگ.
- ۱۳- قطع شدن ارحام.
- ۱۴- فخر کردن فاسق و فاجر بر مدح مردم به سبب فسق و فجورشان.
- ۱۵- لواط دادن پسران و مردان.
- ۱۶- جفت شدن زنان با یکدیگر برای مساحقه.
- ۱۷- بسیار شدن مدح و ثنا بین خلق.
- ۱۸- صرف اموال در غیر طاعت الهی.
- ۱۹- تعجّب مردم از کارهای خیر و سعیی که در راه خدا از مؤمن به ظهور می رسد.
- ۲۰- اذیت کردن همسایه به همسایه.
- ۲۱- شاد و خندان شدن کفّار از مشاهده فساد در روی زمین.
- ۲۲- خوردن شراب و سایر مسکرات علانیه و آشکار.
- ۲۳- ذلیل شدن امرکننده به معروف.
- ۲۴- با قوّت و پسندیده شدن فسّاق میان مردم در اتیان چیزهایی که خدا دوست ندارد.

۲۵- حقیر کردن ائمه اثناعشر علیهم السّلام و دوستان آن ها.

۲۶- منقطع شدن راه خیر و باز شدن راه شرّ.

۲۷- نرفتن اهل استطاعت به حجّ بیت الله به سبب امر دیگران به ترک زیارت.

ص: ۲۸۳

- ۲۸- عمل نکردن مردم به آن چه خود به دیگران می گویند؛ از نصایح، به جا آوردن اعمال خیر و نکردن کارهای بد.
- ۲۹- غذای فربه کننده خوردن برای عمل لواط.
- ۳۰- خوردن و استعمال غذاها و دواها به جهت فربه شدن زنان برای مساحقه کردن با یکدیگر.
- ۳۱- گذران کردن پسران در امر معاش از دادن لواط.
- ۳۲- گذران نمودن زنان در امر معاش از دادن زنا.
- ۳۳- مجلس فراهم کردن زنان برای امثال خود از زنان؛ مانند مردان.
- ۳۴- مایل شدن جماعت ذکور بعضی طوایف به دادن لواط به واسطه داشتن ناخوشی ابنه.
- ۳۵- زلف گذاردن مردان، به خضاب کردن و شانه زدن بر آن؛ مانند زنان شوهردار.
- ۳۶- مال دادن بعضی از طوایف به بعضی از مردم به واسطه داشتن ناخوشی ابنه تا ایشان با آن ها لواط نمایند.
- ۲۷- شیوع به هم رسانیدن لواط با پسران و حسد بردن زنان بر آن ها در ترک وطی به ایشان.
- ۳۸- عزیزتر شدن صاحب مال از صاحب ایمان نزد مردم.
- ۳۹- آشکار شدن خوردن ربا.
- ۴۰- فخر کردن زنان زانیه به دادن زنا.
- ۴۱- رشوه دادن زنان به شوهران برای اذن دادن به ایشان در خصوص عمل مساحقه و در خصوص زنا دادن به مردان.
- ۴۲- اعانت و کمک کردن خانواده‌های بزرگ به زنان برای فسق و عمل زنا.
- ۴۳- محزون و حقیر و ذلیل شدن مؤمن.
- ۴۴- ظاهر شدن بدعت ها و عمل زنا میان مردم.
- ۴۵- اعتماد نمودن مردم به شهادت شاهد دروغ.

- ۴۶- حلال دانستن چیزهای حرام.
- ۴۷- حرام دانستن چیزهای حلال.
- ۴۸- استنباط کردن احکام دین به رأی و خواهش نفس خود.
- ۴۹- تعطیل نمودن قرآن در احکامش.
- ۵۰- انتظار نکشیدن آمدن شب را اهل فسق برای اتیان اعمال قبیح و به جا آوردن آن ها در روز روشن و پیش از آمدن شب.
- ۵۱- قدرت نداشتن مؤمن بر انکار قبیح اعمال مردم، مگر در دل خود.
- ۵۲- انفاق مال بسیار در معصیت خدا.
- ۵۳- مقرب کردن حکام اهل کفر نزد خود و دور نمودن اهل خیر از خود.
- ۵۴- رشوه گرفتن حکام در حکم کردن و حکم دادن.
- ۵۵- دادن مال بسیار برای حکومت.
- ۵۶- اکتفا به زنا با محارم از زن اختیار نمودن.
- ۵۷- کشته شدن بعضی اشخاص به واسطه بهتان و تهمت زدن به آن ها.
- ۵۸- حسد بردن به دیگری که دنیا به او اقبال نموده و مال و جان خود را در آن بذل کردن.
- ۵۹- سرزنش نمودن به مرد بر جماع با زن و گفتن به او که چرا به عمل لواط نمی پردازد.
- ۶۰- گذران کردن مرد از اجرت زنا دادن زنش به دیگران.
- ۶۱- مقهور کردن زنان، شوهران خود را به کارهایی که شوهران به آن ها راضی نیستند.
- ۶۲- نفقه دادن زنان به شوهران، مانند نفقه دادن شوهران به زنان.
- ۶۳- اجیر دادن زن و کنیز خود برای گذران امر معاش و تحصیل خوردنی و آشامیدنی به واسطه دنائت همّت و رذالت نفس.
- ۶۴- بسیار شدن قسم به خدا از راه دروغ.

- ۶۵- آشکار شدن قمار بازی.
- ۶۶- فروختن شراب و سایر مسکرات علانیه و آشکار.
- ۶۷- دادن زنان زانیه خود به اهل کفر.
- ۶۸- آشکار شدن لهو و لعب.
- ۶۹- ذلیل شدن مردمان شریف و محترم توسط اهل تسلط.
- ۷۰- کمال تقرب به هم رسانیدن نزد حکام کسی که به سب نمودن و دشنام دادن به اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله فخر می کند.
- ۷۱- قبول نشدن به دار الشرع، شهادت محب خانواده عصمت و طهارت علیهم السلام.
- ۷۲- رغبت داشتن مردم به تزویر و دروغ.
- ۷۳- گران شدن شنیدن صوت قرآن بر خلائق و سهل گردیدن شنیدن سخنان لغو و باطل بر ایشان.
- ۷۴- اکرام همسایه به همسایه به جهت ترس از زبان او.
- ۷۵- تعطیل حدود پروردگار و عمل در آن ها به خواهش های نفس.
- ۷۶- نقش کردن مسجدها به طلا و غیر طلا.
- ۷۷- بودن راستگوترین مردم نزد ایشان، شخص دروغگو و افترازننده.
- ۷۸- آشکار شدن شرّ و سخن چینی.
- ۷۹- آشکار شدن ظلم و ستم.
- ۸۰- ملیح شمردن غیبت و بدگویی از مردم و مژده دادن بعضی از مردم بعضی را به آن.
- ۸۱- حجّ کردن و به جنگ رفتن برای غیر خدا.
- ۸۲- ذلیل نمودن اهل تسلط، کافر و مؤمن هر دو را بدون فرق.
- ۸۳- غالب شدن املاک خراب بر املاک آباد.

۸۴- گذران امر معاش از کم دادن در ترازو و پیمانہ.

۸۵- سهل دانستن خونریزی و قتل ناحق.

ص: ۲۸۶



۸۶- طلبیدن ریاست برای غرض دنیوی و نفسانی.

۸۷- مشهور کردن شخص خود به زبان آوری برای ترسیدن مردم از او در سپردن کارها به او و برای اعتماد آن ها در کارهای خود به او.

۸۸- حقیر و خفیف دانستن امر نماز.

۸۹- زکات ندادن اغنیا از وقتی که مالک اموال زکوی شده اند.

۹۰- نبش قبور مسلمانان برای ساختن ابنیه.

۹۱- بسیار شدن هرج و مرج بین مردم.

۹۲- عشق بازی نمودن مردم با مردان و با زنان در شب، مست بودن همان اشخاص در صبح و اعتنا نکردن به کارهای خلق.

۹۳- جماع کردن با بهایم و حیوانات.

۹۴- دریدن بعضی حیوانات بعض دیگر را.

۹۵- گزاردن نمازها با لباس نجس و غضبی.

۹۶- قساوت به هم رسیدن در قلوب و گریه نکردن از خوف خدا.

۹۷- سخت شدن خواندن قرآن بر مردمان.

۹۸- رغبت به هم رسانیدن در خوردن گوشت حیوان غیر مزکی؛ یعنی ذبیحه کفار.

۹۹- نماز به جا آوردن، نه برای خدا، بلکه از جهت ریا و دیدن مردم.

۱۰۰- یاد گرفتن اهل علم احکام شریعت را نه برای دین، بلکه برای طلب دنیا و جاه.

۱۰۱- اجتماع مردم دور کسی که دنیا به او اقبال کرده و بر دیگران غالب گردیده.

۱۰۲- مذمت و سرزنش نمودن طالب حلال و مدح و تعظیم کردن طالب حرام.

۱۰۳- اتیان به امور غیر مشروع و معاصی در شهر مکه و مدینه.

۱۰۴- آشکار شدن آلات لهو و لعب در شهر مکه و مدینه.

۱۰۵- سرزنش کردن به امرکننده به معروف و نهی کننده از منکر.

۱۰۶- تبعیت مردم از اهل شرّ.

ص: ۲۸۷

۱۰۷- خالی شدن راه حق از سالک و راه رونده.

۱۰۸- استهزا نمودن به اموات و بعد از ازهاق روحشان گریه نکردن بر آن ها.

۱۰۹- بیشتر بودن بدعت و شرّ در هر سالی از سال پیش.

۱۱۰- متابعت نکردن مردم مگر از اغنیا.

۱۱۱- چیز دادن و رحم کردن بر فقرا، نه برای خدا، بلکه برای خندیدن به آن ها.

۱۱۲- مضطرب نشدن مردم از علاماتی که در آسمان پیدا می شود.

۱۱۳- جهیدن مردم در سر راه ها بر یکدیگر؛ مانند حیوانات برای لواط و زنا کردن.

۱۱۴- صرف مال بسیار در باطل و مضایقه نمودن از صرف اندک آن در طاعت الهی.

۱۱۵- رنجانیدن پدر و مادر، اهانت و استخفاف کردن به آن ها و بدترین خلق بودن آن ها نزد اولاد.

۱۱۶- شاد شدن اولاد از افترا زدن دیگران به پدر و مادر آن ها ... الخ.

۱۱۷- دست یافتن و تسلط زنان بر هر امری که خواهش نفس شان در آن است.

۱۱۸- تهمت و افترا بستن اولاد به پدران.

۱۱۹- نفرین کردن اولاد به پدر و مادر.

۱۲۰- شاد شدن اولاد به مردن پدر و مادر.

۱۲۱- اندوهناک شدن مردم از آن که روزی بر آن ها بگذرد و ایشان در آن روز گناه بزرگی نکرده باشند؛ مانند لواط، کم دادن در ترازو و پیمانۀ و مباشرت امر حرام، خوردن شراب و سایر مسکرات و حساب نکردن آن روز از ایام عمر خود.

۱۲۲- جمع کردن اهل تسلط غلات را برای فروختن آن ها به قیمت اعلا و گزاف.

۱۲۳- دادن خمس و مال امام علیه السلام به اهل تزویر، قماربازی نمودن و شراب خوردن آن ها به آن اموال.

۱۲۴- مداوا نمودن مریض ها به شراب و وصف نمودن اوصاف آن برای آن ها.

۱۲۵- متفق شدن مردم در ترک امر به معروف، نهی از منکر و دین داری.

۱۲۶- با قهر و غلبه شدن منافقان.

۱۲۷- با نصرت و دولت شدن منافقان.

۱۲۸- مقبول و پذیرفته شدن سخنان منافقان.

۱۲۹- سکوت کردن اهل حق از کلام حقّ به واسطه گوش ندادن به سخنان ایشان.

۱۳۰- با اجرت شدن گفتن اذان و امامت جماعت.

۱۳۱- اجتماع کردن خلق خدانترس در مساجد برای غیبت کردن مردم و تعریف و وصف نمودن از شراب و مسکرات.

۱۳۲- امامت جماعت کردن برای کسانی که به واسطه خوردن شراب در حال سکر و مستی اند و مستی را عیب نمی دانند.

۱۳۳- اکرام مردم به کسی که مست شده به واسطه تقیه و معذور داشتن او در ارتکاب این معصیت بزرگ.

۱۳۴- خوردن اموال یتیمان با ادّعی تقوا و صلاحیت نزد مردم.

۱۳۵- حکم کردن قاضیان برخلاف امر الهی.

۱۳۶- پیروی کردن حکام شرع از راه طمع از خائنان.

۱۳۷- سپردن حکام شرع میراث صغیر را به قیّم فاسق و حیف و میل نمودن آن فاسق.

۱۳۸- امر کردن و عّاظ در بالای منبرها به تقوا و پرهیزگاری، با آن که خود به آن چه می گویند، عمل نمی کنند.

۱۳۹- استخفاف کردن مردم به اوقات نماز و سهل انگاشتن به جا آوردن نماز در اوّل وقت.

۱۴۰- دادن وجوه به فقرا به توسط وسایط و قصد قربت نداشتن در دادن آن ها.

۱۴۱- دادن وجوه به فقرا در صورت مطالبه آن ها با ابرام و اصرار.

۱۴۲- منحصر شدن همّت مردم به امر خوراک و دفع شهوت عزوبت با باک

نداشتن آن ها از حلال و حرام خوراک و بی پروایی ایشان در دفع شهوت چه به حرام باشد و چه به حلال.

۱۴۳- رو آوردن دنیا به مردم.

۱۴۴- مندرس و کهنه شدن علامت های حق، انتهى.

از جمله احادیث مشتمل بر علام ظهور آن سرور، حدیثی است که شیخ مفید رحمه الله در کتاب ارشاد(۱) از وهب بن حفص، از ابی بصیر، از حضرت باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه *إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ* (۲) روایت کرده که فرمود: مراد از ایشان بنی امیه و مراد از آیه ایستادن آفتاب از وقت ظهر تا عصر و نمایان شدن رو و سینه مردی در جرم آفتاب است، در حالی که مردم او را به حسب و نسب بشناسند، این قصه در زمان سفیانی واقع شود، هلاکت او و قومش واقع و گردن های ایشان برای آن پست گردد و *اللّٰهُ الْأَعْلَمُ بِحَقَائِقِ الْأُمُورِ*، انتهى.

ص: ۲۹۰

---

۱- الارشاد، ج ۲، ص ۳۷۳.

۲- سوره شعرا: آیه ۴.

اشاره

در بیان کیفیت خروج حضرت حجت الهی و اجمالی از طریقه، سلوک و عجایب آن برگزیده از ماه تا به ماهی و ذکر بعضی از احوالات اصحاب و ولات آن حضرت، نام های آن ها و بلاد ایشان و در آن چند نجمه است.

[روایتی از امام صادق (علیه السلام)] ۱ نجمه

اشاره

علامه مجلسی رحمه الله در کتاب غیبت (۱) از محمد بن ابراهیم، از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرموده: وقتی شب جمعه رسید، خدای تعالی ملائکه را به آسمان دنیا فرو می فرستد، وقتی صبح طلوع می کند، برای محمد، علی، حسن و حسین علیهما السلام منبری از نور نصب می نمایند و بر آن ها بالا می روند، همه پیغمبران و ملائکه و مؤمنان آن جا جمع می شوند و درهای آسمان گشوده می شود، چون ظهر شود، رسول خدا صلی الله علیه و آله به درگاه الهی عرض نماید: پروردگارا! امروز، روز وعده تو است که در کتاب خود در آیه شریفه وَعَيْدَ اللَّهِ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ (۲) بیان فرموده ای ... الخ.

ملائکه و پیغمبران نیز مثل آن را گویند، بعد محمد، علی، حسن و حسین به سجده می افتند و عرض می کنند: پروردگارا! غضب کن! زیرا هتک حرمت تو کردند،

ص: ۲۹۱

۱- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۷۶.

۲- سوره نور: آیه ۵۵.

اصفیایت را کشتند و بندگان صالحان تو را ذلیل نمودند. بعد از آن، حق تعالی هر چه می خواهد، می کند.

### [چند روایت از حضرت امیر (علیه السلام)]

از شیخ صدوق در کتاب کمال الدین (۱) چنین نقل شده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داد مهدی از ما اهل بیت است و خدای تعالی امر او را در یک شب اصلاح می کند. در کثیری از اخبار وارد شده که ظهور آن حضرت، در سال طاق؛ مثل یک، سه، پنج، هفت و نه خواهد شد.

در بعضی اخبار آن که در روز جمعه در مکه ظاهر می شود و گردن خطیب را می زند.

در بعضی اخبار دیگر آن که در روز شنبه عاشورا ظاهر می شود.

و در بعضی اخبار در روز پنج شنبه ظاهر شود. جمع این اخبار به این ممکن است که در پنج شنبه ظهور نماید که کسی به حال آن حضرت مطلع نشود و روز جمعه در مسجد الحرام ظاهر شود و گردن خطیب ناصبی را بزند و غایب گردد. روز شنبه عاشورا ظاهر شود که حال او بر خلق ظاهر و غیر مخفی باشد.

صحت این خبر که آن حضرت روز جمعه ظاهر شود و گردن خطیب را بزند، ظاهراً نزد عامه نیز مسلم باشد، از این جهت است که بنای اهل خلاف بر آن است که روز جمعه هنگام نماز جمعه و خطبه، درهای مسجد را می بندند.

### [داستان ذو القرنین] ۲ نجمه

از جمله، آن آیت کبرا و حجّت عظمی مانند ذو القرنین بر ابر سوار می شود، تمام روی زمین را گردش می نماید، دین اسلام را در همه جا ظاهر می سازد و احکام الهی را

ص: ۲۹۲

در مشارق و مغارب بر خلق ظاهر می نماید.

از کتاب کمال الدین (۱) شیخ صدوق چنین نقل شده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود:

خدای تعالی به ذوالقرنین تمکین داد و او را قادر نمود در مشرق و مغرب سیر نماید؛ به درستی که حق تعالی بعد از این شیوه او را در قائم اولاد من، جاری خواهد فرمود و او را به مشرق و مغرب عالم سیر خواهد داد، تا آن که هموار و ناهموار و کوهی باقی نماند که ذوالقرنین در آن جا پا گذاشت مگر آن که قائم همه آن ها را می گردد و زمین را پر از قسط و عدل می نماید؛ چنان که از ظلم و جور پر شده باشد.

از شیخ مفید در کتاب اختصاص چنین روایت شده است که حضرت باقر علیه السّلام فرمود: آگاه باشید! به درستی که حق تعالی ذوالقرنین را میان دو ابر مخیر گردانید که هر کدام را خواهد، اختیار نماید. او آن ابر آرام و ذلول را اختیار کرد و سعب را برای صاحب شما گذاشت.

راوی عرض کرد: سعب کدام است؟

فرمود: ابری است که با رعد و صاعقه است، صاحب شما بر آن سوار می شود، به راه های آسمان های هفت گانه بالا می رود و به راه های زمین های هفت گانه می رسد.

### [بری بودن حضرت از آفات] ۳ نجمه

از جمله، به وجود مبارک او جمیع عیوب و امراض ظاهر از ابدان مردم زایل می گردد؛ مانند کوری و پیسی و سایر امراض مزمن و ظاهر خلق از عیوب مصفا می شود.

به روایت شیخ صدوق در کتاب خصال (۲) از حضرت علی بن الحسین علیه السّلام که آن حضرت فرمود: چون قائم ما قیام نماید، خدای تعالی جمیع آفات و عیوب را از شیعیان

ص: ۲۹۳

---

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۹۴.

۲- الخصال، ص ۵۴۱.



ما زایل می گرداند، قوت هر مردی را به قدر قوت چهل مرد و ایشان را مانند آهن دلیر و شجاع و قوی قلب می کند.

از عجایب کرامات و غرایب آیات آن حضرت آن که بواطن ایشان نیز مانند ظاهرشان از عیوب نفسانی مثل کبر، نفاق، حسد و بدقلبی مصفا می شود و خلائق برای اطاعت و بندگی پروردگار خود ممحض خواهند شد، اجتماع همه خلق بر این صفات و حالات در همه امکنه و بلاد از ابتدای آفرینش تا آخر زمان محقق نخواهد شد، بلکه اتفاق جمع قلیلی بر این صفات و حالات در اغلب اوقات، نادر الوقوع است فضلا از آن که قبیله یا اهل بلدی بر این منوال باشند.

این امر به زمان ظهور آن نور پروردگار اختصاص دارد که به وجود مقدس او، جنود جهل و ظلمت از باطن خلق مرتفع و زایل، قلوب میته اهل عالم به نور آن ولی ذوالجلال، منور و قلوب مردمان از شرک، نفاق، شکوک، کبر، حسد، کینه و عداوت تصفیه می شود و تمام وجه ارض مملو از قسط و عدل خواهد شد و همه خلق به حسب ظاهر و باطن بر جاده مستقیم الهی رفتار خواهند نمود.

### [فرح مؤمنین در ظهور] ۴ جمعه

از آن جمله، چون حضرت حجت الهی ظهور نماید، خداوند سرور و فرحی در قبور مؤمنین داخل می فرماید که همه ایشان به ظهور آن نور الهی مسرور و مبتهج خواهند شد و قبور ایشان پرنور می شود، به زیارت یکدیگر می روند، یکدیگر را به فرج آل محمد مژده می دهند و جمعی از ایشان به دنیا رجوع می نمایند، با آن که جمعی را به سعت رحمت پروردگار بین رجوع به دنیا و بقا در برزخ مختار می کنند. مستفاد از بعض ادعیه و اخبار آن که کثیری از مؤمنین کامل الایمان به جهت نصرت آن نور الهی در دولت حقه آن جناب با شمشیر برهنه از قبور خود بیرون می آیند و در راه دین خدا جهاد می نمایند.

از آن جمله، مستفاد از بعض اخبار آن که آن مظهر رحمت پروردگار قروض شیعیان خود از احیا و اموات را ادا می نماید و ذمه همه را از حقوق بری می نماید.

ظاهراً این مرحمت در حق کسانی می شود که قروض ایشان از جهت ضیق معیشت اهل و عیال حاصل شده باشد یا به جهت خیرات و مبرات و انفاق فی سبیل الله قرض کرده باشد و چنین اتفاق افتاده باشد که از ادای آن متمکن نشده باشد.

اما کسانی که قروض ایشان از بابت بی مبالاتی در امر دین باشد که دراهم و دنانیر را در معصیت پروردگار صرف نموده و از اهل اسراف و طغیان باشد و بنایش بر خوردن مال مسلمانان به مکر و تزویر و حيله باشد که همه مظالم مسلمانان را بر ذمه خود بگیرد؛ ظاهر آن که جز خسران دنیا و آخرت، حاصل دیگری برایش نداشته باشد مگر آن که به توبه و انابه موقت شود و اگر دسترسی به اهلش داشته باشد، مظالم خود را به آن ها رد نماید و مشتبهات اموال خود را به نحو شرع منیر اصلاح کند، شاید خداوند به برکت آن نور الهی او را از مهالک دنیا و آخرت نجات دهد.

امید از ربّ الارباب چنان است که بالاخره شیعیان و موالیان مخلص آن حضرت را به طاعت خود موقت فرماید و از مهالک دنیا و آخرت به محبت محمد و آل محمد نجات عطا فرماید.

### **[برچیدن بدعتها] ۵ نجمه**

از آن جمله، حضرت جمیع بدعت های روی زمین از اوضاع فراعنه و متکبرین، شعار فاجرین و علامات مشرکین از اعمال، افعال، صفات، حالات و جمیع آلات محرّمه از لهو، لعب، قمار و اسباب طرب را به جمیع اقسام آن، قلع و قمع می فرماید و زیّ فاجرین و البسه کفار و مشرکین و فرنگی مآبی را از میان مسلمانان زایل می نماید که بسیار در فرنگی مآبی خود دقت نظر دارند و بسیار مبالغه می نمایند که در همه حالات و اعمال و افعال در اکل، شرب، لباس، هیأت، صورت، زینت و تجمل مثل

فرنگیان باشند، حتی عمارات ایشان هم باید مثل عمارات فرنگیان باشد، اسب سواری ایشان نیز باید چنین باشد و وضع نشستن و راه رفتن، بلکه سخن گفتنشان هم باید مثل سخن فرنگیان و لسان مشرکین باشد، حتی به زی کفار و مشرکین بر مسلمین مفاخرت می کنند.

ظاهراً حال این اشخاص در زمان ظهور حضرت صاحب الامر - عجل الله - چون حال فرنگیان باشد که آن حضرت نه خودشان و نه اوضاع و تجملات ایشان را باقی می گذارد و اگر قبل از ظهور آن حضرت به دست اجل گرفتار شوند در عنوان آیه شریفه داخل خواهند بود؛ من قوله تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ (۱)، چرا که حق تعالی نهی فرمود از این که مؤمنین و مسلمین با یهود و نصارا که فرنگیان باشند، تولی و دوستی نمایند و آن که هرکس با ایشان تولی و دوستی نماید؛ به درستی که از ایشان محسوب خواهد شد، در زمره ایشان خواهد بود و در آخرت با ایشان محشور خواهد شد و این معنی را به نحو تأکید بیان فرمود که مستفاد از آن مؤکده و جمله اسمیه است.

در اخبار کثیر وارد شده: «من تشبه بقوم فهو منهم» (۲). پس به مقتضای اخبار روایات، حال اشخاص مذکور بعد از مرگ، حال فرنگیان خواهد بود، از ایشان محسوب و با ایشان محشور خواهند شد و اگر تا زمان ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام باقی بمانند به مقتضای اخبار، مورد سخط و غضب آن ولی پروردگار خواهند شد مگر آن که قبل از مرگ یا قبل از ظهور آن حضرت متنبه شده، موفق به توبه، ملتبس به لباس مسلمین و مؤدب به آداب و حالات و صفات اهل اسلام شوند، شاید از برکت محمد و آل محمد از ورطه هلاکت نجات یابند و اگر متنبه نشوند یا از آن چه ذکر شد به غضب آیند، هر آینه در حق ایشان گفته شود: من كفر فعليه كفره، زیرا كفر فرنگیان و كفر شعاری مایلین به ایشان، هیچ ضرر و نقصی به جلال محمد و آل

ص: ۲۹۶

۱- سوره مائده: آیه ۵۱.

۲- معانی الاخبار، ص ۱۱۰؛ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۱۶۵.

محمد نخواهند رساند و آن ولی ذوالجلال از جانب خدا به جهت قلع و قمع نمودن کفار، مشرکین، ظالمین، فاسقین و مرده شیاطین برانگیخته خواهد شد و من یحذوا حدوهم کائنا من کان، انتهی الحدیث.

### [عدم مدارای حضرت] ۶ نجمه

از آن جمله، آن حضرت با کسی مدارا و ملاحظه خویشی و آشنایی و اظهار دوستی نخواهد نمود، بلکه هرکسی از روی حقیقت و صدق ایمان، نفس الامری را اختیار نمود و طاعت او خالصا مخلصا لوجه الله شد، در عقاید دین مبین بر نهج حق و صواب که طریقه امیر المؤمنین و ائمه طاهرین است، معتقد شد، مکر، حيله، تزویر و زهدفروشی را از خود دور کرد و تقوای واقعی را شعار خود قرار داد، پس او مقرب درگاه اله و مورد الطاف آن حجت پروردگار خواهد شد و الا گردن او را خواهد زد.

اصحاب آن حضرت، همه از زهاد، عباد، اتقیا، ازکیا، مخلصین و اهل فضل و دانش خواهند بود که ایشان در اطراف اکناف بلاد از جانب آن حضرت امنا و امرا و حکام خواهند بود که امر و نهی ایشان، همان امر و نهی حضرت حجه الله است.

پس در آن زمان، حکام عرف ایشان، همان حکام شرع ایشان است. به امر آن حضرت، چنان بساط عدل، مهربانی، رأفت و رحمت میان خلائق گسترده می شود که تمام عالم از یمن و جود آن نور الهی، پر از عدل، داد، نعمت و رحمت خواهد شد که همه بندگان خدا از شرق تا غرب عالم در کمال راحت و امتیّت خاطر، بدون خوف و دغدغه در کمال سعت معیشت، مشغول عبادت و طاعت پروردگار خواهند بود، شرق و غرب عالم چنان منظم خواهد شد که هیچ ذی روحی از جنّ و انس، حیوانات بزی و بحری و هوام الارض به قدر سر سوزن به یکدیگر ظلم و تعدی نخواهند نمود. اللهم عجل فرجه.

## [قتل دشمنان خانواده نبوت] ۷ جمعه

از آن جمله، آن حضرت دشمنان خانواده نبوت؛ مانند بنی امیه، قتله حضرت سید الشهداء علیه السلام، بنی عباس، نواصب و منافقین را که از زمره فرقه حقه خارج اند، چنان می کشد که احدی از ایشان را بر روی زمین باقی نمی گذارد و در بعضی از اخبار امر می فرماید هر دفعه قریشیان را پانصد نفر، پانصد نفر، حاضر نمایند و گردن بزنند.

به روایت دیگر، هر دفعه هزار نفر از ایشان را به قتل خواهد رساند که بعضی از مردمانی که اهل معرفت نمی باشند، العیاذ باللّه به آن نور الهی نسبت بی رحمی می دهند، پس آن حضرت بر منبر بالا رود، یک تایی نعلین حضرت سید الشهداء علیه السلام را بیرون آورد و بفرماید اگر همه دشمنان را بکشم، مقابل خون این بند نعلین نخواهد شد.

در اخبار بسیار وارد شده که در روز عاشورا ملائکه از آن ظلمی که دشمنان بر حضرت خامس آل عبا علیه السلام وارد آوردند، به ضجه درآمدند، پس حق تعالی برای ملائکه کشف حجب نمود، به عرش الهی نظر نمودند، دیدند حضرت قائم ایستاده، نماز می خواند، به ملائکه وحی شد به وسیله این شخص از دشمنان دین انتقام خواهم کشید، ملائکه از آن وعده الهی تسلی یافتند. (۱) اللهم عجل فرج ولئیک المنتقم من اعدائک.

## [بی نیازی مؤمنان در زمان ظهور] ۸ جمعه

از آن جمله، عطایای آن نور الهی نسبت به مؤمنین به نوعی خواهد بود که در زمان دولت حقه او، فقیر پیدا نمی شود که مردم صدقات و زکات خود را به او بدهند و بر در خانه های ایشان زکات حمل می نمایند و التماس می کنند آن را قبول نمایند، احدی آن را قبول نمی کند.

ص: ۲۹۸

مجلسی رحمه الله در بحار از کتاب سعد السعود ابن طاوس رحمه الله، او از کتاب فضل بن شاذان و او به اسناد خود از جابر روایت کرده که امام محمد باقر علیه السلام فرمود:

چون قائم ما قیام نماید، هر سال، دو دفعه بخشش و عطیه می نماید، در هر ماه، دو دفعه به ایشان نفقه عطا می فرماید و خلاق را در دولت و غنا و ثروت مساوی می نماید، به نوعی که کسی پیدا نمی شود که به زکات احتیاج داشته باشد، صاحبان زکات، اموال زکوئه را نزد مؤمنان شیعیان می برند، التماس و اصرار می کنند و به در خانه های ایشان می گردانند، آن ها از خانه های خود بیرون نمی آیند و به صاحبان زکات پیغام می دهند که ما به مال شما احتیاج نداریم.

همه اموال دنیا از روی زمین و آن چه در تحت الارض است، نزد آن حضرت جمع می شود. در آن حال، منادی از جانب آن حضرت ندا می کند: به سوی اموالی بیایید که برای آن، قطع ارحام می نمودید و به ریختن خون های حرام، مرتکب می شدید.

و در بعضی از اخبار آمده: بعضی می آیند و از آن جناب عطیه سؤال می نمایند، آن قدر دنانیر و دراهم به آن ها عطا می فرماید که قادر بر حمل آن نیستند، در اخبار دیگر است که در آن زمان به دعای آن ولی ذوالجلال برای شیعیان ملخ طلا می بارد و تمام ابواب برکات آسمان و زمین بر روی عباد الله گشوده می شود.

از غیبت طوسی رحمه الله چنین نقل شده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: در زمان قائم علیه السلام میان مسجد کوفه، چشمه ای از روغن، چشمه ای از آب خوش گوارا برای آشامیدن مؤمنان و چشمه ای دیگر برای طهارت ایشان بیرون می آید، انتهى.

### [کیفیت ظهور صاحب الامر] ۹ نجمه

ایضا علامه مجلسی رحمه الله در کتاب غیبت (۱) از محمد بن ابراهیم از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: چون حضرت قائم می خواهد ظهور نماید، با بیرق رسول

ص: ۲۹۹

خدا صلی الله علیه و آله، انگشتری حضرت سلیمان و سنگ و عصای موسی ظهور می کند. بعد از آن به منادی خود امر می فرماید، ندا کند کسی توشه راه از خوردنی و آشامیدنی بردارد.

وقتی منادی آن حضرت، این ندا را می کند، بعضی از اصحاب او خواهند گفت: آن حضرت می خواهد ما و چهارپایان ما را از گرسنگی و تشنگی هلاک نماید.

آن حضرت به راه می افتد، ایشان با آن بزرگوار همراه می شوند، به اول منزلی که در آن فرود می آیند آن سنگ را نصب می نماید. از آن سنگ خوردنی و آشامیدنی و علف بیرون می آید. خود ایشان و چهارپایانشان می خورند و می آشامند، تا آن که پشت کوفه در نجف اشرف فرود می آیند.

نیز مجلسی رحمه الله از تفسیر عیاشی (۱) از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: گویا اصحاب قائم- عجل الله تعالی فرجه- را می بینیم که به نجف اشرف بالا می روند، ایشان سی صد و سیزده نفر مردند که گویا دل هایشان مانند پاره های آهن است، جبرییل در طرف راست و میکائیل در طرف چپ آن بزرگوار می باشد، رعب او بر دل های دشمنان، یک ماه راه از پیش رو و یک ماه راه از پشت سر می رود و خداوند او را با پنج هزار ملک مسوم که علامت و نشانه دارند، نصرت و حمایت می نماید، تا آن که به نجف اشرف بالا می روند.

در آن حال به اصحاب خود می فرماید: امشب را به عبادت و طاعت بگذرانید! ایشان آن شب را تا صبح به رکوع، سجود، گریه و زاری به سر می برند، وقتی آن حضرت صبح می کند، می فرماید: بیاید و با ما راه نخيله را پیش گیرید و در آن وقت، اطراف کوفه خندق می شود، پس آن حضرت راه نخيله را پیش می گیرد تا در نخيله به مسجد ابراهیم می رسد و در آن جا دو رکعت نماز به جا می آورد.

در آن حال، از لشکر سفیانی آنان که در کوفه اند، بر آن جناب خروج می کنند.

حضرت به اصحاب خود می فرماید: به ایشان حمله نمایید! به خدا قسم هر آینه احدی از ایشان از خندق به سمت کوفه نمی گذرد که خبر ببرد، بلکه همه کشته می شوند. بعد،

ص: ۳۰۰

حضرت داخل کوفه می شود و هیچ مؤمنی نمی ماند مگر آن که آن جا می باشد یا به آن جا میل می کند.

به روایت مفضل از حضرت صادق علیه السّلام: کوفه پایتخت آن حضرت خواهد شد، محلّ دیوان و حکمش مسجد کوفه، محلّ بیت المال و قسمت غنائم کفار در مسجد سهله و موضع خلوتش در نجف اشرف است، وسعت شهر کوفه در آن زمان به قدر پنجاه و چهار میل، تخمینا هجده فرسخ شرعی، می باشد و قصرها و آبادی کوفه به کربلای معلّا متصل شود. (۱)

به روایت دیگر: چون آن حضرت وارد کوفه شود و در آن جا قرار گیرد، لشکری به طرف شام بر سر سفیانی ملعون فرستد و با او جنگ کنند، آن ملعون فرار نماید، لشکر حضرت او را تعاقب نموده تا در صخره بیت المقدّس او را به قتل رسانند و جمیع اتباع و لشکر او را بکشند، مگر کسانی که توبه نموده، ایمان بیاورند.

هرچه از بنی امیه در اطراف عالم است، به قتل رسانند، جمعی از ایشان فرار نموده، به جانب فرنگ روند و به فرنگیان پناه برند، فرنگیان آن ها را پناه می دهند به شرط آن که در دین نصارا داخل شوند و ایشان مذهب نصارا را اختیار می نمایند، لشکر حضرت در تعاقب آن ها رفته، به شهر فرنگ داخل شوند، بنی امیه را از فرنگیان بطلبند، به قهر و غلبه، بنی امیه را از فرنگیان بگیرند و تمام آن ها را گردن بزنند.

حضرت لشکر نصرت اثر خود را به اطراف و اکناف دنیا بفرستد و شهرهای روی زمین را تصرف نمایند، لشکری به جانب قسطنطنیه فرستد، همه کفار و منافقین و ظالمین را بکشند و زمین را از وجود ناپاک آن ها پاک نمایند. جمیع خلق در آن زمان به دین و شریعت واحد خواهند بود که آن دین اسلام، شریعت مطهره محمدیه و طریقه مرضیه مرتضویه علیه السّلام است و بالمرّه ظلم و جور و نفاق را از روی زمین قلع و قمع خواهد فرمود که همه خلق بر طریق حقّ مستقیم اثنا عشریه مستقیم و رستگار خواهند شد.

ص: ۳۰۱



ایضا مجلسی رحمه الله از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده: خزینه ای در طالقان می باشد که نه از طلا و نه از نقره است، مردمانی آن جا هستند که دل هایشان مانند پاره های آهن است و هرگز در خصوص توحید الهی به آن دل ها شک عارض نمی شود و ایشان از سنگ سخت ترند، اگر ایشان را به کوه ها دچار کنند، هرآینه آن ها را از جای خود بکنند، با بیرق های خود، قصد هیچ شهری نکنند مگر آن که آن را خراب نمایند و خود را برای برکت یافتن به زین اسب امام می مالند، آن حضرت را در میان می گیرند و خود را برای آن بزرگوار سپر می کنند.

او را در جنگ ها حفظ می نمایند و هرچه آن حضرت بخواهد، برایش کفایت می کنند. در میان آن ها مردمانی هستند که شب ها نمی خوابند، ایشان در اثنای نماز صدایی مانند صدای زنبور عسل دارند، از اول شب تا آخر آن، سر پا می ایستند، چون صبح نمایند، پشت اسب های خود سوار شوند و شب ها مانند رهبانان اند، اطاعت ایشان به آن حضرت بیشتر از اطاعت بنده به آقايش است، از خدا ترسانند و خلایق را به کلمه طیبه لا اله الا الله دعوت می نمایند.

آرزو می کنند در راه خدا کشته شوند و شعار ایشان یا لثارات الحسین گفتن است، وقتی آن لشکر به سمتی رو می آورند، رعب و بیم ایشان، یک ماه راه، بر دل های دشمنان می افتد و چون آن حضرت به ایشان پیغام می دهد، همگی از ترس و بیم خدمت او حاضر شوند و خدای تعالی امام حق را یاری می کند. (۱)

از عیون شیخ صدوق رحمه الله چنین نقل شده که امام محمد تقی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصف قائم - عجل الله فرجه - به ابی بن کعب فرمود: او امامی باتقوا، مطهر، پسندیده و هدایت کننده است؛ با عدالت حکم و خلایق را بعد امر می کند، او خدا را و خدا او را در سخنانش تصدیق می کند و از تهامه خروج می نماید.

ص: ۳۰۲

برای او، خزینه‌هایی است که نه از طلا- و نه از نقره است، بلکه مردان نامدارند که علامت و سیمای ایمان از ناصیه ایشان هویداست، خداوند از شهرهای دور، ایشان را برای آن حضرت جمع می‌کند و ایشان به عدد اصحاب بدرند که سی صد و سیزده نفر باشند. در نزد آن جناب صحیفه سر به مهری می‌باشد که عدد اصحابش با نام‌ها، نسب‌ها، شهرها، طبیعت‌ها، صفت‌ها و کنیه‌های ایشان در آن جا نوشته، ایشان در اطاعت آن حضرت سعی و تلاش کننده می‌باشند.

مجلسی رحمه الله در کتاب غیبت از محمد بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: گویا قائم علیه السلام را در بالای منبر کوفه می‌بینم، در حالی که اصحاب او سی صد و سیزده نفر به عدد اصحاب پیغمبر در جنگ بدرند و در اطرافش می‌باشند، ایشان صاحب ولایت و دوستی ما و از جانب خدا حکام در روی زمین بر خلق اند. (۱)

### [اصحاب حضرت قائم (عج)] ۱۱ نجمه

نیز از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: گویا اصحاب قائم- عجل الله تعالی فرجه- را می‌بینم که ما بین مشرق و مغرب را احاطه کرده، مسلط شده‌اند و هیچ چیز نمی‌باشد مگر این که حتی درندگان روی زمین مطیع و منقاد او می‌شوند و همه چیز رضاجویی ایشان می‌کند حتی زمینی که بر روی آن هستند، زمین دیگر فخر می‌کند و می‌گوید: امروز یکی از اصحاب قائم بر من گذشته است. (۲)

نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: به هر مرد از اصحاب حضرت قائم علیه السلام قوت چهل مرد داده می‌شود و دلش از پاره‌های آهن سخت تر می‌باشد، اگر به کوهی از آهن بگذرند، هرآینه آن را از جا می‌کنند، دست از شمشیر زدن بر نمی‌دارند تا

ص: ۳۰۳

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۶؛ کمال الدین و تمام النعمه، صص ۶۷۳-۶۷۲.

۲- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۷.

وقتی که خدا راضی شود. (۱) از غیبت شیخ طوسی (۲) از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: اصحاب قائم همه جوانان اند و پیر میانشان نیست مگر به قدر سرمه چشم و به قدر نمک طعام و معلوم است که کمترین توشه، نمک است.

از کتاب مذکور از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: سی صد و سیزده نفر به عدد اصحاب بدر میان رکن و مقام با قائم بیعت می نمایند و نجبای میان ایشان، اهل مصر، ابدال، اهل شام و اخیار، اهل عراق اند. (۳)

نیز در تفسیر عیاشی (۴) از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده: چون حضرت قائم به کوفه برگردد، آن سی صد و سیزده مرد را به اطراف عالم می فرستد و دست مبارک خود را بر شانه ها و سینه های ایشان می کشد. پس از برکت دست مبارک آن حضرت، هرگز مقام حکم کردن میان مردم، عاجز و خسته نمی شوند و هیچ سرزمینی نمی ماند مگر آن که کلمه طیبه لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا رسول الله در آن جا بلند گفته می شود. این است معنی قوله تعالی: وَ لَهُ اَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا وَ اِلَيْهِ يُرْجَعُونَ (۵).

غیبت محمد بن ابراهیم منقول است که حضرت صادق علیه السلام فرمود: چون حضرت قائم از جانب حق تعالی در ظهور مأذون شود، خدا را به اسمی می خواند که به سبب آن اصحابش که سی صد و سیزده نفراند مانند ابرهای پاییز به خدمتش جمع می شوند، ایشان صاحب بیرق ها می باشند و از ایشان بعضی هستند که شب، میان رختخواب خود مفقود می شوند و صبح در مکه هستند. (۶)

بعضی دیگر روزبه روز روی ابر نشسته، می روند و هریک از ایشان به نام خود و

ص: ۳۰۴

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۷۳؛ شرح الاخبار فی فضائل الائمه الاطهار، ج ۳، ص ۵۶۹.

۲- الغیبه، ص ۴۷۶.

۳- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۴۷۷.

۴- تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۶۰.

۵- سوره آل عمران، آیه ۸۳.

۶- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۳۱۵.

پدرش، کیفیت، صفت و نسبش شناخته می شود. عرض کردم: فدایت شوم! ایمان کدام یک از این دو فرقه بیشتر و کامل تر است؟ فرمود: آنان که بر روی ابر می روند. اما آنان که در رختخواب خودشان مفقود می شوند، این آیه در شأن ایشان نازل شده:

فَاسْتَبَقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعاً (۱). (۲) در روایت دیگر این آیه نازل شده: فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيَسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ (۳) و به روایت دیگر آن که ایشان، آنان اند که خدای تعالی در شأنشان فرموده: فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ (۴)؛ (۵)

به روایت دیگر از حضرت باقر علیه السلام چنین نقل شده است که فرمود: اصحاب قائم سی صد و سیزده نفر از اولاد عجم اند که بعضی در رختخواب مفقود می شوند و بعضی بر روی ابر می نشینند، ناگاه در غیر موسم حج در مکه حاضر می شوند. (۶)

علامه مجلسی رحمه الله از غیبت شیخ طوسی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: از عرب بپرهیزید، زیرا در خصوص ایشان خبر بدی هست و آن این است که آگاه شوید! قائم - عجل الله تعالی فرجه - با احدی از ایشان خروج نخواهد نمود.

الحديث.

## [لشکر حضرت صاحب الامر] ۱۲ نجمة

### اشاره

بدان اصحاب حضرت قائم کسانی هستند که در محامد صفات مثل و مانند ندارند و ممحض برای ایمان اند که ایمان محض و محض ایمان اند، مؤمن خالص و مخلص،

ص: ۳۰۵

۱- سوره بقره، آیه ۱۴۸.

۲- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۳۱۴.

۳- سوره انعام، آیه ۸۹.

۴- سوره مائده، آیه ۵۴.

۵- همان، ص ۳۱۶.

۶- همان، ص ۳۱۵.

مصفاً و منزّه از عیویات نفسانیّه اند، اهل شكّ، ریب، نفاق، بدقلب، بدذات و صاحب مكر و حيله نخواهند بود و فطرت های ایشان برای اطاعت و محبت پروردگار و انس به حضرت حجت اللّهی آمیخته شده که همه ایشان جان های خود را بر کف گرفته، نثار جان آن حجت پروردگار می نمایند. در نصرت دین خدا چنان ثابت قدم اند که محلّ رشك همه اصحاب انبیا و اولیا خواهند بود و این جماعت در ابتدای ظهور، اصحاب خاص الخاص آن بزرگوارند و لکن بعد از آن، مؤمنین شیعیان از اطراف عالم سعی ها می کنند و به زودی خود را خدمت آن امام عالمیان می رسانند تا آن حضرت را یاری کنند.

در اندک زمانی عدد لشکر انس حضرت به ده هزار نفر می رسد و بعد از آن، لشکر حضرت یوما فیوما در تزايد و تضاعف است که به سی صد هزار نفر می رسد، از ملایکه به چهل و شش هزار و از جنّ نیز مثل آن خواهد بود؛ چنان که در حدیث مفضل از حضرت صادق علیه السّلام نقل شده است.

منصور ملک که با چهار هزار ملک به جهت نصرت حضرت سید الشهداء علیه السّلام از آسمان نازل شد و رخصت نیافت و به مجاورت قبر مطهر آن حضرت مأمور شد؛ برای نصرت قائم - عجل الله تعالی فرجه - برانگیخته خواهد شد، نیز ملایکه هایی که در جنگ احد و بدر و حنین به جهت نصرت رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شدند، برای نصرت در رکاب ظفر انتساب آن حضرت برانگیخته می شوند.

در روایت دیگر از امام محمد باقر علیه السّلام: لشکرگاه آن حضرت به چهل و نه میل خواهد رسید که زیادتیر از شانزده فرسخ خواهد بود.

در کتاب تحفه المجالس از امام محمد باقر علیه السّلام نقل شده: از پیغمبران حضرت عیسی، ادریس، خضر و الیاس برای نصرت حضرت قائم برانگیخته می شوند.

به روایت دیگر، حضرت عیسی وزیر آن حضرت خواهد بود و آن حضرت نظام امور را به کف با کفایت او مفوض خواهد نمود، نیز در کتاب مذکور از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده: بیست و هفت نفر با بیست و نه نفر از اموات به جهت تمشیت

امور حضرت حجّه الله زنده می شوند که پانزده نفر ایشان از قوم حضرت موسی بن عمران است و خداوند در قرآن مجید در شأن ایشان فرموده: **وَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى اُمَّهُ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ (۱). (۲)**

العبقری الحسان؛ ج ۷؛ ص ۳۰۷

حضرت صالح زنده می شوند و از این امت، جناب سلمان، ابو دجانة انصاری، مقداد بن اسود، مالک اشتر و چهار نفر از فرزندان امام حسن علیه السلام و چهار نفر از اولاد عقیل می باشند.

در خبر دیگر وارد شده که در زمان قریب به ظهور آن حضرت، خداوند، همه اصحاب آن حضرت یا بعضی از آن ها را در طالقان جمع نماید، همراه ایشان شمشیرهای بزرگ است که اسم هر یک از آن ها با پدرانشان به قبضه شمشیرشان نوشته شده است. محتمل است مراد به طالقان، طالقان دیلم باشد که بسیاری از مؤمنین اهل آن طالقان با سید حسنی که از دیلم خروج می کند، موافقت می نمایند و در اخبار، مدح از ایشان ذکر شده و محتمل است مراد طالقان شام باشد و العلم عند الله.

### **[وقایع ظهور حضرت قائم (عج)]**

تذیل فی المقام دخیل بدان از آن جمله در یکی از نسخ خطبه البیان منسوب به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است که بعد از این که حضرت ولّی عصر و ناموس دهر ظهور نموده، از قتل سفیانی و اتباع او فراغت یافته، مشغول فتح بلاد و رتق و فتق امور عباد می گردد، تا آن که او و لشکریانش وارد یکی از بلاد روم می شوند و به صدای بلند می گویند؛ لا اله الا الله محمّد رسول الله، در آن اثنا حصار آن بلد و دیوارهای سور آن، خراب و منهدم می شود.

سپس از آن جا به قسطنطنیه تشریف فرما می شود که مقرّ سلطنت سلطان روم است و در آن جا برای آن بزرگوار سه کنز ظاهر می شود که یکی از جواهر، دوّمی از طلا و

ص: ۳۰۷

۱- سوره اعراف، آیه ۱۵۹.

۲- اکبر، العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ۹ جلد، مسجد مقدس جمکران - قم (ایران)، چاپ: ۱، ۱۳۸۶ ه.ش.

سومی از نقره است، پس آن کنزها را قفیز قفیز میان لشکریان خود قسمت می نماید.

از آن جا به شهر ارمینیه الکبری تشریف فرما می شود. اهل ارمینیه چون آن حضرت و لشکریانش را مشاهده کنند، به راهبی از رهبانان خود که کثیر العلم تر از سایر رهبانین آن هاست، پناهنده می شوند و به او می گویند: بیرون بیا و بین این لشکریان چه می خواهند.

آن راهب خدمت حضرت بقیه الله مشرف می شود و عرض می کند: تویی مهدی موعود؟

حضرت می فرماید: بلی من همانم که در انجیل شما ذکر شده در آخر الزمان خروج می فرماید.

آن راهب، اسلام اختیار می کند و اهل ارمینیه از قبولی اسلام ابا و امتناع می ورزند.

لشکریان آن حضرت داخل شهر شده، پانصد مرد جنگی از نصارا را به قتل می رسانند.

سلطان و اهالی شهر فرار کرده، در خارج شهر جمع می شوند. تمام شهر ارمینیه به قدرت باری تعالی از زمین برداشته می شود و میان هوا معلق می ماند. وقتی سلطان و لشکریانش این امر عجیب را مشاهده می کنند، خوف بر آن ها غلبه نموده، سلطان نشان فریاد می کند: فرار کنید و هریک برای خود پناهگاهی بجوید. چون رو به فرار می نمایند، ناگاه می بینند شیری عظیم الجثه راه را بر ایشان گرفته، از ترس و خوف، اسلحه و آلات جنگ خود را روی زمین انداخته، فرار می کنند. لشکریان حضرت از آن ها تعاقب نموده، سلاح و مال هایی که از آن ها به جا مانده، میان خود تقسیم می کنند و حصه هریک، صد هزار دینار، صد غلام و صد کنیز می شود.

### [اصحاب حضرت صاحب الامر (علیه السلام)]

تذنیبان للعبقریه و تعظیمان لبعض البریه اول: مناسب دیدم اسمی از سی صد و سیزده نفر از خواص حضرت قائم منتظر باشخاصهم و بلادهم برده شود. روایات در این خصوص به اختلاف وارد شده؛ چنان

که در غایه المرام سید سند بحرینی و نور الانوار حاج ملما علی اصغر بروجردی، دو روایت در این باب ذکر شده با کمال اختلافی که میان آن دو روایت است، لذا این ناچیز، اسامی و بلاد ایشان را از خطبه البیان، منسوب به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام، نقل می نمایم که هیچ کدام از آن دو بزرگوار آن را نقل ننموده اند تا اتم در فایده و اکمل در عایده باشد.

فاقول: حضرت در آن خطبه در فصلی فصیل، اصحاب آن بزرگوار را می ستاید که از جمله عبارت آن، این است: «فتجمع علیه اصحابه علی عدّه اهل بدر و علی عدّه اصحاب طالوت و هم ثلاث مائه و ثلثه عشر رجلا، کانهم لیوث قد خرجوا من الغابه قلوبهم مثل زبر الحديد لو أنّهم همّوا بازاله الجبال الزّواسی لا زالوها عن مواضعها فهم الّذین وحدوا الله حقّ توحیده لهم فی اللیل اصوات کاصوات الثّواکل من خشیه الله و قیام لیلهم و نهارهم صوام فکأنّهم ربّاهم اب واحد و امّ واحده قلوبهم مجتمعه بالتّصیحه و المحبّه و المودّه، ثمّ قال الأوانی: اعرف اسمائهم و امصارهم. فقال: له الأحنف بن قیس بأبی أنت و امی یا امیر المؤمنین سألتک بالله و یابن عمّک رسول الله الا ما سمّیت لنا و عرّفنا بمصارهم».

آن گاه احنف بن قیس بعد از شنیدن از آن حضرت که فرمود: من نام ها و اسم بلاد ایشان را می دانم؛ مسألت نمود اسم آن ها را بفرماید و شهرهای ایشان را بشناساند.

پس از آن، حضرت فرمود: زود است که اصحاب مهدی و عدد و بلاد ایشان را برای شما ذکر می کنیم.

آگاه باشید! اوّل آن اصحاب از بصره و آخر ایشان از ابدال است.

کسانی که از بصره اند دو نفرند؛ علی و محارب و دو مرد از قاشان، عبد الله و عبید الله.

سه مرد از مهجه؛ محمد و عمر و مالک.

مردی از سند؛ عبد الرحمان.

دو مرد از هجر؛ موسی و عبّاس.

یک مرد از مکدره؛ ابراهیم.



مردی از شیراز؛ عبد الوهَّاب.

سه مرد از معلی؛ احمد و یحیی و فلاح.

سه مرد از زبید؛ حسن و محمد و فهد.

دو مرد از حمرا؛ مالک و ناصر.

چهار مرد از شیراز؛ عبد الله، صالح، جعفر و ابراهیم.

یک مرد از عقرا؛ احمد.

دو مرد از منصوریه؛ عبد الرحمان و ملاعب.

چهار مرد از سیراف؛ خالد، مالک، حوقل و ابراهیم.

دو مرد از خونخ؛ محروز و نوح.

یک مرد از مشقه؛ هارون.

دو مرد از سنن؛ مقداد و هود.

سه مرد از هویقین؛ عبد السلام و فارس و کلیب.

یک مرد از رباط؛ جعفر.

شش مرد از عمان؛ محمد، صالح، داود، هوایب، کوش و یونس.

یک مرد از عاره؛ مالک.

یک مرد از کرمان؛ عبد الله.

چهار مرد از صنعا؛ جبریل، حمزه، سمیع و مسمع.

دو مرد از عدن؛ عون و موسی.

یک مرد از اویحه؛ کوثر.

دو مرد از حمد؛ علی و صالح.

سه مرد از طایف؛ علی و سبا و زکریّا.

یک مرد از حجر؛ عبد القدّوس.

دو مرد از خط؛ عزیز و مبارک.

پنج مرد از جزیره آوال و آن بحرین است؛ عامر، جعفر، نصیر، بکیر و لیش.

ص: ۳۱۰

یک مرد از کیش؛ محمد.

یک مرد از حرا؛ ابراهیم.

چهار مرد از مکه؛ عمر، ابراهیم، محمد و عبد الله.

ده مرد از مدینه؛ علی اسمای اهل البیت علیهم السلام علی، حمزه، جعفر، عباس، طاهر، حسن، حسین، قاسم، ابراهیم و محمد.

چهار مرد از کوفه؛ محمد، هود، غیاث و عتاب.

یک مرد از مرو؛ خلیفه.

دو مرد از نیشابور؛ علی و مهاجر.

دو مرد از سمرقند؛ علی و ماجد.

سه مرد از کازرون؛ عمر و معمر و یونس.

دو مرد از اسوس؛ شیبان و عبد الوهاب.

دو مرد از دستر؛ احمد و هلال.

دو مرد از ضیف؛ عالم و سهیل.

یک مرد از طایف یمن؛ هلال.

دو مرد از مرقون؛ بشر و شعیب.

سه مرد از بردعه؛ یوسف و داود و عبد الله.

دو مرد از عسکر مکرم؛ حیب و میمون.

یک مرد از واسط؛ عقیل.

سه مرد از زوّار؛ عبد المطلب و احمد و عبد الله.

یک مرد از سامرا؛ عامر.

یک مرد از سهم؛ جعفر.

سه مرد از سیلان؛ نوح و حسن و جعفر.

یک مرد از کرخ بغداد؛ قاسم.

دو مرد از موته؛ اصیل و فضل.

ص: ۳۱۱

هشت مرد از قزوین؛ هارون، عبد الله، صالح، جعفر، عمر، لیث، محمد و علی.

رجل من البلخ.

یک مرد از بلخ؛ حسن.

یک مرد از مراغه؛ صدقه.

یک مرد از قم؛ یعقوب.

بیست و چهار نفر از طالقان و ایشان کسانی اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله از ایشان یاد کرده و فرموده: به درستی که برای خدا کنزهایی در طالقان است که از طلا و نقره نیست. آن ها این جماعت اند که در طالقان مکنوزند، آن ها صالح، جعفر، یحیی، هود، صالح، حمید، فضل، عیسی، جابر، خالد، علوان، ایوب، ملاعب، عمر، عبد العزیز، لقمان، سهل، قبضه، مهاجر، عبدون، عبد الرحمن، علی، فالج و داود هستند.

دو مرد از سنجار؛ ابان و علی.

دو مرد از سرخس؛ ناجیه و حفص.

یک مرد از انبار؛ علوان.

یک مرد از قادیسیه؛ حصین.

یک مرد از دورق؛ عبد الغفور.

شش مرد از حبشه؛ ابراهیم، عیسی، محمد، حمدان، احمد و سالم.

دو مرد از موصل؛ هارون و فهده.

یک مرد از بنی صدقه؛ احمد.

دو مرد از نصیبین؛ احمد و علی.

یک مرد از سنجار؛ محمد.

دو مرد از خراسان؛ نکیته و ستوان.

دو مرد از ارمیتیه؛ احمد و حسین.

یک مرد از اصفهان؛ یونس.

یک مرد از اردمان؛ جنید.

ص: ۳۱۲

یک مرد از ری؛ مجمع.

یک مرد از دنیا؛ شعیب.

یک مرد از هراش؛ نهروش.

یک مرد از سلماس؛ هارون.

یک مرد از تفلیس؛ محمد.

یک مرد از کرد؛ عون.

یک مرد از جیش؛ کثیر.

دو مرد از خلامط؛ فهد و جعفر.

یک مرد از شوبا؛ عمیر.

دو مرد از بیضا؛ سعد و سعید.

سه مرد از مصیصه؛ زید و علی و موسی.

یک مرد از اوبه؛ محمد.

یک مرد از حمص؛ جعفر.

دو مرد از دمشق؛ داود و عمر.

دو مرد از زمیله؛ طلیق و موسی.

سه مرد از بیت المقدس؛ بشر و داود و عمر.

یک مرد از انطاکیه؛ عبد الرحمن.

دو مرد از حلب؛ صبیح و محمد.

پنج مرد از عسقلان؛ محمد و یوسف و عمر و فهد و هارون.

یک مرد از عنزه؛ عمیر.

دو مرد از عکّه؛ مروان و سعد.

یک مرد از عرفه؛ فرّخ.

یک مرد از طبریّه؛ فلیح.

یک مرد از بلسان؛ عبد الوارث.

ص: ۳۱۳



چهار مرد از فسطاط از مدینه فرعون- لعنه الله- احمد، عبد الله، یونس و طاهر.

یک مرد از بالس؛ نصیر.

یک مرد از اسکندریه؛ محسن.

پنج مرد از جبل لکام؛ عبد الله، عیید الله، قادم، بحر و طالوت.

سه نفر مرد از سماوه؛ صلیب و سعدان و شیب.

دو مرد از افرنج؛ علی و احمد.

دو مرد از یمامه؛ طاهر و جمیل.

چهارده مرد از مغاره؛ سوید، احمد، محمد، حسن، یعقوب، حسین، عبد الله، عبد القدیم، نعیم، علی، حیان، ظاهر، تغلب و کثیر.

یک مرد از غوطه؛ بشر.

ده مرد از آبادان؛ حمزه، شیبان، قاسم، جعفر، عمر، عامر، عبد المهیم، عبد الوارث، محمد و احمد.

چهارده مرد از یمین؛ جبیر، حویش، مالک، کعب، احمد، شیبان، عامر، عمّار، فهد، عاصم، صحوش، کلثوم، جابر و محمد.

دو مرد از بدو مصر؛ عجلان و درّاج.

سه مرد از بدو عقیل؛ متبه و ضابط و عونان.

یک مرد از بدو شیبان؛ نهراش.

یک مرد از بنی تمیم؛ ریان.

یک مرد از بدو قسین؛ جابر.

یک مرد از بدو کلاب؛ مطر.

سه مرد از موالی اهل بیت علیهم السلام؛ عبد الله و مخنّف و برکه.

چهار مرد از موالی انبیا؛ صباح، صیاح، میمون و هود.

دو مرد از حله؛ محمد و علی.

سه مرد از کربلا؛ حسن و حسین و حسن.

ص: ۳۱۴

دو مرد از نجف؛ جعفر و محمد.

دو مرد از مملو کین؛ عبد و ناصح.

شش مرد از ابدال از کسانی که دین به آن ها قائم است و اسم همه آن ها عبد الله می باشد.

سپس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: تمام این سی صد و سیزده نفر، از مطلع شمس و مغرب آن و از زمین های هموار و کوه های دشوار به قدرت پروردگار، در کمتر از نصف یک شب در مکه معظمه جمع می شوند، اهل مکه چون آن ها را ببینند، با خود گویند؛ این ها لشکر سفیانی هستند که ما را در میان گرفته اند، وقتی صبح شود، ببینند آن ها طواف کعبه می کنند و نماز می گزارند، پس مطمئن می شوند از اصحاب سفیانی نیستند.

اصحاب آن سرور، مجتمعا خدمت آن بزرگوار مشرف می شوند، در حالی که آن سرور خود را زیر مناره مسجد الحرام مخفی فرموده، به آن سرور عرضه می دارند:

تویی مهدی موعود؟

می فرماید: بلی، ای یاوران من!

آن سرور خود را از ایشان پنهان می دارد تا امتحان شوند که در فرمانبرداری ایشان چگونه اند.

پس به مدینه منوره تشریف فرما می شود و به اصحاب خود پیغام می دهد من به قبر جد خود، رسول خدا صلی الله علیه و آله ملحق شده ام. اصحاب آن سرور به مدینه آمده، به حضرت ملحق می شوند. حضرت پنهان از آن ها از مدینه به مکه مراجعت می فرماید، آن ها نیز به مکه مراجعت می کنند، تا آن که سه مرتبه، آمد و شد آن ها با حضرت در مکه و مدینه واقع می شود.

بعد از آن میان صفا و مروه بر اصحاب خود ظاهر می شود و به ایشان می فرماید:

من امری را قطع نمی کنم و در آن مداخله نمی نمایم تا بر قبولی سی خصلت با من بیعت ننمایید که شما را به اتیان آن ها ملزم می کنم که خصلتی از آن ها را تغییر ندهید و برای

شما هشت خصلت بر من است، پس تماما سمعا و طاعتا عرضه می دارند: آن چه را می خواهی، بیان کنی، برای ما بیان فرما.

سپس آن بزرگوار به جانب کوه صفا بیرون می رود، در حالی که سی صد و سیزده نفر اصحاب آن سرور با او باشند.

آن گاه می فرماید: با شما بیعت می نمایم به این که:

۱- عقب فراری نروید.

۲- دزدی نکنید.

۳- زنا ننمایید.

۴- فعل حرامی به جای نیاورید.

۵- فاحشه را اتیان ننمایید.

۶- کسی را مگر به حق نزنید.

۷- طلا، نقره، گندم و جو را کتر ننمایید.

۸- مسجدی را خراب نکنید.

۹- شهادت زور و باطل ندهید.

۱۰- بر مؤمنی تقبیح ننمایید.

۱۱- ربا مخورید.

۱۲- بر شداید صبر نمایید.

۱۳- موخدی را لعن نکنید.

۱۴- مسکری را نیاشامید.

۱۵- لباس زربفت، حریر و دیباج نپوشید.

۱۶- دنبال فراریان نروید.

۱۷- خونی را به ناحق و حرام نریزید.

۱۸- به مسلمانی غدر و کید ننمایید.

۱۹- کافر و منافقی را ابقا مدارید.

ص: ۳۱۶

۲۰- لباس خز مپوشید.

۲۱- و ساده شما، باید خاک باشد.

۲۲- باید از فاحشه کراحت داشته باشید.

۲۳- امر به معروف و نهی از منکر کنید.

۲۴- به مؤمنی خدعه نکنید.

هرگاه شما این خصال را که گفتم، عمل نمودید، برای شما بر من لازم است که غیر از شما صاحبی اخذ نکنم، نپوشم مگر مثل آن چه شما می پوشید و نخورم مگر مثل آن چه شما می خورید، سوار نشوم مگر مثل آن مرکوبی که شما سوار می شوید، نباشم در مکانی مگر آن مکان که شما باشید و نروم مگر راهی که شما می روید، به قلیل راضی می شوم و زمین را از قسط و عدل پر می نمایم؛ چنان که از ظلم و جور پر شده است.

خدای را، حقّ عبادت او عبادت می نمایم و به آن چه برای شما تعهد نمودم، برای شما وفا می نمایم و شما هم باید به آن چه برای من تعهد نموده اید، وفا کنید.

آن گاه تمام اصحابش عرضه می دارند: سمعا و طاعتا، ما راضی هستیم و به همین نهج با تو بیعت می کنیم.

آن سرور با هریک از آن ها مصافحه می فرماید و پس از آن، ظاهر می شود.

مردمان برای حضرتش خاضع و خاشع و اهالی بلاد و امصار برایش مطیع و منقاد می گردند، خضر نبی، ربیب دولت آن سرور، اهل همدان، وزرای، اهل خولان، لشکریان، طایفه حمیر، اعوان و طایفه مضرّ، قوّد لشکر آن حضرت می باشند، به همین هیمنت آمده، وارد عراق می شود و با سید حسنی ملاقات می فرماید.

### **[ولایت مؤمنان به نیابت حضرت]**

دوم: در نسخه دیگر از خطبه البیان بعد از این که ظهور آن حضرت را در مکه معظّمه و حضور خواصّ اصحابش را نزد آن بزرگوار ذکر نموده، می فرماید: پس جابر بن اصلح را در مکه والی می کند و عوام، او را در ابطح می کشند. پس آن بزرگوار

بعد از این که از مکه خارج شده، به عیلم رسیده باشد، رجوع نماید و جمع کثیری از مشرکین را در حرم به قتل می‌رساند. رماع بن مصعب را والی می‌کند و رفتن به سوی یثرب را اراده می‌فرماید، پس برای سرکرده های لشکرش عقد لوا می‌نماید و هریک از اصفیای اصحاب خود را در ناحیه ای از نواحی کشورش والی می‌نماید.

شبابه بن وافر، حسین بن فعیله، غیلان بن احمد و سلامه بن زید را در اعمال حجاز و زمین نجد والی می‌کند و ایشان، اهل مدینه اند.

حیب بن تغلب، عماره بن قاسم، خلیل بن احمد، عبد الله بن نصر و جابر بن فلاح را در اقالیم یمن و کامل والی می‌کند و ایشان از اعراب عراق اند.

محمد بن عاصم، جعفر بن مطلوب، حمزه بن صفوان، راشد بن عقیل، مسعود بن منصور و احمد بن حسان را در اعمال بحرین و سواحل آن، در عمان و جزایر آن والی می‌کند و ایشان، اهالی آن جزایر اند.

راشد بن رشید، حزیمه بن عوام، هلال بن همام، عبد الواحد بن یحیی، فضل بن رضوان، صلاح بن جعفر و حسین بن مالک را در حبشه و جزایر کرادیس والی می‌کند و ایشان از مشارق عراق اند.

احمد بن سعید، طاهر بن یحیی، اسماعیل بن جعفر، یعقوب بن مشرف، غیلان بن حسین و موسی بن حارث را در حبشه و اقالیم مراقش والی می‌کند و ایشان، اهل کوفه اند.

ابراهیم بن اعطی، حسین بن علاب، احمد بن موسی، موسی بن رمیح، یمیز بن صالح، یحیی بن غانم و سلیمان بن قیس را در مصادر جذلان و اعمال دفوله والی می‌کند و ایشان، اهل قوچان اند.

طالب بن العالی، عبد العزیز بن سهلب بن مرّه، هشام بن خولان، عمرو بن شهاب، جبار بن اعین و صبیح بن مسلم را در اقالیم ادنی و جزایر کتابی والی می‌کند و ایشان از نواحی شیرازند.

احمد بن سعدان، یوسف بن مغانم، علی بن مفصل، زید بن نصر، جرّاد بن ابی العلاء،

کریم بن لیث و حامد بن منصور را در اقالیم حمیر و جزایر رسلات والی می کند و ایشان از بلاد فارس اند.

عمّار بن حارث، محمد بن عطف، جمعه بن سعد، هلال بن دادویه و عمرو بن اسعد را در جزایر ملیبار و اعمال عمایر والی می کند و ایشان از اهل قرای عراق اعلاّی اند.

حسن بن هشام، حسین بن عامر، علی بن رضوان و سماحه بن بهیج را در شام ادنی والی می کند و ایشان از مشارق لبنان اند. جیش بن احمد، محمد بن صالح، عزیز بن یحیی و فضل بن اسماعیل را در شام اقصى و سواحل قرای شام اوسط والی می کند. محمد بن ابی الفضل، تمیم بن حمزه، مرتضی بن عماد، علی بن طاهر و احمد بن شعبان را در اقالیم مصر و جزایر نوبه والی می کند و ایشان از زمین مصراند.

حسن بن فاخر، فاضل بن حامد، منصور بن خلیل، حمزه بن حریم، عطاء الله بن حباه، راهب بن حیار، وهب بن نصر، جعفر بن وثاب، محمد بن عیسی و تفور را در وسایط نوبه و اعمال الکرود والی می کند و ایشان از بلاد حلوان اند.

احمد بن سلام، عیسی بن جمیل، ابراهیم بن سلمان و علی بن یوسف را در اعمال نواحی جابلقا و سواحل آن و اعمال مفاوز والی می کند و ایشان از اهالی ازدند.

والی می کند وثاب بن حبیب و موسی بن نعمان و عباس بن محفوظ و محمد بن حسان و حسین بن شعبان را در جزایر اندلس و افریقیّه و ایشان از نواحی موصل اند.

یحیی بن حامد، تیهان بن عبید، علی بن محمود، سلمان بن علی، احمد بن سامر و علی بن ترخان را در نواحی مراکش و ثغور مصاعد و مروجه النخیل والی می کند و ایشان از زمین خراسان اند.

داود بن مخبر، یعیش بن احمد، ابی طالب بن اسماعیل و ابراهیم بن سهل را در دیار بکر و مشارق روم والی می کند و ایشان از اهل نصیبین اند.

حمام بن جریر، شعبان بن قیس، سهل بن نافع و حمزه بن جعفر را در اقالیم روم و سواحل آن والی می کند و ایشان، اهل فارس اند.



علقمه بن ابراهیم، عمران بن شیب، فتح بن معلما، سند بن المبارک، قاید بن الوفا و مصفون بن عبد الله بن مفارق را در قسطنطیه و سواحل قفجاق والی می کند و ایشان از اصفهان اند.

اخوین محمد و احمد بنی میمون را در عراق ایمن والی می کند و ایشان از مکین اند.

عروه بن مطلوب و ابراهیم بن معروف را در عراق ایسر والی می کند و ایشان از اهوازند.

سعید بن نضار و نزار بن سلمان و معدین کامل را در بلاد فارس و سواحل هرمز والی می کند و ایشان، اهل همدان اند.

عیسی بن عطف و حسین بن فضال را در عراق ری و جبال والی می کند و ایشان، اهل قم اند.

نصیر بن احمد و عباس بن نفیل و طایع بن مسعود را در اعمال موصل و مصادر ارمن والی می کند و ایشان از قری فراهان اند.

امجد بن عبد الله، اسامه بن ابی تراب، محمد بن حامد، سفیان بن عمران، ضحاک بن عبد الجبار و منیع بن مکرم را در بلاد خراسان و اعمال نهرین والی می کند و ایشان از مازندران اند.

مفید بن ارقم، عون بن الضحاک، یحیی بن یرجم، اسماعیل بن ظلوم، عبد الرحمان بن محمد و کتار بن موسی را در جبال کرخ و اقالیم علان و روس والی می کند و ایشان از بخارا هستند.

عبد الله بن حاتم، برکه بن الاصلیل، ابو جعفر بن زراره، هارود بن سلطان و سامر بن معلّا را در مالتق و نواحی چین و صحاری والی می کند و ایشان از مروند.

رهبان بن صالح، عماره بن حازم، عطف بن صفوان، بطلال بن حمدون، عبد الرزاق بن عیشام، حامد بن عباده، یوسف بن داود علیه السلام و عباس بن ابی الحسن را در اقالیم دیلم و قماقم و ثغور شقاقش و غیلان والی می کند و ایشان، اهل سمرقندند.

مطاع بن حابس، محمود بن قدامه، علی بن قین، ضیف بن اسماعیل، فصیح بن غیث بن

نفیس، ماجد بن حبیب، فضل بن ظهر، غیاث بن کامل و علی بن زید را در مداین خطا و جبال زوابق و اعمال شجارات والی می کند و ایشان از قم اند.

یعقوب بن حمزه، محمد بن مسلم، ثابت بن عبد العزیز، حسین بن موهوب، احمد بن جعفر و ابا اسحاق بن نضیع را در معالیق ضوب و قری قواریق والی می کند و ایشان از نیشابورند.

حسن بن عباس، مرید بن قحطان، معلی بن ابراهیم، سلامت بن داود، مفرج بن مسلم و معد بن کامل را در بلاد کلب و نواحی ظلمات والی می کند و ایشان، اهل قری هستند.

فضیل بن احمد، فارس بن ابی الخیر، اسد بن مراحات، باقی بن رشید، رضی بن فهد، عباس بن حسین، قاسم بن ابی المحسن و حسین بن عتیق را در سدور و جبال آن والی می کند و ایشان از نواحی خوارزم اند.

فضلان بن عقیل، عبد الله بن غیاث، بشار بن حبیب، سعد الله بن واثق، فصیح بن ابی عفیف، مرقد بن مرزوق، سالم بن ابی الفتح و عیسی بن مثنی را در اقالیم ضحاضح و مناخر قیعان والی می کند و ایشان از قلعه نهرند.

زاهد بن یونس، عصام بن ابی الفتح، عبد الکریم بن هلال، مؤید بن قاسم، موسی بن معصوم، مبارک بن سعید، عروان بن شفیع و علامت بن جواد را در اقالیم غزنین و اعمال غراغز والی می کند و ایشان، اهل جبل اند.

محمد بن قوام، جعفر بن عبد الحمید، علی بن ثابت، عطاء الله بن احمد، عبد الله بن هاشم، ابراهیم بن شریف، ناصر بن سلیمان، یحیی بن داود و علی بن ابی الحسین را در اقالیم معابد و جبال ملبس والی می کند و ایشان از قری عجم اند و اکابر از سادات عمّال عارفین به اقامت دعایم دین، دوازده نفر را اختیار می کند و ایشان، محمد بن ابی الفضل، علی بن ابی غابر، حسین بن علی، داود بن مرتضی، اسماعیل بن حنیفه، یوسف بن حمزه، عقیل بن حمزه، عقیل بن علی، زید بن علی و جابر بن مصاعدند.

آن ها را از جابرسا و اقالیم مشرق والی می کند و آن ها را در به پا داشتن حدود و رعایت کردن عهد امر می کند.

پس مردانی کریم از اتقیا و احرار و ابرار را اختیار می کند و ایشان، معصوم بن علی، طالب بن محمد، ادريس بن عبید، ابراهیم بن مسلم، حمزه بن تمام، علی بن الحسین، نزار بن حسن، اشرف بن قاسم، منصور بن تقی، عبد الکریم بن فاضل، اسحاق بن مؤید و ثواب بن احمدند.

آن ها را در جابرقا و بلاد مغرب والی می کند و آن ها را به چیزی امر می کند که رفقای آن ها را امر کرد، پس دوازده مرد را اختیار می کند و ایشان، طاهر بن ابی الفجر، احمد بن الفضل، معد بن کامل، دوی بن حرث، محمد بن ماجد، رضی بن اسماعیل، ظهیر بن ابی الفجر و زکی بن حسین تا آخر دوازده نفر.

آنان را در طرف شمال و اعمال روم والی می کند و آنان را به چیزی امر می فرماید که صدیقین مقدم بر ایشان را امر فرموده، پس دوازده مرد پاکیزه از عیوب را اختیار می فرماید و ایشان، اسماعیل بن ابراهیم، محمد بن ابی القاسم، یوسف بن یعقوب، فیروز بن موسی، حسین بن محمد، علی بن ابی طالب، عقیل بن منصور، عبد القادر بن حبیب، سعد الله بن سعید، سلیمان بن مرزوق، عبد الرحمان بن عبد المنظر و محمد بن عبد الکریم اند.

ایشان را در سمت جنوب و اقالیم آن والی می کند و ایشان را به چیزی امر می فرماید که سابقین بر آن ها را از صلاح و سداد امر فرمود. پس بعد از تعیین این ولایت علم ها را استوار و معجزات خود را اظهار می دارد، به جانب کوفه، حرکت و بر تخت سلیمان جلوس می کند، طیور بر سر آن حضرت سایه می افکنند، خاتم سلیمان را در انگشت مبارک می نماید، عصای موسی را در دست راست خود می گیرد و جبریل امین و عیسی بن مریم با حضرتش هم نشین اند؛ در حالی که برد جدش پیغمبر را به دوش افکنده، ذوالفقار پدرش امیر المؤمنین علیه السلام را بر کمر بسته، صورت مبارکش مثل دایره قمر در شب چهارده است و از بین دندان های سنایای آن حضرت، نوری مثل برق لامع خارج می شود و بر سر آن بزرگوار تاجی از نور و مرکوب سواری آن حضرت، شیری از نور است.

اگر برای چیزی بگویید؛ کن، بقدره الله فیکون کر و مبروص را شفا می دهد، مردگان را زنده می گرداند و زندگان را می میراند و زمین، گنج های خود را برای آن بزرگوار ظاهر می سازد، وجود مقدّسش حکمت آدم، وفای ابراهیم، حسن یوسف و ملاحظت محمد را حاوی و حایز است.

جبریل در طرف راست آن بزرگوار، میکائیل در طرف چپ و اسرافیل در عقب سر آن حضرت است، ابر بالای سر آن بزرگوار، نصر در پیش روی و عدل زیر پای آن جناب است. کتاب تازه ای را برای مردم ظاهر می نماید که آن بر کافرین صعب و شدید است، مردم را به سوی امری می خواند که هرکس به آن اقرار آورد، هدایت یابد و هر کس آن را انکار کند، شقی و بدبخت شود. پس ویل تمام ویل برای کسی است که آن بزرگوار را انکار نماید، نسبت به مؤمنین رؤوف و مهربان و نسبت به کافرین شدید الغضب و سخت انتقام است.

این ناچیز گوید: محض اختصار به همین قدر از خطبه اختصار شد.

ص: ۳۲۳



بدان استادنا المحدث النوری - نور الله مرقدہ - در نجم ثاقب فصلی برای ذکر خصایص آن جان جهان و امام عالمیان منعقد نموده و چون اغلب و اکثر بروز و ظهور آن خصایص، هنگام طلوع نور موفور السرور آن حضرت است، لذا خوش داشتم مرقومات آن مرحوم را در این عبقریّه ضمن چند نجمه ایراد نمایم؛ اگرچه بعضی از آن ها را سابقاً نقل کردیم و نسبت به آن ها فی الجمله تکراری تطرق می یابد، لکن چون در عبارات آن مرحوم مجتمعا ذکر شده اند و لطافتی در اجتماع هست که در انفراد نیست، لذا ایراد گردید.

### [خصایص حضرت نسبت به انبیا] ۱ نجمه

در کتاب مزبور فرموده: در ذکر جمله ای از خصایص آن جناب نسبت به جمیع انبیا و اوصیای گذشته - صلوات الله علیهم - یا نسبت به آن سلسه علیّه، غیر بعضی از اجداد طاهرین خود علیهم السلام؛ اگرچه شرح آن در قوه امثال ما بیرون است، چه کسی را خدای تعالی به همه انبیا علیهم السلام از جناب آدم تا حضرت خاتم صلی الله علیه و آله خبر دهد؛ حاصل بشارات آن که چنین شخص معظمی در خزانه قدرت خود در آخر روزگار مخزون کرده که همه انبیا و اوصیا از خدمات تبلیغ و اهدای خود فارغ شده و به جهت غلبه کفر و شقاق و جنود شیاطین در هر عصر، جز قلیلی در بعضی از بلاد به راه نیامده، ظاهر خواهد نمود، اسباب سلطنت ریاست برایش مهیا فرموده که تمام جهان را مسخر و همه

جهانیان را هدایت کند و هیچ آبادی و قریه ای نماند که در آن معدودی باشد مگر آن که صدای لا اله الا الله در آن بلند شود و نتیجه خدمات جمیع حجّت های خداوند را ظاهر سازد.

البته چنین ریاست کبرایی تهیّه و اسبابی باید و استعداد و قابلیتّی خواهد که بزرگیشان به اندازه این شغل عظیم و خدمت بزرگ باشد که به آن شخص معظمّ موكول شده و مختصّ آن جناب است، پس تمام مقدمات آن از خصایص باشد که مقدار کم، کیف، قدر و منزلت آن را کسی جز خداوند - جلّت عظمتّه - نداند و راه به ادراک و احصای آن ندارد.

در دعای ندبه است: «بنفسی أنت من عقید عزّ لا یسامی» (۱) و خداوند عقد عزّت و جلالتی برایش بسته که کسی اندیشه رسیدن به پایان بزرگی آن را ندارد.

در غیبت نعمانی (۲) از کعب الاحبار مروی است که گفت: خدای تعالی آن چه را به پیغمبران داده به آن جناب می دهد و بر او زیادت بر آن می دهد و او را تفضیل می دهد، لکن محض تبرکّ به ذکر بعضی از آن چه از اهل بیت عصمت علیهم السّلام رسیده و به ظاهر اختصاصی به آن جناب دارد؛ این اوراق را مزین کرده، می گوئیم: اولین امتیاز، نور ظلّ و شبح آن جناب علیه السّلام در عالم اظله بین انوار ائمه علیهم السّلام است که از انوار انبیا و مرسلین و ملائکه مقربین ممتازاند؛ چنان که در لقب صد و پنجاهم و صد و شصت و هشتم گذشت.

و در غیبت شیخ جلیل، فضل بن شاذان به دو سند از عبد الله بن عباس، از رسول خدا صلی الله علیه و آله مروی است که چون مرا به معارج سماوات عروج فرمودند، به سدره المنتهی رسیدم.

از حضرت ربّ الارباب خطاب رسید: یا محمد!

گفتم: لیک! لیک! ای پروردگار من!

ص: ۳۲۶

---

۱- بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۰۸.

۲- الغیبه، ص ۱۴۷؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۲۶.

خداوند عالمیان فرمود: ما هیچ پیغمبری به دنیا و اهل دنیا نفرستادیم که ایام حیات و نبوت او منقضی شود الا آن که به امر دعوت و به جای خود برای هدایت امت به پای داشت.

پس از خود، وصی خود را به جهت نگاهبانی شریعت قرار داد و ما علی بن ابی طالب را خلیفه و امام امت تو قرار دادیم، سپس حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، حسن بن علی و سپس حجه بن الحسن. ای محمد! سر بالا کن! چون سر بالا کردم، انوار علی، حسن و حسین و نه تن از فرزندان حسین را دیدم و دیدم حجت در میان ایشان می درخشید که گویا ستاره درخشانده است.

خدای تعالی فرمود: این ها خلیفه ها و حجت های من اند در زمین و خلیفه ها و اوصیای تو بعد از تو اند، پس خوشا به حال کسی که ایشان را دوست دارد و وای بر کسی که ایشان را دشمن دارد. (۱)

شیخ جلیل، ابو الحسن بن محمد بن احمد بن شاذان در ایضاح دفاين النواصب (۲) و احمد بن محمد بن عیاش در مقتضب الاثر (۳) از ابی سلیمان روایت کردند که شبان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود؛ گفت: آن جناب فرمود: شبی که مرا به جانب آسمان بردند، خداوند جل جلاله فرمود: آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ (۴).

من گفتم: و المؤمنون.

فرمود: راست گفתי ای محمد! که را میان امت خلیفه گذاشتی.

گفتم: بهترین امت را.

فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام.

ص: ۳۲۷

۱- ر. ک: کفایه المهتدی، [گزیده]، حدیث هشتم، ص ۵۷.

۲- ر. ک: الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم، ج ۲، ص ۱۴۳.

۳- مقتضب الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۱۰.

۴- سوره بقره: آیه ۲۸۵.



گفتم: بلی، ای پروردگار من!

تا این که خدای تعالی فرمود: به درستی که تو را خلق کردم و علی، فاطمه، حسن، حسین و ائمه از اولاد او را، از اصل نوری از نور خود خلق نمودم، تا آن که فرمود: ای محمد! دوست داری ایشان را ببینی؟

گفتم: بلی، ای پروردگار من!

فرمود: به جانب راست عرش التفات کن. چون نگاه کردم، علی و فاطمه را دیدم و تا حسن بن علی شمردند و مهدی را میان آب تنکی از نور دیدم که ایستاده بودند و نماز می کردند و میان ایشان مردی؛ یعنی مهدی علیه السلام می درخشید؛ چنان که گویا کوب درخشنده بود.

مستور نماند که اختلاف مضمون اخبار معراج، نه به جهت اختلاف مضمون یک خبر و به جهت تعدد راوی، حفظ بعضی و نسیان دیگری و اسقاط سوّمی و غیر آن از اسباب اختلاف است، بلکه محمول بر تعدد معراج است که در همه آن ها بر امر ولایت تأکید می شد.

در خصال صدوق (۱) مروی است که صد و بیست مرتبه آن جناب را عروج دادند و هیچ مرتبه ای از آن مراتب نبود الا آن که خدای تعالی در آن پیغمبر صلی الله علیه و آله را به دوستی و ولایت علی بن ابی طالب و باقی ائمه علیهم السلام سفارش فرمود، زیادتز از آن چه آن حضرت را به باقی فرایض سفارش فرمود.

نیز در مقتضب، (۲) خبر دیگری از جناب باقر علیه السلام در ذکر ائمه علیهم السلام در شب معراج و دیدن انوار ایشان روایت کرده، تا آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی را دیدم و تا حسن بن علی علیهم السلام شمردند و الحجه القائم؛ گویا ستاره درخشانی میان ایشان بود. گفتم: ای پروردگار من! آن ها کیستند؟

فرمود: این ها ائمه اند و این قائم، حلال مرا، حلال می کند و حرام مرا، حرام می کند

ص: ۳۲۸

---

۱- الخصال، ص ۶۰۱.

۲- مقتضب الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۲۴.

و ای محمد! از اعدای من انتقام می کشد، ای محمد! او و کسی که او را دوست دارد، دوست دار!

## [شرافت نسب حضرت] ۲ نجمه

### اشاره

بدان دوّم شرافت نسب است، زیرا آن جناب شرافت نسب همه آبای طاهرین خود علیهم السّلام را داراست که نسب ایشان، اشرف انساب می باشد، به رسیدن نسبش از طرف مادر به قیصره روم اختصاص دارد و به جناب شمعون صفا، وصیّ حضرت عیسی، منتهی می شود، پس در آن سلسله بسیار از انبیا و اوصیا علیهم السّلام داخل شود که شمعون به آن ها می رسد.

## [بردن حضرت به سراپرده عرش]

سوّم: در روز ولادت، آن حضرت را به سراپرده عرش بردند و خداوند تبارک و تعالی به او خطاب فرمود: مرحبا به تو ای بنده من! برای نصرت دین من و اظهار امر من و مهدی عباد من. به درستی که قسم خوردم به تو بگیرم، به تو بدهم، به تو بیامرزم و به تو عذاب کنم (۱)... تا آخر آن چه در باب اوّل گذشت.

## [بیت الحمد]

چهارم: چنان که نعمانی (۲) و مسعودی (۳) و غیر ایشان (۴) از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده اند که فرمود: برای صاحب این امر علیه السّلام خانه ای است که به آن بیت الحمد

ص: ۳۲۹

۱- ر. ک: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۷.

۲- الغیبه، ص ۲۳۹.

۳- اثبات الوصیه للامام علی بن ابی طالب علیه السّلام، ص ۲۶۷.

۴- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۴۶۷؛ اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۸۹.

می گویند و در آن چراغی روشن است که از روزی که متولد شده تا آن روز که با شمشیر خروج کند؛ خاموش نمی شود.

### [جمع کنیه رسول خدا و اسم حضرت]

پنجم: جمع میان کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و اسم مبارک آن حضرت. در مناقب مروی است که فرمود: اسم مرا بگذارید ولی کنیه مرا نگذارید.

### [حرمت بردن نام حضرت]

ششم: حرمت بردن نام آن جناب؛ چنان که گذشت.

### [ختم وصایت]

هفتم: ختم وصایت و حجّت در زمین به آن جناب.

### [غیبت از روز ولادت]

هشتم: غیبت از روز ولادت، سپرده شدن به روح القدس، تربیت شدن در عالم نور و فضای قدس که هیچ جزئی از اجزای آن به لوّث قذارت و کثافت و معاصی بنی آدم و شیاطین، ملوّث نشده و مؤانست و مجالست با ملأ اعلی و ارواح قدسیّه.

### [عدم مصاحبت با کفار]

نهم: عدم معاشرت و مصاحبت با کفار و منافقین و فسّاق، به جهت خوف و تقیّه و مدارات و تجنّب با آن ها و منزل نکردن در منازل ایشان؛ همان طور که همه حجّت های خداوند؛ پیش از بعثت و بعد از آن، بلکه در ایام عزلت و غیبت خود، داشتند و مؤالفت و مشاورت می کردند، بلکه مناکحت و مزاجت از طرفین داشتند، سال ها با فاسق منافقی، حتّی مثل مروان، نماز می کردند و دست هایی را می بوسیدند که

خود فرمودند: اگر توانایی داشتیم، قطع می نمودیم.

روز ماه رمضان افطار کردند و امثال این مصایب را دیدند. خدای تعالی این حجت عزیز خود را از همه آن ها نگاه داشت، از روز ولادت تاکنون دست ظالمی به دامانش نرسیده، با کافر و منافقی مصاحبت ننموده، از منازلشان کناره گرفته و از حقی به جهت خوف، مدارات و یا مهاده دست نکشیده، همدم و انیسیش چون خضر و موالی و خدمش خاصان اند.

بالجمله از غبار کردار و رفتار اغیار بر آینه وجود حق نمایش، گردی ننشسته و از خارستان اجانب، خاری به دامان جلالش نخلیده و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء.

### [نبودن بیعت جابران بر گردن حضرت]

دهم: نبودن بیعت احدی از جبارین بر گردنش؛ چنان که در اعلام الوری (۱) از امام حسن علیه السلام مروی است که فرمود: احدی از ما نیست، مگر آن که بیعتی برای طاغیه زمان او در گردنش واقع می شود، مگر قائمی که روح الله، عیسی بن مریم، خلف او نماز می کند.

در کمال الدین (۲) از جناب صادق علیه السلام مروی است که فرمود: ولادت صاحب این امر از این خلق مستور می شود تا زمانی که خروج کند، بیعتی در گردن او نباشد و خداوند عزّ و جلّ کار او را در یک شب اصلاح می کند.

نیز از حسن بن فضال از جناب رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: گویا شیعه را هنگام مفقود شدن چهارمین فرزند می بینم که چراگاه را جستجو می کنند، پس آن را نمی یابند.

گفتم: چرا ای فرزند رسول خدا؟!

فرمود: چون امام ایشان از آن ها غایب می شود.

ص: ۳۳۱

---

۱- اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۳۰.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۰.

گفت: چرا غایب می شود؟

فرمود: زیرا وقتی با شمشیر برخیزد، بیعتی بر گردن او نباشد. (۱)

### [داشتن علامتی در پشت]

یازدهم: داشتن علامتی در پشت؛ مثل علامت پشت مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله که به آن ختم نبوت گویند؛ چنان که گذشت و شاید در آن جناب، اشاره به ختم وصایت باشد.

### [اختصاص حضرت در کتب سماویّه]

دوازدهم: اختصاص دادن خداوند آن جناب را در کتب سماویّه و اخبار معراج از سایر اوصیا علیهم السلام به ذکر او به لقب، بلکه به القاب متعدّد و به بردن نام او؛ چنان که متفرقا گذشت.

### [ظهور آیات غریبه]

سیزدهم: ظهور آیات غریب و علامات سماوی و ارضی برای ظهور موفور السرور آن حضرت که برای تولّد و ظهور هیچ حجّتی نشده؛ بلکه در کافی (۲) از جناب صادق علیه السلام مروی است که آیات را در آیه شریفه سُنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَ فِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ (۳)؛ زود آیات خود را در آفاق، اطراف و در تنهایی شان به آن ها بنماییم تا برایشان روشن شود آن، حقّ است؛ به آیات و علامات قبل از ظهور آن حضرت و تبیین حقّ به خروج قائم تفسیر نمود و فرمود: آن نزد خداوند عزّ و جلّ حقّ است که خلق آن را می بینند و لابدّ از خروج آن جناب است و آن آیات و

ص: ۳۳۲

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۰.

۲- الکافی، ج ۸، ص ۳۸۱.

۳- سوره فصلت: آیه ۵۳.

علامات بسیار می باشد، بلکه بعضی ذکر کردند قریب به چهارصد است و جمله ای از آن ها در کتب غیبت ثبت شده.

چون غرض در این کتاب، استقصای اتمام آن چه متعلق به آن جناب است، نیست، لذا ذکر ننمودم. از آن علامات، سرخی در آسمان است که در بسیاری از اخبار وارد شده و به روایت نعمانی از امیر المؤمنین علیه السلام آن، اشک چشم جمله عرش بر اهل زمین است. (۱)

### [ندای آسمانی به اسم حضرت]

چهاردهم: ندای آسمانی به اسم آن جناب علیه السلام مقارن ظهور؛ چنان که علی بن ابراهیم در تفسیر آیه شریفه وَ اسْتَمِعَ یَوْمَ یُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَّكَانٍ قَرِیبٍ (۲)؛ گوش فرا داد روزی که منادی از مکانی نزدیک ندا کند؛ از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: منادی به اسم قائم علیه السلام و اسم پدرش ندا می کند. یَوْمَ یَشِیْمَعُونَ الصَّیْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ یَوْمُ الْخُرُوجِ (۳)؛ روزی که فریاد را می شنوند، به راستی این، روز خروج است.

فرمود: صیحه قائم علیه السلام است. (۴)

در کمال الدین (۵) از جناب باقر علیه السلام مروی است که فرمود: منادی از آسمان ندا می کند: فلان بن فلان! امام است و نام او را می برد، نیز در آن جا از زراره از جناب صادق علیه السلام مروی است که فرمود: منادی به اسم قائم علیه السلام ندا می کند.

گفت؛ گفتم: خاص است یا عام؟

فرمود: عام است، هر قومی به زبان خودش می شنود.

در غیبت نعمانی از امیر المؤمنین علیه السلام مروی است که فرمود: منادی از آسمان ندا

ص: ۳۳۳

۱- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۱۴۷.

۲- سوره ق، آیه ۴۱.

۳- سوره ق، آیه ۴۲.

۴- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۲۷.

۵- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۵۰.

می کند: ای گروه مردم! به درستی که امیر شما فلان است و این، آن مهدی است که زمین را از عدل و داد پر می کند؛ چنان که از ظلم و ستم پر شده باشد. (۱)

در تفسیر عیاشی (۲) در حدیثی طولانی از جناب باقر علیه السّلام مروی است که بعد از ذکر بعضی از علایم به جابر فرمود: پس اگر این امر بر شما مشتبه شود، صدا از آسمان به اسم او و امرش بر شما مشتبه نخواهد شد.

در غیبت نعمانی (۳) از آن جناب مروی است که فرمود: در خبری که منادی از آسمان به اسم قائم علیه السّلام ندا می کند، پس کسی که در مشرق و کسی که در مغرب است، می شنود. خوابیده ای نمی ماند مگر آن که بیدار می شود، نه ایستاده ای مگر آن که می نشیند و نه نشسته ای مگر آن که از خوف آن صدا برمی خیزد و فرمود: آن صدا در شب جمعه بیست و سوّم ماه رمضان از جبریل است.

بر این مضمون اخبار بسیار، بلکه متجاوز از حدّ تواتر است. در جمله ای از آن ها، آن را از محتومات شمردند.

شیخ طوسی در غیبت (۴) خود از سیف بن عمیره روایت کرده که گفت: نزد منصور بودم، شنیدم، ابتدا از پیش خود گفت: سیف بن عمیره! لابدّ است از منادی که به اسم مردی از فرزندان ابی طالب از آسمان ندا کند.

گفتم: این را احدی از مردمان روایت کرده؟

گفت: قسم به آن که جانم در قبضه قدرت او است؛ گوشم از او شنید که می گفت:

لابدّ است از منادی که به اسم مردی از آسمان ندا کند.

گفتم: یا امیر المؤمنین! این حدیثی است که هرگز مانند آن را نشنیدم.

گفت: ای شیخ! اگر چنین شد، ما اوّل کسی هستیم که او را اجابت می کنیم، آگاه باش!

ص: ۳۳۴

۱- ر. ک: الغیبه، شیخ طوسی، ص ۴۶۴.

۲- تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۶۵.

۳- الغیبه، ص ۲۵۴.

۴- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۴۳۳.

او یکی از پسرعموهای ماست.

گفتم: کدام پسرعموی شما؟

گفت: مردی از فرزندان فاطمه علیها السلام.

آن گاه گفت: ای شیخ! اگر این خبر را از ابی جعفر محمد بن علی نشنیده بودم، آن گاه همه اهل دنیا مرا خبر می دادند؛ از ایشان قبول نمی کردم و لکن او محمد بن علی علیهما السلام است.

### [قلت حرکت افلاک] ۳ جمعه

#### اشاره

ایضا پانزدهم: افتادن افلاک از سرعت سیر و بطوء حرکت آن ها.

چنان که شیخ مفید از ابی بصیر از حضرت باقر علیه السلام در حدیثی طولانی در سیر و سلوک حضرت قائم علیه السلام روایت کرده، تا آن که فرمود: پس هفت سال بر این سلطنت درنگ می کند، مقدار هر سال، ده سال از سال های شماس، آن گاه خداوند آن چه را می خواهد، می کند.

گفت؛ گفتم: فدایت شوم! چگونه سال ها طول می کشد؟

فرمود: خداوند فلک را به درنگ کردن و قلت حرکت امر می فرماید، روزها و سال ها طول می کشد.

گفت؛ گفتم: ایشان می گویند اگر فلک تغییر پیدا کند، عالم فاسد می شود.

فرمود: این قول زنادقه است، اما برای مسلمین، راهی به این سخن نیست، حال آن که خداوند ماه را برای پیغمبر خود صلی الله علیه و آله شق نمود، آفتاب را پیش از آن برای یوشع بن نون برگرداند، به طول روز قیامت خبر داد و این که آن روز مثل هزار سال از آن چه شما می شمیرید، (۱) است نیز روایت کرده: مدت ملک آن حضرت نوزده سال است که

ص: ۳۳۵



روزها و ماه های آن طولانی است. (۱)

نیز از عبد الکریم خثعمی از جناب صادق علیه السّلام به نحو خبر سابق روایت کرده و هم چنین فضل بن شاذان در غیبت خود از آن جناب روایت کرده که فرمود: قائم علیه السّلام هفت سال سلطنت می کند که از سال های شما هفتاد سال می شود. (۲)

در غیبت شیخ طوسی (۳) در خبری طولانی مروی است که خداوند در زمان آن جناب به فلک امر می فرماید، پس دوره او بطی می شود، تا این که در ایام او روز؛ مثل ده روز، ماه مثل ده ماه و سال مثل ده سال از سال های شما می شود، لکن در جمله ای از اخبار رسیده که مدّت سلطنت آن جناب بیشتر از این است.

چنان که در غیبت فضل بن شاذان از حضرت باقر علیه السّلام مروی است که فرمود:

حضرت قائم علیه السّلام سی صد و نه سال پادشاهی خواهد کرد؛ چنان که اهل کهف در کهف خود درنگ کردند، زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد؛ چنان که از جور و ظلم پر شده باشد، خدای تعالی مشرق و مغرب عالم را برای او مفتوح خواهد ساخت و مردم را خواهد کشت تا آن که جز دین محمدی باقی نماند و سیره سلیمان بن داود سلوک خواهد نمود، (۴) این خبر معتبری است و خبر صحیح دیگری بر این مضمون روایت کرده و الله العالم.

#### [ظهور مصحف امیر المؤمنین (علیه السلام)]

شانزدهم: ظهور مصحف امیر المؤمنین علیه السّلام که بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله بی تغییر و تبدیل جمع نمود و تمام آن چه بر سیل اعجاز بر آن حضرت نازل شده بود، داراست. پس از جمع، بر صحابه عرض نمود، اعراض نمودند، لذا آن را مخفی کرد و به

ص: ۳۳۶

۱- الارشاد، ج ۲، صص ۳۸۷-۳۸۶.

۲- ر. ک: الغیبه، شیخ طوسی، ص ۴۷۴؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۹۱ و ۳۸۶.

۳- الغیبه، ص ۴۷۴.

۴- ر. ک: کفایه المهدی [گزیده]، حدیث چهارم، صص ۳۰۶-۳۰۵.

حال خود باقی است تا بر دست آن جناب ظاهر شود. خلق مأمور شوند آن را بخوانند و حفظ نمایند و به جهت اختلاف ترتیبی که با این مصحف موجود دارد که به آن مانوس شدند؛ حفظ آن از تکالیف مشکل مکلفین خواهد بود.

در غیبت نعمانی (۱) مروی است که فرمود: قائم علیه السّلام به امر و کتابی جدید در قضایای جدید خروج می کند. نیز از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده که فرمود: گویا به سوی شیعیان خود در مسجد کوفه نظر می کنم که خیمه ها بر پا کردند و قرآن را به نحوی که نازل شده به مردم تعلیم می کنند. (۲)

نیز از اصبح بن نباته از آن جناب روایت کرده که فرمود: گویا عجم را می بینم که خیمه هایشان در مسجد کوفه است؛ قرآن را چنان که نازل شده به مردم تعلیم می کنند.

گفت: گفتم: یا امیر المؤمنین! آیا این قرآن به همان نحو نازل شده نیست.

فرمود: نه، هفتاد نفر از قریش به اسم ها و اسم های پدرهایشان از آن محو شده و ابو لهب را وانگذاشتند، مگر برای نقص رسول خدا صلی الله علیه و آله، چون عم آن جناب بود. (۳)

نیز از جناب صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: و الله! گویا به سوی آن حضرت؛ یعنی قائم علیه السّلام بین رکن و مقام نظر می کنم که از مردم بر کتابی جدید بیعت می گیرد. (۴)

در کافی (۵) از جناب باقر علیه السّلام مروی است که در تفسیر آیه شریفه وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ\* (۶) فرمود: اختلاف کردند؛ یعنی بنی اسرائیل؛ چنان که این امت در کتاب اختلاف کردند و زود است در کتابی که قائم علیه السّلام می آورد، اختلاف می کنند تا این که جماعتی بسیار از مردمان آن را انکار می کنند، پس آن ها را پیش می طلبد و گردنشان را می زند.

ص: ۳۳۷

۱- الغیبه، ص ۲۳۳.

۲- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۳۱۸.

۳- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۳۱۸.

۴- همان، ص ۱۹۴.

۵- الکافی، ج ۸، ص ۲۸۷.

۶- سوره هود، آیه ۱۱۰؛ سوره فصلت، آیه ۴۵.

شیخ طبرسی در احتجاج (۱) از ابی ذر غفّاری روایت کرده: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نمود، علی علیه السلام قرآن را جمع کرد، آن را نزد مهاجرین و انصار آورد و بر ایشان عرضه داشت، چون پیغمبر صلی الله علیه و آله او را به این، وصیت فرموده بود. چون ابو بکر آن را باز کرد، در صفحه اولی که باز کرده بود فضایح قوم بیرون آمد. پس عمر برخاست و گفت:

یا علی! آن را برگردان که ما را حاجتی به آن نیست.

حضرت آن را گرفت و برگشت، تا این که می گوید: چون عمر خلیفه شد، از آن جناب سؤال کرد که آن قرآن را به او بدهد تا آن را در میان خود تحریف نکنند. پس گفت: یا ابا الحسن! اگر می آوردی آن قرآن را که نزد ابو بکر آوردی؛ بر آن مجتمع شویم.

فرمود: هیهات! راهی به آن نیست، آن را نزد ابی بکر نیاوردم مگر آن که حجت بر شما تمام شود و روز قیامت نگویید ما از این غافل بودیم یا بگویید آن را نزد ما نیاوردی، به درستی که قرآن نزد من را کسی جز مطهرون و اوصیا از فرزندان من مس نمی کند.

عمر گفت: آیا وقت معلومی برای اظهار آن هست؟

فرمود: آری! هرگاه قائم از فرزندان من خروج کند، آن را ظاهر می کند و مردم را بر آن وامی دارد، پس سنت بر آن جاری می شود.

نیز از خبر مفضل گذشت که حسنی به حضرت حجت علیه السلام عرض می کند: اگر تو مهدی آل محمدی، پس کو آن مصحفی که جدت امیر المؤمنین علیه السلام بدون تغییر و تبدیل جمع کرد؟ (۲)

در ارشاد (۳) شیخ مفید از حضرت باقر علیه السلام مروی است که فرمود: هرگاه قائم آل محمد علیهم السلام خروج کند، خیمه ها می زند برای آنان که قرآن را به نحوی که نازل شده، به مردم تعلیم می کنند، پس مشکل ترین کار بر آنان خواهد بود که امروز آن را حفظ

ص: ۳۳۸

۱- الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۲۵.

۲- مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۸۹؛ الهدایه الکبری، ص ۴۰۴؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۵.

۳- الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۶.

نمایند، زیرا آن قرآن، در ترتیب با این قرآن مخالفت دارد.

در غیبت فضل بن شاذان (۱) همین مضمون را به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده.

### [سایه انداختن ابر سفید] ۴ نجمه

#### اشاره

بدان هفدهمین خصوصیت آن جناب، آن است که ابری سفید، پیوسته بر سر مبارک آن حضرت سایه می اندازد و منادی در آن ابر ندا می کند، به نحوی که ثقلین و خافقین آن را می شنوند؛ چنان که به روایت شیخ طوسی در خبر لوح است که او، مهدی آل محمد علیهم السلام می باشد، زمین را از عدل پر می کند؛ چنان که از جور پر شده باشد. (۲)

در کفایه الاثر خزّاز، (۳) بیان گنجی شافعی، مناقب مهدی ابو نعیم حافظ، عقد الدرر یوسف بن یحیی سلمی و نیز احمد بن المنادی در کتاب ملاحم، ابن شیرویه در فردوس و ابو العلاء حافظ در کتاب فتن - چنان که در طرایف و غیره است - خبر ابر و منادی را به این لفظ روایت کردند که این مهدی، خلیفه الله است و به روایتی پس او را متابعت کنید. این ندا غیر از ندای سابق است و از جهاتی چند، متغایرند.

### [حضرت ملائکه و جن در لشکر حضرت]

هجدهم: بودن ملائکه و جنّ در عسکر آن حضرت و ظهور ایشان برای انصار آن حضرت؛ چنان که در خبر طولانی مفضل است و در کامل الزیاره (۴) و غیبت نعمانی (۵) از جناب صادق علیه السلام مروی است که فرمود: آری، ملائکه ای که با نوح در کشتی بودند،

ص: ۳۳۹

۱- ر. ک: کفایه المهتدی [گزیده]، ذیل حدیث سی و نهم، ص ۳۰۲.

۲- الامالی، ص ۲۹۲.

۳- کفایه الاثر، ص ۱۵۱.

۴- کامل الزیارات، ص ۲۳۳.

۵- الغیبه، ص ۳۱۱.

آن‌ها که با ابراهیم بودند، آن‌ها که او را در آتش انداختند، آن‌ها که با موسی بودند، زمانی که دریا را برای بنی اسرائیل شکافت، آن‌ها که با عیسی بودند، زمانی که خداوند او را به آسمان بالا برد، چهارهزار ملایکه مسومین؛ یعنی نشان شده به عمامه‌های زرد که با پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند، هزار ملایکه مردفین؛ یعنی از پی یکدیگر درآمده، سی صد و سیزده ملکی که در بدر بودند و چهارهزار ملکی که نازل شدند و اراده داشتند حسین بن علی علیهما السلام را نصرت کنند، به ایشان در مقاتله اذن نداد. آن‌ها ژولیده غبارآلود؛ نزد قبر آن حضرت هستند و تا روز قیامت بر او گریه می‌کنند، رئیس ایشان ملکی است که به او منصور می‌گویند.

زایری، آن حضرت را زیارت نمی‌کند مگر آن که او را استقبال می‌کنند، مودعی از او وداع نمی‌کند مگر آن که او را مشایعت می‌کنند و احدی از آن‌ها مریض نمی‌شود مگر آن که او را عیادت می‌کنند و کسی از ایشان نمی‌میرد مگر آن که بر جنازه او نماز می‌کنند و بعد از مردنش برای او استغفار می‌نمایند؛ همه این‌ها در زمین اند و برخاستن قائم علیه السلام را تا وقت خروجش انتظار می‌کشند.

### [تصرف نکردن طول روزگار]

نوزدهم: تصرف کردن طول روزگار، گردش لیل و نهار و سیر فلک در دوار در بنیه، مزاج، اعضا، قوا، صورت و هیأت آن حضرت که با این طول عمر که تاکنون هزار و نود و پنج سال از عمر شریفش گذشته و خدای داند تا ظهور به چه سنی رسد، وقتی ظاهر شود، در صورت مرد سی یا چهل ساله باشد و مثل طویل الاعمار از انبیای گذشته و غیر ایشان نباشد که یکی هدف تیر پیری آن‌ها بعلی شیخا باشد و دیگری به نوحه گری «إني وهن العظم مني و اشتعل الرأس شيبا» (۱) از ضعف پیری خویش بنالد.

شیخ صدوق از ابو الصلت هروی روایت کرده، گفت: به جناب رضا علیه السلام گفتم:

علامت قائم شما، هنگامی که خروج نماید، چیست؟

ص: ۳۴۰

فرمود: علامتش آن است که در سن، پیر و به صورت، جوان باشد، طوری که نظرکننده به آن حضرت گمان برد در سنّ چهل سالگی یا کمتر از آن است، دیگر از نشانه های آن حضرت این است که به گذشتن شب ها و روزها بر آن حضرت، پیری بر ایشان راه نیابد تا زمانی که اجل آن سرور فرا رسد. (۱)

شبهه شهرستانی در این خصیصه و جواب آن در صبیحه ششم از عبقریه سوّم بساط سوّم ذکر شده است، فارجمع و تبصیر و لا تغفل.

## [رفتن وحشت از میان حیوانات] ۵ نجمة

### اشاره

ایضا بیستمین خصوصیت آن حضرت آن است که وحشت و نفرت از میان حیوانات بعضی با بعضی و میان آن ها و انسان می رود و عداوت از میان همه آن ها برمی خیزد؛ چنان که پیش از کشته شدن هایبل بود.

شیخ صدوق در خصال (۲) از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: اگر قائم ما خروج کند، میان دزدگان و بهایم صلح می شود، حتّی این که زن میان عراق و شام راه می رود، پای خود را جز بر گیاه نمی گذارد و زینت های او بر سرش است، هیچ زنده ای او را به هیجان نمی آورد و نمی ترساند.

از تأویل الایات (۳) شیخ شرف الدین گذشت که گوسفند، گرگ، گاو، شیر، مار و انسان از یکدیگر مأمون شوند.

در عقد الدرر (۴) از امیر المؤمنین علیه السلام مروی است که فرمود: در قصّه مهدی علیه السلام که چرا می گویند گوسفند و گرگ در یک مکان اند، اطفال با مارها بازی می کنند و

ص: ۳۴۱

---

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۵۲.

۲- الخصال، ص ۲۶۲.

۳- تأویل الایات، ص ۶۶۳.

۴- عقد الدرر فی اخبار المنتظر، ص ۱۵۹.

عقرب ها ایشان را به چیزی اذیت نمی کند، شرّ می رود و خیر می ماند.

در احتجاج (۱) از آن جناب مروی است: در آن زمان درّندگان سازش کنند بلکه درّندگان و سایر حیوانات مطیع اصحاب آن حضرت شوند؛ چنان که شیخ صدوق از جناب باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: گویا می بینم اصحاب قائم را که مابین خافقین را احاطه نمودند، چیزی نیست مگر آن که حتّی درّندگان زمین و درّندگان طیور منقاد ایشان شود و هر چیزی خوشنودی ایشان را طلب می کند، حتّی زمین بر زمین فخر می کند و می گوید: امروز مردی از اصحاب قائم علیه السّلام بر من گذشت. (۲)

در خطبه مخزون امیر المؤمنین علیه السّلام که در منتخب البصائر (۳) حسن بن سلیمان حلّی در ذکر ملاحم و کیفیت ایّام حضرت مهدی، مروی است؛ مذکور است: در آن وقت وحوش مأمون می شوند، به نحوی که مثل انعام ایشان در اصناف زمین می چرند.

### [بودن اموات در رکاب حضرت]

بیست و یکم: بودن جمعی از مردگان در رکاب آن حضرت.

چنان که از شیخ مفید در ارشاد (۴) گذشت که بیست و هفت نفر از قوم موسی، هفت نفر اصحاب کهف، یوشع بن نون، سلمان، ابو دجانة انصاری، مقداد و مالک اشتر از انصار آن جناب خواهند بود و در بلاد حکام خواهند شد.

نیز در ارشاد (۵) از جناب صادق علیه السّلام مروی است که فرمود: چون خروج آن حضرت نزدیک شود، در جمادی الاخره و ده روز از رجب بر مردم باران ببارد، بارانی که خلایق مانند آن ندیده اند، پس خداوند به وسیله آن گوشت مؤمنین و بدن هایشان را در قبورشان می رویاند؛ گویا به سوی ایشان نظر می کنم که از قبل جهینه رو آوردند و

ص: ۳۴۲

۱- الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۱.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۷۳.

۳- مختصر بصائر الدرجات، ص ۳۸۶.

۴- الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۶.

۵- الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۱.

خاک را از موهای خود می افشانند.

در غیبت شیخ فضل بن شاذان از جناب رضا علیه السّلام مروی است که فرمود: شب بیست و سوّم ماه رمضان به اسم حضرت قائم ندا کنند و در روز عاشورا قیام نماید، خفته ای باقی نماند الا آن که برخیزد و بایستد، ایستاده ای نباشد مگر آن که بنشیند و نشسته ای نباشد مگر آن که از آن آواز بر دو پای خود برخیزد، آن صدای جبرئیل خواهد بود، به مؤمن در قبرش خواهند گفت به تحقیق صاحب ظهور کرد. اگر می خواهی به او ملحق شوی، ملحق شو و اگر می خواهی مقیم باشی، بر جای خود ساکن باش! (۱)

نیز از آن جناب روایت کرده که فرمود: چون قائم علیه السّلام ظهور کرد و داخل کوفه شد خداوند از ظهر کوفه؛ یعنی وادی السلام هفتاد هزار صدیق را مبعوث می کند، پس از اصحاب و انصار او می شوند... الخ. (۲)

در بحار (۳) از سرور اهل الایمان، بهاء الدین سیّد علی بن عبد الحمید نقل کرده که در خبری طولانی از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده که در آخر آن فرمود: پس خداوند فتیّه را از کهف ایشان با سگشان مبعوث می فرماید و از آن ها مردی است که به او تملیخا می گویند و دیگری مکسکمینا بدویی، این دو تن برای قائم علیه السّلام شاهدند.

سیّد علی بن طاوس و غیره (۴) از جناب صادق علیه السّلام روایت کرده اند که فرمود: هر کس چهل صباح خدای تعالی را به این عهد بخواند، از انصار قائم علیه السّلام خواهد بود، اگر پیش از آن حضرت مرد، خداوند آن را از قبرش بیرون می آورد.

دعا معروف است و اوّل آن این است: «اللّهم ربّ النّور العظیم و ربّ الكرسيّ الرّفیع» (۵).

ص: ۳۴۳

۱- ر. ک: کفایه المهدی [گزیده]، ذیل حدیث سی و نهم، ص ۲۸۸.

۲- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۹۰.

۳- همان، ص ۲۷۵.

۴- المزار الکبیر، شیخ محمد بن المشهدی، ص ۶۶۳؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۹۵؛ ج ۸۳، ص ۲۸۴.

۵- مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۳۶۰.



بدان بیست و دوّمین خصوصیت آن جناب، آن است که زمین گنج ها و ذخیره ها را که در آن پنهان و سپرده شده، بیرون می آورد.

در کمال الدین است که خداوند در شب معراج فرمود به پیغمبر صلی الله علیه و آله: برای او؛ یعنی حضرت قائم علیه السّلام گنج ها و ذخیره ها را به مشیت خود ظاهر می کنم. (۱)

در ارشاد (۲) شیخ مفید از جناب صادق علیه السّلام مروی است که فرمود: چون قائم علیه السّلام خروج کند، زمین گنج های خود را ظاهر می کند، تا این که مردم آن گنج ها را بر روی زمین.

در غیبت نعمانی (۳) از جناب باقر علیه السّلام مروی است که فرمود: هرگاه قائم اهل البیت رحمه الله برخیزد بالثوّه تقسیم می کند، تا این که فرمود: و اموال دنیا از شکم زمین و از ظاهر آن نزد او جمع می شود.

در عقد الدرر (۴) از عبد الله بن عباس مروی است که گفت: اقا مهدی، کسی است که زمین را پر از عدل می کند؛ چنان که از جور پر شده باشد، درّندگان و بهایم مأمون می شوند و زمین پاره های جگر خود را می اندازد.

راوی پرسید: پاره های جگر او چیست؟

گفت: مانند ستون از طلا و نقره.

نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله در قصّه آن جناب روایت کرده که زمین گنج های خود را بیرون می اندازد. (۵)

ص: ۳۴۴

---

۱- ر. ک: الامالی، شیخ صدوق، ص ۳۷۱؛ الجواهر السنیه، ص ۲۳۶.

۲- الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۱.

۳- الغیبه، ص ۲۳۷.

۴- عقد الدرر فی اخبار امام المنتظر، ص ۱۳۷.

۵- همان، ص ۱۴۹.

در امالی شیخ طوسی (۱) از آن جناب مروی است که در قصه مهدی فرمود: زمین، پاره های جگر خود را برای او بیرون می اندازد.

قریب به آن در احتجاج (۲) از امیر المؤمنین علیه السلام مروی است و در کمال الدین (۳) مروی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند گنج های زمین و همه معدن های آن را برای او ظاهر می کند و در غیبت فضل، این مضمون به چند سند معتبر مروی است.

### [فراوانی باران] ۷ نجمه

بیست و سوم: زیاد شدن باران، گیاه، درختان، میوه ها و سایر نعم ارضیه به نحوی که حالت زمین در آن وقت با حالت آن در اوقات دیگر مغایرت پیدا کند و قول خدای تعالی *يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ* (۴) راست آید؛ چنان که نعمانی از کعب روایت کرده که مهدی علیه السلام چنین کند (۵) و مراد تبدیل صورت زمین در عهد آن حضرت به صورتی دیگر و به جهت کثرت عدل، باران، اشجار، گیاه و سایر برکات است.

در کشف الغمه (۶) از رسول خدا صلی الله علیه و آله مروی است که فرمود: امت من در زمان مهدی به نعمتی متنعم می شوند که هرگز برّ و فاجر به مانند آن متنعم نشده بودند، آسمان برایشان پی در پی باران می فرستد و زمین چیزی از نبات خود را ذخیره نمی کند.

به روایت گنجی در بیان (۷): زمین میوه های خود را می دهد و چیزی را برایشان پنهان نمی کند.

ص: ۳۴۵

- 
- ۱- الامالی، ص ۵۱۳.
  - ۲- الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۱.
  - ۳- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۹۴.
  - ۴- سوره ابراهیم، آیه ۴۸.
  - ۵- الغیبه، ص ۱۴۶.
  - ۶- کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج ۳، ص ۲۱۷.
  - ۷- الیابان فی اخبار صاحب الزمان، ص ۱۴۵.

به روایت نبوی صلی الله علیه و آله: آسمان چیزی از باران خود نمی گذارد مگر آن که آن را پی در پی می فرستد و زمین چیزی از گیاه خود را نمی گذارد مگر آن که آن را ظاهر می کند تا این که زنده ها مردگان را آرزو می کنند؛(۱) یعنی کاش زنده می شدند و می دیدند.

در احتجاج (۲) شیخ طبرسی از امیر المؤمنین علیه السلام مروی است که در قصه آن جناب فرمود: در عهد او زمین گیاه خود را بیرون می آورد و آسمان برکت خود را نازل می کند و قریب به آن در خصال مروی است و گذشت که فرمود: در آن زمان زن از عراق به شام می رود و پای خود را جز بر گیاه نمی گذارد.(۳)

در اختصاص (۴) شیخ مفید از رسول خدا صلی الله علیه و آله مروی است که فرمود: چون وقت خروج قائم علیه السلام شود، منادی از آسمان ندا کند: ای مردم! مدّت جبارین از شما منقطع شد و بهترین امت محمد ولی امر شده، تا این که فرمود: پس در آن زمان مرغان در آشیان خود جوجه گذارند و ماهیان در دریاهاى خود و نهرها جاری شوند، آب چشمه ها بسیار شود و زمین، ضعف ثمر و رزق خود را برویاند.

در عقد الدرر (۵) از آن حضرت مروی است که در قصه مهدی علیه السلام فرمود: اهل آسمان و زمین، مرغان، وحشیان و ماهیان در دریا به او مسرور می شوند، باران در دولت او، زیاد و نهرها کشیده می شود، زمین ثمر خود را مضاعف می کند و گنج های خود را بیرون می دهد.

سید علی بن طاوس از صحیفه ادریس نبی در کتاب سعد السعود (۶) نقل کرده در ضمن سؤال ابلیس که پروردگارا! مرا مهلت ده تا روزی که خلق مبعوث می شوند و جواب خداوند که نه! و لکن تو تا روز وقت معلوم از مهلت داده شدگانی، به درستی که

ص: ۳۴۶

۱- ر. ك: العمده، ص ۴۳۶؛ مصنف عبد الرزاق، ص ۳۷۲؛ تذکره الحفاظ، ج ۳، ص ۷۳۸.

۲- الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۱.

۳- الخصال، ص ۶۲۶.

۴- الاختصاص، ص ۲۰۸.

۵- عقد الدرر فی اخبار المنتظر، ص ۱۴۹.

۶- سعد السعود، ص ۳۴.

آن روزی است که من حکم نمودم و حتم کردم زمین را از کفر و شرک و معاصی پاک نمایم و برای آن وقت، بندگان را برای خود انتخاب کنم که دل هایشان را برای ایمان آزمودم و آن ها را به ورع، اخلاص، یقین، تقوا، خشوع، صدق، حلم، صبر، وقار، تقوا و زهد در دنیا و رغبت در آن چه بعد از هدایت نزد من است، پر نمودم.

ایشان را نگاهبانان آفتاب و ماه می گردانم؛ یعنی برای عبادت در شب و روز، ایشان را در زمین خلیفه خواهم نمود و ایشان را بر آن دینی توانایی دهم که آن را برایشان پسندیدم، آن گاه مرا عبادت کنند و چیزی را برای من انباز قرار ندهند. در وقتش نماز بگذارند و در زمانش زکات بدهند، به معروف امر و از منکر نهی کنند و در آن زمان امانت را بر زمین بیندازم.

پس چیزی به چیزی ضرر نرسانند و چیزی از چیزی نترسد، آن گاه هوام و مواشی میان مردم شوند، بعضی از ایشان بعضی را اذیت نمی کند. نیش هر صاحب نیشی از هوام و غیر آن ها را بردارم و زهر حیوانی که می گزد، بردارم.

برکات را از آسمان و زمین نازل کنم و زمین از نیکویی نبات خود بدرخشد و همه ثمره ها و انواع طیب خود را بیرون دهد و رأفت و مهربانی را میان ایشان، بیندازم، پس با یکدیگر مواسات کنند و بالسویه قسمت نمایند، فقیر، بی نیاز شود و بعضی بر بعضی برتری نکند، کبیر بر صغیر رحم کند و صغیر کبیر را احترام نماید، به حقّ متدین شوند و به او انصاف دهند و حکم کنند؛ ایشان اولیای من هستند.

پیغمبری مصطفی و امینی مرتضی را برای ایشان برگزیدم، پس او را برای ایشان پیغمبر و رسول گرداندم و برای او اولیا و انصاری قرار دادم؛ این ها بهترین امتی هستند که برای نبی مصطفی و امین مرتضی خود اختیار نمودم.

این وقتی است که آن را در علم غیب خود حجب نمودم و لابد است که آن واقع شود و در آن روز تو را با سواران، پیادگان و تمام لشکریان، هلاک نمایم، برو که تا روز و وقت معلوم از مهلت دادگانی.

آثار مذکور در این اثر شریف تاکنون ظاهر نشده و مطابق اخبار خاصه و عامه از

خصایص ایام مهدی است.

در انوار المصیبه (۱) سید علی بن عبد الحمید از جناب صادق علیه السلام مروی است که فرمود: در آیه شریفه قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ\* (۲) وقت معلوم، روز برخاستن قائم است. چون خداوند او را مبعوث کند، ابلیس به مسجد کوفه می آید، به زانوها می افتد و می گوید: یا ویلاه! از این روز! پس موی پیشانی او را می گیرد و گردنش را می زند، پس این روز وقت معلوم است.

در تفسیر (۳) علی بن ابراهیم از آن جناب مروی است که فرمود: در تفسیر مُدْهَامَتَانِ که مابین مکه و مدینه از نخل متصل می شود و در خطبه امیر المؤمنین علیه السلام که در منتخب حسن بن سلیمان حلّی است؛ مذکور است: زمین به عدل نورانی یا خرسند می شود، آسمان، باران خود را، درخت، ثمر خود را و زمین، گیاه خود را می دهد و خود را برای اهلش زینت می دهد.

### [تکمیل عقول مردم] ۸ جمعه

بیست و چهارم: به برکت وجود آن حضرت عقول مردم تکمیل می شود و دست مبارک بر سر ایشان می گذارد و کینه و حسد از دل هایشان می رود که از روز کشته شدن هاییل تاکنون طبیعت ثانیه بنی آدم شده و علوم و حکمت ایشان زیاد می شود؛ چنان که در اصل زراد است که گفت: به جناب صادق علیه السلام گفتم: می ترسیم از مؤمنین نباشیم.

فرمود: برای چه؟

گفتم: برای آن که در میان خود کسی را نمی یابیم که برادر او نزدش برگزیده تر و

ص: ۳۴۸

۱- ر. ک: بحار الانوار، ج ۵۲، صص ۳۷۷-۳۷۶.

۲- سوره حجر، آیه ۳۷ و ۳۸؛ سوره ص، آیه ۸۰ و ۸۱.

۳- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۴۶.

محبوب تر از درهم و دینار او بوده باشد و درهم و دینار او را نزد خود محبوب تر از برادری می یابیم که موالات میان ما و او جمع نموده.

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: چنین نیست، به درستی که شما مؤمنین اید و لکن ایمان خود را کامل نخواهید کرد، تا این که قائم ما علیه السّلام خروج کند، پس خداوند تبارک و تعالی در آن زمان عقول شما را جمع می نماید. (۱)

در خراج راوندی (۲) و کمال الدین (۳) صدوق از جناب باقر علیه السّلام مروی است که فرمود: هرگاه قائم ما خروج کرد، دست خود را بر سرهای بندگان می گذارد، پس به سبب آن، عقل های ایشان را جمع و خردهای ایشان را کامل می کند.

شیخ کلینی از سعید بن حسن روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام به من فرمود: آیا احدی از شما نزد برادر خود می آید که دست خود را در کیسه او داخل کند و حاجت خود را بردارد و آن برادر او را منع نکند؟

گفتم: میان خود چنین شخصی نمی شناسیم.

حضرت فرمود: پس در این حال چیزی نیست؛ یعنی مقام و کمالی بر ایشان نیست.

گفتم: پس با این حال هلاکت است؟

فرمود: نه، به درستی که هنوز عقل های این گروه به ایشان داده نشده. (۴)

در اختصاص (۵) شیخ مفید مروی است: کسی به آن حضرت عرض کرد: اصحاب ما در کوفه جماعت بسیاری هستند، اگر ایشان را امر می فرمودی، هرآینه تو را اطاعت و متابعت می کردند.

فرمود: یکی از ایشان نزد کیسه برادرش می آید که حاجت خود را از آن بگیرد؟ (۶)

العبقری الحسان ؛ ج ۷ ؛ ص ۳۴۹

ص: ۳۴۹

۱- بحار الانوار، ج ۶۴، صص ۳۵۱-۳۵۰.

۲- الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۴۰.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۷۵.

۴- الکافی، ج ۲، ص ۱۷۳.

۵- الاختصاص، ص ۲۴.

۶- اکبر، العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ۹ جلد، مسجد مقدس جمکران - قم (ایران)، چاپ: ۱، ۱۳۸۶ ه.ش.

فرمود: پس ایشان به خون های خود بخیل ترند. آن گاه فرمود: به درستی که مردم در آرامی و آسایش اند، با ایشان مناکحه می کنیم، از یکدیگر ارث می بریم، بر ایشان حدّ اقامه می کنیم و امانت ایشان را ردّ می نماییم، تا این که قائم برخیزد، آن وقت جدایی به میان می آید، مرد به سوی کیسه برادر خود می آید و حاجت خود را می گیرد، پس او را منع نمی کند.

در کمال الدین (۱) صدوق از امیر المؤمنین علیه السّلام مروی است که در جمله ای از صفات مهدی علیه السّلام فرمود: دست خود را بر سرهای عباد می گذارد، پس مؤمنی نمی ماند مگر آن که قلبش از پاره ای آهن شدیدتر می شود.

در خصال (۲) از آن جناب مروی است که در ضمن وقایع ایام آن حضرت فرمود:

هرآینه کینه و عداوت از دل های بندگان برود.

در کشف الغمه (۳) از رسول خدا صلی الله علیه و آله مروی است که فرمود: در این مقام که خدای تعالی بی نیازی را در دل های مردم می گرداند و ظاهر است که چون آن دو صفت خبیثه از دل ها برود، این صفت پسندیده می آید و خلاق آسوده شوند.

در کمال الدین (۴) از جناب صادق علیه السّلام مروی است که به ابان بن تغلب فرمود: در این مسجد شما؛ یعنی مسجد مکه سی صد مرد می آید که اهل مکه می دانند پدران و اجداد ایشان متولّد نشدند. بر ایشان شمشیرهایی است که بر هر شمشیری کلمه ای مکتوب است که از هر کلمه هزار کلمه مفتوح می شود. به روایت نعمانی: بر هر شمشیری هزار کلمه مکتوب است که هر کلمه مفتاح هزار کلمه است. (۵)

در خطبه مخزون امیر المؤمنین علیه السّلام مذکور است: در آن وقت علم در دل های مؤمنین قذف می شود، پس مؤمن به علمی که نزد برادر او است، محتاج نمی شود، آن

ص: ۳۵۰

---

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۵۳.

۲- الخصال، ص ۲۶۲.

۳- کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج ۳، ص ۲۷۳.

۴- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۷۱.

۵- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۳۱۵.

وقت، تأویل آیه يُغْنِي اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ (۱)، (۲) انتهى.

## [نیروی اصحاب حضرت] ۹ نجمه

### اشاره

بیست و پنجم: قوت خارج از عادت در دیدگان و گوش های اصحاب آن حضرت؛ چنان که در کافی (۳) و خرائج (۴) از جناب صادق علیه السلام مروی است که فرمود: به درستی که هرگاه قائم ما خروج کرد، خداوند در گوش ها و چشم های شیعیان ما قوت می دهد تا این که میان آن ها و قائم به قدر چهار فرسخ می شود پس با ایشان تکلم می کند، ایشان می شنوند و به سوی آن جناب نظر می کنند.

شیخ جلیل، فضل بن شاذان در غیبت خود از آن جناب روایت کرده که فرمود: به درستی که مؤمن در زمان قائم علیه السلام در مشرق است، هرآینه برادر خود را که در مغرب است، می بیند و هم چنین آن که در مغرب است، برادر خود را که در مشرق است، می بیند. (۵)

### [طول عمر اصحاب]

بیست و ششم: طول عمر اصحاب و انصار آن حضرت؛ چنان چه شیخ مفید در ارشاد (۶) و فضل بن شاذان در غیبت (۷) خود از جناب صادق علیه السلام روایت کردند که فرمود: در سلطنت آن حضرت عمر می کنند، تا این که هزار پسر برای او متولد می شود

ص: ۳۵۱

۱- سوره نسا، آیه ۱۳۰.

۲- ر. ک: مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۰۱؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۸۵.

۳- الکافی، ج ۸، ص ۲۴۱.

۴- الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۴۰.

۵- ر. ک: بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۳۹۱.

۶- الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۱.

۷- ر. ک: کفایه المهدی [گزیده]، ذیل حدیث سی و نهم، ص ۲۰۳.



که در ایشان دختری نیست.

در تفسیر عیاشی (۱) از امیر المؤمنین علیه السّلام مروی است که ضمن حالات ایام سلطنت آن جناب فرمود: قسم به آن که دانه را شکافته و جان را آفریده! هر آینه در آن زمان ملوک وار و آسوده در ناز و نعمت زندگی می کنند، مردی از ایشان از دنیا نمی رود، تا این که هزار پسر از صلب او متولد می شود که از هر بدعت و آفت و مفارقت از دین، مأمون و به کتاب خداوند و سنّت پیغمبر او صلّی الله علیه و آله عامل اند به تحقیق آفات و شبهات برایشان نابود و فانی شده؛ یعنی هرگز به آفتی مبتلا و به شبهه ای گرفتار نمی شوند.

### [دوری بلا یا از اصحاب]

بیست و هفتم: رفتن عاهات و بلا یا از ابدان انصار آن جناب؛ چنان که در خبر سابق مذکور شد.

در خرایج (۲) راوندی از حضرت باقر علیه السّلام مروی است که فرمود: هر کس قائم اهل بیت مرا درک کند از صاحب عاهت و آفتی، شفا خواهد یافت یا صاحب ضعفی، قوی خواهد شد.

در غیبت نعمانی (۳) از حضرت سجّاد علیه السّلام مروی است که فرمود: هر گاه قائم علیه السّلام برخیزد خداوند عزّ و جلّ از هر مؤمنی آفت را برد و قوّت او را به او برگرداند و این تکریم عظیم، مانند شفا دادن جناب عیسی علیه السّلام یا سایر انبیا علیهم السّلام نیست؛ گاهی به جهت اعجاز و اتمام حجت کور، لامل، پیس و یا مریضی را برای جاحد یا منافقی در موارد معدوده، بلکه بردن این آفات و رفتن این بلیّات از تمام مؤمنین و مؤمنات از آثار ظهور موفور السرور، طلوع طلعت غرّاء، تشریف و تقدیم مراسم قدوم، تهیّه آداب لقا و درک فیض شرف حضور حضرت مهدی - صلوات الله علیه - است که چون بهشتیان اوّل، در

ص: ۳۵۲

۱- تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۸۲.

۲- الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۳۹.

۳- الغیبه، ص ۳۱۷.

چشمه مطهره و چشمه حیات شستشو کرده، تن را چون جان از هر عیب و نقصی پاک نمودند که بتوانند در محفل مقربین پا گذارند و تحیت سلامٌ عَلَیْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ (۱) بشوند، پس فرق بین این دو شفا، بیشتر از فرق بین ارض و سماست.

### [نیروی چهل مرد] ۱۰ نجمه

بیست و هشتم: آن حضرت به هریک از انصار و اعوان قوت چهل مرد می دهد؛ چنان که در کافی (۲) از عبد الملک بن اعین مروی است که گفت: نزد ابی جعفر علیه السلام برخاستم، پس بر دستم تکیه کردم. گریستم و گفتم: آرزو داشتم این امر؛ یعنی سلطنت ظاهره قائمه را علیه السلام درک نمایم و در من قوتی باشد.

فرمود: آیا راضی نیستید دشمنان شما بعضی، بعضی را بکشند و شما در خانه های خود آسوده باشید؟ به درستی که اگر امر چنان شد؛ یعنی فرج عظیم آمد، به هر مردی از شما قوت چهل مرد داده می شود و دل های شما مانند پاره آهن گردانده می شود. اگر خواستید به آن قوت، کوه را بکنید، خواهید کند و شما قوام زمین و خزان او هستید.

در کمال الدین (۳) صدوق از جناب صادق علیه السلام مروی است که فرمود: جناب لوط به قوم خود لَوْ أَنْ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ (۴) نگفت مگر به جهت آرزوی قوت قائم علیه السلام و جز شدت اصحاب او را ذکر نکرد؛ پس به درستی که به یک مرد از ایشان قوت چهل مرد داده می شود. این مضمون را در خصال (۵) از حضرت سجاد علیه السلام، شیخ مفید در اختصاص، ابن قولویه در کامل الزیارة، فضل بن شاذان در غیبت خود (۶) از

ص: ۳۵۳

۱- سوره زمر، آیه ۷۳.

۲- الکافی، ج ۸، ص ۲۹۴.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۷۳.

۴- سوره هود، آیه ۸۰.

۵- الخصال، صص ۵۴۱-۵۴۰.

۶- ر. ک: کفایه المهتدی [گزیده]، ذیل حدیث سی و نهم، ص ۳۰۰.

جناب صادق علیه السّلام و عیاشی در تفسیر خود روایت کردند و گذشت از کمال الدین که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: آن جناب دست خود را بر سر عباد بگذارد، پس مؤمنی نماند مگر آن که دلش سخت تر از پاره آهن شود و خداوند قوّت چهل مرد را به او بدهد.

در بصائر الدرجات (۱) صفّار از جناب باقر علیه السّلام مروی است که فرمود: چون امر ما واقع شود و مهدی ما بیاید، مرد شیعیان ما، جری تر از شیر و گذارنده تر از نیزه می شود، دشمن ما را با پای خود پایمال می کند و او را با کف خود می زند؛ این هنگام نزول رحمت خداوند و فرج او بر بندگان است، انتهی.

## [بی نیازی خلق از آفتاب] ۱۱ جمعه

### اشاره

بیست و نهم: استغناى خلق به نور آن جناب علیه السّلام از نور آفتاب و ماه؛ چنان که علی بن ابراهیم در تفسیر (۲) خود از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که در تفسیر آیه شریفه *وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا* (۳) فرمود: مربّی زمین، امام زمین است.

راوی عرض کرد: پس هرگاه خروج نماید، چه خواهد شد؟

فرمود: مردم از روشنایی خورشید و نور ماه مستغنی می شوند و به نور امام علیه السّلام اکتفا می کنند.

در ارشاد (۴) شیخ مفید و غیبت شیخ طوسی (۵) از آن جناب مروی است که فرمود:

هرگاه قائم ما برخاست، زمین به نور ربّ زمین روشن شود، مردم از روشنایی آفتاب مستغنی شوند و تاریکی برود.

ص: ۳۵۴

---

۱- بصائر الدرجات، ص ۴۴.

۲- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۵۳.

۳- سوره غافر، آیه ۶۹.

۴- الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۱.

۵- الغیبه، ص ۴۶۷.

صدوق این مضمون را در کمال الدین (۱) از جناب رضا علیه السلام روایت کرده و نیز فرمود:

برای آن حضرت ظلّی نیست.

شیخ خزّاز در کفایه الاثر (۲) از آن جناب روایت کرده که در ذکر آن حضرت فرمود: او پیش از خروجش صاحب غیبت است، چون خروج کند، زمین به نور او روشن می شود.

به قرینه خبر اوّل، معلوم می شود مراد، نور ظاهری است و الّا ممکن بود گفته شود مراد، نور معنوی است که نور علم و حکمت و عدل باشد.

در غیبت فضل بن شاذان به سند صحیح از آن جناب مروی است که فرمود: هرگاه قائم ما برخاست زمین به نور او روشن می شود، بندگان از ضوء آفتاب بی نیاز می گردند و تاریکی می رود، مرد در ملک آن جناب عمر می کند، تا این که هزار پسر برای او متولّد می شود که در آن ها دختری برای او متولّد نمی شود، زمین گنج های خود را ظاهر می کند تا این که مردم آن ها را بر روی زمین می بینند و مردی از شما کسی را طلب کند که از مال خود به او عطایی نماید و آن کس زکاتش را از او بگیرد، احدی نیاید آن را قبول کند و مردم به سبب آن چه خدای تعالی از فضل خود به ایشان روزی کرده، بی نیاز باشند. (۳)

### [رأیت رسول خدا با حضرت]

سی ام: بودن رأیت رسول خدا صلّی الله علیه و آله با آن جناب و جز بدر و روز جمل، دیگر باز نشده. شیخ نعمانی از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که در خبری که جبرئیل روز بدر رأیت رسول خدا صلّی الله علیه و آله را نازل نمود، و الله آن از پنبه، از کتان، از ابریشم و از حریر نبود.

راوی پرسید: پس از چه بود؟

ص: ۳۵۵

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۷۲.

۲- کفایه الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۲۷۵.

۳- ر. ک: کفایه المهتدی [گزیده]، ذیل حدیث سی و نهم، ص ۳۰۳.

فرمود: از برگ بهشت، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روز بدر آن را باز کرد، آن گاه آن را پیچید و به علی بن ابی طالب داد.

پیوسته از آن جناب بود تا روز بصره شد، پس امیر المؤمنین علیه السَّلام آن را باز کرد و خدای تعالی برای او فتح نمود، آن گاه آن را پیچید و آن نزد ماست، در این جا احدی آن را باز نمی کند، تا این که قائم علیه السَّلام برخیزد، هر گاه برخاست، آن را باز می کند، در مشرق و در مغرب احدی نمی ماند مگر آن که آن را ملاقات می کند و رعب از پیش روی آن به مسافت یک ماه، از راست آن یک ماه و از چپ آن یک ماه سیر می کند. (۱)

نیز از حضرت باقر علیه السَّلام روایت کرده که به ابو حمزه فرمود: ای ثابت! گویا قائم اهل بیت خود را می بینم که بر این نجف شما مشرف شده و به دست خود، به ناحیه کوفه اشاره فرمود، وقتی بر نجف شما مشرف شود، رأیت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را باز می کند و چون آن را باز کند، ملایکه بدر بر او فرود می آیند.

گفت: رأیت رسول خدا چیست؟

فرمود: چوبش از عمود عرش خداوند و رحمت او و سایر آن، از نصر خداوند است. آن را به سوی چیزی دراز نمی کند مگر آن که آن را تباه می کند. (۲)

به روایت صدوق در کمال الدین، (۳) چون آن را باز کند، سیزده هزار و سی صد ملک بر او فرود آید که همه آن ها منتظر قائم علیه السَّلام بودند، آن گاه تفصیل آن ملایکه را به نحوی که گذشت، ذکر فرمودند.

در غیبت نعمانی (۴) از جناب صادق علیه السَّلام مروی است که فرمود: چون میان اهل بصره و امیر المؤمنین علیه السَّلام تلاقی شد، رأیت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را باز کرد، پس قدم های ایشان بلرزید و آفتاب زرد نشد، گفتند: ای پسر ابو طالب! ما را امان ده! و فرمود: روز صفین

ص: ۳۵۶

---

۱- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۳۰۷.

۲- همان، ص ۳۰۹.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۷۱.

۴- الغیبه، ص ۳۰۷.

که شد، از آن حضرت سؤال کردند آن رأیت را باز کند. اجابت نفرمود. سپس امام حسن و امام حسین علیهما السلام و عمّار بن یاسر را شفیع حاجت خود کردند. به امام حسن علیه السّلام فرمود: ای فرزند من! برای این قوم مدّتی است که باید به آن برسند و به درستی که این رأیتی است که جز قائم علیه السلام آن را بعد از من باز نمی کند.

## از ره رسول خدا [۱۲ نجمة]

### اشاره

سی و یکم: راست نیامدن زره رسول خدا مگر بر قدّ شریف آن حضرت؛ چنان که در بصائر الدرجات (۱) از جناب صادق علیه السّلام مروی است که بعد از ذکر جمله ای از آن چه از سلاح و مواریث انبیا علیهم السّلام نزد ایشان است، فرمود: به درستی که قائم ما کسی است که چون زره رسول خدا صلّی الله علیه و آله را بپوشد، پس آن را پر کند؛ یعنی زیاد و کم نشود و به درستی که ابو جعفر علیه السلام آن را پوشید، پس از قامتش زیاد بود.

راوی عرض کرد: شما سمین ترید یا ابو جعفر علیه السلام؟

فرمود: ابو جعفر از من سمین تر بود و به تحقیق من هم آن را پوشیدم، پس اندکی زیادتر و هم به استوا نزدیک تر بود و به سند دیگر نیز قریب به همین معنی روایت کرده و متن آخر خبر فی الجملة صعوبتی داشت، حاصل آن ذکر شد.

نیز در آن جا (۲) و راوندی در خرائج (۳) از ابی بصیر روایت کردند که گفت: به حضرت صادق علیه السّلام گفتم: فدایت شوم! من می خواستم به سینه تو دست بمالم.

فرمود: به جای آور! پس به سینه و کتف های مبارکش دست مالیدم.

فرمود: ای ابو محمد! چرا چنین کردی؟

فرمودند: فدایت شوم! از پدرت شنیدم که می فرمود: به درستی که قائم سینه اش

ص: ۳۵۷

۱- بصائر الدرجات، ص ۱۹۶.

۲- همان، ص ۲۰۹.

۳- الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۹۱.

پهن و دو کتفش فرو هشته و میان آن ها فراخ است.

فرمود: ای ابو محمد! به درستی که پدرم زره رسول خدا صلی الله علیه و آله را پوشید و آن را بر زمین می کشید، به درستی که من آن را پوشیدم، پس به این که به اندازه باشد، نزدیک تر بود و آن زره بر بدن قائم می باشد؛ چنان که از رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، دامنش از زمین مرتفع است به نحوی که گویا پیش روی آن را با دو حلقه بلند کرده اند.

به روایت راوندی: آن زره بر صاحب این امر، مَثْمُر؛ یعنی دامن بالا-رفته است، چنان که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. بر این مضمون اخبار متعدّد است.

عَلَّامَه مجلسی در هفتم بحار(۱) فرموده: از اخبار ظاهر می شود که نزد ائمه علیهم السّلام دو زره بود؛ یکی از آن ها علامت امامت بود که بر بدن هر امامی راست می آمد و دیگری علامت حضرت قائم بود که جز بر آن جناب- صلوات الله علیه- راست نمی آمد.

### [همراهی ابری مخصوص]

سی و دوّم ابری مخصوص که خدای تعالی آن را برای آن جناب ذخیره کرده که در آن رعد و برق است؛ چنان که صفار در بصائر(۲) و شیخ مفید در اختصاص(۳) به سندهای متعدّد از حضرت باقر علیه السّلام روایت کردند که فرمود: آگاه باشید! به درستی که ذو القرنین را میان دو ابر مخیّر کردند، پس ذلول؛ یعنی آرام را برگزید و صعب برای صاحب شما ذخیره شد.

راوی پرسید: صعب کدام است؟

فرمود: آن ابری که در آن رعد و برق یا صاعقه باشد، پس صاحب شما بر آن سوار می شود. آگاه باشید! آن جناب بر آن ابر سوار می شود، پس او را در راه های هفت آسمان و هفت زمین بالا می برد که پنج تای آن معمور و دوتای آن خراب است.

ص: ۳۵۸

۱- بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۰۳.

۲- بصائر الدرجات، ص ۴۲۹.

۳- الاختصاص، ص ۱۹۹.

نیز از جناب صادق علیه السلام روایت کردند که فرمود: به درستی که خداوند ذو القرنین را میان دو ابر ذلول و صعب مخیر کرد، پس ذلول را اختیار نمود و آن ابری است که برق و رعدی در آن نیست و اگر صعب را اختیار می نمود، این اختیار برای او نبود، زیرا خداوند آن را برای قائم علیه السلام ذخیره کرد. (۱)

### [ترک تقیه] ۱۳ نجمه

سی و سوم: برداشته شدن تقیه و خوف از کفار و مشرکین و منافقین، میسر شدن بندگی کردن خدای تعالی و سلوک در امور دنیا و دین، حسب نوامیس الهی و فرامین آسمانی، بدون حاجت به دست برداشتن از پاره ای از آن ها از بیم مخالفین و ارتکاب اعمال ناشایسته مطابق کردار ظالمین؛ چنان که خدای تعالی در کلام خود وعده فرموده: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسَّيَّرْنَا لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا (۲)؛ خدای تعالی به کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند وعده داده که هر آینه البته ایشان را خلیفه گرداند؛ چنان که آنان را که پیش از ایشان بودند، خلیفه گردانید، و هر آینه البته دین آن ها را که برایشان پسندید برای ایشان متمکن خواهد کرد و هر آینه البته از پس ترس آن ها برایشان ایمنی تبدیل خواهد کرد که مرا بپرستند و چیزی را برایم شریک قرار ندهند.

بر هر منصفی پوشیده نیست که این وعده خلافت که خدای تعالی داده که به بعضی از آن ها که دارای مرتبه ایمان و درجات عمل صالح در دنیا هستند، بدهد، پس از نبی خود صلی الله علیه و آله که در عهد خلافتش از اقامه تمام دینی که خدا برایش پسندید، متمکن باشد و

ص: ۳۵۹

۱- بصائر الدرجات، ص ۴۲۹؛ الاختصاص، ص ۳۲۶.

۲- سوره نور، آیه ۵۵.



ایمن شود از خوفی که از جانب خلق به او رسیده و او یا سایر انام، خدای تعالی را بی تقیه پرستش نمایند، چون آن به حسب عمل، نوعی از شرک است؛ هرچند با اجتماع شروطش واجب شود، زیرا با اطمینان و آرامی دل به حقیقت ایمان، بر شرک و کفر جوارح و زبان مؤاخذه نیست.

اگر حفظ جان بر آن متوقف شود، چنین خلیفه و خلافت، چنین آسودگی و امتیت و چنین تمکن از مذهب و ملت تاکنون در میان مسلمین نشده، از عهد آن کسی خبر نداده و نمی توان از عهدی خبر داد که همه مسلمین خبر دادند که نبی اکرم وعده داده عهد ذلت و خواری ظالمین و منافقین و ملحدین و روز عزت، رفعت، عبادت و بندگی مؤمنین خواهد آمد و آن روز ظهور حضرت مهدی علیه السلام است که از تمام مراتب دین چیزی نباشد که نداند یا بداند و نفرماید یا بفرماید و کسی از عهده برنیاید؛ چنان که از اخبار فریقین معلوم و مبین است.

این که بعضی از مخالفین گفتند مورد آیه شریفه عهد خلفای اربعه است و کلام واسطی که مخصوص به عهد ثلثه است، شبیه به فسطه و انکار بدیهی است؛ چنان که در کتب امامت مشروح شده و بر هر خبیر به احوال سلف، مخفی نیست که چنین روزی بر مسلمین نگذشت که دارای شروط ثلثه باشد، چه رسد به ماه و سال. از این جهت در جمله ای از اخبار امامیه رسیده که نزول آیه در شأن قائم علیه السلام است.

شیخ طبرسی در مجمع البیان (۱) فرموده: از اهل بیت علیهم السلام مروی است: این آیه در حق مهدی علیه السلام است و عیاشی روایت کرده حضرت سجاد علیه السلام این آیه را تلاوت کرد، آن گاه فرمود: واللّه! ایشان شیعیان ما اهل بیت اند. این کار؛ یعنی این سه احسان بزرگ بر دست مردی از ما به ایشان کرده می شود و او مهدی این امت است.

در کمال الدین (۲) صدوق از جناب صادق علیه السلام مروی است که بعد از ذکر نوح علیه السلام و انتظار مؤمنین فرج فرمود: تا این که خداوند استخلاف و تمکین را به ایشان عطا فرمود

ص: ۳۶۰

۱- تفسیر مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۶۷.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۵۶.

که قائم هم چنین، زیرا ایام غیبت او ممتد می شود، تا آن که حق، خالص و کدورت از ایمان مرتفع شود به مرتد شدن هر کس از شیعه که طینت او معیب باشد و بیم نفاق در او برود، چون استخلاف و تمکین را ببیند و امری که در عهد او منتشر می شود.

راوی عرض کرد: کسانی هستند که گمان می کنند این آیه در حقّ فلان و فلان و فلان نازل شد و علی علیه السّلام فرمود: خداوند دل های ایشان را هدایت نکند! کجا متمکن شد دینی که خدا آن را پسندید و رسولش به انتشار امر آن در امت و رفتن خوف از دل هایشان و مرتفع شدن شکّ از سینه های ایشان در عهد یکی از آن ها و در عهد علی علیه السّلام با ارتداد مسلمانان و فتنه ها که در عهد ایشان برانگیخته شد و مقاتله ها که میان ایشان و کفار واقع شد.

نیز از جناب رضا علیه السّلام روایت کرده که فرمود: برای آن که ورعی ندارد، دینی نیست و آن که تقیّه نمی کند، ایمان ندارد، به درستی که اکرم شما نزد خداوند، کسی است که پیش از خروج قائم ما بیشتر به تقیّه عمل کند، پس کسی که پیش از خروج قائم ما علیه السّلام آن را ترک کند، او از ما نیست. (۱)

### [وسعت سلطنت حضرت] ۱۴ نجمه

سی و چهارم: فرو گرفتن سلطنت آن حضرت تمام روی زمین را از مشرق تا مغرب، بزرّ و بحر معموره و خراب و در کوه و دشت جایی نماند که حکمش جاری و امرش نافذ نشود و اخبار در این معنی متواتر است.

شیخ صدوق در علل (۲) و عیون (۳) و کمال الدین (۴) در خبری طولانی از رسول

ص: ۳۶۱

---

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۷۱.

۲- علل الشرایع، ج ۱، ص ۶.

۳- عیون اخبار الرضا علیه السّلام، ج ۲، ص ۲۳۸.

۴- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۵۵.

خدا صَلَّی اللّٰهَ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ روایت کرده که فرمود: در شب معراج به ساق عرش نظر کردم، پس دوازده نور را دیدم در هر نوری سطر سبزی بود که بر آن، اسم وصیّی از اوصیای من بود، اوّل ایشان علی بن ابی طالب علیه السّلام و آخر ایشان مهدی امّت من. گفتم: ای پروردگار من! این ها اوصیای من پس از من هستند؟

خطاب رسید: ای محمد! این ها اولیا و اصفیا و حجّت های من بعد از تو بر خلق من هستند و ایشان اوصیای تو و خلفای تو و بهترین خلق من بعد از تو، به عزّت و جلال خود قسم! هرآینه البتّه دین خود را به ایشان ظاهر کنم و کلمه خود را به ایشان، بلند و زمین خود را به آخر ایشان از دشمنان خود پاک کنم، هرآینه او را مالک مشرق و مغرب های زمین گردانم و هرآینه بادها را برای او، مسخر و البتّه ابرهای سخت را برای او هموار و ذلیل کنم؛ البتّه او را در اسباب؛ یعنی راه های آسمان بالا برم و هرآینه البتّه او را به لشکر خود یاری کنم و او را به ملائکه خود مرد دهم تا دعوت من بالا گیرد و خلائق بر توحید من جمع شوند، آن گاه سلطنت او را دوام دهم و روزگار سلطنت را نوبت به نوبت تا روز قیامت میان اولیای خود گذارم.

در کمال الدین (۱) از آن جناب مروی است که بعد از ذکر سلطنت ذی القرنین فرمود:

به زودی خدای تعالی سنّت او را در قائم از فرزندان من جاری می فرماید و او را از مشرق زمین و مغرب آن می رساند، تا این که موضعی از دشت و کوه که ذو القرنین در آن جا قدم گذاشت، نمی ماند مگر آن که او در آن جا قدم گذارد و نیز از جناب باقر علیه السّلام گذشت که فرمود: گویا اصحاب قائم علیه السّلام را می بینم که ما بین خافقین را احاطه نمودند. (۲)

در تفسیر عیاشی (۳) از جناب صادق علیه السّلام مروی است که در تفسیر آیه شریفه وَ لَهٗ

ص: ۳۶۲

---

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۹۴.

۲- همان، ص ۶۷۳.

۳- تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۸۳.

أَشِيْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا (۱) فرمود: هرگاه قائم ما خروج کرد، زمینی نمی ماند مگر آن که در آن، شهادت آن لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله را ندا کنند.

نیز از حضرت کاظم علیه السلام در تفسیر آیه مذکوره روایت کرده که آن در حق قائم علیه السلام نازل شده، چون یهود، نصارا، صابئین، زنادقه و کفار را در مشرق زمین و مغرب آن بیرون آورد، پس سلام را بر ایشان عرضه دارد. هر که به رغبت اسلام آورد، او را به نماز و زکات و آن چه مسلم را به آن امر کنند و بر او برای خداوند واجب است، امر فرماید و هر که اسلام نیاورد، گردنش را بزند، تا این که در مشرق ها و مغرب ها احدی جز موحد نماند.

راوی گفت: فدایت شوم! خلق بیشتر از این هاست.

فرمود: به درستی که چون خدای تعالی اراده فرماید، امر زیاد را کم و کم را زیاد می کند. (۲)

یوسف بن یحیی السلمی در باب نهم از کتاب عقد الدرر اخبار بسیاری در کیفیت فتوحات آن حضرت و گرفتن قسطنطنیه، روم، بنی، الاصر، چین، کابل، جزایر و غیر آن ها ذکر کرده که مقام ذکر آن نیست.

### [عدالت حضرت صاحب الامر (عج)] ۱۵ نجمه

#### اشاره

سی و پنجم: پر شدن تمام روی زمین از عدل و داد؛ چنان که در کمتر خبری، الهی یا نبوی، خاصی یا عامی ذکر از حضرت مهدی علیه السلام شده که این بشارت و این منقبت برای آن جناب مذکور نباشد.

ص: ۳۶۳

۱- سوره آل عمران، آیه ۸۳.

۲- تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۸۴.

در عیون (۱) از جناب رضا علیه السّلام مروی است که فرمود: چون آن حضرت خروج کند، زمین به نور پروردگار خود روشن شود و میزان عدل میان مردم وا گذاشته شود، پس احدی به احدی ظلم نمی کند.

در کمال الدین از جناب صادق علیه السّلام مروی است که در تفسیر آیه شریفه سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَ أَيَّامًا آمِنِينَ (۲) فرمود: مراد، قائم ما اهل بیت علیهم السّلام است؛ یعنی در عهد آن حضرت، هر کس در شب و روز به هر جا رود، ایمن و محفوظ است. (۳)

در تفسیر عیاشی (۴) از جناب باقر علیه السّلام مروی است که فرمود: و الله! آن حضرت و اصحابش مقاتله می کنند تا خلق، خدا را به یگانگی اقرار کنند و چیزی را برایش شریک قرار ندهند، حتی پیرزن ضعیفی از مشرق، اراده مغرب می کند و احدی او را نمی ترساند.

در ارشاد (۵) شیخ مفید از جناب صادق علیه السّلام مروی است که فرمود: هرگاه قائم خروج نماید، به عدل حکم می کند، جور در ایام او مرتفع می شود، راه ها به او ایمن می گردد، زمین برکات خود را بیرون می آورد، هر حقی به سوی اهل آن حقّ برمی گردد و اهل دینی باقی نمی ماند مگر آن که اظهار اسلام کنند و به ایمان اعتراف نمایند.

در کمال الدین (۶) مروی است که ربّیان بن الصلت به جناب رضا علیه السّلام عرض کرد: تو صاحب این امری؟ فرمود: من صاحب این امر هستم و لکن آن کسی نیستم که زمین را از عدل پر می کند؛ چنان که از جور پر شده.

ص: ۳۶۴

---

۱- ر. ک: کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۷۲؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۲؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۴۷.

۲- سوره سبأ، آیه ۱۸.

۳- ر. ک: علل الشرایع، ج ۱، ص ۹۱؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۳۶۸؛ ج ۴، ص ۳۳۳؛ تفسیر الصافی، ج ۴، ص ۱۲۸؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۹۴.

۴- تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۶۱.

۵- الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۴.

۶- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۷۶.

سی و ششم: حکم فرمودن در میان مردم به علم امامت خود و خواستن بیینه و شاهد از احدی؛ چنان که در بصائر الدرجات (۱) صفّار از جناب صادق علیه السّلام مروی است که فرمود: هرگز دنیا نخواهد رفت، تا این که مردی از ما اهل بیت خروج کند که به حکم داود و آل داود حکم کند و از مردم بیینه ای سؤال نکند.

به روایت دیگر فرمود: به هر نفسی حکم او را عطا خواهد کرد، (۲) نیز از آن جناب روایت کرده که فرمود: هرگاه قائم آل محمد رحمه الله خروج کرد، به حکم داود و سلیمان حکم می کند و از مردم شاهدهی نمی پرسد.

در دعوات (۳) سیّد فضل الله راوندی از حضرت عسکری علیه السّلام مروی است که در جواب آن که پرسید: چون قائم برخاست به چه حکم می کند که سؤال کردی از امام؟

نوشت: پس هرگاه خروج کرد، حکم می کند میان مردم به علم خود، مثل حکم داود سؤال نمی کند از مردم بیینه.

در خرائج (۴) راوندی از جناب صادق علیه السّلام مروی است که فرمود: گویا مرغ سفیدی را بالای حجر الاسود می بینم و زیر آن، مردی است که به حکم آل داود و سلیمان حکم می کند و بیینه ای خواهش نمی کند.

در ارشاد (۵) شیخ مفید و غیبت فضل (۶) از آن جناب مروی است که فرمود: هرگاه قائم آل محمد علیهم السّلام برخاست، به حکم داود میان مردم حکم می کند و به بیینه محتاج نمی شود، خدای تعالی به او را الهام می کند، پس به علم خود حکم می نماید و هر قومی را به آن چه در دل خود مخفی کردند، خبر می دهد.

ص: ۳۶۵

۱- بصائر الدرجات، ص ۲۷۹.

۲- همان، ص ۲۷۸.

۳- الدعوات، ص ۲۰۹.

۴- الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۶۰.

۵- الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۶.

۶- ر. ک: کفایه المهتدی [گزیده]، ذیل حدیث سی و نهم، ص ۳۰۲.

در غیبت نعمانی (۱) از جناب صادق علیه السّلام مروی است که فرمود: منادی آن حضرت ندا می کند؛ این مهدی به حکم داود حکم می فرماید و سلیمان از مردم بینه سؤال نمی کند و در کمال الدین (۲) صدوق از آن جناب مروی است که فرمود: خدای تعالی بادی را برمی انگیزاند، پس به هر وادی ندا می کند: این مهدی به حکم داود و سلیمان حکم می کند و بینه ای بر حکم خود نمی خواهد.

در غیبت فضل بن شاذان از جناب باقر علیه السّلام مروی است که فرمود: قائم علیه السّلام سی صد سال سلطنت می کند و نه سال را زیاد می کنند؛ چنان که اصحاب کهف در غار خود درنگ کردند، زمین را از عدل و داد پر می کند؛ چنان که از ظلم و جور پر شده، پس خداوند شرق زمین و غرب آن را برای او مفتوح می فرماید، مردم را می کشد، تا آن که جز دین محمد صلی الله علیه و آله نماند و به سیره و سلوک سلیمان بن داود حکم و رفتار می فرماید و آفتاب و ماه را می خواند، پس او را اجابت می کنند، زمین برای او پیچیده می شود و به او وحی می شود، پس به امر خدای تعالی به وحی عمل می کند. (۳)

### [احکام مخصوصه حضرت] ۱۶ نجمه

#### اشاره

سی و هفتم: آوردن احکام مخصوصی که تا عهد آن حضرت ظاهر و مجری نشده بود؛ چنان که در کافی (۴) و کمال الدین (۵) از جناب صادق علیه السّلام مروی است که فرمود: دو خون در اسلام است که از جانب خدای تعالی حلال است، احدی در آن حکم نمی کند، تا این که قائم ما اهل البیت مبعوث شود، پس هرگاه خدای تعالی قائم ما اهل البیت را برانگیخت، در آن به حکم خدا حکم می فرماید و بینه بر آن نمی طلبد، زانی، محصن را

ص: ۳۶۶

۱- الغیبه، ص ۳۱۳.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۷۱.

۳- ر. ک: کفایه المهدی [گزیده]، حدیث چهلم، صص ۳۰۶-۳۰۵.

۴- الکافی، ج ۳، ص ۵۰۳.

۵- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۷۱.

رجم می کند و گردن کسی که زکات نمی دهد، می زند.

در خصال (۱) از جناب صادق و کاظم علیهما السّلام مروی است که فرمودند: هرگاه قائم ما علیه السّلام برخاست هر آینه به سه حکم، حکم می کند که احدی قبل از او به آن ها حکم نکرد پیر زانی و مانع زکات را می کشد و در عالم ذر برادر را از برادرش؛ یعنی هردو نفر که در آن جا میانشان عقد اخوت بسته شد، در این جا از یکدیگر میراث می برند.

در غیبت نعمانی (۲) از جناب صادق علیه السّلام مروی است که فرمود: به درستی که علی علیه السّلام می فرمود: برای من بود که آن را که پشت کرده، بکشم؛ یعنی آن که در روز جنگ فرار کند و خسته مجروح را بکشم و لکن آن را به جهت عاقبت اصحاب خود ترک کردم که اگر مجروح شوند، ایشان را نکشند و برای قائم علیه السّلام است که پشت کننده و مجروح را بکشد.

شیخ جلیل، فضل بن شاذان از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرد که فرمود: قائم علیه السّلام به احکامی حکم می کند که بعضی از اصحابش از آن ها که پیش روی جنابش شمشیر می زدند، آن را انکار می کنند و آن، حکم آدم است. پس آن ها را پیش می طلبد و امر می فرماید گردن آن ها را بزنند، آن گاه رابعا حکمی می فرماید و آن، حکم محمد صلی الله علیه و آله است، احدی آن را انکار نمی کند. (۳) در جمله ای از اخبار رسیده که آن حضرت جزیه قبول نمی کند، صلیب را می شکنند و خوک را می کشد.

شیخ طبرسی در اعلام الوری (۴) روایت کرده: آن جناب مرد بیست ساله را که علم دین و احکام مسایل خود را نیاموخته، می کشد.

در مزار (۵) محمد بن مشهدی مروی است که ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام از حکم کسانی که با ایشان نصب عداوت کردند، سؤال کرد. فرمود: ای ابو محمد! برای کسی که

ص: ۳۶۷

۱- الخصال، ص ۱۷۰.

۲- الغیبه، ص ۲۳۱.

۳- ر. ک: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۹.

۴- اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۲، ص ۳۱۰.

۵- المزار، ص ۱۳۵.



از ما مخالفت کرده در دولت ما، حظّ و نصیبی نیست، به درستی که خدای تعالی در وقت خروج قائم ما خون های ایشان را برای ما حلال کرده و امروز این کار بر ما و بر شما حرام است، پس احدی تو را مغرور نکند، هرگاه قائم ما علیه السّلام برخاست، برای پیغمبرش و برای همه ما انتقام خواهد کشید.

### [آشکاری کل مراتب علوم]

سی و هشتم: بیرون آمدن تمام مراتب علوم؛ چنان که قطب راوندی در خرایج (۱) از جناب صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: علم بیست و هفت حرف است، جمیع آن چه پیغمبران آوردند، دو حرف بود و مردم تا امروز، غیر از آن دو حرف را نشناختند، هرگاه قائم ما خروج کند، بیست و پنج حرف را بیرون آورد، پس آن ها را میان مردم پراکنده می کند و با دو حرف دیگر ضمّ می فرماید، تا آن که تمام بیست و هفت حرف را منتشر می نماید.

شیخ صفار در بصایر (۲) از آن جناب روایت کرده که فرمود: در ذوابه شمشیر رسول خدا صلّی الله علیه و آله صحیفه کوچکی بود، به درستی که علی علیه السّلام پسرش، امام حسن علیه السّلام را طلبید؛ آن صحیفه و کاردی را به او داد و به او فرمود: آن را باز کن! نتوانست آن را باز کند. آن را برای او باز کرد. آن گاه فرمود: بخوان!

امام حسن خواند: الف، با، سین، لام و حرفی بعد از حرفی.

سپس پیچید و آن را به پسرش حسین علیه السّلام داد. نتوانست آن را باز کند. آن را برای او باز کرد و به او فرمود: بخوان! نتوانست چیزی از آن استخراج نماید، پس علی علیه السّلام گرفت، پیچید و بر ذوابه شمشیر رسول خدا صلّی الله علیه و آله آویزان کرد.

راوی پرسید: در آن صحیفه چه بود؟ فرمود: آن حروفی است که هر حرفی هزار باب باز می کند و فرمود: تا این ساعت جز دو حرف از آن بیرون نیامد.

ص: ۳۶۸

---

۱- الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۴۱.

۲- بصائر الدرجات، ص ۳۲۷.

به سند دیگر از ابو بصیر روایت کرد که از آن جناب پرسید: در ذوابه شمشیر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ چه بود؟ به همان نحو سابق بیان فرمود. ظاهراً این دو خبر از سنخ خبر راوندی باشد و نشر بقیه حروف آن صحیفه نبویّه از خصایص دولت مهدویّه باشد و اللهُ الْعَالَم.

## [شمشیرهای آسمانی اصحاب] ۱۷ نجمه

### اشاره

سی و نهم: آوردن شمشیرهای آسمانی برای انصار و اصحاب خود؛ چنان که نعمانی در غیبت (۱) خود از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هرگاه حضرت قائم علیه السلام خروج کرد، شمشیرهای قتال فرود می آید، بر هر شمشیر اسم مرد و پدرش ثبت شده.

در اختصاص (۲) شیخ مفید از آن جناب مروی است که فرمود: هرگاه قائم علیه السلام خروج کرد، برجه کوفه می آید، پس به پای مبارک خود اشاره می کند و آن جناب به دست خود به موضعی اشاره می کند، آن گاه می فرماید: این جا را حفر کنید! حفر می کنند، دوازده هزار زره، دوازده هزار شمشیر و دوازده هزار خود بیرون می آورند که برای هر خودی، دو رو است، آن گاه دوازده هزار نفر از موالیان و عجم را می طلبد. و آن ها را بر ایشان می پوشاند. سپس می فرماید: هر کس که بر او، مثل آن چه بر شماست، نباشد، او را بکشید.

## [اطاعت حیوانات از اصحاب]

چهارم: اطاعت حیوانات از انصار آن حضرت؛ چنان که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گذشت.

ص: ۳۶۹

---

۱- الغیبه، ص ۲۴۴.

۲- الاختصاص، ص ۳۳۴.

چهل و یکم: بیرون آمدن دو نهر از آب و شیر، پیوسته در ظهر کوفه که مقرّ سلطنت آن جناب است از سنگ جناب موسی که با آن حضرت است؛ چنان که در خرایج (۱) از جناب باقر علیه السّلام مروی است که فرمود: چون قائم علیه السّلام به مکه خروج کند و اراده نماید متوجه کوفه شود، منادی آن حضرت ندا کند: آگاه باشید! کسی طعام و آبی حمل نکند و حجر موسی را که از آن دوازده چشمه آب جاری شده بود، حمل نماید. در منزلی فرود نمی آیند مگر آن که آن را نصب می فرماید، پس چشمه ها از آن جاری می شود. هر که گرسنه باشد، سیر و هر که تشنه باشد، سیراب می شود. آن سنگ، توشه ایشان است تا وارد نجف شوند، چون در ظهر کوفه فرود آمدند، از آن پیوسته آب و شیر جاری می شود. هر که گرسنه باشد، سیر و هر که تشنه باشد، سیراب می شود.

## [امتیاز حضرت در شب معراج]

چهل و دوّم: امتیاز دادن خداوند تبارک و تعالی آن حضرت را در شب معراج پیغمبر خود صلی الله علیه و آله بعد از نماندن اشباح نورانیّه ائمه علیهم السّلام به آن حضرت، از امیر المؤمنین علیه السّلام تا حجّت عصر - عجل الله تعالی فرجه - به این که به روایت ابن عیّاش فرمود: این قائم حلال مرا، حلال و حرام مرا، حرام می کند و ای محمد! از اعدای من انتقام می کشد. ای محمد! او و کسی که او را دوست می دارد، دوست دار! (۲)

## [نزول عیسی بن مریم (علیه السلام)] ۱۸ نجمه

### اشاره

چهل و سوّم: جایز نبودن هفت تکبیر بر جنازه احدی بعد از حضرت

ص: ۳۷۰

۱- الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۹۰.

۲- مقتضب الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۲۴.

امیر المؤمنین علیه السّلام جز بر جنازه آن جناب؛ چنان که در بحار(۱) در حدیث وفات آن حضرت روایت کرده که ضمن وصایای خود به امام حسن علیه السّلام بعد از ذکر کفن، حنوط و بردن تا موضع قبر شریف، فرمود: آن گاه ای ابا محمد! مقدم شو! و ای فرزندانم حسن! بر من نماز کن! بر من هفت تکبیر بگو و بدان این عمل برای احدی غیر از من حلال نیست مگر بر مردی که در آخر الزمان بیرون می آید، اسم او، قائم مهدی و از فرزندان برادر تو حسین علیه السّلام است، اعوجاج حق را راست می کند.

### [قتل دجال لعین]

چهل و چهارم: قتل رجال العین که برای اهل قبله، از عذاب های الهی است؛ چنان که در تفسیر علی بن ابراهیم (۲) از جناب باقر علیه السّلام مروی است که عذاب در آیه شریفه قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ (۳) به دجال و صیحه تفسیر نمود و فرمود: هیچ پیغمبری نیامد مگر آن که مردم را از فتنه دجال ترساند.

چنان که در کمال الدین (۴) از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده: چگونه فتنه نباشد با آن هیأت و استعدادی که او در سال قحط شدید بیرون می آید و همه آفاق را جز مکه و مدینه سیر می کند.

حسن بن سلیمان حلّی در مختصر بصائر(۵) از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده که فرمود: هر که بخواهد با شیعه دجال مقاتله کند، پس با آنان که بر خون فلان و بر اهل نهروان می گریند، مقاتله کند و به درستی که کسی که خدا را با ایمان به این که فلان

ص: ۳۷۱

- 
- ۱- بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۹۲.
  - ۲- تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۰۴؛ در چاپ مورد استفاده از تفسیر القمی به جای «دجال»، «دخان» ذکر شده است، ولی در بحار الانوار در روایت مذکور از تفسیر القمی «دجال» ذکر شده است؛ ر. ک: بحار الانوار، ج ۹، ص ۲۰۵.
  - ۳- سوره انعام، آیه ۶۵.
  - ۴- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۵۲۹؛ الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۴۲.
  - ۵- مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۰.

مظلوم کشته شده، ملاقات کند؛ خدای را در حالی که بر او غضبناک است، ملاقات کرده و دجال را درک می کند.

کسی گفت: یا امیر المؤمنین! اگر پیش از آن بمیرد؟

فرمود: خداوند او را از قبرش مبعوث می کند، تا این که به رگم انفش به او ایمان می آورد.

از کمال الدین (۱) گذشت که آن ملعون در عقبه افیق شام به دست آن حضرت کشته می شود.

نیز از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: خداوند تبارک و تعالی چهارده نور آفرید، پیش از آن که به چهارده هزار سال، خلق را بیافریند، آن، ارواح ماست.

کسی گفت: یا بن رسول الله! آن چهارده تن کیستند؟

فرمود: محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و ائمه از فرزندان حسین علیهم السلام؛ آخر ایشان قائمی است که بعد از غیبتش برمی خیزد، دجال را می کشد و زمین را از هر جور و ظلمی پاک می کند. (۲)

بعضی عامه قتل آن لعین را به جناب عیسی علیه السلام نسبت می دهند. ما از شرح حال دجال اعراض نمودیم؛ چون غرض اهم، غیر از آن است.

### [پایان سلطنت ظالمین]

چهل و پنجم: انقطاع سلطنت جبار و دولت ظالمین در دنیا به وجود آن جناب که دیگر در روی زمین پادشاهی نخواهند کرد، چون بنا بر رأی بعضی از علما دولت آن حضرت به قیامت، یا بنا بر رأی جماعتی و ظواهر اخبار بسیار به رجعت سایر ائمه علیهم السلام - بلکه تصانیف متعدّد در این باب تألیف فرمودند - و یا به دولت فرزندان آن

ص: ۳۷۲

---

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۸۰.

۲- همان، ص ۳۳۵.

حضرت متصل شود؛ چنان که شیخ مفید در ارشاد(۱) فرموده: بعد از دولت قائم علیه السلام برای احدی دولتی نیست مگر آن چه در روایت از سلطنت فرزندان آن جناب رسیده.

ان شاء الله تعالی و به نحو قطع و بث نرسیده. بیشتر روایات این است که مهدی علیه السلام نمی رود مگر چهل روز پیش از قیامت تا آخر آن چه فرموده و مکّرر حضرت صادق علیه السلام به این بیت مترنّم بودند: لکلّ اناس دوله یرقبونها و دولتنا فی آخر الدّهر یظهر.

در غیبت نعمانی از جناب باقر علیه السلام مروی است که فرمود: دولت ما آخر دولت هاست و اهل بیتی نمی ماند که برای ایشان دولتی است مگر آن که پیش از ما سلطنت خواهند کرد تا این که هرگاه سیره و سلوک ما را ببینند نگویند که هرگاه ما سلطنت می کردیم، مثل سلوک این جماعت سلوک می نمودیم و این قول خدای عزّ و جلّ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (۲) است.

چهل و ششم: نزول حضرت روح الله، عیسی بن مریم از آسمان برای یاری حضرت مهدی- صلوات الله علیه- و نماز کردن در خلف آن جناب علیه السلام.

**[فضیلت ائمه (علیهم السلام)]**

## اشاره

تذیلات للعقربیه یلیقان للهدیّه:

اول: مخفی نماید اگرچه دعوی استقرار مذهب در این اعصار بر افضلیت ائمه اطهار علیهم السلام بر جمیع انبیا و مرسلین، حتی اولوا العزم که یکی از ایشان عیسی است، بعید نیست، لکن اولاً- این مسأله در اعصار سابق از مسایل نظری بود و جمعی از علمای ما مخالف بودند، چه رسد به اهل سنت که پاره ای از ایشان به تکفیر کسی که احدی غیر از انبیا را بر ایشان ترجیح دهد، حکم کنند.

شیخ مفید در کتاب مقالات فرموده: گروهی از اهل امامت؛ یعنی امامیه، به فضل

ص: ۳۷۳

۱- الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۷.

۲- سوره اعراف، آیه ۱۲۸.

ائمه از آل محمد عليهم السّلام بر تمام کسانی که از رسولان و پیمبران پیش بودند، سوای پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله قطع کردند و فریقی از ایشان، فضل بر جمیع انبیا را سوای اولوا العزم از ایشان عليهم السّلام واجب دانستند و فریقی دیگر از ایشان هر دو قول را امتناع نمودند و به فضل تمام انبیا به جمیع ائمه عليهم السّلام قطع کردند، این بابی است که مجالی در ردّ و قبول آن برای عقول نیست و بر هیچ یک از آن اقوال اجماعی نیست. به تحقیق آثاری از پیغمبر صلی الله علیه و آله در امیر المؤمنین علیه السّلام و ذرّیه او از ائمه طاهرین عليهم السّلام و ایضا اخباری از ائمه صادقین عليهم السّلام رسیده.

در قرآن مواضعی است که عزم را بر آن چه فریق اول در این مسأله گفتند، قوّت می دهد، ... الخ. (۱)

ثانیا: ثبوت افضلیت از روی ادلّه و براهین مخصوص به اهل انصاف، ارباب دانش و بینش است، برای عوام اهل حقّ جز اعتقادی بی پایه از روی تقلید در آن بهره ای نیست و غیر آن طایفه یا علم ندارند یا انصاف و یا اطلاع، پس افضلیت ائمه عليهم السّلام از رسل برای همه امت، چه رسد به غیر ایشان، به درجه اول از ثبوت نرسیده؛ چه رسد به آن که ضروری و وجدانی شود، جز برای طایفه ای از ایشان در بعضی از اعصار که به حدّ ضروری رسیده و به نزول جناب عیسی علیه السّلام، نماز کردنش در خلف مهدی علیه السّلام و متابعت و اطاعت کردنش آن جناب را در محضر تمام عالم که او را به تعریف الهی خواهند شناخت، این مطلب محسوس و وجدانی همه جهانیان شود، چون کسی بین اولوا العزم فرقی نگذاشته و از این جهت در اخبار، نزول و نماز عیسی را از فضایل خاصّه و مناقب مختصّه آن حضرت قرار داده، مکرّر در مجالس و محافل به آن افتخار می فرمودند، بلکه خدای تعالی آن را از مناقب و مدایح آن جناب شمرد.

چنان که در کتاب محتضر (۲) حسن بن سلیمان حلّی در خبری طولانی مروی است که خدای تعالی در شب معراج بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به تو عطا فرمودم این که از

ص: ۳۷۴

---

۱- اوائل المقالات، ص ۷۱.

۲- المحتضر، ص ۱۴۱.

صلب او؛ یعنی علی علیه السّلام یازده مهدی بیرون بیاورم که همه از ذرّیه تو و از بکر بتول باشند؛ آخر مرد ایشان کسی است که عیسی بن مریم خلف او نماز می کند، زمین را از عدل پر می کند؛ چنان که از جور و ظلم پر شده باشد، به وسیله او از مهلکه نجات می دهم و از ضلالت هدایت می کنم، از کوری عافیت می دهم و مریض را به او شفا می دهم.

در کمال الدین (۱) از رسول خدا صلی الله علیه و آله مروی است که فرمود: قسم به آن که مرا به راستی به پیغمبری فرستاده اگر از دنیا مگر یک روز نماند، هر آینه خداوند آن روز را طولانی می کند، تا آن که در آن روز، فرزندم مهدی خروج کند، روح الله عیسی بن مریم فرود آید و خلف او نماز کند.

نیز از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده که در حدیث دجال فرمود: او را می کشد؛ یعنی خداوند در شام در عقبه افیق بر دست کسی که مسیح عیسی بن مریم خلف او نماز می کند. (۲)

در اعلام الوری (۳) شیخ طبرسی از امام حسن مجتبی علیه السّلام مروی است که فرمود:

احدی از ما نیست مگر آن که بیعت طاغیه زمان او در گردش واقع می شود مگر قائمی که روح الله، عیسی علیه السّلام خلف او نماز می کند.

در غیبت (۴) شیخ طوسی از آن جناب مروی است که به فاطمه علیها السّلام فرمود: ای دخترک من! به ما اهل بیت، هفت چیز داده شد که به احدی پیش از ما داده نشد؛ پیغمبر ما بهترین پیغمبران و آن پدر تو است، وصی ما بهترین اوصیا و آن شوهر تو است، شهید ما، بهترین شهدا و آن عم پدر تو حمزه است و از ماست کسی که برای او دو بال سبز است که به وسیله آن در بهشت پرواز می کند، از ماست دو سبط این امت و

ص: ۳۷۵

---

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۸۰.

۲- همان، صص ۵۲۷-۵۲۶.

۳- اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۳۰.

۴- الغیبه، ص ۱۹۱.



آن‌ها دو پسر تو حسن و حسین اند و قسم به خداوندی که خدایی جز او نیست! مهدی این امت از ماست، آن که عیسی بن مریم خلف او نماز می‌کند، آن گاه دست مبارک را بر کتف حسین علیه السّلام گذاشت و سه مرتبه فرمود: از این فرزندم است.

در کافی (۱) مروی است که آن حضرت روزی مسرور و خرسند و خندان بیرون تشریف آورد، از سبب آن جویا شدند.

فرمود: هیچ روز و شبی نیست مگر آن که در آن از جانب خداوند برای من تحفه ای است. آگاه باشید! امروز پروردگارم تحفه ای به من داده که مثل آن را به گذشتگان نداد.

جبرئیل نزد من آمد، از پروردگارم به من سلام رساند و گفت: ای محمد! ...، تا این که گفت: و قائم از شما؛ یعنی از بنی هاشم است که عیسی بن مریم هر گاه خدا او را به زمین فرو فرستد، خلف او نماز می‌کند.

در کمال الدین (۲) از جناب باقر علیه السّلام مروی است که سیرت خلفای راشدین را ذکر فرمود، چون به آخر ایشان رسید، فرمود: دوازدهم کسی است که عیسی بن مریم علیه السّلام عقب او نماز می‌کند.

گنجی شافعی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که در جمله احوال مهدی علیه السّلام فرمود:

آن حضرت با اصحاب خود در بیت المقدّس مشغول نماز صبح است که عیسی بن مریم علیه السّلام فرود می‌آید، پس حضرت به قهقری برمی‌گردد که عیسی پیش افتد و در نماز امام مردم شود، عیسی دو دست خود را بر کف آن جناب می‌گذارد و به او می‌گوید:

مقدّم شو! (۳)

نیز روایت کرده که به ابو هریره فرمود: شما چگونه اید زمانی که پسر مریم نازل شود و امام شما از خود شما باشد؟ (۴)

ص: ۳۷۶

---

۱- الکافی، ج ۸، صص ۵۰-۴۹.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۳۲.

۳- البیان فی اخبار صاحب الزمان، ص ۱۴۴.

۴- کفایه الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب، ص ۴۹۶.

بر این مضمون اخبار مکرر است. گنجی شرحی در دلالت امامت آن حضرت برای عیسی و افضلیتش بر آن جناب بیان کرده که امام باید اقرء و اعلم و اصبح باشد، به بیانی که ما حاجتی به ذکر آن نداریم.

در عقد الدرر(۱) از آن جناب مروی است که فرمود: مهدی علیه السّلام ملتفت می شود که عیسی بن مریم علیه السّلام نازل شده و گویا از مویش آب می چکد. مهدی علیه السّلام به او می فرماید:

مقدّم شو و بر مردم نماز کن!

عیسی می گوید: نماز برای تو بیان شده، پس عیسی، خلف مردی از فرزندان من نماز می کند، چون نماز کرد، می نشیند و عیسی در مقام با او بیعت می کند.

نیز از سدی روایت کرده که آن جناب فرمود: مهدی علیه السّلام و عیسی علیه السّلام وقت نماز جمع می شوند، حضرت به عیسی می فرماید: پیش بیفت! عیسی می گوید: تو به نماز سزاوارتری. عیسی به اقتدا در عقب آن حضرت نماز می کند.(۲)

در اخبار خاصّه این مضمون به نظر رسیده و بر فرض صحّت امر حضرت، آن جناب را به تقدیم، نظیر امر رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در شب معراج جبرئیل را به تقدیم در نماز امر کرد و جبرئیل امتناع نمود و گفت: ما از آن روز که به سجده برای آدم مأمور شدیم، بر آدمیان مقدّم نمی شویم.(۳)

لذا شاید مقصود، کشف افضلیت خود بر عیسی برای خلق، به لسان خود آن جناب است، نه به مجرد تقدّم در نماز که به قواعد بسیاری از اهل سنّت، فضلی در آن نیست و جواز نماز را خلف هر بزرگوار و فاجری روایت کنند و کلام نبیّ خود را فراموش کنند که هرگز رستگار نمی شود قومی که ایشان را کسی پیش بیفتد و در میانشان کسی باشد که از آن که ایشان را پیش افتاد، افضل باشد.

ص: ۳۷۷

۱- عقد الدرر فی اخبار المنتظر، صص ۲۳۰-۲۲۹.

۲- همان، ص ۲۳۴.

۳- تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۷۷؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۱۲۶.

در نجم ثاقب آمده: پوشیده نماند از آن چه ذکر کردیم- که نمونه ای از خصایص و تشریفات الهیّه مهدویّه است- اندکی از مقامات عالیّه آن حضرت- صلوات الله علیه- و بزرگی سلطنت آن جناب معلوم می شود که کسی ندیده، نشنیده و نخواهد دید و استغراب بعض آن چه در حقّ آن حضرت وارد شده، رفع می شود؛ چنان که شیخ نعمانی در غیبت (۱) خود روایت کرده که کسی از جناب صادق پرسید: آیا قائم علیه السلام متولد شده؟

فرمود: نه، اگر او را درک کنم، هرآینه او را در ایام حیات خود خدمت می کنم و خواهد آمد که آن جناب بعد از نماز ظهر برای حضرت قائم علیه السلام دعا می کردند.

پس راوی عرض کرد: برای خود دعا کردی؟

فرمود: به تحقیق برای نور آل محمد، سابق ایشان و انتقام کشنده از اعدای ایشان دعا کردم. نیز می آید که حضرت کاظم علیه السلام مکرر در مقام ذکر شمایل و حالات آن حضرت می فرمود: پدرم فدای آن که چنین است!

در کامل الزیاره (۲) از جناب صادق علیه السلام مروی است که ضمن وقایع خروج آن حضرت فرمود: پس مؤمن مرده نمی ماند، مگر آن که سرور این ظهور در قبرش بر او داخل می شود و این، آن وقت است که در قبرهایشان به زیارت یکدیگر روند و یکدیگر را به خروج قائم علیه السلام بشارت دهند. این مضمون را صدوق در کمال الدین از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده، در آن جا مذکور است: سروری در قلب آن مؤمن داخل می شود.

شیخ نعمانی روایت کرده که جناب باقر علیه السلام فرمود: موسی بن عمران در سفر اول؛ یعنی از تورات نظر کرد به آن چه از قدرت و سلطنت و فضل به قائم آل محمد علیه السلام داده می شود.

ص: ۳۷۸

---

۱- الغیبه، ص ۲۴۴.

۲- کامل الزیارات، ص ۲۳۳.

موسی گفت: پروردگارا! مرا قائم آل محمد علیه السّلام بگردان! به او گفتند: به درستی که این قائم از ذرّیه احمد است. سپس در سفر ثانی نظر کرد، در آن مثل این را یافت، آن گاه در سفر ثالث نظر کرد، در آن مانند این دید و همان سخن را گفت؛ همان جواب را به او دادند. (۱)

در مهیج الاحزان (۲) از کتاب نور العین روایت کرده که حضرت سیّد الشهداء علیه السّلام در شب عاشورا به اصحاب فرمود: جدّم مرا خبر داد که فرزندم حسین غریب و بی کس و تشنه در بیابان کربلا کشته خواهد شد، پس کسی که او را یاری کند، به تحقیق مرا یاری کرده و فرزندش قائم منتظر علیه السّلام را یاری نموده.

### [کلام حضرت امیر (علیه السلام) به کمیل]

در بشاره المصطفی (۳) عماد الدین طبری و تحف العقول و بعضی نسخ نهج البلاغه از امیر المؤمنین علیه السّلام مروی است که به کمیل فرمود: ای کمیل! هیچ علمی نیست مگر آن که من آن را مفتوح می نمایم و هیچ سّری نیست مگر آن که قائم آن را ختم می کند، در نسخه هیچ سّری و به روایتی هیچ چیز نیست مگر آن که آن جناب آن را ختم نماید.

چه دانستی که همه انبیا و اوصیا که برای عمارت قلوب و تحلیه آن ها به نور ایمان و تطهیر و تزکیه آن ها از قذارات و دنایس عقاید و اخلاق مبعوث شدند و به جهت موانع بسیار از اظهار تمام اسباب انکار و بیان رموز و اسرار متمکن نشدند و پیوسته خلق را به آن جناب و عهد سلطنت و ریاست او وعده، بشارت، ارجاع و حوالت فرمودند که پس از آن دولتی نباشد. نباید چیزی بماند که آن جناب نفرماید و به خلق نرساند و ایشان را به سوی خداوند نکشاند؛

چنان که خدای تعالی به همین نحو در آیه، وعده استخلاف بیان فرمود که دیگر

ص: ۳۷۹

۱- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۴۰.

۲- مهیج الاحزان، ص ۹۸، مجلس چهارم.

۳- بشاره المصطفی، ص ۵۱.

برای احدی از خلیفه و انصارش خوفی نباشد که سبب پوشاندن حقی شود.

### [روایتی از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله)]

شیخ جلیل، علی بن محمد بن علی در کفایه الاثر (۱) از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که به علی علیه السلام فرمود: یا علی! تو از منی و من از تو، تو برادر و وزیر منی. چون بمیرم کینه ها در دل های قومی ظاهر شود و زود است که پس از من فتنه ای سخت و دشوار شود که هر بیگانه و نزدیک در آن بیفتد و این هنگام مفقود شدن پنجم از هفتمین فرزندان تو از شیعه است که اهل آسمان و زمین برای فقدان او محزون می شود، پس چه بسیار مؤمن و مؤمنه ای که در زمان فقدان او متأسف، متلهف و حیران است، آن گاه سر مبارک را اندکی به زیر انداخت، بالا کرد و فرمود: پدر و مادرم فدای هم نام و شبیه موسی بن عمران! که بر او جامه های نور است یا جامه ها که از شکاف هایش انواری تتق زند که از شعاع قدس متأللاً است.

گویا ایشان را می بینم که در حالت نهایت مأیوس اند که به ایشان ندایی کنند که از دور شنیده شود؛ چنان که از نزدیک شنیده شود... تا آخر خبر.

شیخ طبرسی در احتجاج (۲) و ابن طاوس در کشف الیقین (۳) خطبه بلیغ طولانی رسول خدا صلی الله علیه و آله را روایت کردند که در حجه الوداع در غدیر خم در آن محضر عظیم خواندند و از جمله فقرات آن خطبه است؛

أَلَا وَ أَنَّ خَاتَمَ الْاِئِمَّةِ مَنَا الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَلَا اِنَّهُ الظَّاهِرُ عَلٰى الدِّينِ اَلَا اِنَّهُ فَاتِحُ الْحِصُونِ وَ هَادِمَهَا اَلَا اِنَّهُ قَاتِلُ كُلِّ قَبِيْلَةٍ  
مِنَ اَهْلِ الشَّرْكِ اَلَا اِنَّهُ الْمَدْرُكُ بِكُلِّ ثَارٍ لِاَوْلِيَاءِ اللّٰهِ اَلَا اِنَّهُ النَّاصِرُ لِدِيْنِ اللّٰهِ اَلَا اِنَّهُ الْعُرَافُ مِنْ بَحْرِ عَمِيْقِ الْمَجَازِي كُلِّ ذِي

ص: ۳۸۰

۱- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، صص ۱۵۹-۱۵۸.

۲- الاحتجاج، ج ۱، ص ۸۰.

۳- الیقین فی امره امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۳۵۷؛ در متن «کشف الیقین» آمده است که تألیف علامه حلی می باشد و گویا نسبت آن به سید ابن طاووس، خطا در نگارش بوده است.

فضل بفضله و كلّ ذى جهل بجهله الا أنّه خيره الله و مختاره الا أنّه وارث كلّ علم و المحيط به الا أنّه المخبر عن ربّه و المتبّه بأمر ايمانه الا أنّه الرشيد السديد الا أنّه المفروض اليه الا أنّه قد بشر به من سلف بين يديه الا أنّه الباقي حجّه لا حجّه بعده و لا حقّ الاّ معه و لا فوز الاّ عنده الا أنّه لا غالب له و لا منصور عليه الاّ و أنّه وليّ الله فى ارضه و حكمه فى خلقه و امينه فى سرّه و علائقته  
اللهمّ عجل فرجه.

ص: ٣٨١



در بیان شردمه ای از اخبار وارده گزارشات زمان ظهور آن امام محبور و نمایان ساختن آن حضرت، بعضی از افعال را که از انظار خلایق دوراند و اشاره به لطایف و نکتی که در آن هاست و رفع اشکال و اجمالی که از بعضی از آن ها، مترایی می گردد و در آن، چند نجمه است.

**[روایت امام باقر (علیه السلام)] ۱ نجمه**

در کمال الدین (۱) به اسناد خود از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: چون قائم ما قیام کند، دست مبارکش را بر سرهای بندگان خدا می گذارد، پس از یمن دست مبارکش، عقل های ایشان بر سرهایشان جمع می شود و کمال به هم می رساند.

این ناچیز گوید: اصل روایت کمال الدین چنین است: عن ابن مسرور عن ابن عامر عن المعلی عن الوشا عن المثنی الحنّاط عن قتیبه الاعشی عن ابن ابی یعفور عن مولی النبی شیبان عن ابی جعفر علیه السلام قال: إذا قام قائمنا وضع الله یده علی رؤس العباد، فجمع بها عقولهم و کمل بها احلامهم.

آن چه ما در معنی این خبر ذکر نمودیم، مطابق چیزی است که آن را در ترجمه جلد سیزدهم بحار در معنی آن ذکر نموده و مابین آن با متن خبر بسی واضح است، چه در

ص: ۳۸۳



خبر وضع الله یده علی رؤس العباد است و در ترجمه و معنی آن، وضع حضرت قائم، دست مبارک خود را بر سرهای بندگان است.

در وافی فرموده: وضع الله یده؛ یعنی خداوند رحمت خود را نازل می فرماید و نعمت خود را کامل می نماید. یا این که به ید، از واسطه فیض وجود خود تعبیر فرموده است و آن واسطه یا قائم علیه السلام است یا عقل که آن اول مخلوق الهی از یمین عرش پروردگار است و یا ملکی از ملائکه قدس حضرتش و نوری از انوار عظمتش است.

مراد از روس عباد، نفوس ناطقه و عقول هیولانیه ایشان است و تعبیر فرمودنش از نفوس عباد به رؤس به جهت این است که رؤس ایشان، رفیع ترین اجزای باطنه و ظاهره آن هاست، پس عقول مردمان به واسطه آن ید، به تعلیم و الهام و افاضه نور تام جمع می شود. پس به ذوات خود، عالم، به نفوس خود، عارف و به علم و حال، مستکمل می شوند و به معدن اصلی خودشان رجوع می نمایند، از تفرقه و فترت و کثرت به سوی مقام جمعیت و وحدت بازگشت می کنند، از مقام فصل به مقام وصل برمی گردند و از مرتبه فرع به جانب مقام اصلی خود رو می گردانند، انتهی کلامه بالترجمه.

### [روایت امام صادق (علیه السلام)] ۲ نجمه

شیخ طوسی - نور الله مرقده - در تهذیب (۱) به اسناد خود از ابی خدیجه روایت نموده که گفت: مردی از حضرت صادق علیه السلام سؤال نمود و من می شنیدم. آن مرد عرض کرد: من نماز فجر خود را ادا می کنم و پس از آن باری تعالی را ذکر می نمایم به آن چه اراده دارم، آن را ذکر نمایم، سپس اراده می کنم جبین (۲) خود را گذارده و قبل از طلوع شمس به خواب روم و از این فعل، کاره می باشم.

حضرت فرمودند: چرا از این فعل کراهت داری؟

ص: ۳۸۴

۱- تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۳۲۱.

۲- خ: جنب.

عرض کرد: کراهت دارم از این که آفتاب از غیر مطلع خود طلوع نماید.

حضرت فرمودند: در این امر خفایی نیست، در آن جایی که فجر از آن طالع می شود، نظر نما، شمس نیز از آن جا طلوع می کند و حرجی بر تو نیست که بخوابی در وقتی که خدای تعالی را ذکر نموده باشی.

بعض از شراح تهذیب در توضیح این خبر چنین فرموده: چون به سایل چنین رسیده بود که هرگاه وقت ظهور قائم برسد، آفتاب از مغرب خود طلوع می نماید، پس مرد سایل انتظار آن زمان و دیدن آن کیفیت را داشته و می ترسیده اگر قبل از طلوع آفتاب بخوابد، حضرت ظاهر شود، آفتاب از غیر مطلع حالیه که دارد، طلوع نماید، او در خواب باشد و دیدن این علامت در زمان ظهور آن بزرگوار از او فوت شود.

لذا امام علیه السلام جواب او را چنین فرموده که در طلوع شمس از مغرب در وقت ظهور آن نور موفور السرور، خفا و غموضتی نیست و این امری بین و آشکار است، چرا که شمس در هر روز که طلوع می نماید، از آن جا طلوع می کند که در آن روز فجر از آن جا طالع و نمایان می شود، چون فجر از ناحیه مشرق یا مغرب طلوع کند و کسی که بعد از فجر می خوابد، مطلع فجر را در آن روز می بیند که از طرف مشرق است یا مغرب، پس علم به مطلع شمس برای او حاصل می شود، زیرا مطلع آن، همان مطلع فجر است که آن را دیده است.

**[ابر مخصوص] ۳ نجمه**

**اشاره**

بدان در زمان ظهور نور موفور السرور حضرت بقیه الله، یکی از مراکب مخصوصه آن بزرگوار ابری مخصوص است که خدای تعالی آن را برای حضرتش ذخیره فرموده که در آن رعدوبرق است؛ چنان که صفار در بصائر الدرجات (۱) و شیخ مفید در

ص: ۳۸۵

اختصاص (۱) به سندهای متعدّد از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده اند که فرمود: آگاه باشید! به تحقیق ذو القرنین را میان دو ابر مخیر کردند. پس ذلول؛ یعنی آرام را برگزید و صعب برای صاحب شما ذخیره شد.

راوی پرسید: صعب کدام است؟

فرمودند: آن ابری که در آن رعد و صاعقه یا برق باشد. پس صاحب شما بر آن سوار می شود. آگاه باشید! آن جناب بر آن ابر سوار می شود، پس او را در راه های هفت آسمان و هفت زمین بالا می برد که پنج تای آن معموره و دو تای آن خراب است.

### [اخبار عیسی (علیه السلام) به ظهور قائم (علیه السلام)]

بنابر مسطور در اناجیل، حضرت روح الله هم از آمدن پسر انسان سوار بر ابر خبر داده است، بلکه درباره اصحاب آن بزرگوار هم در بعض اخبار وارد شده که بر ابر سوار می شوند و شکّی نیست که این اخبار محمول بر ظاهر است و به هیچ وجه، امری نیست که داعی بر تأویل کلمات معجز آیات حجج الهی باشد.

پس ای بی سعادت! چون از این قبیل مطالب از آینه های تمام نمای الهیه به گوش تو رسد، به واسطه قصور عقل و فتور دانش خویش فوراً و بدون تدبّر و تأمل یا راه جحد و انکار را پیش گیری و یا ابواب تأویلات بارده را بگشایی. اگر یک صد سال قبل از زماننا هذا می شنیدی انسان به سرعت سحاب در فضای هوا سیر می کند، بدون اندیشه و تأمل، گوینده را تکذیب می کردی و کلمات او را از خرافات می شمردی، حال بین چه اندازه از نفوس به اقوای حربیه توسط ابرهای مصنوعی انسان که مخلوقی ضعیف است و مراد از آن طیاره های هوایی می باشد، چگونه در اندک زمانی چندین هزار فرسخ طی می کنند.

پس از این جا که نباید کلمات صادره از نفوس قدسیه را به صرف قصور ادراک و تنگی حوصله عقل ناقص خود و استبعادات عادیّه انکار کرد و نباید به موهومات

ص: ۳۸۶

خویش تأویل نمود مگر آن که بر امتناع ظاهر آن، برهان عقلی قائم شود، چون آن نفوس قدسی و حجج الهی برای دعوت الی الله و ارشاد و هدایت عباد الله مبعوث و مأمور گردیده اند، نه برای این که به لغز و معما و تعمییه ای سخن رانی کنند، خلق را دستخوش حیرت نمایند و در چاه ضلالت اندازند و لذا حضرت ائمه هدی علیهم السّلام شیعیان خود را تربیت فرموده، دستور دادند چون حدیثی از ما به شما برسد که عقل شما آن را ادراک ننماید، آن را انکار نکنید و علم آن را به ما اهل بیت نبوت و رسالت واگذارید.

## [حدیث مفصل مفصل] ۴ نهمه

### اشاره

در حدیث مفصل مفصل بن عمر که در کیفیت گزارشات زمان ظهور نور موفور السرور حضرت حجه بن الحسن و رجوع ائمه هدی به عاریت سرای دنیا است بعد از این که حضرت صادق علیه السّلام پایتخت آن جناب را کوفه می شمرد و فصل مشیعی از آن جا و کربلای معلّا تعریف و توصیف می فرماید، مفصل عرض می کند: ای سید من! بعد از آن که آن حضرت از کوفه بیرون می آید، کجا می رود؟

حضرت می فرماید: به مدینه جدّم رسول خدا صلّی الله علیه و آله. وقتی آن جا می رود، مرتبه و مقامی عظیم و عجیبی برای او ظاهر می گردد که به سبب آن، برای مؤمنان شادی و برای کافران خواری ظاهر می شود.

مفصل عرض کرد: ای سید من! آن مرتبه و مقام عجیب چیست؟

حضرت می فرماید: آن جناب به قبر رسول خدا صلّی الله علیه و آله می رسد و می فرماید: ای گروه خلائق! آیا این قبر، قبر جدّم رسول خدا صلّی الله علیه و آله است؟

عرض می کنند: آری، ای مهدی آل محمد!

بعد از آن می پرسد: چه کسانی با جدّم رسول خدا در قبر هستند؟

در جوابش گویند: دو هم صحبت و هم خوابه او که فلان و فلان باشند.

آن حضرت باوجود این که ایشان را می شناسد، از خلائق می پرسد: فلان و فلان کیان اند، در حالی که همه خلائق می شنوند و می پرسد: چگونه شد از میان خلائق، این دو نفر نزد جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله مدفون گردیدند و گاه هست که این دو نفر که در این جا مدفون شده اند، غیر از فلان و فلان باشند؟

ایشان گویند: ای مهدی آل محمد! غیر از ایشان کسی دیگر در این جا مدفون نیست و ایشان اند که در این جا دفن شده اند، زیرا خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدران زنان آن حضرت بودند.

آن سرور می فرماید: آیا در میان شما کسی هست که ایشان را بشناسد؟

گویند: ما ایشان را با صفتشان می شناسیم و هم خوابه جدّت کسی غیر از ایشان نیست.

باز آن حضرت می فرماید: آیا در میان شما کسی هست که غیر از این ها را بگوید یا در خصوص ایشان شک کند؟

در جوابش گویند: چنین کسی نیست.

حضرت بیرون آوردن آن ها را تا سه روز به تأخیر می اندازد و این خبر در میان مردم منتشر می شود. بعد از آن مهدی در آن جا حاضر می شود، دیوارها را از روی قبر آن دو نفر برمی دارد و به نقبای خود می فرماید: قبرهای ایشان را بشکافید و ایشان را جستجو و تفحص کنید، با دست های خود جستجو کرده، ایشان را بیرون می آورند، در حالی که مانند ایام حیاتشان، تروتازه اند و پیوسیده اند، کفن های ایشان را از بدن هایشان درمی آورند و امر می فرماید ایشان را به بالای درخت خشکیده و پیوسیده ای بالا می برند و به دار می کشند.

در آن حال آن درخت، سبز و خرم شده، برگ درمی آورد و شاخ هایش دراز می شود. چون داستان ایشان ظاهر شود، آنان که نسبت به اهل حقّ شگاک اند، این قضیه را مشاهده می کنند و گویند: به خدا قسم! این شرافت و رفعت درست است که الآن برای ایشان مشاهده کردیم، هرآینه به محبت و دوستی ایشان، فایز شدیم و هرکس به

قدر حبه ای از محبت آن دو نفر در دلش پنهان شده باشد، اظهار می کند، نزد ایشان حاضر می شوند، ایشان را دوست می دارند و به ایشان مفتون و فریفته می شوند.

منادی مهدی ندا می کند: هر که این دو صحابه و هم خوابه رسول خدا را دوست دارد، در یک سمت بایستد. در آن حال خلائق دو گروه می شوند؛ یکی دوست دار آن دو نفر و دیگری تبرّی کننده و بیزارشونده از ایشان. در آن اثنا مهدی به ایشان که دوستان آن دو نفراند می فرماید: از این دو نفر تبرّی کنید و بیزاری جوید!

ایشان گویند: ای مهدی آل رسول خدا! ما وقتی ندانسته بودیم این ها این چنین قرب و منزلت نزد خدای تعالی دارند، از آن ها تبرّی نکردیم و بیزار نشدیم، الحال چگونه از ایشان بیزار شویم، حال آن که چنین فضیلت و کرامتی از ایشان مشاهده کردیم و در این حال آن چیزی را از ایشان دیدیم که دیدیم؛ یعنی بدن هایشان را تروتازه دیدیم و درخت خشکیده از برکت ایشان، سبز و خرم گردید، بلکه سوگند به خدا! هر آینه از تو و از آنان که به تو ایمان آورده اند و به ایشان ایمان نمی آورند و از کسی که ایشان را به دار کشید، از قبر بیرون آورد و در حقّ ایشان آن چیزی را کرد که کرد؛ بیزار می شویم.

چون مهدی علیه السلام این سخنان را از ایشان می شنود به باد سیاه امر می فرماید، تا این که ایشان را با آن درخت می سوزاند. بعد از آن به باد امر می فرماید و خاکستر ایشان را به دریا می پاشد.

مفضل عرض کرد: ای سید من! آیا این عذاب، آخرین عذاب های ایشان است؟

فرمود: هیئات یا مفضل! به خدا سوگند! هر آینه ایشان زنده می شوند و سید اکبر؛ یعنی رسول خدا، صدیق اکبر؛ یعنی امیر المؤمنین، فاطمه، حسن، حسین و سایر ائمه علیهم السلام و هر مؤمنی که ایمانش کامل و هر کافری که کفرش در مرتبه کمال باشد، حاضر می شوند و از ایشان برای خودشان قصاص و انتقام می گیرند، به نوعی که در هر شبانه روز، هزار بار کشته و زنده می شوند تا وقتی که خدا خواسته است. (۱)

ص: ۳۸۹

ان شاء فقل فی جواب و سؤال اگر کسی سؤال کند: چگونه و چرا درخت خشک از آویختن آن دو نفر بر آن سبز و خرّم می شود، تا آن که یاران و دوستان ایشان این سبز شدن درخت خشک را برای ایشان کرامتی دانند و به واسطه دیدن این کیفیت، از ایشان بیزاری نجویند و در محبت به ایشان ثابت و راسخ گردند؟

جوابش این است: اول؛ این از باب امتحان و متمیز شدن خوبان از بدان است.

لیمیز الله الخبیث من الطیب و ابواب امتحانات خداوند عالمیان برای عباد و بندگان مجری بی پایان است.

دوم: باید دانست خداوند متعال، انسان را به عقل و فطانت و فراست، آراسته و زیب و زینت داده، حیف است او نور دانش و فطانت خودش را از خود دور کند، از صقع فراست و چیز فهمی مهجور گردد و امری که از وضوح و آشکاری، کالنور علی الطور است، بر او مجهول باشد، آن را نفهمد و نداند.

ای عزیز! در مثل آن روزی که آن ها را با کمال ذلت از قبر بیرون می آورند و به درخت آویزان می کنند، کرامت آن نباشد که اگر درخت سبز و خرّم باشد، به واسطه اندوه و غم از دار کشیدن آن ها به بالای او پڑمرده و خشک گردد، نه مثل آن روزی که احیا و اموات، زمین و آسمان به جهت اهانت به ایشان - علیهما العائن الله - مسرور و در عیش و سرور باشند، چون در این حال، باید درخت خشکیده، سبز و خرّم و مثل مرده ای که زنده می شود، تروتازه شود مگر در همین حدیث مفضل که بعد از این ذکر می شود و در احادیث دیگر ندیده و از لسان اخیار نشنیده که تمام آن چه از شرور است، از ناحیه شرّ و از پرتو خباثت آن دو شخص در سقر مقرّ است.

سرّ: شاید سبز شدن آن درخت خشک، زنده شدن او بعد از مردنش است که به سبب ظلم آن دو نفر بر او و بر غیر او از سایر نباتات، حیوانات و اناسی واقع شده و قطع نمودن ایشان از وصول فیوضات لایق هریک از افراد و اصناف به آن ها و سبز شدن آن

درخت که فی الواقع حاکی از زنده شدن او است، به جهت انتقام کشیدن خود از ایشان است، کما لا یخفی علی الفطن البصیر.

### حدّ عقّال فی دفع اشکال

اگر گفته شود، پس بنابراین تقریب که ذکر شد، نباید آن درخت با آن ها سوخته شود، حال آن که او هم با ایشان سوخته می شود؟

جواب آن است که این سوختن از حیث رتبه و مقام به مراتب برتر و بالاتر از خشک بودن آن، قبل از این است که آن ها را به بالای آن بیاویزند، زیرا سوختن درخت، نهایت کمال و درجه قصوی از اوج جلال او است و نقص دانستن سوختن برای آن درخت، ناشی از جهل به خواصّ اشیا به جهالتی سخت است، زیرا شأن بزرگ و احترام ما لا کلام نان، به خوردن او است، پس اگر نعوذ باللّه نان را زیر دست و پا اندازند یا در مکانی بگذارند که خشک شده و از مصرف خوردن بیفتد، کمال بی احترامی را نسبت به او به جای آورده اند و هروقت بخواهند از نان، کمال احترام را بنمایند، او را برداشته، ببوسند، بر دیده گذارند، پاره پاره نموده، بخورند، چرا که خاصیت خلقت آن، همین است.

### اشاره فیها بشاره

بدان هیزم هایی که معدّ برای سوزاندن آن دو نفر است، بقیّه همان هیزم هایی است که خود آن دو نفر، آن را به جهت سوختن باب حجره طاهره علی و فاطمه علیهما السّلام مهیا کرده بودند؛ چنان که در خبر ابی الجارود که آن را در کتب خود؛ مثل عناوین الجمعات و راحه الروح و غیرهما از حلیّه الابرار، سیّد جلیل بحرینی، صاحب مدینه المعاجز نقل نموده ام و او از مسند فاطمه به سندش از حضرت باقر علیه السّلام روایت نموده که آن بزرگوار بعد از فرمودن این مطلب به لسان درربار فرموده: بقیّه آن هیزم ها نزد ما ائمه است و نتوارثها؛ یعنی از



مواریث امامت است و علی القاعده، الحال نزد مهدی آل است. فتبصّر و لفرجه سلام الله علیه فادعوا و تبتل.

## [قصاص ظالمان] ۵ نجمه

### اشاره

بدان در حدیث مذکور مفضل، حضرت صادق علیه السلام بعد از این که کیفیت به درخت آویزان نمودن آن دو نفر را بیان می فرماید، چنین است: قبل از این که جناب مهدی علیه السلام آن ها را بسوزاند، امر می فرماید ایشان را از آن درخت پایین می آورند و به اذن خدای تعالی ایشان را زنده می گرداند و امر می فرماید خلائق همه جمع می شوند.

بعد اعمال و کرده های آن دو نفر را در هر عهد و اوان و هر عصر و زمان برای ایشان قصّه و حکایت می کند، حتی قصّه کشته شدن هابیل، پسر آدم، جمع نمودن آتش برای سوزانیدن ابراهیم، انداختن یوسف به چاه، حبس یونس در شکم ماهی، قتل یحیی، به دار کشیدن عیسی، عذاب و ایدای جرجیس و دانیال، زدن سلمان فارسی و آوردن هیزم و آتش سوزنده در خانه امیر المؤمنین علیه السلام، و فاطمه علیها السلام، حسن و حسین علیهما السلام برای سوزاندن ایشان، تازیانه زدن به دست فاطمه زهرا علیهما السلام، صدمه وارد آوردن بر شکم آن مخدره و سقط کردنش محسن پسرش، زهر خوراندن به امام حسن علیه السلام، کشتن امام حسین علیه السلام و بریدن سرهای اطفال و عموزادگان و یاران آن حضرت، اسیر نمودن ذرّیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و ریختن خون های آل محمد علیه السلام، هر خونی که به ناحق ریخته شده و هر فرجی که به طریق حرام و طی کرده شده و همه خیانت ها، فواحش، معصیت ها، جور و ظلم و ستم ها که از عهد آدم تا قیام قائم از خلائق صادر شده؛ حضرت مهدی علیه السلام همه را می شمارد و به گردن های آن دو نفر، ثابت و لازم می گرداند و ایشان هم به آن اقرار و اعتراف می کنند. سپس حضرت امر می فرماید تا قصاص مظلّمه کسانی که در آن جا حاضرند را از ایشان بگیرند. بعد از آن، باز ایشان را در بالای همان درخت به

دار می کشند و به آتش امر می کند، تا این که ایشان را با آن درخت می سوزاند. (۱)

### [الزام معاصی برای ظالمین]

بیان قدسی عن العلامه المجلسی رحمه الله در بحار فرموده: الزام معاصی و قبایح که بعد از گذشتن آن دو نفر از دنیا در عالم بر ایشان واقع شده، از این جهت است که ایشان امیر المؤمنین علیه السلام را از حق خود، منع و آن سرور را از مقام خلافت دفع کردند، سبب شدند سایر ائمه هدی مخفی و پنهان و مغلوب شوند و سلاطین و خلفای جور تا زمان قائم بر خلائق مسلط گردند و این باعث کفر کافران، گمراهی گمراهان و فسق فاسقان گردید.

امّا ثبوت آن قبایح و معاصی که پیش از تولد و نفوذ ایشان بر ذمه ایشان است، از این جهت است که ایشان به آن قبایح و شنایع راضی شده و هر که به کرده دیگری راضی شود، مانند کسی است که آن عمل را مرتکب شده باشد و دور نیست ارواح حیثه، در صدور این قبایح از اشقیاء برای ایشان مدخلیتی باشد؛ چنان که ارواح ائمه علیهم السلام در اعمال خیر به انبیا و رسل، امداد و اعانت و در رفع بلیات از ایشان شفاعت می کردند.

با قطع نظر از همه این ها ممکن است این کلام را بدین نهج تأویل نماییم که مثل و مانند قبایح همه اهل عالم، بر ذمه ایشان ثابت خواهد بود؛ یعنی ایشان در شقاوت با همه اشقیاء برابرنند، زیرا مثل افعال همه اشقیاء از ایشان صادر گردید، انتهی.

### [وجه ثبوت معاصی]

توجیه متین عن بعض المترجمین الواصل الی رحمه الملک رحمه القیومی، محمد حسن بن محمد ولی الأرومی که مترجم جلد سیزدهم بحار است، در ترجمه مذکور، در توجیه این بیانات که در حدیث مفضل است، چنین فرموده که مترجم گوید: وجه ثبوت این معاصی و قبایح بر

ص: ۳۹۳

ذمه فلان و فلان باوجود این که اکثر این ها پیش از تولد ایشان واقع شده، این است که خالق بی همتا نوری و به تبعیت آن در مقابلش، ظلمتی آفریده که ظلّ آن نور است؛ چنان که فرموده: **وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورَ (۱)**.

به عبارت دیگر، خیری و به ازای آن، شرّی خلق کرده و به عبارت دیگر محقّی و در مقابلش مبطلی آفریده، تا این که خلاق را امتحان نماید و خبیث را از طیب و بدان را از نیکان جدا گرداند، زیرا اگر تنها نور را می آفرید، هرآینه اساس امتحان از هم می پاشید. بنابراین، لازم و متحتّم است هر ظلمتی که در مقابل نوری و یا هر مبطلی که در مقابل محقّی است؛ در قوّت و ضعف با آن برابر باشد، زیرا اگر آن ظلمت چنان باشد که در وهله اوّل در مقابل آن نور، مضمحل و مغلوب شود، باز معامله امتحان به اتمام نمی رسد.

در این باب شکی نیست که از میان انواری که خداوند آفریده، نوری از نور پاک محمد و علی علیهما السّلام قوی تر نیست، زیرا آن، اوّل چیزی است که خداوند کردگار آفریده و خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده: اوّلین چیزی که خداوند آفرید، نور من است و هرچه به مبدأ نزدیک تر شود، از آن چه از مبدأ دور است، اقوی و اشرف می باشد، پس نور آن دو بزرگوار از انوار سایر انبیا و اوصیا قوی تر است، زیرا نسبت به همه آن ها اصل است و ظلّ و ظلمتی که در مقابل این نور پاک است، ظلمت آن دو نفر می باشد.

بنابراین به حکم مقدمه مذکور، لازم می آید ظلمت این دو نفر از ظلمت سایر اشقیا حتی از ظلمت شیطان هم قوی تر باشد؛ چنان که شیطان، فریب دوّمی را خورد و از این جهت گفته شده:

إن كان ابليس اغوى الناس كلّهم فأنت يا عمر! اغويت شيطانا؛ یعنی ابلیس همه خلاق را گمراه کرد و ایشان را فریب داد و تو ای عمر! شیطان را گمراه کردی و او را فریب دادی.

پس ظلمت این دو نفر، از ظلمت سایر اشقیا بیشتر است، زیرا این ظلمت مقابل نور

ص: ۳۹۴

پاک محمد و علی علیهما السلام است و نور پاک ایشان، از تمام انوار الهی قوی تر است، لذا ظلمتی که مقابل آن است، باید از سایر ظلمت ها قوی تر باشد، چراکه این ظلمت باید در قوت و ضعف با آن نور، مساوی و مساوق شود، پس این ظلمت، اصل و منشأ سایر ظلمت هاست.

وقتی این مقدمات را تمهید نمودیم، گوییم: چنان که در اعمال خیریه به همه انبیا، اولیا، شهدا، صلحا، صدیقین و مؤمنین از آن نور پاک غایب فیض امداد و اعانت می گردد؛ هم چنین در اعمال شرّ، بر کافران، منافقان، فاسقان و سایر اشقیاء، از آن ظلمت خبیث و ناپاک امداد و اعانت می رسد.

بنابراین برای آن ظلمت خبیث در همه معاصی و قبايح که در عالم واقع شده و واقع خواهد شد، مدخلیتی هست؛ چنان که آیه وافی هدایت الله ولیّ الذین آمنوا یُخرجهم من الظلماتِ الی النورِ و الذین کفروا اولیاءهم الطاغوتُ یُخرجونهم من النورِ الی الظلماتِ (۱)؛ به این مدعی ناطق است و تحقیق بنده حقیر در این مطلب و بدین نهج قویم و طریق مستقیم از فیض امداد معادن علوم و اسرار؛ اعنی ائمه اطهار - صلوات الله علیهم اجمعین - است، انتهى.

### [روایتی از بحار الانوار]

تأیید فیه تسدید بدان مؤید این خبر شریف با این تحقیق لطیف که حضرت ولیّ عصر هر خون ناحقی را که از اول عالم تا قیام قائم ریخته شده، بر آن دو نفر می شمارد؛ روایتی است که علامه مجلسی رحمه الله آن را در بحار از مناقب نقل فرموده که محمد بن ابی کثیر گفت:

نماز خود را ختم و ابتدا نمی کردم، مگر به لعن فلان و فلان، تا این که شبی در خواب مرغی را با ظرفی دیدم که در آن چیز سرخی شبیه به خلوق بود و آن به فتح «حاء» تخذ و «قاف»، عطری مرگب از زعفران و غیره است، پس آن مرغ در حجره حضرت پیغمبر

ص: ۳۹۵

فرود آمد و دو شخص را از آن مکان برداشت و از آن خلوقی که در آن ظرف بود، بر روی ایشان مالید، باز ایشان را در مکانی که اول بودند، گذاشت و بعد از آن به جانب آسمان رفت.

من از جمعی که در آن والی دیدم، سؤال کردم این مرغ که بود و این خلوق چه بود؟

یکی از ایشان گفت: این فرشته ای است که هر شب می آید، این خلوق را می آورد و بر این دو شخص می مالد. من مضطرب شده، از جا جستم و در فکر نشستم. صبح که شد، خود را در لعن فلان و فلان متوقف دیدم، خدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم. چون آن حضرت مرا دید، فی الفور تبسم نموده، فرمود: آن مرغ را در خواب دیدی؟

عرض کردم: بلی!

فرمود: آیه **إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱)** را بخوان در هروقت که چیزی را که از آن مضطرب شوی، به خواب بینی. به خدا قسم! آن ملک برای اکرام ایشان بر ایشان موکل نشده، بلکه حضرت رب العالمین فرشته ای به مشارق و مغارب ارض موکل فرموده که هرگاه ببیند احدی از روی ظلم و ستم کشته شده، آن فرشته قدری از خون آن ستمدیده را فرا گیرد و به گردن آن دو سرکرده ارباب طغیان بمالد تا اثر آن در گردن ایشان بماند، چون آن ها سبب هر ظلمی هستند، انتهی.

در کتاب ذخیره العالمین فی شرح دعاء الصنمین که از تألیفات مرحوم عالم جلیل، ملا محمد مهدی بن ملا علی اصغر قزوینی است که پدر و پسر از تلامذه مرحوم ملا خلیل قزوینی، مترجم کتاب شریف کافی می باشند، بعد از نقل این روایت فرموده: از تعبیر امام از این منام، چنین استفاد می شود که غرض از مالیدن خون شهیدان بر گردن ایشان، آن است که روز قیامت، هر شهیدی، خون خود را در گردن آن ها بشناسد و از ایشان خون خواهی خود نماید و سببی برای عطر آن نیست مگر این که هر قطره ای از خون شهید، معطر است و لنعم ما قیل.

ص: ۳۹۶

لعنت به فلان که ظلم ناحق فنّ اوست\*\*\*رحمت به کسی کز دل و جان دشمن اوست

بد کردن شمر هم ز بد کردن اوست\*\*\*خون شهدا تمام بر گردن اوست

### انتباه فی رفع اشتباه

بدان استادنا المحدث النوری - نور الله مرقدہ الشریف - در رساله فیض قدسی که در ترجمه علامه مجلسی رحمه الله مرقوم داشته، در امر اول از دو امری که ذیل فصل دوم آن رساله، برای بیان کتبی از اصحاب وضع فرموده که متعلق و مربوط به کتب و صحایف علامه مذکور از ترجمه، حاشیه، تعریب، شرح و غیر این ها است، چنین فرموده: و منها ترجمه الثالث عشر من البحار فی احوال الحجّه علیه السلام للمولی الفاضل الاقا میرزا علی اکبر من اهل ارومیه من توابع آذربایجان، انتهى.

بدیهی است اگر مراد استاد مزبور - البسه الله من حلال النور - این ترجمه معروف متداول است که در دست امامیه می باشد، قطعاً در اسم مترجم اشتباه فرموده، چون نام مترجم؛ چنان که در دیباچه آن ترجمه است و سابقاً ذکر شد، محمد حسن بن محمد ولی ارومی است نه آقا میرزا علی اکبر ارومی و اگر غیر از این ترجمه متداول مطبوع، ترجمه دیگری از متجلمد مزبور شده که نام مترجم آقا میرزا علی اکبر و از اهل ارومی بوده که استادنا المزبور آن را ندیده و ما ندیده ایم؛ آن امری ممکن است و لکن بعید است که آن مرحوم آن را ندیده باشد و این ترجمه متداول مطبوع را ندیده باشد، زیرا در رساله مزبور، فقط یک ترجمه برای مجلد سیزدهم بحار ذکر می فرماید، با آن که تاریخ طبع این ترجمه متداول، سال هزار و دویست و شصت و هشت و تاریخ فراغ استادنا المزبور از تألیف رساله فیض قدسی، سال هزار و سی صد و دو هجری است، فتبصیر و العلم عند الله.

ص: ۳۹۷

## اشاره

در علل الشرایع (۱) و بحار (۲) و غیرهما (۳) از عبد الرحیم قصیر روایت کرده اند که گفت: حضرت ابو جعفر علیه السّلام به من فرمود: آگاه باش! هرگاه قائم ما قیام نماید، هر آینه حمیرا زنده گردانیده شده، خدمت آن حضرت آورده می شود تا آن جناب به او اقامه حدّ فرماید، تازیانه زند و انتقام فاطمه، دختر محمد را از او بستاند.

عرض کردم: فدایت شوم! حضرت مهدی برای کدام معصیت به او حدّ می زند؟

فرمود: برای افترا گفتنش به مادر ابراهیم، پسر رسول خدا علیه السّلام.

عرض کردم: چگونه شد که خدای تعالی آن حدّ را تا قیام قائم تأخیر نمود؟

فرمود: تأخیر آن، از این جهت است که خدا محمد را برای خلق رحمت فرستاده و قائم را برایشان عذاب و نعمت گردانیده است.

## [دلیل تأخیر حدّ تا ظهور]

کلام لبعض ارباب الدراییه فی حلّ اشکال هذه الروایه بدان در ظاهر این روایت شریف اشکالی وارد است و ملخّص آن، این است که امام علیه السّلام علّت تعویق و تأخیر حدّ حمیرا را تا زمان قائم، رحمت بودن حضرت رسول قرار داد و بیان فرمود: چون خداوند آن حضرت را برای رحمت فرستاد، پس حدّ قذف زدن او بر عایشه در زمان خودش، با رحمت بودن حضرتش منافی بوده است، فلذا این حدّ به تأخیر افتاد، حال آن که مقتضای رحمت بودن آن بزرگوار، این است که هیچ حدّی را در زمان خودش جاری نسازد و چه بسیار حدودی که آن سرور در زمان خود جاری ساخت و اگر حضرت اقامه حدود نمی کرد، همانا به وظیفه خود عمل نفرموده

ص: ۳۹۸

۱- علل الشرایع، ج ۲، ص ۵۸۰.

۲- بحار الانوار، ج ۵۲، صص ۳۱۵-۳۱۴.

۳- دلائل الامامه، صص ۴۸۶-۴۸۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۹۲.

بود و چون در زمان خود اقامه حدود فرموده، بنابراین علت تعویق این حد مخصوص، صرف رحمت بودنش نبوده.

بعض شراح احادیث بعد از نقل این روایت و پس از عنوان کردن اشکال وارد بر ظاهر آن، در مقام رفع آن چنین فرموده: مقتضای مبعوث شدن حضرت ختمی مرتبت، رحمت برای امت، این است که طریق رأفت را در همه حال، حتی در اقامه حدود به ایشان مسلوک بدارد و از این جهت بود که در جایی که از اقامه حد ضرری بر طفل موجود در رحم واقع می شد، بر حامل اقامه حدود نمی فرمود و حدش را تعویق می انداخت تا وقتی که حملا و ارضاعاً از ضرر بر آن طفل ایمن می شد، نیز از این جهت است که حدود را به شبهات دفع می فرمود و به ظاهر حکم می نمود و به علم خود با امت خود عمل نمی کرد.

چون این جمله دانسته شد؛ بدان چون حمیرا ماریه قبطیه را قذف نمود و گفت:

ابراهیم که فرزند آن مخدّره بود از صلب حضرت رسول و فرزند محمد نیست، بلکه او فرزند مأثور قبطی است که پسر برکت مولایت زید است، حال آن که او خصّی مادرزاد بود؛ چنان که قصّه اش با امیر المؤمنین علیه السّلام معروف است؛ پس حضرت رسالت مآب اقامه این حدّ قذف را بر آن خبیثه نیکو ندانست، در حالی که به عنوان زوجیت تحت فرمان آن بزرگوار و در حباله نکاح آن سرور بود، چرا که محدوده شدن او در آن وقت، منافی با مقام نبوت آن سرور بود و لکن این منافات، موجب سقوط حدّ از حمیرا نشد، اگرچه باعث تأخیر وقوع حدّ بر او شد؛ چنان که حمل باعث تأخیر حدّ بر حامل می شود، نه باعث سقوط آن، لذا شاید از این جهت این وقوع حدّ بر حمیرا تأخیر افتاده.

ممکن است وجه دیگر برای تأخیر حدّ این باشد که چون منافقین؛ مثل عبد الله بن ابی سلول درباره حمیرا سخنان ناشایست گفتند، زیرا آن ملعون، او را به صفوان بن معطل متهم نموده، چون حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در غزوه بنی المصطلق حمیرا را همراه خود برده بود و شبی حمیرا برای قضای حاجت از خیمه بیرون آمده، گردن بند خود را گم نمود، بعد از مراجعت از قضای حاجت و آمدن به خیمه، ملتفت شده، برای



پیدا نمودن گردن بند خود به همان محل مراجعت نمود که در این اثنا موبک همایون حضرت حرکت نمود، هودج او را هم بر شتر بستند، به اعتقاد این که او در هودج است، چون لشکریان با حضرت رسول از آن محل کوچ نمودند، حمیرا مراجعت نموده، کسی را ندید.

در این اثنا، صفوان که به واسطه مهمی در عقب لشکریان مانده بود، رسیده و حمیرا را شناخته، شتر خود را خوابانید، حمیرا را سوار نموده، از عقب، شتر را رانده، تا آن که حمیرا را به موبک همایون رساند و این زمانی بود که لشکریان حضرت، به واسطه گرمی هوا توقف کرده بودند، منافقین چون بر کیفیت مطلع شده، زبان به طعن حمیرا گشوده، سخنان نامناسب نسبت به او گفتند، تا آن که آیات سوره نور در طهارت او نازل شد از آن چه منافقین به او نسبت می دادند.

### فبناء علی ذلک المراتب

اگر حضرت رسول مختار حدّ قذف ماریه را بر حمیرا واقع می ساخت، هرآینه نزد منافقین مقرر می شد این حدّ به واسطه عملی است که آن ها درباره حمیرا خیال کردند و بدان واسطه او را قذف نموده اند، لذا به واسطه رفع این تهمت از او، حدّ قذفش بر ماریه قبطیه به تأخیر افتاد و چون طلاق زنان پیغمبر به صریح اخبار- که یکی از آن ها در نجمه آتیه ذکر خواهد شد- در کف با کفایت امیر المؤمنین علیه السّلام بود، در جنگ بصره او را طلاق داد و به سبب تأخیر، آن حدّ، زایل شد و حضرتش با امامان بعد از آن سرور از ایقاع آن حدّ بر او متمکن نشدند؛ لذا خداوند در زمان حضرت بقیه الله او را زنده می نماید تا آن حجت کردگار، این حدّ را بر او واقع سازد.

این که حضرت ابی جعفر الجواد علیه السّلام به علل و اسباب تأخیر آن حدّ در این روایت اشاره فرموده، به واسطه این است که راوی استعداد تحمّل چنین علل و اسراری را نداشته است و الله الاعلم بحقایق الأمور.

بدان یکی از گزارشات زمان ظهور نور موفور السرور، امام عصر و ناموس دهر این است که آن بزرگوار دست های طایفه بنی شیبه را که کلیدداران، حاجبان و خادمان کعبه معظّمه اند، به جنایت این که ایشان دزدان خدایند؛ یعنی از بیت الله دزدی می کرده اند؛ قطع می فرماید.

چنان که صدوق رحمه الله در علل الشرایع به اسناد خود از مروان بن مسلم، او از مردی از اهل بصره و او از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: آگاه شوید! به درستی که قائم ما هرگاه قیام نماید، هرآینه بنی شیبه را می گیرد، دست های ایشان را قطع می کند و ایشان را در کوچه ها می گرداند، بعد از آن فرمود: ایشان دزدان خدایند؛ یعنی از بیت الله دزدی می کنند.

در جلد سیزدهم بحار(۱) به اسناد خود از سدیر صیرفی و او از مردی از اهل جزیره روایت نموده، گفت: کنیزی را نذر کردم، او را به مکه آوردم، به خدّام و حاجبان کعبه ماجرای کنیز را نقل کردم و ماجرای او را به هیچ یک از ایشان ذکر نکردم مگر این که گفت: او را نزد من بیاورید، به درستی که خدا نذر تو را قبول نمود، پس از این جهت وحشت به من روی داد. سپس این قضیه را به مردی از اصحاب ما که اهل مکه بود، نقل کردم، گفت: آیا هرچه بگویم، قبول می کنی و می شنوی؟  
گفتم: آری.

گفت: به آن مردی که نزد حجر الاسود می نشیند و خلائق هم دور سرش جمع می شوند، نگاه کن و او ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین علیهما السلام است، نزد او برو، این ماجرا را برای او نقل کن و خبر ده، بین چه می فرماید، به آن عمل کن!  
خدمت آن حضرت رفتم و به او عرض کردم: خدا به تو رحمت کند! من مردی از اهل جزیره هستم و نزد من کنیزی هست که او را در خصوص یمینی که در ذمه ام بود،

ص: ۴۰۱

برای بیت الله نذر کرده ام، او را به این جا آورده ام، این قصه را به خدام و حاجبان خبر دادم و به هیچ یک از آن ها ملاقات نکردم مگر این که گفت: آن کنیز را نزد من بیاور، به درستی که خدای تعالی نذر تو را قبول نمود. از این جهت وحشت شدیدی به من عارض گردید.

در آن حال حضرت به من فرمود: یا عبد الله! بیت الله نمی خورد و نمی آشامد، کنیز را بفروش، تفحص کن و به اهل بلاد خود از حجاج نگاه کن و هر کس از ایشان نفقه و توشه ندارد، از پول آن کنیز به او بده تا به آسودگی به وطن خویش برگردد.

من به فرموده آن حضرت عمل کردم. بعد از آن به هیچ یک از خدام ملاقات نکردم مگر این که از من پرسید: کنیز را چه کردی؟

گفتم: ابو جعفر چنین فرمود و من هم به فرموده آن حضرت عمل کردم.

گفتند: او دروغگو و جاهل است، نمی داند چه می گوید. گفته ایشان را خدمت حضرت ابو جعفر علیه السلام عرض کردم.

فرمود: گفته ایشان را به من رسانیدی، پس سخن مرا هم به ایشان برسان!

عرض کردم: آری، می رسانم. فرمود: به ایشان بگو ابو جعفر به شما گفت: حال شما چگونه می شود، اگر دست ها و پاهای شما بریده شود و از دیوار کعبه آویخته گردد، بعد از آن به شما گفته شود به آواز بلند بگویید ما دزدان کعبه بودیم. وقتی خواستم از خدمت آن حضرت برخیزم، فرمود: کننده این کار، من نیستم، این است و جز این نیست، آن را مردی می نماید که از اولاد من می باشد.

#### [خانه کعبه]

تذیله طیبه فی ترجمه بنی شیبه بدان بعد از این که حضرت ابراهیم و اسماعیل خانه مبارک کعبه را بنا نمودند و ابراهیم به سوی قوم خود مراجعت کرد، امر خانه کعبه و خدمت آن برعهده حضرت

اسماعیل بود، تا آن که از دنیا درگذشت و پس از فوت آن بزرگوار، اولاد آن سرور مشغول خدمت بیت الله بودند، تا این که عمالقه بر ایشان مستولی شده، خدمت کعبه برعهده ایشان قرار گرفت، تا وقتی که طایفه جرهم بعد از خرابی سد مآرب از جانب یمن به مکه آمدند. ایشان بر عمالقه مستولی شدند، خدمت بیت الله الحرام برعهده ایشان مقرر گردید و در تمام حجاز حکمران شدند.

بعد از این که راه بغی و فساد را پیمودند، خداوند وبا را بر ایشان مستولی کرد و امر ایشان بعد از رهسپار شدن جمعی غفیز و جمعی کثیر از آن ها به سرای آخرت ضعیف گردید، به نحوی که اولاد حضرت اسماعیل بر ایشان مستولی شده، خدمت کعبه را از آن ها استرداد نمودند و ایشان را از مکه به اراضی جهنیه - که در شمالی ینیع است - اخراج کردند.

این بود، تا آن که طایفه خزاعه بر اولاد اسماعیل غلبه نموده، متصدی خدمت کعبه معظمه گردیدند و روزگاری دراز سدانه کعبه و سقایت حاج برعهده ایشان بود تا زمانی که قصی بن کلاب، جد چهارم، حضرت ختمی مرتبت و فرزند بیست و چهارم حضرت اسماعیل، از جانب شام به مکه مراجعت فرمود، چون مادر آن جناب او را در سن طفولیت به موجبی که مجال ذکر آن نیست، به شام برده بود. پس قصی، قریش را جمع نمود و به واسطه حسن سیاست و ذکاوت ذاقیه و شرافت اصلیه که داشت، شمل آن ها را به جمع مبدل کرد، تا آن که از طایفه خزاعه حجابت بیت و کلیدداری کعبه معظمه را خرید.

سپس آن ها را از مکه کوچانید و به بطن مر، که به وادی فاطمه مشهور است؛ سکنا داد و از این جهت شأن قصی بالا گرفته، تا آن که منصب سقایت، حجابت، رفادت و لوایی که رأیت حرب بود؛ در جنابش مجتمع شد و تا زمان آن جناب این چهار منصب بزرگ در احدی جمع نشده بود.

آن بزرگوار دار الندوه را که دار الشورای قریش بود، تأسیس فرمود و کارش در مکه معظمه به درجه بالا گرفت که برعهده قبایل و عشایر ضرب خراج فرمود و آن جناب

دو پسر داشت؛ یکی عبد الدار و دیگری عبد مناف. عبد مناف اگرچه به حسب سن، کوچک تر از عبد الدار بود، و لکن به واسطه فضایل نفسانی و رزانت عقلانی ای که در حضرتش بود، بر عبد الدار مقدم و در انظار مردم بیشتر از او محترم و معظم می نمود.

پس جناب قصی هنگام رفتنش از دنیا وصیت فرمود مناصب او از حجابت، سقاییت، رفادت، لوا و ریاست دار الندوه تماما از عبد الدار باشد، تا آن که او با برادرش عبد مناف در شرفی که به او واصل شده بود، به واسطه عقل و فضلش مساوی باشد و چون قصی از دنیا در گذشت، آن منصب ها به عبد الدار مرجوع داده شد و بعد از فوت او، به اولادش تعلق گرفت تا آن که اولاد عبد مناف با آن ها، در آن مناصب مناقشه نموده و نزاعی میان این دو گروه بوجود آمد که به خونریزی بسیار و قتل نفس بی شمار نزدیک شد، تا آن که بزرگان قبایل در صدد اصلاح میان آن ها برآمد، شرف آن مناصب و امتیازات را میان ایشان قسمت کردند، طوری که برای اولاد عبد مناف، شرف و امتیاز سقاییت و رفادت باشد و برای اولاد عبد الدار حجابت و کلیدداری مکه و لواء باشد.

این مناصب در میان این دو گروه تا زمان فتح مکه دور می زد و در آن وقت کلید خانه با عثمان بن طلحه بود که از اولاد عبد الدار بوده. حضرت رسول صلی الله علیه و آله کلید را از او گرفته، در را گشوده، داخل خانه مبارک شد. بعد از بیرون آمدنش خواست کلید را به عثمان مزبور نهد که جبرئیل نازل شده، این آیه مبارکه را آورد: **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا (۱)**.

سپس حضرت کلید را به عثمان داد و فرمود: هاکم خذوها خالده تالده؛ شما کلید خانه را بگیریید در حالی که جاویدان در دست شما و در میانتان باشد. پس از فوت عثمان، حضرت رسول صلی الله علیه و آله کلید را تسلیم برادرش شیبه نمود و تا امروز مفتاح کعبه در دست اولاد شیبه است. این بود خلاصه چیزی که از تواریخ و سیر در حجابت و کلیدداری بنی شیبه استفاده شده و مفتاح بیت الله الحرام در دست ایشان است.

ص: ۴۰۴

نقل کلام عن صاحب تفسیر المنهج لاستقامه ما فی المذکورات من العوج در تفسیر منهج الصادقین آمده: در سبب نزول این آیه شریفه إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا (۱) مفسران اختلاف دارند بعضی معتقدند چون رسول صلی الله علیه و آله مکّه را فتح نمود، خواست در خانه کعبه- زاده‌ها الله شرفا- داخل شود و عثمان بن طلحه بن عبد الدار کلید آن را داشت، او از سدنه کعبه بود و امر فرمود تا کلید خانه را از عثمان بن طلحه طلب دارند. چون از او طلبیدند، گفت: نزد مادر من است، سلافه نزدش روم و از وی بگیرم. وقتی نزد مادر آمد، به وی کلید نمی داد و می گفت: اگر کلید را از تو بگیرند، دیگر به تو نخواهند داد و این کلید به طریق ارث از عبد الدار به شما رسیده. عثمان مبالغه می کرد و حضرت در مسجد الحرام انتظار می کشید. آخر الامر ابو بکر و عمر بر سرای سلافه آمدند، عمر به آواز بلند گفت: ای عثمان بن طلحه! بیرون آ که انتظار رسول خدا از حد گذشت.

سلافه کلید را به پسر داد و گفت: تو بستانی بهتر است تا تیم و عدی بگیرند. عثمان مفتاح برداشته، نزد حضرت آورد و آن سرور دست دراز کرد که از وی بستاند.

عبّاس برخاست و گفت: یا رسول الله! چنان که سقاییت زمزم را به من تفویض فرموده ای، حجابی خانه را نیز به من ارزانی فرما! عثمان بعد از استماع این سخن باز دست کشید.

حضرت فرمود: اگر به خدا و رسول ایمان داری، مفتاح خانه را به من ده!

عثمان گفت: اینک امانت الله را بستان! حضرت بعد از آن که از خانه بیرون آمد، مفتاح را به دست وی داد.

مرتضی علی- صلوات الله علیه- پیش رفت و گفت: یا رسول الله! اگر مصلحت باشد، حجابت را به اهل بیت عطا فرما! چنان که سقاییت زمزم را بدیشان دادی. فی الحال جبرئیل به این آیه نازل شد. حضرت فرمود: یا علی! من به شما کاری می فرمایم که از

آن نفعی به مردم رسد نه آن که گمان برند از مردم به شما نفع خواهد رسید.

سپس عثمان را طلبید و فرمود: خذوها یا بنی طلحه خالده بالده لا ینزعنّها منکم الا ظالم؛ ای اولاد طلحه! این کلید را بگیرد که همیشه این کلید در دست شما خواهد بود و هیچ کس جز ظالم ستمکار نزع آن از شما نکند. پس آن حضرت، کلید را به وی داد و او آن را به برادر خود شبیه داد و تا امروز مفتاح کعبه در دست آن قوم است.

در کشف آمده: چون حضرت رسالت مکه را فتح فرمود، عثمان بن طلحه در کعبه را ببست، بالای آن آمد و از دفع مفتاح به حضرت رسول امتناع نمود و گفت: لو علمت انه رسول الله لم امنعه؛ اگر می دانستم محمد رسول خداست، کلید را از او منع نمی کردم، امیر المؤمنین علیه السلام بالای کعبه آمده، دست او را پیچید، کلید را گرفته و در را گشود. حضرت به اندرون آمده، دو رکعت نماز بگزارد، بیرون که آمد، عباس التماس کرد مفتاح را به او عطا فرماید تا سقایت و سدانت، هر دو به او تعلق داشته باشد؛ این آیه نازل شد و به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام امر کرد: برو مفتاح را به عثمان ده!

امیر المؤمنین علیه السلام به فرموده سید المرسلین، مفتاح را به عثمان داد و زبان اعتذار بگشاد. عثمان گفت: یا علی! اگرهت و اذیت تم جئت ترفق؛ ای علی! اول به عنف و اکراه کلید را از من گرفتی و مرا رنجاندی، اکنون آمده، ملایمت و ملاحظت می نمایی.

فرمود: حق تعالی در حق تو آیتی از قرآن فرستاده، سپس این آیه را بر او خواند.

عثمان مسرور گشته، گفت: اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله. فی الحال جبریل هبوط نمود و گفت: امر حق تعالی چنان است که سدانت کعبه در اولاد عثمان باشد. امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام، زید بن اسلم، مکحول و زید بن حوشب از حضرت رسالت روایت کرده اند مراد به این آیه، ائمه اند و به امانت امامت؛ یعنی حق تعالی ائمه اثنا عشر را امر فرموده تا امامت را واحدا بعد واحد تا صاحب الامر بر سبیل امانت به هم تسلیم کنند، - صلوات الله علیهم اجمعین -.

مسأله فقهیه: کثیره الفوائد فی مصرف الهدیه و النذر لکعبه أو احد المشاهد بدان ابن ادریس در سرائر(۱) فرموده: روایت شده کسی که کنیز، بنده و یا دابّه خود را برای بیت الله الحرام یا برای مشهدی از مشاهد ائمه علیهم السلام هدیه قرار بدهد، باید هر یک از آن ها را که هدیه یا نذر کرده، بفروشد و ثمن آن را در مصالح خانه کعبه، در مصالح آن مشهد معظم و یا در معونت حاج و زایرینی صرف کند که برای سفر حج و زیارت صاحب آن مشهد از وطن خود بیرون آمده و اسم حاج و زایر بر آن ها صادق شده و برای احدی جایز نیست چیزی از ثمن آن ها را پیش از خروج ایشان به سوی سفر به ایشان عطا کند.

سید سند؛ اعنی صاحب مدارک- اعلی الله مقامه الشریف- بعد از این که در شرح نافع محقق در خصوص هدیه کعبه اختیار نموده که فروخته شود و در مصالح بیت صرف شود و اگر بیت حالا و مالا از آن مستغنی باشد، آن را به مصرف فقرای حجّاج برساند؛ فرموده: و اگر چیزی را برای مشهدی شریف نذر بنماید، برحسب آن چه ناذر آن را قصد نموده در آن مشهد صرف گردیده می شود و با اطلاق در نذر، در مصالح آن مشهد صرف کرده می شود و اگر مشهد حالا و مالا از آن بی نیاز باشد، پس ظاهر، جواز صرف آن در معونت زوار است، چرا که این صرفش در معونت زوار اولی از ابقای آن بر حالت خود با بودنش با چنین حالت در عرضه تلف است، پس صرف آن بر این وجه، احسان محض می باشد و سبیلی بر محسنین نیست.

کلمات مشهور فقهای امامیه برطبق منقولات از این دو بزرگوار و آن، مختار این تبه روزگار است، اگرچه بعضی در بعض فروع این مسأله جئده، کلامی دارند که در این عجاله موقع نقل آن ها نیست و همین قدر هم به مناسبت روایت سدیر صیرفی که یکی از اخبار مسأله است و در اول نجمه ذکر شد؛ منقول افتاد. فرق گذاردن مرحوم مغفرت لزوم صاحب حدایق در میان نذر بر مشهد و نذر بر صاحب آن در نظر ابن عبد آبق،

ص: ۴۰۷



غیر فارق است، چون در کتاب مزبور فرموده:

آن چه نزدیک به مال علیل و فکر کلیل است، تفصیل دادن در آن چه هدیه یا نذر برای مشاهده مشرفه است، می باشد، به این نحو که اگر متعلق نذر مشهد شریف باشد، حکم آن همان است که از صرفش در مصالح همان مشهد شریف ذکر شد و اگر حالا و مالا بی نیاز باشد، صرف آن در معونت زوار است و اگر متعلق آن شخص مدفون صاحب مشهد باشد؛ مثل نذر برای امام حسین یا امام رضا علیهما السلام، پس سزاوار است منذور در معونت اولاد آن امام مدفون در آن مشهد صرف کرده شود؛ اگر محتاج باشند و اگر اولاد محتاج نباشند، در معونت شیعیان مضطرّین آن بزرگوار صرف کرده شود، چراکه بنابراین منذور، از قبیل اموال شخصی آن بزرگواران تقریر می گردد که حلال بودن آن برای شیعیان در حال غیبت معلوم شده است، آلا این که احوط، تقدیم اولاد واجب النفقه بر آن بزرگواران است؛ اگر زنده بودند.

اخبار عدیده در جواز وقف بر آن جنابان، در حال حیاتشان، بر هدیه نمودن چیزی بر ایشان، بر وصیت نمودن به مالی برای ایشان، بر نذر کردن چیزی برای ایشان و قبول فرمودن آن بزرگواران این ها را وارد شده است. ظاهر این است که در صحت این مذکورات در میان حال حیات و حال ممات ایشان فرقی نباشد، انتهی. کلامه بترجمته.

وجه عدمه:

فرق آن است که به مجرد بودن مال منذور یا مهدی در صورتی که آن را برای شخص صاحب مشهد، نذر و یا از قبیل مال شخصی آن بزرگوار مدفون در آن مشهد برای مدفون، هدیه ای در آن قرار داده باشد؛ باعث عدم جواز صرف کردن آن در مصالح آن مشهد نمی شود، اگر حالا و مالا به آن احتیاج داشته باشد.

خصوصا در صورتی که به تقیه شعاریت و تعظیم آن، منوط و مربوط به صرف آن مال در مصالح آن مشهد شریف و مرقد منیف باشد؛ چون در این صورت قول به

ص: ۴۰۸

و جوب صرف آن در مصالح خود آن مشهد بعید نیست، کما لا یخفی علی اولی النهی، انتهى.

### قضیه حرّیه بالتذکار رضیه لتأیید المختار

در حدود سال سی صد و یازده بعد از هزار از هجرت نبوی، مرحوم جنت مکان، خلد آشیان، العالم الربّانی و الفاضل الصمدانی، الحاج میرزا محمد حسین الشهرستانی به جهت درک زیارت عید مولود از کربلای معلّما که محلّ مجاورت آن مرحوم بود به نجف اشرف مشرف شده بودند و میان ایشان و مرحوم آیه الله آقاخوند ملّما علی نهانندی - اعلی الله مقامه الشریف - کمال مصادقت و تحابب بود، علاوه بر آن، مرحوم حجّه الاسلام شهرستانی به اعتباری ربّ البیت سکنایی آیه الله نهانندی بود، چون منزلی که آن مرحوم در نجف، در آن سکنا داشتند، وقف و امرش راجع به مرحوم شهرستانی بود.

بالجمله در خلال آن ایام، وقتی اتفاق افتاد که آن دو مرحوم در غرفه مقبره کرمانشاهیان که مقابل ایوان طلای حضرت امیر المؤمنین است، نشسته بودند و این ناچیز با دو سه نفر دیگر از رفقا در خدمت ایشان بودیم، آن دو مرحوم از طلاکاری ایوان مقدّس و گنبد مطهر صحبت می فرمودند، تا این که صحبت ایشان بدین جا کشید که فرضا - نستجیر بالله - اگر قحط سالی شود و حفظ چند هزار نفس محترم، منوط به کندن این خشت های طلا، فروختن آن ها و صرف نمودن وجه آن ها در حفظ و نگاهداری آن نفوس از ضیاع و تلف باشد؛ آیا این کار جایز است یا نه؟

مرحوم شهرستانی حفظ نفوس را مقدّم داشته، فرمودند: البته جایز است.

مرحوم نهانندی فرمودند: اگر کرورها تلف نفس هم بشود، این کار جایز نیست، چرا که این از شعائری است که مادام البقاء باعث تثبیت اعتقاد الالف و الوف و کرورها شیعه امامیه به امامت آن بزرگوار است؛ خصوصا نسبت به تثبیت عقاید نسوان و ضعفای عقول از مردان و عموم اهالی رساتیق و دهقانان «و هذا واضح عند من له (۱)»

العبقری الحسان؛ ج ۷؛ ص ۴۱۰

فی الفقه عینان ناظران لا عند من لیس له فیہ الّا عین واحده و هی مع وحدائیتها کانت راقده خامده».

### [بحث ملّا علی و شیخ انصاری]

ترجمه فی ترجمه بدان مرحوم آیه الله آقاخوند ملّا علی نهانندی، خلف با شرف مرحوم مغفرت لزوم، آقاخوند ملّا فتح الله نهانندی است و والد آن مرحوم از اواسط اهل علم بلده نهانند به شمار می آمد و لکن خود آقاخوند ملّا علی از اکابر تلامذه مرحوم حجّه الله علی البرایا من الباری، الحاج شیخ مرتضی بن محمد امین انصاری بود و در علم اصول فحل الفحول؛ مثل کتاب تشریح الاصول، مؤسسی بلا فضول است و از علّو و سموم رتبت او در مقامات علمی قضیه ای را حکایت می کند که حضرت مستطاب حجّه الاسلام آقای حاج میرزا احمد آیه الله زاده خراسانی صاحب کفایه الاصول - اطال الله بقائه - از والد ماجد خود که چهار سال حوزه مقدّسه شیخ انصاری را درک نموده؛ آن را نقل فرمود.

آن قضیه، این است که آن مرحوم؛ اعنی صاحب کفایه فرموده اند: روزی شیخ انصاری مرحوم در بین مباحثه و تدریس،

مطلبی را برای طلب محضر مقدّسش فرمود و آقاخوند ملّا علی نهاوندی بر فرموده ایشان مناقشه نمود و مکالمات بسیاری میان ایشان واقع شد، به حدّی که شیخ مرحوم از حالت طبیعی بیرون رفته، از منبر فرود آمد، بالای سر آقاخوند نهاوندی ایستاد و با دو دست خود به قوّت بر سر آقاخوند زد، طوری که عمّامه او پایین آمده، به بالای دیدگان او رسید. سپس شیخ برگشته، بر فراز منبر رفت و مشغول تدریس شد و آقاخوند ملّا علی دیگر سخنی نفرموده، ساکت گردید؛ مجلس بحث به هم خورده، تمام شد.

روز دیگر تمام تلامذه و اصحاب حوزه شیخ مرحوم حاضر شدند و شیخ برای فرمودن درس از منبر بالا رفت، پیش از شروع مباحثه و تدریس فرمود: آقایان! روز

ص: ۴۰۹

---

۱- اکبر، العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ۹ جلد، مسجد مقدس جمکران - قم (ایران)، چاپ: ۱، ۱۳۸۶ ه.ش.



گذشته من مطلبی گفتم و آقاخوند نهانندی بر مطلبم مناقشه نمود و رد و ایراد او با من به طول انجامید، به حدی که من از حالت طبیعی بیرون رفته، از منبر پایین آمده، به ایشان جسارتی نمودم که دیدید، اکنون از تمام شما مسألت می کنم همگی از زبان من از جناب ایشان عذرخواهی نمایید و خودم هم کمال معذرت را از ایشان می خواهم، چرا که چون تأمل کردم، یافتم حق با ایشان بوده و ایشان در فرموده خود، مصاب بوده اند.

فرحمه الله علی هذا الاستاد و مع انصافه و غفرانه علی ذاک التلمیذ بترک اعتسافه.

فرعان لطیفان:

اول: اگر نذر کند یکی از نعم را به سوی مکان شریفی غیر از مکه و منی هدی کند، نذر آن باطل است، زیرا هدی آن چیزی از انعام است که هدی الی الحرم، بلی اگر نیت و قصد نادر صدقه یا اهدای آن به مؤمنین باشد. - نه هدی که از جمله مناسک است - نذرش منعقد و صحیح است.

دوم: چنان که نذر و هدیه برای بیت الله الحرام و مشاهده معظمه حضرت رسول و صدیقه طاهره و ائمه انام جایز است، هم چنین برای هر مکان شریفی، چه مسجد باشد چه مقبره یکی از امامزادگان و چه مکانی مبارک، جایز است، کما هو الواضح.

**[وصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله)] ۸ نجمة**

**اشاره**

بدان شیخ طوسی رحمه الله در غیبت (۱) خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که آن حضرت در شب وفاتش فرمود: یا ابا الحسن! صحیفه و دواتی حاضر کن! رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیت های خویش را املا فرمود تا بدین جا رسید که فرمود: یا علی! بعد از من دوازده امام و بعد از دوازده امام، دوازده مهدی خواهد بود.

یا علی! تو اول دوازده امام باشی. یا علی! تو وصی من بر اهل بیت و زنانم هستی،

ص: ۴۱۱

هریک از زنان مرا که برقرار داری، روز قیامت مرا دیدار نماید و هر کلام را طلاق دهی، من از وی بیزارم، او مرا دیدار نکند و من او را دیدار نکنم. بعد از من، تو خلیفه من بر ائمت هستی. چون وفات فرا رسد وصایت را به فرزندم حسن علیه السّلام تسلیم کن که بزّ؛ یعنی نیکوکار و وصول؛ یعنی بسیار وصل کننده رشته دیانت و محبّت است.

وقتی وفات حسن فرارسد، باید آن را به سوی پسر حسین علیه السّلام، شهید زکّی مقتول تسلیم کند، چون وفات او فرا رسد، باید آن را به پسرش سید عابدین علیه السّلام صاحب ثنات علی علیه السّلام تسلیم نماید، وقتی وفات فرا رسد، باید آن را به پسرش محمد باقر علیه السّلام تسلیم کند، وفات او که فرا رسد، باید آن را به پسرش جعفر صادق علیه السّلام بسپارم، او نیز هنگام وفاتش، باید آن را به پسرش موسی کاظم علیه السّلام بدهد، چون وفاتش فرا رسد، باید آن را به پسرش علی الرضا علیه السّلام بسپارد، زمانی که وفاتش برسد، باید آن را به پسرش محمد ثقه تقی علیه السّلام بدهد، چون وفاتش فرا رسد، باید آن را به پسرش حسن علیه السّلام فاضل تسلیم کند و او هنگام وفاتش، باید آن را به پسرش محمد علیه السّلام مستحفظ از آل محمد صلی الله علیه و آله بسپارد؛ او دوازدهمین امام است، آن گاه دوازده مهدی می باشد، پس پسر امام حسن علیه السّلام که مستحفظ از آل محمد است باید آن را به پسرش اول مقربین که سه نام دارد، بسپارد؛ نام من و پدرم که احمد و عبد الله و نام سوّم او مهدی است، او، اول مؤمنین است.

### [روایت امام صادق (علیه السلام) و تأویل آن]

در کمال الدین (۱) از ابو بصیر روایت نموده که گفت: خدمت حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: یابن رسول الله! از پدرت شنیدم، فرمود: بعد از قائم، دوازده مهدی خواهد بود؟ فرمود: پدرم فرموده دوازده مهدی و نفرموده دوازده امام، آنان قومی از شیعیان ما باشند که مردم را به موالات و حقّ ما دعوت نمایند.

چند خیر دیگر هم بدین مضمون وارد شده؛ علّامه مجلسی رحمه الله بعد از نقل این اخبار، در بحار فرموده اند: این اخبار مخالف مشهور است و طریق تأویل آن ها یکی از این دو

ص: ۴۱۲

وجه است:

وجه اول: مراد از دوازده مهدی، جناب پیغمبر و سایر ائمه به غیر از قائم باشد، بنابراین که خلافت ایشان بعد از قائم باشد و سابقاً ذکر شد حسن بن سلیمان حلّی این اخبار را به همه ائمه تأویل نموده و قایل شده حضرت قائم علیه السّلام هم بعد از مردنش به دنیا برمی گردد و به این تأویل نیز، جمع میان اخبار مختلف که در خصوص خلافت آن حضرت وارد شده، ممکن است.

این ناچیز گوید: مراد از این کلام آن است که بعضی از آن اخبار وارده در مدّت خلافت آن بزرگوار که قصیر الامدند؛ مثلاً بر مدّت خلافت آن سرور در زمان ظهور و قبل از ارتحالش از دار دنیا حمل شوند و بعض دیگر که طویل الامدند بر مدّت خلافت آن سرور و در زمان رجعتش به دنیا بعد از ارتحالش حمل شوند، کما لا یخفی.

وجه دوّم: این دوازده مهدی از جمله اوصیای جناب قائم علیه السّلام باشند و خلائق را که در زمان سایر ائمه به دنیا رجعت خواهند نمود، هدایت نمایند، تا این که روزگار از حجت خالی نباشد، زیرا اگر بعد از قائم دوازده نفر باشند، ولی هیچ یک از سایر ائمه در دنیا نباشند، لازم می آید زمان از وجود حجت خالی شود، هر چند که اوصیا، انبیا و ائمه نیز از جانب خدای تعالی حجت ها هستند و الله العالم بحقایق الأمور.

شیخ مفید در ارشاد(۱) فرموده: بعد از دولت قائم علیه السّلام برای احدی دولت و سلطنتی نمی باشد، مگر روایتی که در خصوص آن، حدیث وارد گشته و آن، اگر خدا خواسته باشد، دولت و سلطنت اولاد آن حضرت است و این حدیث به طریق قطع وارد نگشته، بلکه به مشیّت خدا معلق شده؛ یعنی روایت مثلاً- بدین نهج وارد گردیده که اگر خدا بخواهد اولاد آن حضرت به سلطنت برخیزند و به آن اقدام نمایند و اکثر روایات چنان است که مهدی این امت وفات نمی یابد مگر چهل روز پیش از قیامت و در آن چهل روز هرج و مرج، علامت بیرون آمدن مردگان از قبرها و علامت قیام قیامت برای حساب و جزا ظاهر خواهد گشت و الله الاعلم.

ص: ۴۱۳

این ناچیز گوید: این فرمایش شیخ مفید سدید، لابد باید ناظر به وفات حضرت بقیه الله بعد از رجعتش به دنیا باشد و الا اگر مرادش از وفات آن حضرت، فوت بعد از زمان ظهورش باشد، با اخبار روایات رجعت، منافی و خلاف ضرورت مذهب است.

### [روایتی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله)] ۹ نجمه

#### اشاره

علامه مجلسی در جلد سیزدهم بحار (۱) از حسین بن مسعود نقل نموده: در کتاب شرح السنه به اسناد خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که آن حضرت فرمود: سوگند به آن خدایی که جانم در قبضه قدرت او است! هرآینه نزدیک است پسر مریم، حکم عدل از آسمان برای شما فرود آورد و آن، این است که خاچ را که صلیب است و نصارا در گردن خود می آویزند، می شکنند، خوک را می کشد، جزیه را برمی دارد و به حدی از مال دنیا به خلائق می دهد که بعد از آن، احدی آن را دیگر قبول نمی کند.

بعد از آن، حسین بن مسعود گفته: مراد رسول خدا از این کلام که پسر مریم، خاچ می شکنند، این است که مذهب نصارا را باطل می گرداند و به شریعت اسلامی حکم می کند و مراد از این که خوک را می کشد، آن است که نگاه داشتن و خوردن گوشت آن را حرام می گرداند، یا این که کشتنش را حلال می کند و از این، فهمیده می شود خوک نجس العین است، زیرا عیسی علیه السلام جز به حکم شریعت اسلام آن را نمی کشد و تلف نمودن حیوان طاهر که نفع دهنده است، مباح نیست. نیز معنی قول آن حضرت که جزیه را برمی دارد، این است که آن را از اهل کتاب برمی دارد و ایشان را بر اسلام و قبول آن وامی دارد.

ابوهریره در خصوص فرود آمدن عیسی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده: در زمان عیسی علیه السلام اهل همه مذاهب جز اهل اسلام هلاک می شوند و دجال هم هلاک می شود. حضرت چهل سال روی زمین درنگ می کند و بعد از آن وفات می یابد و

ص: ۴۱۴



مسلمانان بر او سلام می گذارند.

بعضی گفته: معنی برداشتن جزیه این است که مال دنیا بسیار می شود، به حدّی که از آنان صاحب احتیاجی پیدا نمی شود که برای ایشان جزیه گذاشته شده؛ چنان که قول آن حضرت که مال بسیار شود، به حدّی که احدی آن را قبول نمی کند؛ به این معنی دلالت دارد.

بخاری به اسناد خود از ابو هریره روایت نموده که گفته: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

حال شما وقتی که عیسی بن مریم علیه السّلام فرود آید، چگونه می شود در حالی که امام شما از شماست؟ (۱) این حدیثی است که شیعه و سنی به صحّت آن اتفاق دارند. کلام حسین مسعودی که بغوی معروف، عبارت از او است، به آخر رسید، انتهی.

### [بیان روایت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله)]

تنبیهات و جیهات اول: علامه مزبور بعد از نقل این کلام بغوی در بحار (۲) فرموده: حسین بن مسعود و غیر او اخبار دیگری هم در این باب نقل کرده اند که از این ها ظاهر می شود، نقل اموراتی که در خصوص سیره و طریقه قائم علیه السّلام منقول شده، مخصوص ما طایفه امامیه نیست، بلکه مخالفان ما نیز آن ها را نقل کرده اند، لکن آن ها را به عیسی بن مریم علیه السّلام نسبت داده اند و با این که خود مخالفان ما روایت کرده اند که فرمود: امام شما از شماست، پس چگونه آن ها را به عیسی بن مریم علیه السّلام نسبت می دهند؟ انّ هذا الشیء عجاب.

دوم: این فقره از روایت نبوی که عیسی علیه السّلام جزیه را برمی دارد، یکی از مصادیق چیزهایی است که مخالفین بر ما اعتراض نموده اند که مهدی موعود در زمان ظهورش احکام شریعت را نسخ می کند و یکی از آن ها عدم قبولی جزیه است؛ چنان که در شبهه

ص: ۴۱۵

۱- صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۴۳.

۲- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۴.

بیست و پنجم از شبهات مخالفین در صبیحه بیست و هفتم از عبقریه سؤم بساط سؤم، سمت گزارش یافت، نهایتاً ایشان می گویند عیسی علیه السلام که در آن وقت، تابع دین اسلام است، جزیه را برمی دارد و امامیه قائل اند آن حضرت مهدی موعود علیه السلام است و این رفع جزیه، یکی از سیر و طرق او است، پس علی ای تقدیر، این شبهه میان ما و مخالفین مشترک الورد است و هرچه جواب ایشان از این شبهه است، همان، جواب ما از آن می باشد، فتبصّر و لا تغفل.

سوم: ما ضمن شبهه پنجم از شبهات مخالفین که در صبیحه پنجم از عبقریه سؤم بساط سؤم بیان شده، به حکمت بقای حضرت عیسی علیه السلام تا وقت ظهور حضرت مهدی اشاره نموده ایم و در این مقام، مناسب است حکمت نزول آن جناب از آسمان را مطابق آن چه تور پستی، از اعظم علمای عامه، آن را در کتاب معتمد خود ذکر نموده، نقل کنیم.

در آن کتاب آمده: از جمله وجوه حکمت نزول عیسی علیه السلام از آسمان، آن است که چون مدّت انقراض این جهان، نزدیک شود- و عیسی علیه السلام از بنی آدم است- هیچ آفریده از خاک، در آسمان نمیرد، بلکه باید در زمین بمیرد؛ چنان که حق تعالی از این معنی به قول خود خبر داده: مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى (۱)، چون اجل وی به ضرورت به آخر خواهد رسید، حق تعالی او را به زمین فرستد، تا مرگ وی را هم در زمین دریابد.

حکمت دیگر آن که یهودان عیسی علیه السلام را تکذیب کردند و به سحر نسبت دادند و دعوی قتل وی کردند؛ چنان که نصّ قرآن از آن خبر داده و حق تعالی رقم مذکّر بر ناصیه معاملات ایشان برکشید که از زمان ظهور حضرت محمدی تا به غایت، در هیچ بقعه ای از بقاع زمین، برای کسی از ایشان، سلطنت و ریاست میسر نشد، همیشه در خواری بودند و باشند و منتظرند بر ایشان فرصتی به دست آید و بحمد الله که نبوده و نیست.

ص: ۴۱۶

چون دجال ظاهر شود، این خبیثان، جمله از او متابعت کنند و پندارند متابعتشان از آن لعین، سبب دولت و موجب عزت ایشان خواهد بود و به شومی و لثامت مسیح هدایت را که تصدیقش واجب باشد، تکذیب نمودند و مسیح ضلالت را تصدیق کنند که تکذیبش، واجب است، معجزه عیسی علیه السلام را ردّ و سحر دجال را قبول کردند. پس حق تعالی همان بنده برگزیده را بفرستد تا زمانی که ایشان پندارند، فرصت یافته اند و می توانند از مسلمانان انتقام کشند، دمار از روزگارشان برآرد و بر دست همان بنده که آن لعینان، دعوی هلاکت وی کردند، ایشان را هلاک کند و حال و وصف آن جناب را بدان نمط که حضرت خاتم النبیین از آن خبر داده، عیانا به اهل ایمان، آشکار و نمایان گرداند.

### انحاء الی ایماء:

بدان در روایت دوّم کمال الدین (۱) که در نجمه پنجم عبقریّه هفتم این بساط سمت تحریر یافت، اشاره به این حکمت می باشد، چون در آن روایت، ابتدا ملاقات حضرت ختمی مرتبت با آن ملعون و مکالمه جنابش با او نقل شده و ذیل آن، چنین است که آن حضرت به اصحابش فرمود و از گزارش حال او هنگام خروجش، خبر داد: اکثر اتباعه اليهود و النساء و الأعراب، زیرا آن بزرگوار، بیشتر اتباع آن نابکار را یهود پرعنود فرموده که عداوتشان با حضرت روح الله برملأ و مشهود است و الله العالم بالأمور.

### [گزارشات هنگام ظهور] ۱۰ نجمه

از جمله گزارشات هنگام ظهور آن سرور، آن است که در کتاب کفایه الموحّدين فرموده: آن جناب در ابتدای ظهور بر طریقه رسول خدا صلی الله علیه و آله با مردم رفتار می کند و متعرّض اعمال قبیح و افعال شنیع آن ها- که قبل از ظهور آن حضرت واقع شده

ص: ۴۱۷

- نمی گردد و از ایشان از آن ها مؤاخذه نمی کند، بلکه هر کس مؤمن بالله و رسوله و مصدق آن بزرگوار است؛ یعنی از صمیم قلب و از روی واقع آن بزرگوار را تصدیق نماید؛ در نعمت و راحت خواهد بود و هر که فاجر، منافق و اهل خدعه و مکر است، به شمشیر و غضب حجه الله گرفتار خواهد شد؛ چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز از اعمال و افعال زمان جاهلیت مؤاخذه نمی فرمود. مجلسی رحمه الله از تهذیب از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که راوی خدمت آن حضرت عرض کرد: چون حضرت قائم قیام نماید، به کدام طریقه میان خلائق رفتار می کند؟

فرمود: به سیره و طریقه رسول خدا صلی الله علیه و آله که احکام ایام جاهلیت را باطل نموده، با خلائق با عدالت رفتار می کرد، رفتار حضرت قائم - علیه صلوات الله الملك الدائم - هم، چنین است.

### [حکم حضرت به حکم داودی] ۱۱ نجمة

ایضا در آن کتاب است که آن بزرگوار، اگرچه از اعمال قبل از ظهور مؤاخذه نمی نماید، ولی بعد از ظهور، به حکم داودی میان خلائق حکم می فرماید؛ یعنی به علم واقعی و حکم نفس الامری خود حکم می کند که با تدلیس، مکر، حيله و اشتباه کاری نمی شود با او راه رفت، زیرا همه چیز نزد او هویدا و آشکار و امور خفیه نزد او معلوم بالعیان است و گرگان عالم که به لباس شیادی، اظهار قدس و ورع می کنند، به جهت تدلیس و اشتباه امور نمی توانند خود را در خدمتش مقرب نمایند.

در بعضی از اخبار آمده: چه بسا حکم می کند، اشخاصی که مشغول خدمات آن حضرت اند و در رکابش شمشیر می زنند، برگردانند و گردنشان را بزنند و این به جهت آن است که آن حضرت به آن چه در قلب او از مکر، نفاق، خیالات فاسد و افکار باطل می باشد، عالم است.

از کتاب بصائر الدرجات (۱) چنین نقل شده که حضرت صادق علیه السلام فرمود: دنیا تمام نمی شود تا آن که مردی از ما اهل بیت خروج نماید و میان خلایق به حکم داودی و آل داود حکم می کند و شاهد و یینه نمی طلبد و برای هر ذی نفسی، حکمی که در واقع و نفس الامر متعلق به او است، بیان می کند.

### [درخواست معجزه از حضرت] ۱۲ نجمه

از جمله گزارشات هنگام ظهور آن سرور، بنابر روایت زید کوفی از حضرت صادق علیه السلام آن است که فرمود: هفت نفر از فرزندان صاحب الامر معجزه می خواهند.

اول: یک نفر از ماوراء النهر، معجزه الیاس می خواهد، امام علیه السلام وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ (۲) گفته، بر روی آب رود و موزه اش تر نشود. آن مرد گوید: سحر کرد.

حضرت به آب امر کرده، او را بگیرد و تا هفت روز در آب زنده بماند و گوید: این جزای کسی است که امام زمان را انکار کند.

دوم: مردی از اهل اصفهان از آن جناب معجزه ابراهیم خواهد، آن حضرت فَسَبِّحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ (۳) گفته، داخل آتش شود و بیرون آید. آن مرد گوید: سحر کرد، سپس آتش آن مرد را بگیرد و گوید: این جزای کسی است که امام خود را انکار کند.

سوم: مردی از فارس، معجزه حضرت موسی را از آن حضرت خواهد، امام فَالْتَقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ (۴) خوانده، عصای خود را انداخته، اژدها شود.

آن مرد گوید: سحر کرد. سپس عصا او را بگیرد، فرو برد و سر و گردن او بیرون ماند

ص: ۴۱۹

---

۱- بصائر الدرجات، ص ۲۷۹.

۲- سوره طلاق، آیه ۳.

۳- سوره یس، آیه ۸۳.

۴- سوره اعراف، آیه ۱۰۷.

و گوید: این جزای کسی است که امام خود را انکار کند.

چهارم: مردی از آذربایجان، استخوان به دست گرفته، معجزه عیسی را از آن جناب خواهد، امام استخوان را به سخن آورده، گوید: هزار سال است که در عذابم و از تو چشم شفاعت دارم. آن مرد گوید: سحر کرده، پس او را به دار زنند و تا هفت روز فریاد زند: این جزای کسی است که امام خود را انکار کند.

پنجم: مردی از عراق، معجزه داود را از آن حضرت خواهد، چون امام علیه السلام آهن را نرم کند، گوید: سحر است. امام علیه السلام از آهن نرم شده، طوقی به گردنش اندازد، با آن طوق گردش کند و گوید: این است جزای آن که امام خود را انکار کند.

ششم: مردی از اترک گوید: کارد بر گلوی اسماعیل کار نکرد. امام کاردی به او می دهد که بر گلوی پسر خود کشد، تا هفتاد مرتبه آن کارد را بر گلوی پسرش کشیده و گلویش را نبرد، آن گاه گوید: سحر است و آن کارد را بر زمین زند، کارد برجسته، گلوی آن مرد را ببرد.

هفتم: مردی از عرب، معجزه جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله را از آن حضرت طلب کند. آن حضرت شیری خواسته، بر امامت آن جناب شهادت دهد، سپس گوید: سحر است، آن گاه شیر اعرابی منکر را دنبال و اعرابی فریاد کند: این جزای کسی است که منکر امامش شود. این را گوید و فرار کند و شیر او را تعاقب نماید، تا آن که او را گرفته، پاره پاره کند.

### **[استعداد مؤمنان برای فهم دانش] ۱۳ نجمه**

ایضا از جمله گزارشات زمان ظهور، بنابر آن چه در کفایه الموحّیدین می باشد، آن است که مؤمنان هنگام ظهور حضرت، برای فهم و دانش مستعدّ می شوند، در کمال عقل و دانایی و معرفت خواهند بود، از آن منبع فیوضات ربّانی جمیع اقسام علوم ظاهری و باطنی را اقتباس می نمایند و همه علوم انبیای سلف به برکت آن بزرگوار

برای خواصّ شیعیان و ازکیای ایشان منکشف خواهد شد، حصول این امر برای ایشان از یمن دست مبارک آن حضرت است که از روی رأفت و مهربانی بر سر دوستان خود می کشد.

علامه مجلسی رحمه الله در بحار(۱) از کمال الدین (۲) شیخ صدوق رحمه الله روایت نموده که امام محمد باقر علیه السّلام فرمود: چون قائم ما قیام نماید، دست مبارک خود را بر سر بندگان خدا می کشد و از یمن دست مبارک آن بزرگوار، عقل های ایشان را بر سرشان جمع و اخلاقتان را کامل می گرداند.

به روایت دیگر از حضرت صادق علیه السّلام: علم بیست و هفت حرف و همه آن چه پیغمبران آوردند، دو حرف است، وقتی قائم قیام کند، آن بیست و پنج حرف دیگر را بیرون می آورد و میان خلائق منتشر می کند، انتهى.(۳)

### **تغییر بنای کعبه [۱۴ نجمه]**

در بحار(۴) و در سایر کتب غیبت (۵) آمده: چون وقت ظهور امام شود و آن جناب ظاهر گردد، بنای کعبه را تغییر می دهد و بنیان و بنای آن را به نوعی که حضرت ابراهیم علیه السّلام و پسرش اسماعیل علیه السّلام بنا نموده بودند، بنا خواهد کرد و امر می فرماید دست های بنی شیبه را که کلیدداران کعبه اند، قطع نمایند، ایشان را در کوچه ها بگردانند و ندا کنند: ایشان دزدان کعبه اند.

به روایت دیگر، دست های ایشان را به در کعبه می آویزد و بر دیوار کعبه

ص: ۴۲۱

- 
- ۱- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۸.
  - ۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۷۵.
  - ۳- الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۴۱.
  - ۴- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸.
  - ۵- روضه الواعظین، ص ۲۶۵؛ الارشاد، ج ۲، صص ۳۸۴-۳۸۳.

می نویسد: این طایفه از دزدان کعبه اند (۱) و به روایت دیگر، آن ها به آواز بلند می گویند: ما دزدان کعبه بودیم. اخبار در این خصوص بسیار است.

### [خراب کردن قصرها و مغازه ها] ۱۵ نجمه

از جمله گزارشات آن است که آن حضرت هنگام ظهر امر می فرماید مناره ها، قصرها و نقش هایی که در مساجد بنا کرده اند و معمول بوده، همه را خراب و دوباره آن ها را بنا کنند به نحوی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را تشریح فرموده.

از غیبت شیخ طوسی رحمه الله نقل شده که امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: وقتی قائم ما قیام کند، به خراب کردن مناره ها و قصرها که در مساجد ساخته شده، امر می فرماید، راوی گوید: در دلم خطور کرد به چه سبب آن ها را خراب خواهد نمود؟

آن حضرت به جانب من ملتفت شد و فرمود: خراب کردن آن ها به این جهت است که احداث آن ها بدعت است، نه پیغمبر آن ها را ساخته، نه امام. به روایت دیگر: هر مسجدی که در راه هاست، خراب می کند و روزنه ها، پنجره ها و ناودان ها که بر سر راه ها می باشند، همه را برهم می زند و شوارع و طرق را چنان وسیع می کند که عرض آن ها شصت ذراع می شوند، و الله الهادی.

### [روایتی از امام صادق (علیه السلام)] ۱۶ نجمه

ایضا در کفایه است که به روایت جمعی از مشایخ اصحاب حدیث؛ چون صدوق و نعمانی و غیر ایشان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که آن حضرت فرمود: چون قائم آل محمد صلی الله علیه و آله ظاهر شود، گویا می بینم در نجف اشرف زره رسول خدا صلی الله علیه و آله را پوشیده و بر اسب سیاهی که پیشانی او سفید باشد، سوار شده باشد.

ص: ۴۲۲



به روایت دیگر که در دار السلام عراقی است، آن حضرت فرمود: قائم بر اسب پیشانی سفید سوار شود و آن اسب، طوری در زیر آن حضرت می جهد که شهری نماند مگر آن که نور پیشانی اسب بر اهل آن بتابد و این خود آیتی از آیات آن جناب شود.

به روایت دیگر در کفایه است که شمشیر خود را بر دست گرفته، اسب خود را به حرکت درآورده، به نحوی که به اعجاز آن حضرت، مردم جمیع شهرها، قریه ها، دریاها، صحراها، بلندی ها، پستی ها و بادیه نشین ها آن حضرت را ببینند و چنان پندارند که آن حضرت میان ایشان و در شهر و مکان ایشان می باشد؛ مثل چشمه خورشید و قرص ماه که به وسط السما می رسد، آن گاه جمیع عالم به نور انور خود، منور خواهد نمود. این معجزه از معجزات مخصوص آن حضرت است، اگرچه سایر ائمه طاهرین نیز قادر به اتیان چنین معجزه ای بودند و لکن ظهور این معجزه به دست آن حضرت خواهد بود.

در دار السلام عراقی است که در روایت ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام مروی است که فرمود: خداوند بلندی و پستی های زمین را یکسان کند طوری که هر کس از اماکن بعیده نظر کند، مولای خود را ببیند.

در روایت ربیع شامی امام صادق علیه السلام فرمود: چون قائم علیه السلام قیام کند، خداوند به چشم ها و گوش های شیعیان ما قوتی دهد که آن قوت در میان ایشان، قائم پیک و قاصد باشد. وقتی آن حضرت با ایشان سخن گوید، بشنوند و ایشان از هرجا که خواهند، آن حضرت را نظر کنند و ببینند.

به روایت ابن مسکان، از آن جناب است که فرمود: اگر در زمان قائم علیه السلام مؤمنی در مشرق باشد، برادر دینی خود را در مغرب خواهد دید.

این ناچیز گوید: از این روایات شریف، بابی از علم منفتح می گردد که از آن هزار باب دیگر مفتوح خواهد گردید.

از جمله رفع استبعاد از حضور ائمه طاهرین در بالین محتضر است که ضروری مذهب شیعه گردیده و جهت استبعاد از این امر را حصول جسم واحد در آن واحد در

امکنه متعدده دانسته اند که این غیرممکن، بلکه محال است. چه بنا به صریح این روایات بعد از این که در زمان ظهور، حال رؤیت امام را از اهالی اطراف و اکناف عالم دانستند که همه آن ها در هر کجا باشند، آن حضرت را بشخصه می بینند، بلکه از امام گذشته مؤمن واقع در مشرق، مؤمن مغربی را خواهد دید. نباید از دیدن محضرین در آن واحد، آن بزرگواران را استبعاد کنند، هم چنین نباید مهمانی حضرت امیر علیه السلام را در یک شب در چهل مورد مستبعد شمرند و نباید این روایت را تأویل و توجیه نمایند و قول منهزمین از واقعه جمل را بعید بدانند که یکی می گفت: قتلنی علی این روایت را و دیگری می گفت: ضربنی علی و هکذا امثال ذلک. این نزد عارف به شؤونات و مقامات ائمه طاهرین کالنا علی المنار، واضح و آشکار است، و الله الهادی.

### [حدیث مفضل] ۱۷ نجمه

در حدیث مفضّل مفضل بن عمر است که مفضل به صادق علیه السلام عرض کرد: آیا در آن زمان ملائکه و جنّ بر مردم ظاهر خواهند شد که ایشان را ببینند و ملائکه و جنّ با او بروند؟

حضرت فرمود: بلی، و الله! ای مفضل! و با ایشان گفتگو خواهند کرد؛ مثل مردی که با یاران و اهل خود صحبت دارد و آن گروه ملائکه و جنّ با او به زمین هجرت، بین نجف و کوفه فرود آیند، در آن وقت لشکر او چهل و شش هزار جنّ اند و به روایت دیگر، چهل و شش هزار ملائکه باشند و خدا به وسیله این لشکر، به آن حضرت نصرت خواهد داد. (۱)

در کاشف الاسرار بعد از ذکر این فقره از حدیث مذکور می فرماید: دیدن ملائکه و جنّ قبل از آن زمان، مخصوص ائمه و پیغمبر است و شاید بعضی از خواص نیز ببینند، پس کمال آن زمان و کمال اهل آن زمان را ببینند که این سه طایفه در آن زمان مانند

ص: ۴۲۴

نسل یک پدر و مادر و اهل یک خانه باهم مأنوس و هم نشین باشند، لذا آن زمان شبیه به اهل آخرت و رتبه ایشان، قریب به رتبه نبوت است.

راوی به امام عرض کرد: تا در خدمت شما می‌باشم، اهل آخرت و از دنیا غافل‌م، چون از خدمت شما جدا می‌شوم، طور دیگری می‌شوم.

فرمود: اگر به همان حالت بمانی، ملائکه را به معاینه بینی و با ایشان بنشین. این حدیث را ظاهراً در جلد موعظه بحار دیده‌ام.

### [روایت امام صادق (علیه السلام)] ۱۸ نجمه

در بحار از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: چون قائم علیه السلام ظهور کند، در هر اقلیم از اقلیم زمین، مردی نصب نماید و به او بفرماید: کف دست تو، دستورالعمل و عهدنامه ای از من، نزد تو است، هر وقت مسأله ای بر تو مشکل شود و ندانی و نفهمی در آن حال به کف دست خود نگاه کن و هرچه در آن بینی، عمل نما.

در کاشف الاسرار (۱) بعد از نقل این حدیث گفته: شاید مثل معروف که کف دست بو نکرده‌ام، از این حکایت اخذ شده باشد و العلم عند الله.

### [اصحاب حضرت صاحب الامر (علیه السلام)] ۱۹ نجمه

ایضا در بحار (۲) از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده: اصحاب قائم سی صد و سیزده نفر از اولاد عجم اند بعضی از ایشان کسانی هستند که از میان رختخواب خود مفقود می‌شوند، ناگاه ایشان را در مکه و غیر موسم حج می‌بینند و بعضی از ایشان در روز روی ابر می‌نشینند و با نام، نام پدر، صفت و نسبشان شناخته می‌شوند.

ص: ۴۲۵

۱- کاشف الاسرار، ج ۱، ص ۲۴۱.

۲- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۰.

اخبار به این مضمون بسیار است و از جمله آن ها روایتی است که حضرت صادق علیه السلام فرمود: سی صد و سیزده نفری که اصحاب قائم اند، شمشیرها به گردن های خود حمایل می کنند، در هریک از آن شمشیرها، کلمه ای نوشته شده که از آن کلمه، هزار کلمه فهمیده می شود.

در حدیث دیگر است که هر کلمه از آن ها، کلید هزار کلمه است.

در کاشف گوید: وا عجباه! این اخبار به آن چه حضرت امیر علیه السلام فرمود، شبیه است که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار باب از علم به من تعلیم نمود که از هر باب، هزار باب دیگر مفتوح می شود.

در جای دیگر از کاشف الاسرار آمده: شاید جمعی گمان کنند این سی صد و سیزده نفر اهل آن زمان نیستند، بلکه بعضی یا اکثرشان از مردگان اند و در آن وقت زنده می شوند و رجعت می کنند ولی چنین نیست، بلکه همگی اهل آن زمان اند، در روی زمین زنده و در اطراف عالم پراکنده اند؛ به چند دلیل:

اول: بالبدیهه قبل از چهارده معصوم، احدی رجعت و بازگشتی به دنیا ندارد.

دوم: رجعت، مدتی بعد از زمان ظهور خواهد بود و آن جماعت همه شب اول ظهور در مکه، خدمت قائم مشرف می شوند.

سوم: احادیث که بر این مدعی مطابق باشد، بسیار است، انتهی.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹





مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

